خرافات وفور

در زيارات قبور

**تأليف:**

**آیت الله علاّمه سيد ابو الفضل ابن الرضا برقعي قمی**:

**(1287 - 1370 شمسى)**

**شناسنامه كتاب**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| **نام کتاب:** |  | **خرافات وفور در زيارات قبور** |
| **عنوان عربی كتاب:** |  | **الخرافات الوافرة حول زيارات القبور** |
| **تأليف:** |  | **آيت الله العظمى علامه**  **سيد ابوالفضل ابن الرضا برقعي قمی**  **(1330- 1414هـ .ق مطابق با 1287 – 1370 شمسی)**  **www.borqei.com** |
| **ناشر:** |  | **انتشارات عقيده**  **www.aqideh.com** |
| **سال چاپ:** |  | **1393 ه‍ . ش / 1435 ه‍ . ق** |
| **تیراژ:** |  | **3000 نسخه** |
|  |  |  |
| **ترجمه، نظارت علمی و فنی:** |  | **مجموعه موحدين**  **www.mowahedin.com**  **contact@mowahedin.com** |

فهرست مطالب

[مقدمه‌ی مجموعه کتاب‌های موحدین 1](#_Toc389653215)

[مقدمه‌ی ناشر 5](#_Toc389653218)

[پیش‌گفتار 9](#_Toc389653219)

[زندگی‌نامه مؤلف از زبان خودش 13](#_Toc389653220)

[[نسب مؤلف] 14](#_Toc389653221)

[[تحصيلات ابتدايي] 15](#_Toc389653222)

[[تحصيلات حوزوي] 16](#_Toc389653223)

[[برقعي از نگاه ديگران] 17](#_Toc389653224)

[[جلوگيري از تجليل و دفن جنازه رضاشاه در قم] 23](#_Toc389653225)

[[اشعار مؤلف راجع به مظلوميت خود] 25](#_Toc389653226)

[[شعري درباره اوضاع كنوني ايران] 28](#_Toc389653227)

[[مطالعه كتاب الغدير اميني و نظريه‌ی مؤلف درباره آن] 29](#_Toc389653228)

[[استادان] 31](#_Toc389653229)

[[من و دعبل خزاعي] 37](#_Toc389653230)

[[خطاب به جوانان] 38](#_Toc389653231)

[مقدمه 39](#_Toc389653232)

[ارواح انبياء و اولياء پس از وفات كجا هستند؟ 43](#_Toc389653233)

[آيا انبياء و اولياء از زوار خود مطلع مي‌شوند؟ 46](#_Toc389653234)

[آيات قرآن درباره‌ي مدد جويي از غير خدا 60](#_Toc389653235)

[سخنان علي ÷ درباره اموات 63](#_Toc389653236)

[مساله‌ي زيارت در كتاب خدا و سنت رسول ص 66](#_Toc389653237)

[آيا ارواح اولياء به دنيا باز مي‌گردند؟ 68](#_Toc389653238)

[آيا وظيفه‌ي مسلمان مدح و ذم گذشتگان است؟ 69](#_Toc389653239)

[آيا ساختن مرقد و بارگاه سنت انبياء بوده است؟ 72](#_Toc389653240)

[نكته‌ي قابل توجه 77](#_Toc389653241)

[احاديث مربوط به تعمير و تجديد بناي قبور 79](#_Toc389653242)

[مساله احترام اموات و زيارت قبور 84](#_Toc389653243)

[ذکر يك خاطره و بيان يك نکته 89](#_Toc389653244)

[بررسي آداب زيارت 91](#_Toc389653245)

[آيات الهي و جملات زيارات 95](#_Toc389653246)

[باب دوم از ابواب زيارت رسول خدا **ص** 105](#_Toc389653247)

[باب زيارت رسول خدا ص از دور 109](#_Toc389653248)

[باب زيارت حضرت زهرا 111](#_Toc389653249)

[باب زيارت ائمه در بقيع 113](#_Toc389653250)

[باب حيرت‌انگيز «فضل نجف و آب فرات» 124](#_Toc389653251)

[باب فضل زيارت حضرت علي **÷** 127](#_Toc389653252)

[باب زيارات مطلقه 129](#_Toc389653253)

[ثواب زيارت در عيد غدير و اوقات ديگر و زيارت حضرت معصومه 178](#_Toc389653254)

[نکته قابل توجه مبلغين مذهبي 185](#_Toc389653255)

[زيارت روز هفدهم ربيع‌الاول 186](#_Toc389653256)

[زيارت شب مبعث و روز مبعث 189](#_Toc389653257)

[نظري به ابواب زيارت حسين **÷** 193](#_Toc389653258)

[باب وجوب زيارت امام حسين ÷ 196](#_Toc389653259)

[باب فضيلت نماز در بارگاه امام حسين ÷ 199](#_Toc389653260)

[باب زيارات مطلقه 200](#_Toc389653261)

[زيارت 31 از جابر بن عبدالله و مقايسه آن با روايات ديگر 208](#_Toc389653262)

[زيارت 32 منقول از صفوان 209](#_Toc389653263)

[زيارت 33 منقول از شيخ مفيد 210](#_Toc389653264)

[زيارت 34 منقول از ابن طاووس 212](#_Toc389653265)

[زيارت 35 به نقل از ابن طاووس از قول مردي ناشناس 218](#_Toc389653266)

[زيارت 36 به نقل از جابر جعفي 219](#_Toc389653267)

[زيارت 37 به نقل از کفعمي 220](#_Toc389653268)

[زيارت 38 که از سيد مرتضي است 221](#_Toc389653269)

[زيارت 39 به بعد 223](#_Toc389653270)

[باب الزيارة في التقية و تجويز انشاء الزيارة 224](#_Toc389653271)

[زيارت جامعه 225](#_Toc389653272)

[سخني با مردم 233](#_Toc389653273)

[نتايج شيوع خرافات 239](#_Toc389653274)

[سخني با خواننده کتاب 241](#_Toc389653275)

[قابل توجه خوانندگان 242](#_Toc389653276)

|  |
| --- |
| **تذکّر**  **در کتاب حاضر ارجاعاتی که در پاورقی صفحات به کتب مؤلّف یا کتب مرحوم قلمداران شده است، ارجاع به صفحات نسخه­ای است که با حروف آی. بی. ام. تکثیر و توزیع گردیده است.**  **ارجاعات مولف به صفحات دیگر همین کتاب، براساس نسخه‌ی حاضر، تصحیح و تنظیم گردیده است.**  (ناشر) |

**خـرافـت ضـد آیـات الهـی است**

**ولی مذهب خرافت را پناهی اسـت**

**خــرافت نیست در دیــن الهــی**

**ز مذهب باشـد این کفر و تباهـی**

f

مقدمه‌ی مجموعه کتاب‌های موحدین

**حمد و سپاس خداوندی که نعمت اسلام را بر بندگان خود ارزانی داشت و از میان آنان، بهترین و پاک‌ترین را برای ابلاغ پیام آزادی و آزادگی برگزید؛ و درود و سلام پروردگار یکتا بر اهل بیت بزرگوار، صحابه کرام و تابعین گران‌قدر پیامبرِ دوستی و رحمت.**

**دینی که امروز مفتخر به آن هستیم، ثمره مجاهدت‌ها و از جان گذشتگی‌هایِ مردان خداست؛ آنانی که در راه حفظ و نشر پیام الهی، خالصانه مِهر حق در دل و مُهر نام پاکش بر لب داشتند و در راه صیانت از سخن خداوندِ سبحان و سنت پیامبر مهربان، جان و مال و عِرض بر کف نهادند و جز خشیت و خوف آفریدگار، ترسی به دل راه نداند.**

**آری، اسلام عزیز این گونه رشد کرد و بالید و بر بلندای آسمان بانگ یکتاپرستی و برابری سر داد. در این میان اما، دست تطاولِ دشمنان قسم خورده و جورِ عالمان مُتهتّک و جاهلان مُتنسّک، بر قامت رعنای دینِ حق نشست و شرک و غلوّ و گزافه و دروغ، چنان طوفانی بر پا کرد که چهره زیبای آیین حق، در پسِ دروغ‌پردازی‌های غوغا سالارانِ دین فروش در مُحاق افتاد. این روندِ دوری از حقایق دین و سنت حسنة رسول‌الله، به ویژه پس از روی کار آمدن پادشاهان صفوی در قرن نهم هجری و زمامداران جمهوری اسلامی در عصر حاضر، سیر صعودی گرفت؛ تا جایی که امروز، مساجد محل سینه زنی و عزاداری است و صدای قرآن بر نمی‌خیزد مگر بر مزار مردگان؛ روایات شاذّ و خودساخته، جایگزین سنت پیامبر شده است و مداحان جاهل و عوام‌فریب، تبدیل به فرهنگ ناطق دین شده‌اند؛ تفسیر به رأی و روایات مجعول، مستمسکی شد برای جدایی انداختن بین شیعه و سنی؛ و دریغ که ندانستند از این تفرقه و خصومت، بهره و منفعت از آنِ کیست؟**

**آنچه امروز به نام تقریب مذاهب اسلامی در ایران سر می‌دهند، چیزی نیست مگر هیاهوی تبلیغاتی و گرد و خاک سیاسی که در سایه‌ی پوششِ رسانه‌ای گسترده، مقصودش جلب توجه سیاسی و ترسیم چهره‌ای مناسب از حکومت شیعی ایران در جهان است. نگاهی به عملکرد سردمداران و روحانیون و مراجع شیعة ایران، خود گویایِ این حقیقت است که تقریب مذاهب و دوستی و برادری دینی به شیوة زمامدارانِ ایران، خواب و خیالی بیش نیست و «دو صد گفته چون نیم کردار نیست».**

**در این میان، موحدان مسلمانی در ایران، از دل جامعه خرافه زده‌ی شیعه‌ی امامیه برخاستند و کمر به بیداری جامعه‌ی غفلت زده خود بر بستند؛ سراپا شور و شهامت شدند و قلم فرسودند و سخن دردادند و زنگار شرک را به صیقلِ توحید و سنت زدودند و بی پروا فریاد برآوردند که:**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| **برخیز تا یکسو نهیم این دلقِ ازرق فام را هر ساعت از ما قبله‌ای با بت‌پرستی می‌رود** |  | **بر بادِ قلّاشی دهیم این شرکِ تقوا نام را توحید بر ما عرضه کن تا بشکنیم اصنام را** |

**حیدر علی قلمداران قمی -که از زمرة این بزرگواران بود- در کتاب ارزشمند شاهراه اتحاد، علت این تفرقه را در جهل مسلمین نسبت به کتاب خدا و سیره پیامبرش می‌دانست و کوشید تا با ریشه‌یابیِ دیگر علل جداییِ فرقه‌های اسلامی، گامی حقیقی و موثر در جهت تقریب مذاهب بردارد. تلاش و جدیّت دیگر علما و دلسوزان اسلام، همچون آیت الله سید ابوالفضل برقعی قمی، سید مصطفی حسینی طباطبایی، آیت الله شریعت سنگلجی، یوسف شعار و بسیاری دیگر از این مجاهدانِ راه حق، بدون شک، الگویی‌ست برای حق‌پژوهان و جویندگانِ گوهر دین، تا با تأسی از شیوه‌ی دین‌پژوهی و عیار سنجیِ مدعیان دینی و در سایه‌ی آموزه‌های ناب قرآن و سنت، در جهت پژوهش‌های یکتاپرستانه گام‌های موثری بردارند و گم‌گشتگان را مدد رسانند تا ره به ساحلِ سلامت برند و از گرداب شرک و توهّم رهایی یابند.**

**تلاش‌های خستگی ناپذیرِ این رادمردانِ عرصه یکتاپرستی، رسالتی را بر دوش دیگرانی می‌گذارد که شاهدِ گرفتاری‌های دینیِ جامعه و جدایی مسلمانان از تعالیم حیات‌بخش اسلام، به ویژه در ایران هستند.**

**لازم به ذکر است که اصلاح‌گرانی که امروز کتاب‌هایشان را منتشر می‌کنیم در خلال تغییر مذهب شیعه‌ امامی که در گذشته پیرو آن بوده‌اند، مرحله‌های متعددی را پشت سر گذاشته‌اند و باطل بودن عقاید شیعه‌ی امامی را مانند امامت از دیدگاه شیعه، عصمت، رجعت و غیبت و اختلافاتی که میان صحابه رخ داده و غیره، را به صورتی تدریجی و در چند مرحله کشف کرده‌اند؛ به همین دلیل عجیب نیست که در تعدادی از کتاب‌هایی که در ابتدای امر تألیف کرده‌اند برخی از اثرات و بازمانده‌های عقاید گذشته به چشم بخورد ولی کتاب‌های بعدی آن‌ها از این عقاید غلو آمیز رها شده، بلکه کاملاً از آن پاک شده است، به هدف نزدیک شده و بلکه عقیده‌ی پاک اسلامی، توحیدی و بی‌آلایش را در آغوش کشیده‌اند.**

**\*\*\***

اهداف

آنچه امروز در اختیار دارید، تلاشی در جهت نشر معارف دین و ادای احترام به مجاهدت‌های خستگی ناپذیرِ مردانِ خداست. هدف از انتشار این مجموعه، این است که:

**1- امکان تنظیم و نشرِ آثار موحدین، به صورت اینترنتی، الکترونیکی، لوح فشرده و چاپی مهیا شود، تا زمینه آشنایی جامعه با اندیشه و آراء توحیدی آنان فراهم و ارزش‌های راستینِ دین، به نسل‌های بعد منتقل گردد.**

**2- با معرفی آثار و اندیشه‌های این دانشمندان موحد، چراغی فرا راهِ پژوهش‌های توحیدی و حقیقت‌جویانه قرار گیرد و الگویی شایسته به جامعه اندیشمندِ ایران معرفی شود.**

**3- جامعه‌ی مقلد، روحانی‌گرا، مرجع محور و مداح‌دوستِ ایران را به تفکر در اندیشه‌های خود وادارد و ضمن جایگزین کردن فرهنگ تحقیق به جای تقلید، به آنان نشان دهد که چگونه از دلِ شیعه‌ی غالیِ خرافی، مردانی برخاستند که با تکیه بر کلام خدا و سنت رسول، ره به روشناییِ توحید بردند.**

**4- با نشر آثار و افکارِ این موحدینِ پاک‌نهاد، ثمره‌ی پژوهش‌های بی‌شائبه‌ی آنان را از تیغ سانسور و مُحاق جهل و تعصبِ زمامدارانِ دین و فرهنگ ایران به در آورَد و با ترجمه این کتاب‌ها به دیگر زبان‌ها، زمینه آشنایی امت بزگ اسلام در دیگر کشورها را با آرا و اندیشه‌های یکتاپرستانِ مسلمان در ایران فراهم کند.**

\*\*\*

چشم انداز

**تردیدی نیست که دستیابی به جامعه‌ای عاری از خرافه و بدعت و رسیدن به مدینه‌ی فاضله‌ای که آرامش در جوار رضایت حضرت حق را به همراه دارد، مگر با پیروی از آموزه‌های اصیل و ناب قرآن و سنت پاکِ پیامبرِ مهر و رحمت**ص **مقدور نخواهد بود. هدف غاییِ دست اندر کارانِ مجموعه‌ی موحدین، آن است که با معرفی آثار این بزرگانِ جهادِ علمی، الگوی مناسبی برای دین‌پژوهان و جویندگانِ راه حق فراهم آورند، تا شناخت و بهره‌گیری از فضایل دینی و علمیِ این عزیزان، بستر مناسبی برای رشد و تقویتِ جامعه توحیدی و قرآنی در ایران و نیل به رضایت خالق و سعادتِ مخلوق باشد.**

باشد که خداوند، این مختصر را وسیله علوّ درجات آن عزیزان قرار دهد و بر گناهان ما، قلمِ عفو کشد.

a

مقدمه‌ی ناشر

**سپاس خداوند بزرگی را که نعمت بندگی‌اش را بر ما عرضه کرد و درود و سلام خداوند بر پاک‌ترین خلق خدا و آخرین فرستاده پروردگار - محمد مصطفی- و خاندان و اصحاب پاک نهادش.**

**مسلمانان در طول قرن‌های گذشته، به برکت و موهبت اسلام عزیز و پیروی از کلام گهربار رسول خدا، در دانش اندوزی و علم آموزی، گوی سبقت از دیگران ربودند، چنان که در پایان خلافت عباسی، دانشمندان مسلمان، سرآمد دوران خود شدند و نیمه‌ی دوم قرنِ دوم هجری قمری، بیت‏الحکمه، كه در دورة خلافت هارون‏الرشید عباسی در بغداد تأسیس شده بود، به بزرگ‌ترین نهاد آموزشی و پژوهشی جهان تبدیل شد و به دلیل فعالیت‏های فرهنگی و علمی‌اش در عرصه‏های مختلف تألیف، ترجمه، استنساخ و پژوهش در دانش‏های گوناگون پزشكی، انسانی و مهندسی، هنوز به عنوان نماد تمدن اسلامی شناخته می‌شود.**

**بدون شک، چنین توانمندی و شکوهی همچون خاری در چشم، دشمنان اسلام را می‌آزُرد؛ پس بر آن شدند تا با ایجاد زمینه‌های اختلاف و تفرقه افکنی در میان مسلمین، این شکوه و عظمت را، که ناشی از اتحاد و یکدلی و برادری میان آنان بود، از بین ببرند و تفرقه را طوفانی بلا خیز کنند، تا چشم‌ها را بر زیبایی حق ببندد و خورشیدِ دین را در پسِ ابر‌های بدعت و خرافه پنهان کنند و چنان که شیخ سعدی می‌گوید:**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| **حقیقت، سرایی است آراسته نبینی که هر جا که برخاست گرد** |  | **هوا و هوس، گرد برخاسته نبیند نظر، گرچه بیناست مرد** |

**تلاش‌های برنامه‌ریزی شده و بلند مدتِ مغرضانِ اسلام برای بستن چشمِ مسلمانان به حقیقتِ دین، سستی و کاهلی مسلمین در فراگیری و نشر معارف دین و دوری جستن آنان از سنت ناب و هدایتگر رسول خدا، منجر به بروز چنان شکاف و اختلاف عمیقی در امت اسلام شد که تبعات شوم آن، امروز نیز دامنگیر آنان است.**

**به موازات تلاش‌های خصمانه دشمنانِ پیامبر خدا** ص **برای به انحراف کشیدن آموزه‌های اسلام و وارد کردن بدعت‌های گوناگون در دین، مؤمنینی پاک‌نهاد و دلسوز، این خطر را دریافتند و در جهادی مستمر برای احیای اسلام و سنت نبوی، به پا خاستند و با شجاعتی کم‌نظیر، قلم در دست گرفتند و در دلِ شیعیان خرافه‌پرست، به اشاعه فرهنگ و اعتقادات اصیل اسلام پرداختند؛ فریاد توحید سر دادند و خواب دین‌فروشان و بدعت‌گذاران را آشفته نمودند. این موحدینِ حقیقت‌جو، به تأسی از پیامبر شریف اسلام، حقیقت را فدای مصلحت نکردند و در این راه، جان را تحفة بارگاه حق تعالی نمودند، و به راستی:** ﴿أَلَآ إِنَّ أَوۡلِيَآءَ ٱللَّهِ لَا خَوۡفٌ عَلَيۡهِمۡ وَلَا هُمۡ يَحۡزَنُونَ ٦٢﴾ [يونس: ٦٢].

**آنچه در این مجموعه آمده است، جرعه‌ای‌ست از دریای معرفت الهی و گزیده‌ای‌ست از آثار موحدین خداجویی که در آغاز از طایفه شیعیان بودند، نور خدا در دلشان تابیدن گرفت و توحید را سرلوحه حیات با‌ برکتشان قرار دادند. این افراد، که همگی از علما و نویسنگان و محققین طراز اول جهان تشیع در ایران بوده و هستند، در سیر تحول فکری (و بالطبع، در آثارشان) حرکتی گام به گام داشتند؛ به این معنا که نگرششان به مسایل مختلف اعتقادی، به یکباره متحول نشده است؛ بلکه با گذشت زمان، مطالعات گسترده و تعامل با دیگر همفکرانشان، به مسیری نو گام نهاده‌اند. لذا، ممکن است برخی از اظهار نظرها یا نتیجه گیری‌ها در آثار این افراد، که در این مجموعه آمده است، کاملا منطبق با رویکرد‌های دینی و اعتقادی اهل سنت و جماعت نباشد؛ با این وجود، به دلیل اهمیت این آثار در هدایت شیعیان ایران و دیگر اقوام پارسی زبان، به انتشار آن اقدام نمودیم. همچنین، دیدگاه‌ها و مواضع فکری مطرح شده در این کتاب‌ها، الزاماً دیدگاه‌های ناشر و دست اندر‌کاران انتشار این مجموعه نیست، اما بی‌تردید، نفحه‌ای است از نفحات حق و نوری است از جانب پرودگار برای هدایت آنانی که به دور از تعصبات و گمانه زنی‌های تاریخی، فرقه‌ای و مذهبی، جویای حقیقت هستند.**

**نکته قابل تأمل این است که برای آگاهی از دیدگاه‌های این افراد نمی‌توان تنها به مطالعه یک جلد از آثارشان بسنده کرد؛ بلکه نیاز است که زندگی آنان به طور کامل مطالعه گردد، تا چگونگی انقلاب فکری‌شان و انگیزه‌ها و عوامل آن کاملاً شناخته شود. برای مثال، آیت الله سید ابوالفضل برقعی قمی، کتابی دارد با عنوان *درسی از ولایت* که آن را در اوایل دوران تکامل فکری‌اش به رشته تحریر در‌آورده است. او در این کتاب به بحث درباره ائمه و ادعای شیعه درباره ولایت و امامتِ بلافصلِ ایشان پس از پیامبر خدا پرداخته است. او عدد ائمه را دوازده نفر دانسته و بر وجود و حیات محمد بن حسن عسگری، به عنوان دوازدهمین امام، صحّه گذاشته و آن را پذیرفته است. اما چند سال بعد، کتابی با نام *تحقیق علمی در احادیث مهدی* می‌نویسد و نتایج پژوهش‌هایش را در اختیار خواننده قرار می‌دهد، که حاکی از جعلی و دروغ بودن تمام احادیث، اخبار و گزاره‌های تاریخی مرتبط با ولادت و وجود امام زمان است. از این مثال و موارد مشابه دیگر، چنین برمی‌آید که اطلاع از حوادث و رویدادهای زندگی موحدین و مطالعه مجموعه آثار آنان، با در نظر گرفتن تقدم و تأخر نگارش آنها، بهترین راه برای آگاهی از سیر تحول اندیشه‌ و آثار ایشان است.**

**امید است آثار این بزرگواران و تلاش‌های متولیان نشر آن‌ها، زمینه‌ای برای بازگشت به مسیر امن الهی و عبادت خالصانه خالق باشد. تا این‌که خداوند بزرگ، این مختصر را موجب بخشش گناهان و لغزش‌های ما قرار دهد و روح آن عزیزان را در جوار مهر و بخشش خود گیرد.**

پیش‌گفتار

خواننده‌ی گرامی!

شاید برای شما هم اتفاق افتاده باشد که گاهی فلان موضوع طوری گنگ و مبهم می‌نماید که تشخیص آن مقدور نیست، یا یک خبر از راه دور تا زمانی که مستند ثابت نشود به اندازه‌ای برای شما گیج‌کننده و خسته‌کننده است که شما را کلافه می‌کند به ویژه اگر موضوع خیلی مهم باشد، کشمکش مذاهب و مکاتب اعتقادی و فکری قرن‌هاست ادامه دارد و در این اواخر با پیشرفت علم و تکنولوژی و رشد چشمگیر اقتصاد و اسباب و امکانات نشر و پخش و دعوت پر و پا قرص بسیاری از این مذاهب و مکاتب اعتقادی و فکری راه تبلیغات و پروپاگنده را در سطح خیلی قوی و گسترده‌ای پیش گرفته‌اند به‌گونه‌ای که شاید برای خیلی‌ها حتی کسانی که اهل فکر و مطالعه هستند صدها شبهه و اشکال ایجاد کرده‌اند، یکی از قوی‌ترین و قدرتمندترین این مذاهب اعتقادی، مذهب شیعه اثناعشری است که گر چه پنج درصد (5%) مسلمانان جهان را بیشتر تشکیل نمی‌دهند اما بدلیل داشتن امکانات سیاسی و اقتصادی گسترده چنان طوفانی از تبلیغات و شایعات و شبهات به پا کرده‌اند که خودشان هم در شگفت‌اند، بخشی از این تبلیغات متعلق به موضع به اصطلاح خودشان «استبصار» [منظور از استبصار یعنی راهیاب شدن و هدایت یافتن از مذهب اهل سنت به مذهب شیعه اثناعشری] است. مبلغان مذهب اثناعشری به گزاف مدعی هستند که تعدادی از شخصیت‌های عمده اهل سنت از عقیده خودشان برگشته و مذهب اثناعشری را پذیرفته‌اند اما دریغ از یک سند و مدرک قاطع، گاهی مصری و گاهی اردنی و گاهی آسیایی و گاهی اروپایی و آفریقایی مستبصر می‌شوند، نه افراد عادی بلکه علماء و دانشمندان، جالب این‌که این فتوحات مبین! زیر عبای وحدت و تقریب انجام می‌گیرد!

در این اسلام ناب! تناقض زیاد است این هم یکی!، اگر وحدت و تقریب است این ادعاها چیست؟! اگر هدف و برنامه «استبصار» اهل سنت است پس شعار وحدت و تقریب چه معنایی دارد؟! اگر این ادعاها درست می‌بود حداقل این تناقض هم کمی وزن می‌داشت اما کجاست استبصار و هدایت علماء و شخصیتهای اهل سنت؟! چند نفر گمنام و بی‌هویت به خود اجازه داده و برایشان سوژه ساخته‌اند که گویا اینها هدایت شده‌اند یا عده‌ای عوام از فلان کشور آفریقایی یا آسیایی به خاطر سد رمق و فرار از شرایط سخت زندگی فقیرانه تن به شیعه شدن و حتی نصرانی شدن می‌دهند! اما کجاست «استبصار» علماء و شخصیت‌های اهل سنت؟!

اما در عوض شخصیت‌های بزرگ و حقیقی که با علم و دانش و عقل و منطق از خرافات روی گردانیده و راه حق را انتخاب کرده‌اند آقایان سعی می‌کنند که آن‌ها را در تاریکی مطلق نگه دارند و هیچ‌گونه اثری از آنان بدست مردم نرسد.

اما این واقعیت است که این شخصیت‌های بزرگواری که از تشیع به مذهب اهل سنت روی آورده‌اند نه تنها عالمند بلکه مانند سایر اهل سنت همواره داعی وحدت حقیقی بوده و هستند، غیر از آیت الله سید ابوالفضل برقعی قمی مؤلف این کتاب که ایشان را با قلم خودشان خواهید شناخت چند شخصیت را به طور نمونه معرفی می‌کنیم:

1. آیت الله سید علی اصغر بنابی تبریزی
2. علامه سید اسماعیل آل اسحاق خوئینی زنجانی
3. استاد حیدر علی قلمداران قمی
4. آیت الله شریعت سنگلجی تهرانی
5. دکتر یوسف شعار تبريزی
6. مهندس محمد حسین برازنده مشهدی
7. حجت الإسلام دکتر مرتضی رادمهر تهرانی
8. علی رضا محمدی تهرانی
9. استاد علی محمد قضیبی بحرینی

10- آیت الله العظمی محمد بن محمد مهدی خالصی عراقی

11- آیت الله اسدالله خرقانی

12- دکتر صادق تقوی، استاد صادق دانشگاه تهران

13- دکتر علی مظفریان شیرازی

که تقریبا تمامی شخصیت‌ها از خود آثار علمی و تحقیقی به جای گذاشته‌اند، امیدواریم پس از مطالعه‌ی این کتاب خوانندگان عزیز خود قضاوت کنند که حق چیست و حق جو کیست و چه کسانی باید راه استبصار را بپیمایند!

اما از پیروان و داعیان شیعه‌ی اثناعشری مخلصانه و مجدانه خواهشمندیم که برای تحقق وحدت واقعی بین مسلمانان از لعنت و نفرین صحابه‌ی رسول اللهص، دست بردارند و از تبلیغ منفی و منحرف کردن اهل سنت صرف نظر کنند تا همه‌ی امت اسلامی بتواند در مقابل دشمنان اسلام محکم و استوار بایستد و از مقدسات اسلامی دفاع کند.

اگر قرار باشد به بهانه‌ی وحدت و تقریب، بعضی مسلمانان ناآگاه و خوش‌نیت اهل سنت را از عقاید و باورهایشان منحرف کرده و از مذهب اصیل اهل سنت دور کنند و به مذهب شیعه‌ی اثناعشری سوق دهند، مطمئن باشند که مسلمانان بالاخره از این برخورد غیر اخلاقی سر در خواهند آورد و آنگاه همه‌ی تلاش‌ها و زحمت‌هایشان بر باد خواهد رفت، به امید آن‌که عقلای این مذهب با مسلمانان رک و راست پیش بیایند و در فکر وحدت عملی و حقیقی مسلمانان باشند و جلو فعالان عاطفی خودشان را بگیرند زیرا که مصلحت علیای امت اسلامی مهم‌تر از مصلحت یک مذهب و طائفه است و وحدت و اتحاد هرگز با دشنام و اهانت و لعن و نفرین و تبلیغ برای شیعه گری ممکن نیست.

**ناشر**

زندگی‌نامه مؤلف از زبان خودش([[1]](#footnote-1))

حمد و سپاس خدايي را كه به اين ناچيز تميز درك حق و باطل داد و ما را به سوي خود راهنمايي كرد.

الحمدلله الذي هدانا لهذا وما كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله، إلهي أنت دللتني عليك ولولا أنت لم أدر ما أنت و درود نامعدود بر رسول محمود محمد مصطفى ص وأصحابه وأتباعه الذين اتبعوه بإحسان إلى يوم لقائه.

و بعد. عده‌اي از دوستان و هم‌فكران اصرار كردند كه اين حقير فقير سيد ابوالفضل ابن الرضا برقعي، شرح احوال و تاريخ زندگي خود را به رشته‌ي تحرير در آورم و عقايد خود را نيز ضمن ذكر احوال خود بنگارم تا مفتريان نتوانند پس از موت من تهمتي جعل نمايند. زيرا كسي كه با عقايد خرافي مقدس نمايان مبارزه كرده دشمن بسيار دارد، دشمناني كه چون كسي را مخالف عقايد خود بدانند، از هر گونه تكفير و تفسيق و تهمت دريغ ندارند و بلكه اين كارها را ثواب و مشروع مي‌دانند! و البته در كتب حديث نيز براي اين كار احاديثي جعل و ضبط شده است كه اگر فردي كم اطلاع، آن روايات را ديده باشد مي‌پندارد كه آن‌ها صحيح‌اند!

به هر حال اين ذره‌ي بي‌مقدار خود را قابل نمي‌دانم كه تاريخ زندگاني داشته باشم، ولي براي اجابت اصرار دوستان لازم دانستم كه درخواستشان را رد نكنم، و بخشي از زندگاني‌ام را به اختصار برايشان بنگارم، گرچه گوشه‌هايي از آن را در بعضي از تأليفاتم به اشاره ذكر نموده‌ام و به لحاظ اهميت آن‌، ناگزير، در اينجا نيز بعضي از آن مطالب را تكرار مي‌كنم.

[نسب مؤلف]

بدان‌كه نويسنده از اهل قم و پدرانم تا سي نسل در قم بوده‌اند و جد اعلايم كه در قم وارد شده و توقف كرده موسي مبرقع فرزند امام محمد تقي فرزند حضرت علي بن موسي الرضا ÷ مي‌باشد كه اكنون قبر او در قم معروف و مشهور است، و سلسه نسبم چون به موسي مبرقع مي‌رسد ما را برقعي مي‌گويند، و چون به حضرت رضا مي‌رسد رضوي و يا ابن الرضا مي‌خوانند و از همين جهت است كه شناسنامه‌ي خود را «ابن الرضا» گرفته‌ام.

سلسله‌ي نسب و شجره نامه‌ام، چنانكه در كتب انساب و مشجرات (شجره‌نامه) ذكر شده و در يكي از تأليفاتم موسوم به «تراجم الرجال» نيز در باب الف نوشته‌ام، چنين است: **«ابوالفضل بن حسن بن احمد بن رضي الدين بن مير يحيي بن مير ميران بن اميران الأول ابن مير صفي الدين بن مير ابوالقاسم بن مير يحيي بن السيد محسن الرضوي الرئيس بمشهدالرضا من أعلام زمانه بن رضي الدين بن فخر الدين علي بن رضي الدين حسين پادشاه بن ابي القاسم علي بن أبي علي محمد بن احمد بن محمد الأعرج ابن احمد بن موسي المبرقع، ابن الامام محمد الجواد. رضي الله عن آبائي و عني وغفرالله لي ولهم».**

والدم سيد حسن، اعتنايي به دنيا نداشت و فقير و تهي دست و از زاهدترين مردم بود و در سنين پيري و در حال ضعف و ناتواني حتي در فصل زمستان و در هواي يخ‌بندان، كار مي‌كرد. ولي خوش حالت و شاد و شب زنده دار و اهل عبادت و بسيار افتاده حال و سخاوتمند و متواضع بود. و أما جد اول يعني والد والدم، سيد احمد مجتهدي بود مبارز و بي‌ريا و از شاگردان ميرزاي شيرازي صاحب فتواي تحريم تنباكو، و مورد توجه وي بود و چنانكه در «تراجم الرجال» نيز آورده‌ام وي پس از ارتقاء به درجه‌ي اجتهاد از سامراء به قم مراجعت كرد و مرجع امور دين و حل و فسخ و قضاوت شرعي محل بود و اثاث البيت او مانند سلمان و زندگي او ساده مانند ابوذر بود و درهم و ديناري از مردم توقع نداشت.

[تحصيلات ابتدايي]

به هر حال چون پدرم فاقد مال دنيا بود، در تعليم و تربيت ما استطاعتي نداشت، بلكه به بركت كوشش و جوشش مادرم كه مرا به مكتب مي‌فرستاد و هر طور بود ماهي يك ريال به عنوان شهريه براي معلم مي‌فرستاد، درس خواندم.

مادرم «سكينه سلطان» زني عابده، زاهده و قانعه بود كه پدرش حاج شيخ غلامرضا قمي صاحب كتاب رياض الحسيني است و مرحوم حاج شيخ غلامحسين واعظ و حاج شيخ علي محرر برادران مادرم مي‌باشند و كتاب «فائدة المماة» را شيخ غلام‌حسين نوشته است. به هر حال مادرم زني بود بسيار مدبره كه فرزندانش را به توفيق إلهي از قحطي نجات داد. و در سال قحطي يعني در جنگ بين الملل اول كه ارتش روسيه وارد ايران شد، اين بنده پنج ساله بودم.

هنگام كودكي و رفتن به مكتب مورد توجه معلم نبودم، بلكه به واسطه‌ي گوش دادن به درس اطفال ديگر، كم كم، خواندن و نوشتن را فرا گرفتم. و در مكاتب قديمه چنين نبود كه يك معلم براي تمام شاگردان يك اتاق درس بگويد بلكه هر كدام از اطفال درس اختصاصي داشتند. نويسنده چون شهريه مرتب نمي‌دادم درس خصوصي نداشتم، فقط در پرتو درس اطفال ديگر توانستم پيش بروم و حتي دفتر و كاغذ مرتبي نداشتم بلكه از كاغذهاي دكان بقالي و عطاري كه يك طرف آن سفيد بود استفاده مي‌كردم، ولي در عين حال بايد شكر كنم كه كلاسهاي جديد با برنامه‌هاي خشك و پرخرج به وجود نيامده بود. زيرا با اين برنامه‌هاي جديد هر طفلي بايد چندين دفتر و چندين كتاب داشته باشد تا او را به كلاس راه بدهند، اما همچو مني كه حتي يك قلم و يك دفتر در سال نمي‌توانستم تهيه كنم چگونه مي‌توانستم دانش بياموزم.

[تحصيلات حوزوي]

پس از تكميل درس فارسي و قرآن در همان ايام بود كه عالمي به نام حاج شيخ عبدالكريم حائري يزدي كه از علماي مورد توجه شيعيان بود و در اراك اقامت داشت، بنا به دعوت اهل قم در اين شهر اقامت كرد و براي طلاب علوم ديني حوزه‌اي تشكيل داد. نويسنده كه ده سال يا 12 سال داشتم تصميم گرفتم در دروس طلاب شركت كنم، و به مدرسه‌ي رضويه كه در بازار كهنه‌ي قم واقع است، رفتم تا حجره‌اي تهيه كنم و در آنجا به تحصيل علوم ديني بپردازم. سيدي بنام سيد محمد صحاف كه پسر خاله‌ي مادرم بود در آن مدرسه توليت و تصدي داشت و در امور مدرسه نظارت مي‌كرد، اما چون كوچک بودم حجره‌اي به من ندادند لذا ايوان مانندي كه يك متر در يك متر و در گوشه‌ي دالان مدرسه واقع بود و خادم مدرسه جاروب و سطل خود را در آنجا مي‌گذاشت به من واگذار شد، خادم لطف كرده دري شكسته بر آن نصب كرد من هم از خانه‌ي مادر گليمي آوردم و فرش كردم و مشغول تحصيل شدم و شب و روز در همان حجره‌ي محقر و كوچک بودم كه مرا از سرما و گرما حفظ نمي‌كرد، زيرا آن در شكاف و خلل بسيار داشت. به هر حال مدتي قريب به دو سال در آن حجره‌ي محقر بودم و گاهي شاگردي علاف و گاهي شاگردي تاجري را پذيرفته و بودجه‌ي مختصري براي ادامه‌ي تحصيل فراهم مي‌كردم. و از طرف پدر و يا خويشاوندان و يا اهل قم هيچ‌گونه كمك و يا تشويقي به كسب علم برايم نبود، تا اينكه تصريف و نحو يعني دو كتاب مغني و جامي را خواندم و براي امتحان به نزد حاج شيخ عبدالكريم حائري و بعضي از علماي ديني ديگر كه طلاب در محضر ايشان براي امتحان شركت مي‌كردند، رفتم و به خوبي از عهده‌ي امتحان برآمدم. بنا شد شهريه‌ي مختصري كه ماهي پنج ريال باشد به من بدهند، ولي ماهي پنج ريال براي مخارج ضروري من كافي نبود، لذا چند نفر را واسطه كردم تا با حاج شيخ عبدالكريم صحبت كردند و قرار شد ماهي هشت ريال برايم مقرر شود. تصميم گرفتم به آن هشت ريال قناعت كنم و به تحصيل ادامه دهم و براي اينكه بتوانم با همين شهريه زندگي را بگذرانم ماهي چهار ريال به نانوايي مي‌دادم كه روزي يك قرص و نيم نان جو به من بدهد، چون نان جو قرصي يك دهم ريال قيمت داشت. بنابر اين هر روزي سه شاهي براي مصرف نان مقرر داشتم كه در ماه چهار ريال و نيم مي‌شد. و دو ريال ديگر را براي خورش مي‌دادم و يك من برگه زرد آلوي خشك خريداري كردم و در كيسه‌اي در گوشه‌ي حجره‌ام گذاشتم كه روزي يك سير آن را در آب بريزم و با آب زردآلو و نان جو شكم خود را سير گردانم و يك ريال و نيم ديگر از آن هشت ريال را كه باقي مي‌ماند براي مخارج حمام مي‌گذاشتم كه ماهي چهار مرتبه حمام بروم كه هر مرتبه هفت شاهي لازم بود و مجموعا يك ريال و نيم مي‌شد.

بدين منوال مدتي به تحصيل ادامه دادم تا به درس خارج رسيدم و فقه و اصول را فرا گرفتم و در ضمن تحصيل، براي طلابي كه مقدمات مي‌خواندند تدريس مي‌كردم و كم كم در رديف مدرسين حوزه‌ي علميه قرار گرفتم و بدون داشتن كتاب‌هاي لازم و از حفظ، فقه و اصول و صرف و نحو و منطق را درس مي‌گفتم.

[برقعي از نگاه ديگران]

* علاوه بر اين چون در جواني و در دوران تحصيل با آيت الله سيد كاظم شريعتمداري هم‌درس بودم و در ايام اقامت در قم با ايشان مراوده داشتم، گمان نمي‌كردم وي انصاف را زير پا بگذارد. وي تا هنگام كتاب «درسي از ولايت» تا حدودي از من حمايت مي‌كرد و مهم‌تر اينكه تأييديه‌اي برايم نوشته و از من تعريف و تمجيد نموده و تصرفات مرا در امور شرعيه مجاز دانسته بود و حتي پس از انتشار «درسي از ولايت» نيز تا مدتي سكوت اختيار كرد. من نيز با توجه به سوابقم با وي، جواب او را به استفتايي كه در اين موضوع از او شده بود، در كارتي كوچك چاپ و تكثير كردم و به هر يك از كساني كه به مسجد يا منزل ما مي‌آمدند، يكي از اين كارت‌ها مي‌دادم.

هم‌چنين آيت الله حاج شيخ ذبيح الله محلاتي در پاسخ سؤال مردم درباره كتاب «درسي از ولايت» مي‌نويسد:

* كتاب درسي از ولايت حجت الاسلام عالم عادل آقاي برقعي را خوانده‌ام، عقيده او صحيح است و ترويج وهابي نمي‌كند. سخنان مردم تهمت به ايشان است. اتقوا الله حق تقاته، ايشان مي‌فرمايد اين قبيل شعر درست نيست:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| جهان اگر فنا شود علي فناش مي‌كند |  | قيامت اگر بپا شود علي بپاش مي‌كند |

بنده هم عرض مي‌كنم اين شعر درست نيست.

امضاء: محلاتي

* آقاي علي مشكيني نجفي نيز مي‌نويسد:

اينجانب علي مشكيني كتاب مستطاب درسي از ولايت را مطالعه نمودم و از مضامين عاليه آن كه مطابق با عقل سليم و منطق دين است خرسند شدم.

امضاء: علي مشكيني

* آقاي حجت الاسلام سيد وحيدالدين مرعشي نجفي مي‌نويسد:

بسمه تعالي

حضرت آقاي علامه برقعي دامت افاضاته العاليه، شخصي است مجتهد و عادل و امامي المذهب و بنا به گفتار مشهور (كتاب و تأليف شخص دليل عقلش و آينه عقيده‌اش مي‌باشد) و ايشان مطالب بسيار عاليه راجع به مقام و شأن حضرت اميرالمؤمنين÷ و ساير ائمه هدي در كتاب «عقل و دين» و كتاب «تراجم الرجال» كه تازه به طبع رسيده و در ساير كتابهاي ديگرشان نوشته‌اند، و جار و جنجال و قيل و قال يك عده اشخاص مغرض و يا عجول و عصبي كه كتاب مستطاب درسي از ولايت را كاملا نخوانده و ايمان خود را از دست داده و قضاوت ظالمانه در حق معظم له مي‌كنند كوچك‌ترين تأثيري نزد علما و عقلا ندارد **واي به حال كساني كه اين ذريه طاهر ائمه هدي** **را كه از چند نفر مراجع، تصديق اجتهاد دارد رنجانيده و در عين حال بهتان عظيم و افتراي شديد بر يك نفر مسلمان عالم فقيه ميزنند. حق تعالي فرموده:** ﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ يُحِبُّونَ أَن تَشِيعَ ٱلۡفَٰحِشَةُ فِي ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَهُمۡ عَذَابٌ أَلِيمٞ فِي ٱلدُّنۡيَا وَٱلۡأٓخِرَةِۚ وَٱللَّهُ يَعۡلَمُ وَأَنتُمۡ لَا تَعۡلَمُونَ ١٩﴾ [النور : ١٩]

خادم الشرع المبين: سيد وحيدالدين مرعشي نجفي

به تاريخ شهر ذي القعده الحرام 1389

22/10/1348

* آيت الله خويي مرا خوب مي‌شناخت و به ياد دارم زماني كه در نجف سخنراني مي‌كردم و البته در آن زمان به خرافات حوزوي مبتلا بودم، ايشان سخنان مرا بسيار مي‌پسنديد و براي تشويق و اظهار رضايت از حقير، پس از پايين آمدنم از منبر، دهانم را مي‌بوسيد.
* آقاي شاهرودي نيز بسيار مرا تشويق و تمجيد مي‌كرد. و حتي زماني در نجف شعب باطله‌اي از فلسفه بوجود آمده و عده‌اي از طلاب به فراگيري كتب و افكار فلاسفه حريص شده بودند و مراجع نجف از من خواستند براي طلاب آنجا كه اكثراً در اثر بي اطلاعي از قرآن و سنت، تضاد آن‌ها را با افكار فلاسفه نمي‌دانند، سخنراني كنم، و بدين منظور آيت الله شاهرودي حياط منزلش را براي سخنراني من فرش مي‌نمود و از من مي‌خواست كه منبر بروم و مسايل اعتقادي را براي طلاب بيان كنم، من نيز درخواست ايشان را اجابت كرده و حقايق را براي طلاب بيان مي‌كردم. و ايشان نيز از من اظهار رضايت و تجليل و تمجيد بسيار مي‌نمود، ولي در اين اواخر كه به مبارزه با خرافات قيام كردم همه كساني كه مرا مي‌شناختند و سوابق مرا مي‌دانستند مرا تنها گذاشتند و سكوت اختيار كردند و بعضي از ايشان نيز به مخالفت برخاستند.
* پس از اينكه حكومت شاه سرنگون شد و آقاي خميني به رياست رسيد، خواستم با ايشان تماس بگيرم، زيرا در جواني حدود سي سال با يكديگر همدرس و در يك حوزه بوديم و ايشان مرا كاملا مي‌شناخت و حتي پيش از آنكه به ايران مراجعت كرده و با اوضاع و احوال جديد ايران و وضعيت معممين در ايران آشنا شود، در سخنراني خود پس از فوت فرزند بزرگش آيت الله حاج سيد مصطفي خميني (كه متن آن در صفحه 9 روزنامه كيهان پنجشنبه اول آبان ماه 1359 چاپ شده) هر چند جرأت نكرد اسمم را بياورد ولي به اشاره گفته بود: «از آقايان علماي اعلام گله دارم! اينها هم از بسياري از امور غفلت دارند، از باب اينكه اذهان ساده‌اي دارند، تحت تأثير تبليغات سوء كه دستگاه راه مي‌اندازد واقع مي‌شوند، تا از امر بزرگي كه همه گرفتار آن هستيم غفلت كنند، دستهايي دركار است كه اينها را به غفلت وا مي‌دارد، يعني دست‌هايي هست كه چيزي درست كنند و دنبالش سر و صدايي راه بياندازند، هرچند وقت يكبار مسأله‌اي در ايران درست مي‌شود و تمام وعاظ محترم و علما و اعلام وقتشان را كه بايد در مسايل سياسي و اجتماعي صرف شود در مسايل جزئي صرف مي‌كنند. در اينكه زيد مثلا كافر است و عمرو مرتد و آن يك وهابي است صرف مي‌كنند. عالمي را كه پنجاه سال زحمت كشيده و فقهش از اكثر اينهايي كه هستند بهتر است و فقيه‌تر مي‌باشد مي‌گويند وهابي است!، اين اشتباه است، اشخاص را از خودتان جدا نكنيد، يكي يكي را كنار نگذاريد، نگوييد اين وهابي است و آن بي‌دين است و آن نمي‌دانم چه هست؟! (اگر اين كار را كرديد) براي شما چه مي‌ماند؟!»
* با شنيدن نامم آقاي خميني به دخترم احترام بسيار كرد و نامه را گرفت و با خود برد و دخترم براي خداحافظي به اندرون نزد خانواده وي برگشت. زوجه ايشان به دخترم گفت ما جواب نامه را از آقا مي‌گيريم و برايتان به تهران مي‌آوريم. پس از مدتي خانم ثقفي به تهران آمد و ميهمان دخترم شد ولي پاسخي همراهش نبود، فقط گفت: آقا در جواب نامه پدرتان گفتند آقاي برقعي خودشان مجتهد و صاحب نظرند، ولي ايشان مردم دار نيستند.
* ديگر آيت الله طالقاني كه وقتي در اوايل انقلاب از زندان آزاد شد و من به ملاقاتشان رفتم، در اثناي صحبت ايشان سرش را پيش آورد و در گوشم گفت: مطالب شما حق است ولي فعلاً صلاح نيست كه اين حقايق را بگوييم! من مطمئنم در آن دنيا از ايشان سؤال مي‌كنند: پس كي صلاح است كه حقايق را بگوييد؟!
* نمي‌دانم اعلاميه‌ام به دست آقاي بازرگان رسيده بود يا نه، به هر حال در ايامي كه دوره نقاهت را در منزل مي‌گذراندم آقاي مهندس مهدي بازرگان و دكتر صدر و مهندس توسلي براي عيادتم به منزل ما آمدند. پس از احوال‌پرسي، صورتم را نشان دادم و گفتم آيا نتيجه تقليد را ديديد، كسي كه با من چنين كرده يك مقلد است كه كور‌كورانه از ديگران تقليد مي‌كند و اصلاً از آن‌ها نمي‌پرسد، دليل شما براي صدور چنين دستوري چيست؟ پس شما و دوستانتان از تقليد آخوندها دست برداريد.
* پسرم كه مي‌دانست آقاي موسوي اردبيلي مرا خوب مي‌شناسد و در دوران جواني زماني كه من در انزلي منبر مي‌رفتم وي پس از من به منبر مي‌رفت.
* رونوشت اين نامه را خطاب به آقاي محمد امامي كاشاني كه قبل از اينكه به مبارزه با خرافات بپردازم، به اين‌جانب بسيار اظهار ارادت مي‌كرد، نيز فرستادند.
* پسرم در دوران طلبگي با محمد محمدي ري‌شهري مدتي همسايه بود و در مدرسه حجتيه حجره‌هايشان به هم متصل بود و ري‌شهري او را مي‌شناخت.

از قضا روز جمعه‌اي براي عرض تسليت به منزل آيت الله فيض، كه از اهالي قم و از خويشاوندان ما و مدعي مرجعيت نيز بود، رفتم. آن روز ايشان مجلس روضه و دعا داشت، چون براي دل‌داري و تسليت‌گويي خدمت ايشان رسيدم با آن‌كه هميشه اظهار لطف و خصوصيت مي‌كرد، اين مرتبه با چهره‌اي عبوس با من روبرو شد، مثل آنكه به نويسنده اعتراض داشت، عرض كردم آيا اتفاقي افتاده كه اوقات شما تلخ است؟ در جواب فرمودند من از شما توقع نداشتم. عرض كردم موضوع چيست؟ گفت شما نامه‌اي نوشته‌ايد و مرا تهديد كرده‌ايد كه اگر غير از بروجردي را براي مرجعيت معرفي كنم آبروي ما را در بازار قم مي‌ريزيد. عرض كردم من از اين نامه خبري ندارم، ممكن است نامه را بياوريد اگر امضا و خط من باشد مجعول است و برايشان قسم خوردم تا ايشان سخنم را باور كردند.

پس از خاتمه مجلس كه بيرون آمدم، حيرت زده در اين انديشه بودم كه دست مرموزي براي تعيين مرجع تقليد دركار است و قضيه آن‌چنان كه من مي‌پندارم ساده نيست. فهميدم مرجعيت هم بازي شده براي بازي‌گرها، و با قضاياي بعدي معلوم شد دستي مرموز آقاي بروجردي را مرجع كرد و از وجود او بهره‌ها برد.

* در سال 1328 شمسي در زمان رئيس الوزرايي احمد قوام، آيت الله كاشاني قصد دخالت در انتخابات كرد تا از تعداد وكلاي انتصابي دربار در مجلس بكاهد. نويسنده از دوستان صميمي آيت الله كاشاني بودم و تابستان‌ها كه مي‌آمدم تهران به منزل ايشان وارد مي‌شدم، در همين سال بود كه به من فرمودند شما برويد يك ماشين دربست كرايه كنيد براي سفر به خراسان، اين بنده نيز چنين كردم و مهياي مسافرت شديم. آقاي شيخ محمد باقر كمره‌اي و يكي دو نفر ديگر نيز حاضر شدند با نويسنده و آقاي كاشاني و يكي از فرزندانشان كه جمعاً شش نفر مي‌شديم به طرف مشهد حركت كرديم، دولت از مسافرت ما وحشت داشت كه مبادا در شهرهاي بين راه، ايشان وكلايي را براي مجلس تعيين و پيشنهاد كند و مردم را ترغيب كند به انتخابات و تعيين نمايندگاني كه خيرخواه ملت باشند، و لذا چون ما از تهران حركت كرديم، شهرهاي بين راه مطلع و آماده استقبال شدند و از آن طرف دولت به مأمورين شهرستان‌هاي بين راه ابلاغ كرده بود كه تا مي‌توانند اخلال كنند و بهانه‌اي بدست دولت بدهند كه آيت الله كاشاني را به تهران برگردانند.
* سرهنگ و اطرافيان چون نوشته‌ي مرا ديدند گفتند خوب نوشته‌ايد، نامه را بردند و فرداي آن روز آمدند كه شاه دستور داده ملاي قمي و همراهانش آزادند.
* در اتاق متصل به اتاق ما عده‌اي از توده‌اي‌ها و كمونيست‌ها محبوس بودند، پيغام دادند كه ما مي‌خواهيم فلاني را ببينيم. گفتم اشكالي ندارد تشريف بياورند. عده‌اي غير روحاني كه با من بازداشت بودند، گفتند ممكن است ما را به كمونيست بودن متهم كنند. من گفتم چه اتهامي، نترسيد بگذاريد بيايند. به هر حال آمدند و اظهار خوش‌وقتي كردند كه يك نفر روحاني شجاع هم پيدا مي‌شود كه با ديكتاتوري مخالف باشد. ما با ايشان گرم گرفتيم، آن‌ها سؤالات و اشكالاتي به قوانين اسلام داشتند كه به آن‌ها جواب گفتم.
* چون ما را در توپخانه پياده كردند، با همراهان خداحافظي كردم و رفتم منزل آقاي كاشاني، كاشاني مجتهدي شجاع و بيدار بود. اگر چه خودش در لبنان تبعيد بود، ولي خانواده‌اش در تهران بودند. چون من وارد شدم بسيار خوشحال شدند.

در آن زمان تمام اهل علم از سياست و امور مملكتي بركنار بودند و دوري مي‌جستند و اگر كسي مانند كاشاني و يا اين بنده وارد مبارزه با ديكتاتوري مي‌شديم چندان مورد علاقه مردم نبوديم، و اصلا مردم ايران و خود ايران مانند قبرستاني بود كه سرنوشتش به دست گوركن‌ها باشد كه هر كاري بخواهند با مرده مي‌كنند! فردي مانند كاشاني منحصر به فرد بود و ايشان زجر و حبس زياد ديد تا حركتي و موجي در ايران به وجود آورد تا آن زمان جبهه‌ي ملي و جبهه‌ي غير ملي اصلاً وجود نداشت، و مرحوم مصدق را جز معدودي نمي‌شناختند. ولي چون كاشاني سعي داشت يك مجلس شوراي ملي و وكلاي خيرخواه ملت سركار بيايند، لذا فتوا مي‌داد كه بر جوانان واجب است در انتخابات دخالت كنند، و لذا در همان زندان لبنان به اين‌جانب نامه‌اي نوشت كه آقاي برقعي مانند آخوندهاي ديگر مسجد را دكان قرار نده و بپرداز به بيداري مردم و به سخن مردم كه مي‌گويند آخوند خوب كسي است كه كاري به اوضاع ملت نداشته باشد و كناره‌گير باشد، گوش مده و كاري كنيد كه مردم مصدق را انتخاب كنند، تا آن وقت ملت نمي‌دانستند مصدق كيست، و چه كاره است، كاشاني به تمام دوستانش توصيه مي‌كرد كه وكلايي صحيح العمل از آن‌جمله مصدق را انتخاب كنيد، پس به واسطه‌ي سفارشات و سخنراني‌هاي كاشاني و پيروانش [كه در رأسشان خود ايشان يعني آيت الله ابوالفضل برقعي قمي بود] مردم نام مصدق را شنيدند و تا اندازه‌اي شناختند. و در مواقع انتخابات مريدان كاشاني از اول شب تا صبح در پاي صندوق‌ها مي‌خوابيدند كه مبادا صندوق عوض شود و كاشاني و مصدق وكيل نشوند، مردم را تحريك مي‌كرديم به رأي دادن به آقاي كاشاني و مصدق و چند نفري كه با اين دو نفر همراه بودند، تا اين‌كه به واسطه فعاليت مريدان كاشاني اين دو نفر رأي آوردند و وكيل تهران شدند، دولت ناچار شد كاشاني را آزاد كند و از لبنان به ايران آورد.

چون ملت خبر شد كه كاشاني با هواپيما وارد تهران مي‌شود، لذا همان روز ورود ايشان از فرودگاه مهرآباد تا درب منزل ايشان مملو از جمعيت بود. ما آن روز در تهران فعاليت مي‌كرديم، تا استقبال خوبي از ايشان به عمل آيد.

[جلوگيري از تجليل و دفن جنازه رضاشاه در قم]

چند سال طول نكشيد كه رضاشاه در جزيره موريس فوت شد، معروف است كه در آن جزيره قدم مي‌زده و به خود گفته اعلي‌حضرت، قدر قدرت، قوي شوكت، زكي آي زكي، آي زكي، كه ياد زمان سلطنت خود مي‌كرده و مقصود او اين بوده كه در ايران اطرافيان او يك مشت مردمان هوا پرست متملق بودند كه به او مي‌گفتند اعلي حضرت قدر قدرت، و چون وفات كرد جنازه او را به ايران آوردند، و دولت و شاه تشويق مي‌كردند كه مردم از جنازه او تجليل كنند و با تشريفات زيادي جنازه را در قم دفن كنند، و علما و بزرگان قم را دعوت كردند كه از جنازه استقبال به عمل آيد، آيت الله بروجردي كه مرجع تقليد بود با صفوف طلاب بر جنازه او نماز بخوانند، و آقاي بروجردي كه يكي از علماي رياست مآب بود و از هر كاري براي حفظ رياست خود خودداري نمي كرد و به علاوه به شاه و درباريان و وكلاي مجلس علاقه داشت، حاضر گرديد تا بر جنازه شاه اقامه نماز كند.

نويسنده فكر كردم كه اگر از جنازه رضاشاه تجليل شود تمام كارهاي فاسد او امضاء خواهد شد، درصدد برآمدم كاري كنم كه مانع از تجليل جنازه گردد. چند نفر طلبه جوان به نام فداييان اسلام تازه با من رفيق شده بودند، در آن زمان تقريبا سي و پنج سال داشتم و از مدرسين حوزه علميه قم بودم، اين فداييان جوان كه سنشان از پانزده الي بيست و پنج سال بيشتر نبود با من مأنوس بودند و پناهگاه ايشان منزل ما بود، و برخي از ايشان نيز نزد نويسنده درس مي‌خواندند. با آنان مشورت كردم كه در منع تجليل جنازه پهلوي فكري بكنيد، گفتند شما اعلاميه بنويسيد ما آن را نشر مي‌دهيم.

اعلاميه‌اي نوشتم و در آن تهديد كردم كه هر كس بر جنازه شاه نماز بخواند و يا در تشييع جنازه او حاضر شود، برخلاف موازين دين رفتار كرده و ما او را ترور خواهيم نمود.

اين اعلاميه چون منتشر شد، اثر بسيار خوبي داشت و كساني كه براي نماز بر جنازه دعوت شده بودند مخصوصا آقاي بروجردي به هراس افتادند كه مبادا به ايشان توهين شود و يا مورد حمله واقع شوند. و لذا در صدد بر آمدند كه ناشرين اعلاميه را پيدا كنند، فداييان كه در قم منزل معيني نداشتند پراكنده و اكثراً مقيم تهران بودند و احتمال چنين كاري به ايشان نمي‌رفت، و از طرفي كمتر احتمال مي‌دادند كه نويسنده اعلاميه‌اي به آن تندي، سيد ابوالفضل برقعي قمي باشد و علاوه بر اين وقت ورود جنازه بسيار نزديك و افكار مسئولان حكومت پريشان بود، تا اينكه جنازه را وارد كردند، ولي آن چنانكه مي‌خواستند تجليل نشد، و چون در مسجد امام قم مجلس فاتحه‌اي گرفتند و سيدي به نام موسي خوئي قصد داشت در آن مجلس شركت كند، رفقاي ما او را گرفتند و كتك زدند به طوري كه خون از سرش جاري شد، چون دولت چنين ديد از دفن جنازه در قم منصرف شد و جنازه را به تهران بردند، ديگر در تهران چه شده، بنده حاضر نبودم.

[اشعار مؤلف راجع به مظلوميت خود]

در ايامي كه روحاني نمايان و دكانداران مذهبي عليه من متحد و كمر به بدنام كردن من بسته بودند و به دولت شاه و اعمال زور متوسل شدند و عوام را براي غصب مسجد [گذر دفتر وزیر] تحريك كردند و منزلم در محاصره آنان قرار داشت و امنيت از زندگي‌ام سلب شده بود، ابيات ذيل را سرودم:

|  |  |  |  |  |  |
| --- | --- | --- | --- | --- | --- |
| گمرهان را بهر خود دشمن نمود | | |  | برقعي چون راه حق روشن نمود | |
| راه پرخار است و پرآزار بود | | |  | آري آري راه حق دشوار بود | |
| بايدش سختي كشد در راه حق | | |  | هر كه عزت خواهد از درگاه حق | |
| روضه خوانان عوام بي حيا | | |  | زين سبب عالم نمايان دغا | |
| با خران خود به كوشش آمدند | | |  | پس به همدستي به جنبش آمدند | |
| تا كه بنمودند ما را متهم | | |  | رشوه ها دادند بر اهل ستم | |
| بسته شد مسجد ز اهل شور و شر | | |  | پس به زور پاسبان و سيم و زر | |
| باز شد دكان نقالان خواب | | |  | پايگاه حق پرستي شد خراب | |
| جاي آن شد نقل كذب هر كتاب | | |  | پايگاه دين و قرآن شد خراب | |
| سود ديدي ني زيان زين كار و بار | | |  | برقعي گفتا به دل اي هوشيار | |
| غم مخور در راه حق پرداختي | | |  | گفت بادل، آنچه اينجا باختي | |
| آنچه آيد پيش، حق پدر چاره ساز | | |  | نيست بازي كار حق، خود را مباز | |
| صاحب مسجد تو را اندر دل است | | |  | گركه مسجد رفت گو رو كان گل است | |
| تو بمان اي آنكه چون تو پاك نيست | | |  | گركه مسجد رفت گو رو، باك نيست | |
| ترك آن بنما كه مسجد شد دكان | | |  | گشت مسجد خانقاه صوفيان | |
| جاي جمع حق پرستان مسجد است | | |  | جاي درس و بحث قرآن، مسجد است | |
| نيست مسجد جاي هر شمر و سنان | | |  | نيست مسجد جاي مدح و روضه خوان | |
| روضه خوانست روضه خوانست روضه خوان | | |  | آنكه همكار است با شمر و سنان | |
| دين حق را ميكن از بدعت جدا | | |  | اقتدا كن بر إمام لافتي | |
| ني امامي كه كند دين را دكان | | |  | آن امام كارگر در بوستان | |
| ني گرفتي مسجدي با شر و شور | | |  | آن امامي كه نبودي اهل زور | |
| مي نخوردي آن امام از اين حرام | | |  | ني گرفتي خمس يا سهم امام | |
| ني امام فاسقان بي خبر | | |  | آن امام دانش و فضل و هنر | |
| ناخدايان را نخواندي در دعا | | |  | آن امامي كه نخواندي جز خدا | |
| ناخداي كشتي امكان يك است | | |  | قاضي الحاجات در عالم تك است | |
| خاك و باد و آب سرگردان اوست | | |  | آن كه هستي، نقشي از فرمان اوست | |
| از حسودان دني بي خبر | | |  | برقعي با حق بساز و كن حذر | |
| خطاب به دشمنان خود نيز با عنوان «به دشمن‌ها رسان پيغام ما را» شعري سرودم: | | | | | |
| دشمن ما را سعادت يار باد | | |  | | روز و شب با عز و شأنش كارباد |
| هر كه كافر خواند ما را گو بخوان | | |  | | او ميان مردمان ديندار باد |
| هر كه خاري مي‌نهد در راه ما | | |  | | بار إلها راه او گلزار باد |
| هر كه چاهي مي‌كند در راه ما | | |  | | راه او خواهم همي هموار باد |
| هر كه علم و فضل ما را منكراست | | |  | | ملك و مالش در جهان بسيار باد |
| هر كه گويد برقعي ديوانه است | | |  | | گوكه ما ديوانه، او هوشيار باد! |
| ما نه اهل جنگ و ني ظلم ونه زور | | |  | | دادخواه ما به عقبي قادر جبار باد |
| همچنين در همان احوال پنداري مورد إلهام حضرت حق واقع شده‌ام، مستزاد ذيل را سرودم: | | | | | |
| غم مخور يار توام |  | بنده بي كس من، من كس و غمخوار توام | | | |
| غم مخور يار توام |  | گر تو تنها شده‌اي، غصه مخور يار توام | | | |
| باز ناميد مشو |  | گر جهان رفت زدستت، طرف يأس مرو | | | |
| غم مخور يار توام |  | باز گردان جهان من حق دار توام | | | |
| از همه ديده بدوز |  | گر تو را نيست انيسي به جهان در شب و روز | | | |
| غم مخور يار توام |  | مونس تو، همه جا و مددگار توام | | | |
| نيست حق را بدلي |  | گر چه حق را نبود رونق بازار ولي | | | |
| غم مخور يار توام |  | أظهر الحق، كه من رونق بازار توام | | | |
| نيست يك دادرسي |  | گر تو را كارگشايي نبود هيچ كسي | | | |
| غم مخور يار توام |  | غم مخور كار گشا هستم و در كارتوام | | | |
| تا كه شايسته كند |  | گر تو را غصه و غم، رنج و ستم خسته كند | | | |
| غم مخور يار توام |  | رو به من آر كه من دافع آزار توام | | | |
| غمت از ذلت نيست |  | رنج و غمهاي تو بي‌علت و بيحكمت نيست | | | |
| غم مخور يار توام |  | مصلحت بين و گنه بخش و نگهدار توام | | | |
| مسجد و محفل تو |  | گر كه اوباش بكندند در منزل تو | | | |
| غم مخور يار توام |  | با خبر باش كه من حافظ آثار توام | | | |
| كان هذا لولا |  | دوست دارم شنوم صوت تو در رنج وبلا | | | |
| غم مخور يار توام |  | طالب ناله و افغان به شب تار توام | | | |
| باش يك بنده حُر |  | گر رميدند ز تو مردم دون، غصه مخور | | | |
| غم مخور يار توام |  | من رفيق تو و هم ناظر پيكار توام | | | |
| يا دلت بريان است |  | گر ز غمهاي جهان ديده تو گريان است | | | |
| غم مخور يار توام |  | من تلافي كن آن ديده خونبار توام | | | |
| يا دلت غمگين است |  | بر دلت بار غم و غصه اگر سنگين است | | | |
| غم مخور يار توام |  | دافع هر غم و شوينده زدل بار توام | | | |
| باز با يزدان باش |  | گر كسي ناز تو را مي‌نخرد خندان باش | | | |
| غم مخور يار توام |  | راز با خالق خود گو كه خريدار توام | | | |
| غم خود با من گو |  | گر كه مظلوم شدي از ستم و جور عدو | | | |
| غم مخور يار توام |  | دادگر حقم و از عدل، طرفدار توام | | | |
| در ره ذوالمنن است |  | برقعي سعي تو گر بهر من است | | | |
| غم مخور يار توام |  | قابل سعي تو و ناشر افكار توام | | | |

[شعري درباره اوضاع كنوني ايران]

اين‌جانب درباره‌ی اوضاع ايران در اين زمانه، شعر زير را سروده‌ام:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ياري آگاه و نيك پنداري |  | محفلي بود و نازنين ياري |
| بازگو آنچه گفتني داري |  | گفتمش در زمينه اسلام |
| فارغ از هر كشيش و احباري |  | گفت: ديني بدون روحاني |
| مرتضي هم نه مرد بيكاري |  | مصطفي مجتهد نبود و أمي بود |
| چه كس از دين كند نگهداري؟ |  | گفتمش: رهنماي مردم كيست؟ |
| بر همه فرض، دين نگهداري |  | گفت: هان! رهنما بود قرآن |
| واجب عيني است بر طالب |  | بر همه علم دين بود واجب |
| ني بود كَلّ و ني كه سر باري |  | هادي دين كجا فروشد دين |
| دين نباشد ز جنس بازاري |  | دين فروشان نه رهنما باشند |
| دينشان ايمن از دغلكاري |  | كسب روزي ز راه دين نكنند |
| دينشان ايمن از دكانداري |  | نردبان سياستش نكنند |
| ارزش كفش پاره خواري |  | حكمراني نداشت پيش علي |
| نه حجاز و هلند و بلغاري |  | ملك ايشان قلمرو دلهاست |
| گفت: بر دوش خلق سر باري |  | نقش آخوند را شدم جويا |
| گفت: تكفير و حبس و كشتاري |  | كار او را چه؟ جستجو كردم |
| كي به عهدش بود وفاداري |  | او بُوَد مست از شراب غرور |
| گفت: احياي رسم تاتاري |  | گفتمش: گو كه چيست حزب الله؟ |
| گفت: بيمار بي پرستاري |  | گفتمش: حال مملكت چونست؟ |
| داشت از بهر ما چه آثاري؟ |  | گفتمش: انقلاب بهمن ماه |
| موجبي شد براي بيداري |  | گفت: آري ضرر فراوان داشت |
| كرد از جان و دل فداكاري |  | ملت اندر هواي آزادي |
| صد برابر شدش گرفتاري |  | گر چه از چاله اوفتاد به چاه |
| چاره بيداري است و هشياري |  | چون ز غفلت به دام افتادند |
| گفت وقت تضرع و زاري |  | گفتمش: گو نجات كي باشد؟ |
| رفع اين سختي و گرفتاري |  | بايدي جمله از خدا خواهند |

[مطالعه كتاب الغدير اميني و نظريه‌ی مؤلف درباره آن]

در آن‌جا [زندان] كه بودم كتاب الغدير تأليف علامه عبدالحسين اميني تبريزي را كه سال‌ها پيش خوانده بودم، مجدداً مطالعه كردم، صادقانه و بي‌تعصب بگويم، آنان كه گفته‌اند «كار آقاي اميني در اين كتاب جز افزودن چند سند بر اسناد حديث غدير نيست» درست گفته‌اند. اگر اين كتاب بتواند عوام يا افراد كم اطلاع و غير متخصص را بفريبد ولي در نزد مطلعين منصف وزن چنداني نخواهد داشت، مگر آنكه اهل فن نيز از روي تعصب يا به قصد فريفتن عوام به تعريف و تمجيد اين كتاب بپردازند. به نظر من استاد ما آيت‌الله سيد ابوالحسين اصفهاني در اين مورد مصيب بود كه چون از او در مورد پرداخت هزينه‌ی چاپ اين كتاب از وجوه شرعيه اجازه خواستند، موافقت نكرد و جواب داد: «پرداخت سهم امام ÷ براي چاپ كتاب شعر!، شايد مورد رضايت آن بزرگوار نباشد».

بسياري از مستندات اين كتاب از منابع نامعتبر كه به صدر اسلام اتصال وثيق ندارند اخذ شده كه اين كار در نظر اهل تحقيق اعتبار ندارد. برخي از احتجاجات او هم قبلاً پاسخ داده شده، ولي ايشان به روي مبارك نياورده و مجدداً آن‌ها را ذكر كرده است. گمان دارم كه اهل فن در باطن مي‌دانند كه با الغدير نمي‌توان كار مهمي به نفع مذهب صورت داد و به همين سبب است كه طرفداران و مداحان اين كتاب كه امروز زمام امور در چنگشان است به هيچ وجه اجازه نمي‌دهند كتبي از قبيل تأليف محققانه آقاي حيدرعلي قلمداران به نام «شاهراه اتحاد يا نصوص امامت» يا كتاب باقيات صالحات كه توسط يكي از علماي شيعه شبه‌ی قاره هند، موسوم به محمد عبدالشكور لكهنوي(([[2]](#footnote-2))) و يا كتاب «تحفه اثني عشريه» تأليف عبدالعزيز دهلوي فرزند شاه ولي الله احمد دهلوي و يا جزوه‌ی مختصر «راز دليران» كه آقاي عبدالرحمان سربازي آن را خطاب به موسسه‌ی «در راه حق و اصول دين» در قم نوشته و كتاب «رهنمود سنت در رد اهل بدعت» ترجمه‌ی اين حقير و نظاير آن‌ها كه براي فارسي زبانان قابل استفاده است چاپ شود، بلكه اجازه نمي‌دهند اسم اين كتب به گوش مردم برسد. در حالي كه اگر مغرض نبوده و حق طلب مي‌بودند اجازه مي‌دادند كه مردم هم ترجمه الغدير را بخوانند و هم كتب فوق را، تا بتوانند آن‌ها را با يكديگر مقايسه و از علما درباره‌ی مطالب آن‌ها سؤال كنند و پس از مقايسه اقوال، حق را از باطل تمييز داده و بهترين قول را انتخاب كنند. فقط در اين صورت است كه به آيه‌ي: **«**﴿فَبَشِّرۡ عِبَادِ ١٧ ٱلَّذِينَ يَسۡتَمِعُونَ ٱلۡقَوۡلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحۡسَنَهُۥٓ﴾ [الزمر: ١٧، ١٨] » يعني: «بشارت ده بندگاني را كه سخن را بشنوند و نيكوترينش را پيروي كنند» عمل كرده‌اند. اما نه خود چنين مي‌كنند و نه اجازه مي‌دهند كه ديگران اين‌گونه عمل كنند بلكه جواب امثال مرا با گلوله و يا به زنداني كردن مي‌دهند!

[استادان]

علاوه بر 1- آقاي خوانساري نزد شيخ ابوالقاسم كبير قمي، 2- حاج شيخ محمدعلي قمي كربلايي، 3- آقاي ميرزا محمد سامرايي، 4- آقاي سيد محمدحجت كوه كمري، 5- حاجي شيخ عبدالكريم حايري، 6- حاج سيدابوالحسن اصفهاني و 7- آقاي شاه آبادي و چند تن ديگر نيز تحصيل كرده‌ام كه تعدادي از آنان برايم تصديق اجتهاد نوشته‌اند كه از آن جمله‌اند: «محمد بن رجب علي تهراني سامرايي» مؤلف كتاب «الإشارات و الدلائل في ما تقدم و يأتي من الرسائل» و «مستدرك البحار» كه ايشان در خاتمه اجازه‌ی استادش برايم اجازه‌اي نوشت و متن اجازه ايشان به اين حقير چنين است.

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والصلوة على عباده الذين اصطفى محمد وآله الطاهرين وبعد فيقول العبد الجاني محمد بن رجبعلي الطهراني عفى عنهما وأوتيا كتابهما بيمينهما قد استجازني السيد الجليل العالم النبيل فخر الأقران والأمائل الابوالفضل البرقعي القمي أدام الله تعالي تأييده رواية ما صحت لي روايته وساغت لي إجازته ولما رأيته أهلاً لذلك وفوق ما هنالك استخرت الله تعالى وأجزته أن يروي عني بالطرق المذكورة في الاجازة المذكورة والطرق المذكورة في المجلد السادس والعشرين كتابنا الكبير مستدرك البحار وهو على عدد مجلدات البحار لحبرنا العلامه المجلسي قدس سره وأخذت عليه ما أخذ علينا من الاحتياط في القول والعمل إن لا ينساني في حيوتي وبعد وفاتي في خلواته ومظان استجابة دعواته كما لا أنساه في عصر يوم الاثنين الرابع والعشرين من رجب الاصب من شهور سنه خمس و ستين بعد الثلاثمائه وألف حامداً مصلياً مستغفراً.

9- حاج شيخ آقا بزرگ تهراني مؤلف كتاب «الذريعة إلى تصانيف الشيعة» اجازه زير را براي اين حقير نوشته است:

بسم الله الرحمن الرحيم و به ثقتي

الحمد لله وكفى والصلاة والسلام على سيدنا ومولانا ونبينا محمد المصطفي وعلى أوصيائه المعصومين الائمه الأثني عشر صلوات الله عليهم أجمعين إلى يوم الدين.

و بعد:فإن السيد السند العلامة المعتمد صاحب مفاخر والمكارم جامع الفضائل والمفاخم المصنف البارع والمؤلف الماهر مولانا الأجل السيد ابوالفضل الرضوي نجل المولى المؤتمن السيد حسن البرقعي القمي دام أفضاله وكثر في حماة الدين أمثاله قد برز من رشحات قلمه الشريف ما يغنينا عن التقريظ والتوصيف قد طلب مني لحسن ظنه إجازة الروايه لنفسه ولمحروسه العزيز الشاب المقبل السعيد السديد السيد محمد حسين حرسه الله من شركل عين فأجزتهما أن يرويا عني جميع ما صحت لي روايته عن كافّة مشايخي الأعلام من الخاص والعام وأخص بالذكر اول مشايخي وهوخاتمة المجتهدين والمحدثين ثالث المجلسيين شيخنا العلامه الحاج الميرزا حسين النوري المتوفي بالنجف الأشرف في سنه 1320 فليرويا أطال الله بقائهما عني عنه بجميع طرقه الخمسه المسطورة في خاتمة كتاب مستدك الوسائل والمشجرة في مواقع النجوم لمن شاء وأحبّ مع رعاية الاحتياط والرجاء من مكارمهما أن يذكراني بالغفران في الحياة وبعد الممات، حررته بيدي المرتعشه في طهران في دار آية الله المغفور له الحاج السيد احمد الطالقاني وأنا المسيء المسمي بمحسن والفاني الشهير بآقا بزرگ الطهراني في سالخ ربيع المولود 1382 (مهر)

10- عبدالنبي نجفي عراقي رفسي مؤلف كتاب «غوالي اللئالي در فروع علم اجمالي» و كتب كثيره ديگر كه از شاگردان «ميرزا حسين ناييني» بوده است. برايم متن ذيل را نوشته است:

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين الذي فضل مداد العلماء علي دماء الشهداء والصلاة والسلام على محمد وآله الأمناء وعلى أصحابه التابعين الصلحاء إلى يوم اللقاء.

امابعد مخفي نماندكه جناب مستطاب عالم فاضل جامع الفضايل والفواضل قدوه الفضلاء و المدرسين معتمد الصلحاء والمقربين عماد العلماء العالمين معتمد الفقهاء والمجتهدين ثقه الاسلام و المسلمين آقاى آقاسيد ابوالفضل قمى طهراني معروف و ملقب به علامه رضوى سنين متماديه در نجف اشرف در حوزه دروس خارج حقير حاضر شدند و نيز در قم سال‌هاي عديده به حوزه دروس اين بنده حاضر شدند براي تحصيل معارف الهيه و علوم شرعيه و مسايل دينيه و نواميس محمديه پس آنچه توانست كوشش نمود «فكد وجد واجتهد» تا آنكه بحمد الله رسيد به حد قوه اجتهاد و جايز است از براى ايشان كه اگر استنباط نمود احكام شرعيه را به نهج معهود بين أصحاب رضوان الله عليهم اجمعين عمل نمايند به آن، و اجازه دادم ايشان را كه نقل روايه نمايد از من به طرق نه‌گانه كه براي حقير باشد به معصومين و نيز اجازه دادم وى را در نقل فتاوي كما اين‌كه مجاز است كه تصرف نمايد در امور شرعيه كه جايز نيست تصدي مگر با اجازه مجتهدين و مجاز است در قبض حقوق ماليه و لا سيما سهم امام ÷ و تمام اينها مشروط است به مراعات احتياط و تقوي به تاريخ ذي‌الحجه الحرام في سنه 1370 من الفاني الجاني نجفي عراقي (مهر)

11- آيت الله سيد ابوالقاسم كاشاني نيز برايم تصديق اجتهاد نوشت كه متن آن را ذيلاً نقل مي‌كنم:

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والصلاة على رسوله وعلى آله الطاهرين المعصومين وبعد فان جناب العالم العادل حجة الاسلام والمسلمين السيد ابوالفضل العلامه البرقعي الرضوي قد صرف أكثر عمره الشريف في تحصيل المسائل الأصوليه والفقهيه حتى صار ذا القوة القدسيه من رد الفروع الفقهيه إلى أصولها فله العمل بما استنبطه وإجتهده ويحرم عليه التقليد فيما استخرجه وأوصيه بملازمة التقوى ومراعاة الاحتياط والسلام عليه وعلينا وعلى عباد الله الصالحين

الأحقر ابوالقاسم الحسيني الكاشاني (مهر)

12- سيد ابوالحسن اصفهاني نيز زماني كه قصد مراجعت از نجف را داشتم، تصديق زير را برايم مرقوم نمود:

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والصلاة و السلام علي خير خلقه محمد وآله الطيبين الطاهرين واللعنة الدائمة على أعدائهم أجمعين من الآن إلي يوم الدين وبعد فان جناب الفاضل الكامل والعالم العادل مروج الأحكام قُرّة عيني الاعز السيد ابوالفضل البرقعي دامت تأييداته ممن بذل جهده في تحصيل الأحكام الشرعيه والمعارف الالهيه برهة من عمره وشطرا من دهره مجدا في الاستفادة من الاساطين حتي بلغ بحمد الله مرتبة عالية من الفضل والاجتهاد ومقرونا بالصلاح والسداد وله التصدي فيها وأجزته أن يأخذ من سهم الامام عليه السلام بقدر الاحتياج و إرسال الزائد منه إلى النجف و صرف مقدار منها للفقراء والسادات وغيرهم و أجزته أن يروي عني جميع ما صحت لي روايته واتضح عندي طريقه و اوصيه بملازمه التقوي ومراعاة الاحتياط و أن لاينساني من الدعاء في مظان الاستجابات والله خير حافظاً وهو ارحم الراحمين 22 ذيحجه 62 ابوالحسن الموسوي الاصفهاني (مهر)

13- سيد شهاب الدين مرعشي معروف به آقا نجفي صاحب تأليفات در مشجرات و انساب برايم اجازه زير را نوشت:

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله علي ما أساغ من نعمة وأجاز والصلاة والسلام علي محمد وآله مجاز الحقيقة وحقيقه المجاز وبعد: فإن السيد السند والعالم المعتمد شم سماء النبالة وضحيها وزين الاسرة من آل طه علم الفخار الشامخ و منار الشرف الباذخ قاعدة المجد المؤثل وواسطة العقد المفصل جناب السيد ابوالفضل ابن الشريف العابد السيد حسن الرضوي القمي السيداني دام علاؤه وزيد في ورعه وتقاه أحب ورغب في أن ينتظم في سلك المحدثين والرواة عن اجداده الميامين ويندرج في هذا الدرج العالي والسمط الغالي ولما وجدته أهلا وأحرزت منه علما وفضلا أجزت له الرواية عني بجميع ما صحت روايته وساغت إجازته تم سنده وقويت عنعنته عن مشايخي الكرام أساطين الفقه وحمله الحديث وهم عدة تبلغ المأتين من أصحابنا الإماميه مضافا الي مالي من طرق سائر فرق الإسلام الزيدية والاسماعيلية والحنابلة والشافعية والمالكية والحنفية وغيرها ولا يمكنني البسط بذكر تمام الطرق فأكتفي بتعداد خمس منها تبركا بهذا العدد وأقول ممن أروي عنه بالاجازة والمناولة والقرائة والسماع والعرض وغيرها من أنحاء تحمل الحديث إمام ائمة الرواية والجهبذ المقدام في الرجال والدراية مركز الاجازة مسند الآفاق علامة العراق استاذي ومن إليه في هذه العلوم إستنادي وعليه اعتمادي حجة الاسلام آيت الله تعالي بين الأنام مولاي و سيدي أبومحمد السيد حسن صدرالدين الموسوي المتوفي سنه 1354 ......هذا ما رمت ذكره من الطرق وهي ستة فلجناب السيد أبي الفضل ناله الخير والفضل أن يروي عن مشايخي المذكورين بطرقهم المتصله المعنعنة إلى ائمتنا إلى الرسول وسادات البرية مراعيا للشرائط المقررة في محلها من التثبت في النقل ورعايه الحزم والإحتياط وغيرها وفي الختام أوصيه دام مجده وفاق سعده وجد جده أن لا يدع سلوك طريق التقوي والسداد في أفعاله وأقواله و أن يصرف اكثر عمره في خدمة العلم و الدين وترويج شرع سيد المرسلينص وأن لا يغتر بزخارف هذه الدنيا الدنية وزبرجها وأن يكثرمن ذكر الموت فقد ورد أن أكيس المؤمنين أكثرهم ذكراً للموت وأن يكثر من زيارة المقابر والإعتبار بتلك الأجداث الدواثر فانه الترياق الفاروق والدواء النافع للسلوعن الشهوات وأن يتامل في أنهم من كانوا وأين كانوا وكيف كانوا وإلى أين صاروا وكيف صاروا واستبدلوا القصور بالقبور وأن لا يترك صلاة الليل مااستطاع وأن يوقت لنفسه وقتاً يحاسب فيه نفسه فقد ورد من التأكيد منه ما لا مزيد عليه فمنها قوله حاسبوا قبل أن تحاسبوا وقوله حاسب نفسك حسبة الشريك شريكه فانه أدام الله أيامه وأسعد أعوامه أن عين لها وقتالم تتضيع أوقاته فقد قال توزيع الأوقات توفيرها ومن فوائد المحاسبه أنه أن وقف على زلة في أعماله لدي الحساب تداركها بالتوبة وإبراء الذمة وإن اطلع على خير صدر منه حمد الله وشكر له على التوفيق بهذه النعمة الجليلة وأوصيه حقق الله آماله وأصلح أعماله أن يقلل المخالطة والمعاشرة لأبناء العصر سيما المتسمين بسمة العلم فإن نواديهم ومحافلهم مشتمله على ما يورث سخط الرحمن غالبا إذ أكثر مذاكرتهم الاغتياب وأكل لحوم الإخوان فقد قيل إن الغيبة أكل لحم المغتاب ميتا وإذا كان المغتاب من أهل العلم كان اغتيابه كأكل لحمه ميتاً مسموماً فإن لحوم العلماء مسمومة. عصمنا الله وإياك من الزلل والخطل ومن الهفوة في القول والعمل إنه القدير على ذلك والجدير بما هنالك وأسأله تعالى أن يجعلك من أعلام الدين ويشد بك وأمثالك أزر المسلمين آمين آمين وأنا الراجي فضل ربه العبد المسكين أبوالمعالي شهاب الدين الحسيني الحسني المرعشي الموسوي الرضوي الصفوي المدعو بالنجفي نسابة آل رسول الله ص عفى الله عنه وكان له وقد فرغ من تحريرها في مجالس أخرها لثلاث مضن من صفر 1358ببلدة قم المشرفه حرم الأئمة(مهر)

14- شيخ عبدالكريم حائري و 15- آيت الله سيد محمد حجت كوه كمري نيز برايم تصديق اجتهاد نوشتند كه اصل اجازه‌نامه اين دو تن را براي تعيين تكليف در مسأله سربازي به وزارت فرهنگ آن زمان تحويل دادم كه طبعاً بايد اين دو اجازه‌نامه در اسناد بايگاني آن وزارتخانه موجود باشد، اداره مذكور نيز پس از رؤيت اين دو تصديق گواهي زير را صادر نمود كه در اينجا رونوشت آن را مي‌آورم:

**16- وزارت فرهنگ**

نظريه بند اول و تبصره‌ی اول ماده 62 قانون اصلاح پاره‌اي از فصول و مواد قانون نظام، مصوب اسفند ماه 1321 و نظر به آيين نامه رسيدگي به مدارك اجتهاد مصوب 25 آذرماه 1323 شوراي عالي فرهنگ، اجازه‌ی اجتهاد متعلق به آقاي سيد ابوالفضل ابن الرضا (برقعي) دارنده شناسنامه شماره 21285 صادره از قم متولد 1287 شمسي در هفتصد و پنجاه و چهارمين جلسه شوراي عالي فرهنگ، مورخ 7/8/1329 مطرح، و صدور اجازه مزبور از مراجع مسلم اجتهاد محرز تشخيص داده شد.

وزير فرهنگ دكتر شمس الدين جزائري

ناگفته نماند با اينكه در قوانين مشروطه دولت حق نداشت متعرض مجتهدين شود، مع‌ذلك حكومت به اصطلاح مشروطه گرفتاري بسيار برايم فراهم آورد.

سخن را با يادآوري اين نكته به خواننده محترم به پايان مي‌برم كه دين اسلام در دو امر خلاصه مي‌شود: تعظيم خالق و خدمت به مخلوق، آن چنان‌كه خالق خود فرموده است. براي همگان توفيق قيام به اين دو امر را از درگاه ايزد رئوف خواستارم.

در اين‌جا، چند بيت از آخر كتاب «دعبل خزاعي و قصيده‌ی تائيه او» كه سال‌ها پيش تأليف كرده‌ام و وصف حال اين‌جانب است، مي‌آورم و پس از آن نيز اين كتاب را با شعري ديگر كه خطاب به جوانان است و آن را هنگام سفر به زاهدان سروده‌ام، خاتمه مي‌دهم و از خوانندگان التماس دعا دارم. والسلام علي من اتبع الهدي.

[من و دعبل خزاعي]

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| تشكر ديد از صاحب مقامي |  | اگر زر داد دعبل را امامي |
| كه در آن‌ها بيان گشته عقايد |  | مرا صدها كتاب است و قصائد |
| به جز ايراد و طعن ناروايي |  | نديدم يك تشكر، ني عطايي |
| مرا خوف است از اهل خرافات |  | اگر وي بود خائف از مقامات |
| مرا گريه براي اصل دين است |  | اگر وي گريه اش بر اهل دين است |
| مرا امني نباشد از مقامي |  | اگر وي گفت رازش با امامي |
| هدف، اين مادحين را جمله پول است |  | اگر اشعار وي طبق اصول است |
| دو سي سال است ما را دل پر از خوف |  | اگر سي سال ترسي داشت در جوف |
| ندارم غير الطافت پناهي |  | الها بر غم و رنجم گواهي |
| چرا مرآت گشتم بهر كوران |  | الها من بسي هستم پشيمان |
| تنم رنجور از صد ابتلا شد |  | در اينجا خسته جانم از بلا شد |
| ندارد دهر ما جز رنج و عصيان |  | زمان ما زمان كفر و طغيان |
| نه ياري ني معيني نه جليسي |  | در اين پيري ندارم من انيسي |
| رساني مرگ ما با روح و راحت |  | مگر ما را كني مشمول رحمت |
| مزيد فضل خود بر او عطا كن |  | إلها برقعي را بها كن |

[خطاب به جوانان]

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| مؤمن و سالم و خوش رفتاريد |  | اى جوانان كه شكر گفتاريد |
| از خموشان جهان ياد آريد |  | چون شما ناطق و گل رخساريد |
| زمحبان خدا بشماريد |  | برقعي را پس موتش گه گاه |
| دستي از بهر دعا برداريد |  | گاه گاهي اگرش ياد كنيد |
| خدمتش را به نظر بسپاريد |  | برقعي خادمتان بود و برفت |
| خسته از محنت اين چرخ كبود |  | ياد آريد از اين خسته كه بود |
| دل او گشت پر از غصه و خون |  | ديد آزار بس از مردمِ دون |
| خسته از تهمت و بهتان و ستم |  | خسته از زخم زبان، زخم قلم |
| رفت در محكمه عدل إله |  | دستش ار گشت ز دنيا كوتاه |

وآخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمين. 2/2/1370ه‍.

مقدمه

الحمد لله مالك ديان الدين، مجيب الداعين والمضطرين، ومغيث المهمومين وصريخ المكروبين، وهادي المضلين، وصلى الله على رسوله وعلى آله وأصحابه وأتباعه أجمعين.

یکی از بدعت‌ها که هزاران بدعت دیگر را به همراه خود داشته و بیشتر مردم ما به آن مبتلا گشته و عمر و مال خود را در آن صرف کرده‌اند زیارت قبور و توجه به آن است. قبل از پرداختن به این موضوع ابتدا لازم است چند مطلب روشن و واضح گردد:

**اول** آن‌که می‌پرسیم ارواح بزرگانی چون پیامبران، اولیاء، صالحین و شهدا در کجا قرار دارند؟ در اعماق قبر یا در بالای آن و یا در اطرافش؟ و آیا اصلا از قبر و زیارت‌کنندگان آن با خبرند یا خیر؟

**دوم** آن‌که اگر هیچ تعلقی به قبر نداشته باشند به گونه‌ای که در عالمی دیگر به سر می‌برند آیا از زیارت کنندگان خود آگاه می‌شوند یا خیر؟

**سوم** آن‌که اگر چنین پنداریم که از حال زوار خود آگاه می‌شوند، آیا می‌توانند به دنیا برگردند و آن‌ها را اجابت می‌کنند و خواسته‌های آنان را برآورده کنند؟

**چهارم** آن‌که آگاهی آنان از درد و رنج و بلاها و مصیبت‌های مردم می‌تواند نفعی داشته باشد؟ و آیا از مداحی و ذکر فضایل خود در زیارتنامه‌ها خرسند می‌شوند یا خیر؟ و آیا میل دارند که مردم در مقابل قبرشان با فروتنی ایستاده و هر چه بیش‌تر از ایشان تعریف و تمجید کرده و به چاپلوسی بپردازند؟ و آیا کسی که خود صبر و تقوایی ندارد می‌تواند با سخن گفتن از صبر و تقوای ایشان به نتیجه‌ای برسد؟ و آیا کسی که خود نمی‌تواند از جان و مال خویش در راه دین و جهاد بگذرد حال با ذکر جهاد و شهادت این بزرگان کاری را از پیش می‌برد؟ و آیا کسی که خود دینش را آن‌چنان که باید، خوب نمی‌شناسد و از کتاب و قانون آسمانی و الهی خود بی‌خبر است، فایده‌ای در مداحی از علم و دانش آن بزرگان و امرشان به نیکی‌ها و نهی‌شان از بدی‌ها هست یا خیر؟

**پنجم** آن‌که آیا مردم وظیفه‌شان این است که به نام دین به مداحی و تعریف از گذشتگان خود بپردازند؟ و آیا خداوند از آن‌ها چنین عملی را خواسته است؟ و آیا وظیفه‌ی آیندگان پرداختن به ذکر حسنات و یا بدی‌های گذشتگان است یا این‌که چنین وظیفه‌ای ندارند؟

**ششم** آن‌که آیا زینت دادن به قبور و تعمیر آن‌ها و ساختن گنبد و گلدسته و صحن و سرا، و وقف باغ و خانه و زمین و مغازه برای مردگان و صرف درآمدشان جهت حفظ مقابرشان، شیوه‌ی پیامبران و اولیا بوده، یا کار ستمگران و جباران و غارت‌گران؟!

پس از این‌که این مطالب واضح گردید اگر خدا بخواهد به صحیح و ناصحیح بودن و حق و باطل بودن زیارت خواهیم پرداخت، و سند و متن روایات وارد در زیارت را بررسی خواهیم کرد. لازم به ذکر است که هدف ما از بیان این مسایل جدا‌سازی خرافات مذهبی از حقایق دینی بوده تا مبادا این خرافات و موهومات به نام دین به مردم عرضه شود.

اما پیش از پرداختن به این موضوع لازم است تصریح کنم که این‌جانب از پیروان امام متقین حضرت امیر المومنین علی ÷ بوده و هستم، و اصول و فروع دین آن بزرگوار را پذیرفته‌ام، ولی با کسانی که به نام آن حضرت و یا با ادعای دوستی با او و فرزندان پاکش، دین اسلام را ویران کرده و اصول و فروع اسلام و قرآن را با زیارتنامه‌های خرافی مورد بی اعتنایی قرار داده مخالفم، و آنان را دوستدار علی÷ نمی‌دانم.

ما در پرداختن به موضوع این کتاب جز به کتاب خدا و سنت رسولش ص، و ادله‌ی عقلی استدلال نخواهیم کرد، در مورد احادیث طبق دستور خدا و پیامبر و ائمه، احادیث مخالف با قرآن را از هر کسی باشد نمی‌پذیریم، و هر حدیثی که موافق با قرآن باشد قبول کرده و بر چشم می‌گذاریم.

خداوند بزرگ‌مرتبه، قرآن را میزانی برای صحت مطالب اسلامی قرار داده و آن را فرقان یعنی جدا کننده‌ی بین حق و باطل نامیده است، آن‌چان‌که در سوره‌ی فرقان می‌فرماید: ﴿تَبَارَكَ ٱلَّذِي نَزَّلَ ٱلۡفُرۡقَانَ عَلَىٰ عَبۡدِهِۦ لِيَكُونَ لِلۡعَٰلَمِينَ نَذِيرًا ١﴾ [الفرقان: ١] «مبارک است کسی که فرقان را بر بنده‌اش نازل فرموده تا هشداری برای جهانیان باشد». و در سوره‌ی شوری آن را میزان بین صحیح و ناصحیح دانسته و فرموده: ﴿ٱللَّهُ ٱلَّذِيٓ أَنزَلَ ٱلۡكِتَٰبَ بِٱلۡحَقِّ وَٱلۡمِيزَانَ﴾ [الشورى: ١٧] «خدا است که کتاب را به حق و میزان نازل فرموده است». و هم‌چنین در سوره‌ی طارق آن را فصل یعنی جدا کننده‌ی حق از باطل خوانده است و فرموده: ﴿إِنَّهُۥ لَقَوۡلٞ فَصۡلٞ ١٣﴾ [الطارق: ١٣] «همانا که آن کلام، جدا کننده‌ی حق از باطل است». و نیز در سوره‌ی فرقان، قرآن را بهترین تفسیر معرفی کرده و فرموده: ﴿وَلَا يَأۡتُونَكَ بِمَثَلٍ إِلَّا جِئۡنَٰكَ بِٱلۡحَقِّ وَأَحۡسَنَ تَفۡسِيرًا ٣٣﴾ [الفرقان: ٣٣] «و با هیچ مثالی با تو بحث وجدل نمی‌کنند مگر این‌که ما تو را با حق و بهترین تفسیر یاری دادیم». و آن را هدایت و بیان نامیده و فرموده: ﴿هُدٗى لِّلنَّاسِ﴾ و ﴿بَيَانٞ لِّلنَّاسِ﴾.

##### و اما احاديث صريحي كه دلالت بر ميزان بودن قرآن دارد به اندازه‌ای مشهور و زیاد است که نیاز به بیان ندارد، ولی از باب نمونه سه خبر را به عنوان مثال ذکر می‌کنیم:

##### 1- در وسائل الشيعه (18/78) از رسول خدا ص روايت شده كه فرمود: «ما وافق كتاب الله فخذوه، وما خالف كتاب الله فدعوه»: آنچه را كه موافق كتاب خدا بود قبول كنيد، و آنچه را كه مخالف كتاب خدا بود رد كنيد.

##### 2- وسائل در همان صفحه به نقل از كافي از امام صادق ÷ روايت كرده كه فرموده: «ما لم يوافق من الحديث القرآن فهو زخرف»: هر حدیثی که موافق قرآن نباشد دروغی بیش نیست.

3- در اصول كافي (1/96) از حضرت رضا ÷ نقل شده كه فرمود: **«إذا كانت الروايات مخالفة للقرآن كذّبتها»** هر گاه روايات مخالف قرآن بود آن‌ها را رد مي‌كنم. (يعني در حقيقت روايات مخالف با قرآن قابل قبول نيست).

بنا بر آن‌چه ذكر شد اگر ما با براهين و ادله ثابت كرديم كه زيارت و نذورات آن مخالف قرآن است، دوست‌دارن خرافات بهتر است به جاي تهمت و افتراء سخن ما را با دليل رد كنند و ما چون مبارزه با خرافات را از هر جهادى ضروري‌تر مي‌دانيم از هيچ آزار و تهمتي واهمه و هراسی نداريم. زيرا كار هر چه مهم‌تر باشد اجر و مزد الهي آن بيشتر است و از آنجا كه برخي از اعمال كه بعضي از مقدس‌نمايان انجام مي‌دهند هم‌چون بت‌پرستي مي‌دانيم بي‌درنگ پيكار با آن را جهاد في سبيل الله مي‌شماريم، زيرا آنان اصول اسلام را ويران كرده‌اند.

ناگفته نماند كه قبل از نگارنده، برادر مجاهد و محقق عالي‌قدر جناب استاد حيدر علي قلمداران كتابي بسيار مفيد در موضوع "زيارت" تأليف كرده بودند، كه اين‌جانب مطالبي از آن را در چاپ اول كتاب خود آورده، ولي نام ايشان را ذكر نكردم، زيرا احتمال بسيار مي‌رفت كه مجدداً از جانب خرافيون در معرض خطر قرار گيرد و يا توسط مسئولين حكومت باز داشت شود، اما اينك كه آن جناب به رحمت حق پيوسته و از عمر اين حقير نيز چند صباحي بيشتر باقي نمانده، پس از آزادی از آخرين زندان، در اختصار و اصلاح كتاب خود كوشيدم و به منظور تكميل تأليف آن بزرگوار، برخي از مطالب چاپ اول كتابم را به عنوان حاشيه بر كتاب ايشان نوشتم و قسمت زيادي از مطالب را به جهت تناسب موضوع به كتاب ديگر **«عرض اخبار اصول بر قرآن و عقول»** نقل كردم و در تحرير دوم كتاب حاضر، به مطالبي كه در كتاب آن جناب نيامده بود، اكتفا نمودم. هر چند كه هنوز ممكن است كتاب حاضر از برخي مطالب كه در تأليف ايشان آمده، خالي نباشد. به هر حال اميدوارم كه مطالب هر دو كتاب حق جويان را به كار آيد.

از خداوند متعال براي آن برادر فاضل و خودم اميد اجر دارم. ﴿إِنۡ أُرِيدُ إِلَّا ٱلۡإِصۡلَٰحَ مَا ٱسۡتَطَعۡتُۚ وَمَا تَوۡفِيقِيٓ إِلَّا بِٱللَّهِ﴾ .

خادم شريعت مطهره: سيد ابو الفضل ابن الرضا برقعي قمي

**\*\*\***

ارواح انبياء و اولياء پس از وفات كجا هستند؟

به مقتضاى آيه‌ي ﴿وَنَفَخۡتُ فِيهِ مِن رُّوحِي﴾ [الحجر: ٢٩] «و در آن از روح خويش دميدم» روح مكان دارد و مجرد از زمان و مكان نيست و اضافه به مكاني است و مكان روح همان بدن دنيوي و يا قالب برزخي است و بدن مَرْكَب روح است. اين مطلب روشن و محسوس است و احتياجي به برهان ندارد و اين روح محدود، چون ذاتاً محدود است صفات او از علم و هنر نيز محدود است زيرا حدود عوارض همان حدود معروض است و زياد‌تر از آن نيست.

پس روح موجودي زنده هست، همه چيز را نمي‌داند و از همه چيز و همه جا مطلع نيست، بلكه به واسطه‌ي تحصيل علم، و يا به واسطه‌ي وحي الهي مي‌تواند اطلاعاتي حاصل كند چنانكه خدا به رسول خود فرموده:

﴿وَيَسۡ‍َٔلُونَكَ عَنِ ٱلرُّوحِۖ قُلِ ٱلرُّوحُ مِنۡ أَمۡرِ رَبِّي وَمَآ أُوتِيتُم مِّنَ ٱلۡعِلۡمِ إِلَّا قَلِيلٗا ٨٥﴾ [الاسراء: ٨٥] «از دانش جز چیز اندكي به شما داده نشده است»،

و فرموده:

﴿وَلَا تَقۡفُ مَا لَيۡسَ لَكَ بِهِۦ عِلۡمٌۚ﴾ [الاسراء: ٣٦] «از آنچه بدان علم نداري پيروي مكن»،

و فرموده:

﴿وَقُل رَّبِّ زِدۡنِي عِلۡمٗا ١١٤ ﴾ [طه: ١١٤] «و بگو پروردگارا بر دانشم بيفزا»، و آيات بسيار ديگر.

اين در حالي است كه در دنياست، و چون پس وفات از بدن خارج و به قالب مثالي برزخي وارد گردد از حقيقت خود خارج نمي‌شود.

پس صالحين و نيكان از اين‌جا به جايي ديگر و به جهاني عالي‌تر از اين جهان و قالبي لطيف‌تر مي‌روند. حق تعالي فرموده:

﴿فَأَمَّآ إِن كَانَ مِنَ ٱلۡمُقَرَّبِينَ ٨٨ فَرَوۡحٞ وَرَيۡحَانٞ وَجَنَّتُ نَعِيمٖ ٨٩﴾ [الواقعة: ٨٨، ٨٩] «پس اگر [محتضر] از مقربين باشد براي او راحتي و ريحان پر نعمت است»،

و هم‌چنین فرموده:

﴿وَلَا تَحۡسَبَنَّ ٱلَّذِينَ قُتِلُواْ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ أَمۡوَٰتَۢاۚ بَلۡ أَحۡيَآءٌ عِندَ رَبِّهِمۡ يُرۡزَقُونَ ١٦٩ فَرِحِينَ بِمَآ ءَاتَىٰهُمُ ٱللَّهُ مِن فَضۡلِهِۦ وَيَسۡتَبۡشِرُونَ بِٱلَّذِينَ لَمۡ يَلۡحَقُواْ بِهِم مِّنۡ خَلۡفِهِمۡ أَلَّا خَوۡفٌ عَلَيۡهِمۡ وَلَا هُمۡ يَحۡزَنُونَ ١٧٠ ۞يَسۡتَبۡشِرُونَ بِنِعۡمَةٖ مِّنَ ٱللَّهِ وَفَضۡلٖ وَأَنَّ ٱللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجۡرَ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ ١٧١﴾ [ال عمران: ١٦٩، ١٧١]

در اين آيات نكات و مطالبي است كه انسان را از اوهام و خرافات مي‌رهاند، از اين رو توجه‌ی خوانندگان را به مطالب زير جلب مي‌كنم:

آيه مي‌فرمايد: «گمان مبر آنان كه در راه خدا كشته شده‌اند، مرده‌اند (اگر چه روح از بدنشان جدا شده و وفات كرده اند) بلكه زنده‌اند (در واقع به زندگي بهتر و جاي بهتري نائل شده‌اند و) نزد پروردگارشان روزي داده مي‌شوند، و به آن‌چه خدا از فضل خود به ايشان عطا كرده شادند و بشارت مي‌دهند به کسانی که هنوز به آن‌ها ملحق نشده‌اند كه هيچ گونه ترس و هراسی نداشته باشید، و خود نيز با نعمت و فضل الهي شادمان هستند، و همانا خداوند اجر مؤمنين را ضايع نمي‌كند».

جمله‌ي﴿أَحۡيَآءٌ عِندَ رَبِّهِمۡ يُرۡزَقُونَ﴾ «نزد پروردگار شان زنده‌اند»، در مقايسه با آيات دیگری مثل ﴿كُلُّ مَنۡ عَلَيۡهَا فَانٖ ٢٦﴾ [الرحمن: ٢٦] «همه فانی هستند»، و﴿إِنَّكَ مَيِّتٞ وَإِنَّهُم مَّيِّتُونَ ٣٠﴾ [الزمر: ٣٠] «هم رسول خدا ص و هم ديگران مي‌ميرند و از اين دنيا مي‌روند»، دلالت دارد مقربان الهي پس از آن‌كه از جهان فاني رفتند، در نزد خدا به نعمت‌هايي كه كيفيت آن را جز خدا نمي‌داند نائل مي‌شوند، و كفار و فجار نيز دچار آلام خواهند شد.

از آیه‌ی ﴿عِندَ رَبِّهِمۡ يُرۡزَقُونَ﴾ «نزد پروردگارشان روزي مي‌خورند»، چنین برداشت می‌شود که آنان در نزد پروردگارشان هستند، نه در نزد مخلوقین و نه در نزد قبر. حال باید دانست که نزد پروردگارشان کجاست؟ در سوره الانعام چنین آمده که ﴿۞لَهُمۡ دَارُ ٱلسَّلَٰمِ عِندَ رَبِّهِمۡۖ وَهُوَ وَلِيُّهُم بِمَا كَانُواْ يَعۡمَلُونَ ١٢٧﴾ [الانعام: ١٢٧] «براي ايشان خانه‌اي با آرامش و با سلامت نزد پروردگارشان مهیا است و او ولي ايشان است به سبب آن كارهايي كه (در دنیا) انجام می‌دادند»، چنان‌كه مي‌فرمايد: ﴿وَٱللَّهُ يَدۡعُوٓاْ إِلَىٰ دَارِ ٱلسَّلَٰمِ﴾ (يونس/25) «خدا نيكان را به سوي دار السلام فرا مي‌خواند»، پس نزد پروردگار غير از نزد مخلوق و غير از نزد قبر و يا دنياست، چنانكه فرموده: ﴿مَا عِندَكُمۡ يَنفَدُ وَمَا عِندَ ٱللَّهِ بَاقٖۗ﴾ [النحل: ٩٦] «آن‌چه نزد شماست تمام شدني است و آن‌چه نزد پروردگار است باقي مي‌باشد»، و البته رزقي كه مي‌خورند رزق و طعام دنيايي نيست([[3]](#footnote-3)).

بنابراين رزقي كه خدا وعده كرده و فرموده: ﴿عِندَ رَبِّهِمۡ يُرۡزَقُونَ﴾ همان رزق عالم باقي است نه رزق دنياي فاني چنانكه فرموده: ﴿إِنَّ هَٰذَا لَرِزۡقُنَا مَا لَهُۥ مِن نَّفَادٍ ٥٤﴾ [ص : ٥٤] «اين است رزق ما كه تمام نمي‌شود».

در قسمت ديگري از آيات فرموده ﴿فَرِحِينَ بِمَآ ءَاتَىٰهُمُ ٱللَّهُ مِن فَضۡلِهِۦ﴾ [ال عمران: ١٧٠] «به آن‌چه خدا از فضل خود به ايشان عطا كرده خوش و شاد هستند»، آن‌چه خدا از فضلش داده دنيا نيست، زيرا آن‌را داشتند و از ايشان گرفته و جاي وسيع‌تر و بهتري به ايشان مي‌دهد.

اما كساني كه از قرآن بي‌خبر‌ هستند خيال كرده‌اند كه شهداء با همين دنيا ارتباط دارند. علاوه بر اين جمله‌ي: ﴿وَيَسۡتَبۡشِرُونَ بِٱلَّذِينَ لَمۡ يَلۡحَقُواْ بِهِم مِّنۡ خَلۡفِهِمۡ﴾ [ال عمران: ١٧٠] و بشارت مي‌دهند به كساني كه هنوز به ايشان ملحق نشده‌اند دلالت مي‌دهد بر اين‌كه شهداء به عالمي مي‌روند كه بازماندگانشان از آنان دورند و به ايشان ملحق نشده‌اند. و اگر شهداء در همين دنيا بوده و نزد كسان خود راه داشتند، اين جمله صحيح نبود. پس آنان از اهل دنيا جدا مي‌شوند. و هم‌چنین خدا در آخر آيات همه‌ى مومنين را مشمول چنين نعمت‌هایي دانسته و فرموده: ﴿وَأَنَّ ٱللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجۡرَ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ ١٧١﴾ «و همانا خداوند پاداش مؤمنين را ضايع نمي‌كند».

آيا انبياء و اولياء از زوار خود مطلع مي‌شوند؟

پس از آن‌كه ثابت شد ارواح از دنيا دور و در عالم برزخ هستند، حال جاي پرداختن به اين سخن است كه خرافاتيان مي‌گويند شهداء زنده‌اند ولي در عالمي ديگر و در عين حال از ما آگاه‌اند! واضح است كه اين قول صحيح نيست، زيرا اولاً زنده بودن ربطي به آگاهي و علم به احوال ما ندارد، زيرا لازم نيست هر كس داراي حيات باشد به همه چيز و از همه جا آگاه باشد، رسول خداص در حال حيات خبر از همسايگانش نداشت مگر وقتي كه خدا و يا مردم به او خبر مي‌دادند چنان‌كه عده‌ي زيادي از اصحابش در معركه‌ي بئر معونه كشته شدند و او خبر نداشت و عيالش عايشه در سفر بني مصطلق از قافله عقب ماند و ميان بيابان ماند و او خبر نداشت و شتر حضرتش گم شده بود و او از جاي شتر بي‌اطلاع بود، و در جنگ احد كه سنگ به پيشاني و لب و دندان آن حضرت خورد اگر حضرتش علم به آمدن چنان سنگي داشت سر خود را عقب مي‌برد و منحرف مي‌كرد كه مورد اصابت سنگ قرار نگيرد در حالي كه مورد اصابت قرار گرفته و مجروح گرديد. خداي تعالي مي‌فرمايد: ﴿وَمِنۡ أَهۡلِ ٱلۡمَدِينَةِ مَرَدُواْ عَلَى ٱلنِّفَاقِ لَا تَعۡلَمُهُمۡۖ نَحۡنُ نَعۡلَمُهُمۡ﴾ [التوبة: ١٠١] «و برخي از اهل مدينه بر نفاق ثابت‌اند و تو نمي‌داني و ايشان را نمي‌شناسي، ما ايشان را مي‌شناسيم»، پيامبر اكرم ص از نيت بد بعضي از مردم زمانش خبر نداشت و حتي سخنانشان را مي‌پسنديد و نمي‌دانست آنان تظاهر مي‌كنند، ﴿وَمِنَ ٱلنَّاسِ مَن يُعۡجِبُكَ قَوۡلُهُۥ فِي ٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَا وَيُشۡهِدُ ٱللَّهَ عَلَىٰ مَا فِي قَلۡبِهِۦ وَهُوَ أَلَدُّ ٱلۡخِصَامِ ٢٠٤﴾ [البقرة: ٢٠٤] وقتي كه رسول خداص در حياتش از همه چيز خبر ندارد، شهداء نيز در حيات برزخي خود، لازم نيست از همه جا با خبر باشند . بنابر اين حيات دنيوي مستلزم علم نيست و اطلاع و آگاهی مردگان از احوال زندگان محتاج برهان و دليل است.

علاوه بر اين در آياتي كه ذكر شد، جمله‌ي ﴿أَلَّا خَوۡفٌ عَلَيۡهِمۡ وَلَا هُمۡ يَحۡزَنُونَ ١٧٠﴾ دلالت دارد كه شهداء از همه جا خبر ندارند و به جايي مي‌روند كه «لا خَوْفٌ» بوده، ترس واندوهي برايشان نيست. و اگر از حال مردم بيچاره‌ي بدكار و گرفتار مطلع باشند از غم و اندوه ناراحت مي‌شوند، و اگر از دردها و رنج‌ها و گرفتاري زوارشان مطلع گردند از غصه دق مي‌كنند. مثلا اگر حضرت رسول‌ص ويا حضرت عيسي‌÷ و يا حضرت مريم و يا امام رضا ÷ از رنج‌ها و بلاها و گرفتاري مردم باخبر شوند، افسرده و اندوهناك شده و دار السلام براي ايشان دار الغصة و الحزن مي‌گردد، آن‌هم بر فرض اين‌كه نعوذ بالله پيغمبر يا امام را مانند خدا به درخواست‌ها و حاجت‌ها و صداها و ناله‌هاي مردم در آن واحد با اطلاع بدانيم. يكي آمده بر مزار ايشان و مي‌گوید پسرم در زندان زير شكنجه است، ديگري مي‌گويد لشكر كفار به ما حمله كرده و كشتار كرده‌اند، دیگری می‌گوید فرزندم دچار سرطان است، ديگري مي‌گويد بيماري روحي دارم، ديگري مي‌گويد جيب مرا در بارگاه زدند و من الآن غريب و بيچاره‌ام، ديگري مي‌گويد مستاجرم و مالك همه روزه مرا اذيت كرده و مي‌خواهد مرا از خانه‌اش بيرون كند و هم‌چنين هزاران دردمند و عليل و فقير و مريض و مظلوم و گرفتار اظهار درد مي‌كنند. يكي در بارگاه او دزدي كرده، و يكي قصد فحشاء نموده و ديگري روضه‌هاي دروغ و احكام ضد احكام خدا مي‌خواند، و ديگري شاه و يا وزير است و با هزار جنايت وارد بارگاه شده و ديگري كه كارش خيانت و خوردن اموال مستضعفين به ناحق است بابت واگذاري زمين‌هاى بائر به نام موقوفه پولهاى كلاني بابت سرقفلي از فقراء و افراد مستحق اخذ نموده، و هم‌چنين هزاران خيانت ديگر. اگر صاحب قبر همه‌ي اين‌ها را بداند غمگين شده و راحتي برزخ براي او تبديل به رنج دوزخ خواهد شد!

پس شما ملاحظه مي‌كنيد بدبختي آن كلاهبرداري كه به دروغ زيارتي ساخته و به امام نسبت داده و به صاحب قبر مي‌گويد: «**أشهد أنك ترى مقامي وتسمع كلامي وترد جوابي**»، «شهادت مي‌دهم تو مرا مي‌بيني و كلام مرا مي‌شنوي و جوابم را مي‌دهي»، و با اين‌كه جواب صاحب قبر را نشنيده، ولي گواهي دروغ مي‌دهد!

ما در اين مختصر ثابت خواهيم كرد كه اصلا اولياي خدا پس از وفات، به كلي از دنيا بي خبرند و در عالمي ديگر يعني برزخ هيچ اطلاعي از احوال بندگان ندارند.

چنان‌كه ذكر شد در همان آيات مطلبِ قبل، خدا فرموده:

﴿فَرِحِينَ بِمَآ ءَاتَىٰهُمُ ٱللَّهُ مِن فَضۡلِهِۦ﴾ «به آنچه خدا به ايشان عطا كرده شادند»،

﴿۞يَسۡتَبۡشِرُونَ بِنِعۡمَةٖ مِّنَ ٱللَّهِ وَفَضۡلٖ وَأَنَّ ٱللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجۡرَ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ ١٧١﴾ «شادمان‌اند به نعمت و فضل الهي و همانا خداوند اجر مؤمنين را ضايع نمي‌كند»

يعني خدا در مقابل فداكاري و از دست دادن دنيا مقامي در بهشت به عنوان مزد و پاداش به ايشان مي‌دهد كه صدها درجه بهتر از دنيا باشد، نه اين‌كه باز در همين اندوه‌ها و غصه‌هاي دنيا فرو رفته باشند.

پس معلوم شد «**عند الرب**» همان جايي است كه «آسيه» عيال فرعون عرض مي‌كند ﴿رَبِّ ٱبۡنِ لِي عِندَكَ بَيۡتٗا فِي ٱلۡجَنَّةِ﴾ [التحريم: ١١] «خدايا براي من نزد خود در بهشت خانه بنا كن» پس عند الله و عند الرب عالمي غير از دنياي فاني است.

اگر كسي بگويد خدا همه جا هست و عند الرب همه جا مي‌باشد مي‌گويم اگر چنين باشد هركافر و منافق و ظالمي كه بميرد نزد خداست و اگر چه در عذاب باشد، زيرا خدا هم به بهشت و هم به دوزخ احاطه دارد، پس اختصاص شهداء به مقام عند الرب معني ندارد. ولی باید دانست اختصاص شهداء و مؤمنین به عندالرب در واقع **«عند عنایة الرّب و عند رحمة الرّب»** می‌باشد که به **«دار السلام»** تعبیر شده و **«دار العذاب»** نفرموده، یعنی **«لهم دار العذاب عند ربهم!»** نفرموده است.

بنابر آنچه ذكر شد ارواح انبياء و صلحاء و شهداء، از دنيا آگاهی ندارند و نیز دلیلی بر این‌که ارواح ایشان در قبر دنيا و يا اطرافش باشد در دست نيست.

از كتاب آسماني يعني قرآن كريم چنين فهميده مي‌شود كه براي بشر چه مؤمن و چه كافر، دو حيات كامل بيشتر وجود ندارد، حيات دنيوي و حيات اخروي، اما عالم برزخ كه عالم قبر نيز گفته مي‌شود عالم خاموشي و مدهوش و بي‌خبري از دنيا و حياتي غير كامل و بي‌جنبش و در واقع سالن انتظار قيامت و برزخ و فاصله‌ي ميان دو حيات كامل است. پس حياتي كه بعد از دنيا براي اموات اعم از صالح و طالح ذكر شده، در واقع همان حيات ناقص قبل از قيامت است.

البته بايد دانست كه عالم برزخ براي اهل محشر پس از بعث، چنان جلوه می‌کند كه انگار اصلا وجود نداشته، يعني اين فاصله براي محشور شدگان كاملاً مفهوم نشده و پس از زنده شدن مجدد، چنان رؤيايي به نظر مي‌رسد و گويي محشرشان بلا فاصله و يا اندكي پس از مرگ واقع شده است!

نكته‌اي كه لازم است بدان توجه داشته باشيم، اين‌كه قرآن مجيد گاهي تمام مراحل امري را ذكر مي‌كند و گاهي واسطه‌ها را حذف كرده و به صورت اجمال فقط ابتدا و انتهاى موضوع را بيان مي‌فرمايد، مثلاً در مورد خلقت انسان مي‌فرمايد:

﴿خَلَقَكُم مِّن تُرَابٖ ثُمَّ إِذَآ أَنتُم بَشَرٞ تَنتَشِرُونَ ٢٠﴾ [الروم: ٢٠] «شما را از خاك آفريده آن‌گاه شما بشرى هستيد كه تكثير و پراكنده مي‌شويد»

اما در آيه‌اي ديگر تمامي مراحل را يكايك شرح داده و مي‌فرمايد:

﴿فَإِنَّا خَلَقۡنَٰكُم مِّن تُرَابٖ ثُمَّ مِن نُّطۡفَةٖ ثُمَّ مِنۡ عَلَقَةٖ ثُمَّ مِن مُّضۡغَةٖ مُّخَلَّقَةٖ وَغَيۡرِ مُخَلَّقَةٖ لِّنُبَيِّنَ لَكُمۡۚ وَنُقِرُّ فِي ٱلۡأَرۡحَامِ مَا نَشَآءُ إِلَىٰٓ أَجَلٖ مُّسَمّٗى ثُمَّ نُخۡرِجُكُمۡ طِفۡلٗا ثُمَّ لِتَبۡلُغُوٓاْ أَشُدَّكُمۡ﴾ [الحج : ٥] «هان اى مردم اگر درباره رستاخيز شك و شبهه داريد، بدانيد كه ما شما را از خاك، سپس از نطفه، سپس از خون بسته، سپس گوشت پاره شكل يافته و شكل نيافته آفريده‌ايم تا [حقيقت را] براى شما هويدا كنيم، و هر چه را بخواهيم تا زمانى معين در رحم‌ها قرار مى‌دهيم، سپس شما را كه كودكى شده‌ايد [از شكم مادر] بيرون مى‌آوريم كه به كمال بلوغتان برسيد....»

كه آيه اخير در حقيقت تفسير و تفصيل و تبيين آياتي هم‌چون آيه نخست است.

هم‌چنين در مورد راندن ابرها مي‌فرمايد:

﴿أَلَمۡ تَرَ أَنَّ ٱللَّهَ يُزۡجِي سَحَابٗا﴾ [النور : ٤٣] «آيا نديدي كه خداوند ابرها را مي‌راند و حركت مي‌دهد؟!»

اما در جاي ديگر تفصيل داده و مي‌فرمايد:

﴿ٱللَّهُ ٱلَّذِي يُرۡسِلُ ٱلرِّيَٰحَ فَتُثِيرُ سَحَابٗا …..﴾ [الروم: ٤٨] «خدا آن است كه بادها را فرستاده و در نتيجه ابرها را به حركت در مي‌آورند».

در مورد «عالم برزخ» نيز بر همين سبك و سياق، قرآن كريم غالباً بلافاصله پس از مرگ انسان و بدون «ذكر عالم برزخ» به قيامت و بهشت و دوزخ مي‌پردازد، مثلا درباره‌ي قوم نوح مي‌فرمايد:

﴿مِّمَّا خَطِيٓـَٰٔتِهِمۡ أُغۡرِقُواْ فَأُدۡخِلُواْ نَارٗا﴾ [نوح: ٢٥] «به سبب خطاهايشان بود كه غرق و داخل آتش شدند»

كه گويي پس از غرق شدن بلافاصله به آتش دوزخ وارد شده اند. اما تفصيل اين آيه از آيه‌ي ديگري كه درباره‌ي فرعونيان سخن ميگوید آمده كه مي‌فرمايد:

﴿وَحَاقَ بِ‍َٔالِ فِرۡعَوۡنَ سُوٓءُ ٱلۡعَذَابِ ٤٥ ٱلنَّارُ يُعۡرَضُونَ عَلَيۡهَا غُدُوّٗا وَعَشِيّٗاۚ وَيَوۡمَ تَقُومُ ٱلسَّاعَةُ أَدۡخِلُوٓاْ ءَالَ فِرۡعَوۡنَ أَشَدَّ ٱلۡعَذَابِ ٤٦﴾ [غافر: ٤٥، ٤٦] «عذاب سختي آل‌فرعون را فرا گرفت، صبح و شام بر آتش عرضه مي‌شوند و روز رستاخيز [امر مي‌شود كه] آل فرعون را به عذابي دردناک در افكنيد».

از اين آيه كه تفصيل و تفسير آيات ديگر است معلوم مي‌شود فرعونيان قبل از قيامت و دخول در آتش نيز با ناگواريهايي دست به گريبان بوده اند.

از اين گونه آيات به وضوح مي‌توان دريافت كه پس از حيات دنيوي، دو نوع جزاي برزخي و قيامتي در پیش رو است، كه يكي به صورت وافي و كامل در حيات اخروي به انسان تعلق مي‌گيرد و ديگري خوشيها و يا رنجهاي دوران شبه حيات يا حيات ناقص (عالم برزخ) است كه در آيات اجمالي از ذكر و تشريح آن صرف نظر گردیده، زیرا قرآن در خیلی از موارد مساله‌ی معاد را از منظر بشر مطرح و مجسم فرموده و انسان در آخرت پس از زنده شدن دوره‌ي عالم برزخ را بسيار كوتاه مي‌پندارد و اگر عالم برزخ هزاران هزار سال به طول انجامد پس از حيات مجدد به نظر همچون يك روز و حتي كمتر جلوه مي‌كند، مانند كسي كه در خواب رؤيايي فرحناك و يا وحشتناك ببيند و يا به سفري طولاني برود و با وقايع متعدد و گوناگوني روبرو شود ولي پس از بيداري احساس مي‌كند كه خوابش طولاني نبوده است!

از همين رو قرآن كريم در مورد حالت مبعوثين قيامت مي‌فرمايد:

﴿وَيَوۡمَ يَحۡشُرُهُمۡ كَأَن لَّمۡ يَلۡبَثُوٓاْ إِلَّا سَاعَةٗ مِّنَ ٱلنَّهَارِ يَتَعَارَفُونَ بَيۡنَهُمۡ﴾ [يونس : ٤٥] «روزي كه ايشان را محشور مي‌سازد چنین می‌نماید كه جز پاره‌ای از روز بيشتر در انتظار نبوده‌اند و (در آن حالت) همدیگر را شناسایی می‌کنند»

و نيز مي‌فرمايد:

﴿يَوۡمَ يَدۡعُوكُمۡ فَتَسۡتَجِيبُونَ بِحَمۡدِهِۦ وَتَظُنُّونَ إِن لَّبِثۡتُمۡ إِلَّا قَلِيلٗا ٥٢﴾ [الاسراء: ٥٢] «روزي كه شما را فرا خواند، با ستايش وي را اجابت مي‌كنيد و مي‌پنداريد كه جز اندكي بيشتر درنگ نكرده‌ايد»

و مي‌فرمايد:

﴿وَيَوۡمَ تَقُومُ ٱلسَّاعَةُ يُقۡسِمُ ٱلۡمُجۡرِمُونَ مَا لَبِثُواْ غَيۡرَ سَاعَةٖ﴾ [الروم: ٥٥] «و آن روز كه قيامت برپا شود مجرمان سوگند ياد مي‌كنند كه جز چند ساعتی بیشتر درنگ نكرده‌اند»

و مي‌فرمايد:

﴿قَٰلَ كَمۡ لَبِثۡتُمۡ فِي ٱلۡأَرۡضِ عَدَدَ سِنِينَ ١١٢ قَالُواْ لَبِثۡنَا يَوۡمًا أَوۡ بَعۡضَ يَوۡمٖ فَسۡ‍َٔلِ ٱلۡعَآدِّينَ ١١٣﴾ [المؤمنون : ١١٢، ١١٣] «مي‌گويد: چند سال در زمين درنگ كرده‌ايد؟ مي‌گويند: يك روز يا بخشي از روز، از روزشماران بپرس»

و هم‌چنين مي‌فرمايد:

﴿كَأَنَّهُمۡ يَوۡمَ يَرَوۡنَ مَا يُوعَدُونَ لَمۡ يَلۡبَثُوٓاْ إِلَّا سَاعَةٗ مِّن نَّهَارِۢ﴾ [الاحقاف: ٣٥] «روزي كه آن‌چه که به آن‌ها وعده داده شده بود می‌بینند چنان تصور می‌کنند که جز پاره‌ای از روز، بیشتر در انتظار نبوده‌اند».

و مي‌فرمايد:

﴿كَأَنَّهُمۡ يَوۡمَ يَرَوۡنَهَا لَمۡ يَلۡبَثُوٓاْ إِلَّا عَشِيَّةً أَوۡ ضُحَىٰهَا ٤٦﴾ [النازعات: ٤٥] «روزي كه مي‌بينند آن را (قيامت) چنین مي‌پندارند كه جز شامگاه يا چاشتگاهي بيشتر درنگ نكرده اند» و آياتی دیگر.

يكي از آيات مربوط به عالم برزخ آيه‌اي است كه صريحا مي‌فرمايد:

﴿حَتَّىٰٓ إِذَا جَآءَ أَحَدَهُمُ ٱلۡمَوۡتُ قَالَ رَبِّ ٱرۡجِعُونِ ٩٩ لَعَلِّيٓ أَعۡمَلُ صَٰلِحٗا فِيمَا تَرَكۡتُۚ كَلَّآۚ إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَآئِلُهَاۖ وَمِن وَرَآئِهِم بَرۡزَخٌ إِلَىٰ يَوۡمِ يُبۡعَثُونَ ١٠٠﴾ [المؤمنون : ٩٩، ١٠٠] «وقتي كه مرگ يكي از ايشان فرا رسد، مي‌گويد: پروردگارا مرا باز گردان، تا در آنچه از دستم رفت عمل شايسته‌اي به جاي آورم، (جوابش را چنین میدهد که) نه چنين نيست اين كلامي است كه او گوينده آن است و پیش روی ايشان برزخي است تا روزي كه برانگيخته مي‌شود»

و مانند اين آيات دیگری كه مي‌فرمايد:

﴿ٱلۡمَلَٰٓئِكَةُ يَضۡرِبُونَ وُجُوهَهُمۡ وَأَدۡبَٰرَهُمۡ﴾ [الانفال: ٥٠] «فرشتگان [هنگام گرفتن جانشان] صورت و پشت‌شان را مي‌زنند».

از اين آيه چنین واضح است كه ميت جسمش در دنياست و روح نيز صورت و پشت ندارد و شكي نيست كه قالب برزخي ميت مورد نظر است.

و مي‌فرمايد:

﴿قِيلَ ٱدۡخُلِ ٱلۡجَنَّةَۖ قَالَ يَٰلَيۡتَ قَوۡمِي يَعۡلَمُونَ ٢٦ بِمَا غَفَرَ لِي رَبِّي وَجَعَلَنِي مِنَ ٱلۡمُكۡرَمِينَ ٢٧﴾ [يس: ٢٦، ٢٧] «گفته شد وارد بهشت شو، گفت اي كاش قومم مي‌دانستند پروردگارم مرا به چه چیزی آمرزش داد، و مرا از مكرمين قرار داد»

اگر اين جنت بهشت آخرت بود بدون ترديد قومش ورود او را به بهشت اخروي مي‌دانستند.

به هر حال واضح است كه پس از مرگ نوعي آسايش و ناگواري برزخي (يا به عبارتي ديگر بهشت و دوزخ برزخي) وجود دارد كه انسان در آن از حيات كامل برخوردار نيست و از اين رو به مثابه‌ي زهدان مادر است كه مرحله‌ي قبل از ورود به حيات دنيوي بوده و در آنجا نيز طفل واجد حيات كامل نيست. در برزخ نيز انسان از حيات كامل برخوردار نبوده و مرحله‌ي قبل از ورود به حيات اخروي را سپري مي‌كند.

عالم برزخ اختصاص به صالحين و شهداء ندارد و شامل مجرمين و كفار هم مي‌گردد و در عدم ارتباط با دنيا يكسانند. از اينرو فقط مجرمين از دنيا بي اطلاع نيستند بلكه شهداء و صالحين نيز هيچ توجه و اطلاع و خبري از دنيا و اهل دنيا ندارند و تنها اخباري كه ممكن است انبياء و صلحاء و شهداء بعد از وفات از دنيا دريافت كنند از طريق وفات پاكان ديگر و ملحق شدن روح ايشان به آنان است. زيرا در عالم برزخ حيات كامل وجود ندارد و تنها شبه حيات يا نيمه حياتي است كه فاقد بسياري از صفات حياتي از قبيل بينايي و شنوايي و ...... است و در يك كلام عالم مدهوش و بي‌خبري است و بشر در آن عالم چه صالح و چه طالح فاقد شنوايي است و در قرآن فرموده اموات تا مبعوث و محشور نگردند شنوايي ندارند:

﴿۞إِنَّمَا يَسۡتَجِيبُ ٱلَّذِينَ يَسۡمَعُونَۘ وَٱلۡمَوۡتَىٰ يَبۡعَثُهُمُ ٱللَّهُ ثُمَّ إِلَيۡهِ يُرۡجَعُونَ ٣٦﴾ [الانعام: ٣٦] «بی‌گمان کسانی اجابت می‌کنند که شنوا هستند، و خداوند مردگان را برانگیخته می‌کند و سپس به سوي او محشور ميشوند».

در اين آيه كفار را به مردگاني كه چيزي نمي‌شنوند تشبيه فرموده است. و همچنین فرموده: ﴿إِنَّكَ لَا تُسۡمِعُ ٱلۡمَوۡتَىٰ﴾ [النمل/80 و الروم/52]. «بی گمان تو مردگان را نمي‌شنواني» و ﴿وَمَآ أَنتَ بِمُسۡمِعٖ مَّن فِي ٱلۡقُبُورِ ٢٢﴾ [فاطر: ٢٢] «تو شنواننده‌ي آنان كه در قبر هستند نيستي».

و قرآن هر مخلوقي را پس از مرگ فاقد حيات كامل خوانده و او را از دنيا بي‌خبر دانسته است، و هيچ فرقی بین انبياء و اولياء و دیگران نگذاشته است، چنانچه می‌فرمايد:

﴿وَٱلَّذِينَ يَدۡعُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ لَا يَخۡلُقُونَ شَيۡ‍ٔٗا وَهُمۡ يُخۡلَقُونَ ٢٠ أَمۡوَٰتٌ غَيۡرُ أَحۡيَآءٖۖ وَمَا يَشۡعُرُونَ أَيَّانَ يُبۡعَثُونَ ٢١﴾ [النحل: ٢٠، ٢١] «و كساني را كه غير از خدا به دعا مي‌خوانند، آنان چيزي نمي آفرينند و خودشان آفريده‌اند، مردگان فاقد حيات بوده و نمي‌دانند كه چه وقت برانگيخته مي‌شوند».

مسلم است كه انبياء و اولياء نيز مشمول اين آيات هستند، زيرا چيزي نمي‌آفرينند و خودشان آفريده شدند و چنانكه در قرآن آمده از روز بعث و رستاخيز بي خبرند.(الاعراف/178)([[4]](#footnote-4))

علاوه بر اين خداوند زنده شدن قيامت و خروج از قبر را به زنده شدن نباتات در دنيا تشبيه فرموده، درست مانند آن‌كه تمام درختان و گياهان در زمستان بي‌هوش و خاموش هستند و تا آغاز بهار هيچ جنبشي ندارند، مردگان نیز در عالم برزخ مدهوش و در سالن انتظار و در زهدان قيامت هستند تا اين‌كه ناگهان اجسادشان به حركت آمده و به سوي دادگاه عدل مي‌شتابند. از همين رو قرآن فرموده:

﴿وَيُحۡيِ ٱلۡأَرۡضَ بَعۡدَ مَوۡتِهَاۚ وَكَذَٰلِكَ تُخۡرَجُونَ ١٩﴾ [الروم: ١٩] «زمين را پس از مرگش زنده مي‌كند و همچنان شما [از قبرها] خارج مي‌شويد»

و

﴿وَأَحۡيَيۡنَا بِهِۦ بَلۡدَةٗ مَّيۡتٗاۚ كَذَٰلِكَ ٱلۡخُرُوجُ ١١﴾ [ق: ١١] «[با باران] شهري مرده را زنده ساختيم و خروج [مردگان نيز] همانند آن است».

اكنون كه دانستيم ارواح در عالمي ديگرند حال مي‌گوييم بر فرض محال كه از حاجات زوار مطلع شوند آيا فوري حاضر گشته و به اين دنيا برگشته و به عرض زوار ميرسند يا خير؟ روشن است كه قرآن و عقل مي‌گويند انبياء و اولياء به كلي از دنيا بي‌خبرند و حتي از بدن خود اطلاعي ندارند چه رسد به ديگران.

قرآن مي‌فرمايد: ﴿أَوۡ كَٱلَّذِي مَرَّ عَلَىٰ قَرۡيَةٖ وَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَىٰ عُرُوشِهَا قَالَ أَنَّىٰ يُحۡيِۦ هَٰذِهِ ٱللَّهُ بَعۡدَ مَوۡتِهَاۖ فَأَمَاتَهُ ٱللَّهُ مِاْئَةَ عَامٖ ثُمَّ بَعَثَهُۥۖ قَالَ كَمۡ لَبِثۡتَۖ قَالَ لَبِثۡتُ يَوۡمًا أَوۡ بَعۡضَ يَوۡمٖۖ قَالَ بَل لَّبِثۡتَ مِاْئَةَ عَامٖ فَٱنظُرۡ إِلَىٰ طَعَامِكَ وَشَرَابِكَ لَمۡ يَتَسَنَّهۡۖ وَٱنظُرۡ إِلَىٰ حِمَارِكَ وَلِنَجۡعَلَكَ ءَايَةٗ لِّلنَّاسِۖ وَٱنظُرۡ إِلَى ٱلۡعِظَامِ كَيۡفَ نُنشِزُهَا ثُمَّ نَكۡسُوهَا لَحۡمٗاۚ فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُۥ قَالَ أَعۡلَمُ أَنَّ ٱللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيۡءٖ قَدِيرٞ ٢٥٩﴾ [البقرة: ٢٥٩] .

«مضمون آيه اين است كه عزير ÷ كه از پيامبران معظم است از روستايي گذشت و ديد آن روستا به كلي ويران شده و سقف و ديوارهاي آن فرو ريخته و كسي در آن نيست، با خود گفت چگونه خدا اهل اين روستا را پس از مرگشان زنده مي‌كند؟ خداي تعالي او را قبض روح كرد و ميراند و سپس بعد از صد سال او را زنده كرد و به او خطاب نمود كه چه مدت در اين محل مانده‌اي؟ او گفت: يك روز و يا قسمتي از روز، خطاب رسيد كه تو صد سال در اينجا مانده‌اي، پس نگاه كن به خوردني و آشاميدني خود كه به قدرت خدا تغييري نكرده، و نگاه كن به الاغت كه خاك شده و اجزاي آن متفرق گشته، و بايد تو را براي مردم آيه و نشانه‌اى قرار دهيم، و نگاه كن به استخوان‌هاي الاغت كه چگونه آن‌ها را جمع كرده و آن‌ها را با گوشت مي‌پوشانيم، و چون از حقيقت آگاه شد گفت: دانستم كه خدا توانايي انجام هر كاري را دارد».

در اين آيه پيغمبر خدا از دنيا رفته و در مدت صد سالي كه وفات يافته بود نه از بدن خود خبر داشت و نه از مركبش، و حتي مدت مرگ خود را نمي‌دانست با اين‌كه عزير ÷ مقام نبوت داشت، و از تمام اولياء مقامش بالاتراست، زيرا طبق آيات قرآن هر امام و هر مأمومي بايد به انبياء و از جمله حضرت عزير ÷ ايمان آورده تا مومن و مسلمان باشد و الا مسلمان نيست، چنانچه در آخر سوره بقره فرموده:

﴿كُلٌّ ءَامَنَ بِٱللَّهِ وَمَلَٰٓئِكَتِهِۦ وَكُتُبِهِۦ وَرُسُلِهِۦ﴾ [البقرة: ٢٨٥] . «مؤمنان همگي به خدا و فرشتگان او و رسولان او ايمان آوردند».

و نيز فرموده:

﴿وَمَن يَكۡفُرۡ بِٱللَّهِ وَمَلَٰٓئِكَتِهِۦ وَكُتُبِهِۦ وَرُسُلِهِۦ وَٱلۡيَوۡمِ ٱلۡأٓخِرِ فَقَدۡ ضَلَّ ضَلَٰلَۢا بَعِيدًا ١٣٦﴾ [النساء : ١٣٦] «و هر كس كه به خدا و ملائكه‌اش و كتابهايش و رسولانش كفر ورزد حقيقتا دچار گمراهي عميقي شده است».

بنابراين تمام شهداء و ائمه و صالحين بايد به همه رسولان ايمان بياورند، و عموما اصول ايمان و اسلام همين مواردي است كه خدا آن‌ها را ذكر كرده است، حال وقتي كه پيغمبر الهي از دنيا رفت واز بدن خود و مدت ماندن خود درروي زمين خبر ندارد، چگونه از احوال ديگران باخبر مي‌شود؟! بديهي است كه هر سخني كه بر خلاف آيات قرآن باشد نمي‌توان آن را پذيرفت.

حضرت يعقوب ÷ در فلسطين از احوال فرزندش حضرت يوسف ÷ خبر نداشت و مدتها در اندوهي عميق بسر مي‌برد!

حضرت نوح ÷ وقتي از پيروانش بدگویی شد و از او خواستند كه آن‌ها را از خود براند، پاسخ داد:

﴿وَمَا عِلۡمِي بِمَا كَانُواْ يَعۡمَلُونَ ١١٢﴾ [الشعراء : ١١٢] «نمي‌دانم كه آن‌ها چه مي‌كرده‌اند».

هنگامی که فرشتگان عذاب نزد پدر انبياء ابراهيم ÷ آمدند آن‌ها را نشناخت و فرمود:

﴿سَلَٰمٞ قَوۡمٞ مُّنكَرُونَ ٢٥﴾ [الذاريات: ٢٥] «سلام بر شما غريبان باد».

موسي ÷ نمي‌دانست كه برادرش هارون ÷ در گوساله پرستي قومش بي‌تقصير است تا اين‌كه حضرت هارون او را از بي‌گناهي خود مطلع ساخت (الاعراف/150)([[5]](#footnote-5)). هم‌چنين آن حضرت متوجه نشد هم‌سفرش ماهي را فراموش كرده و جا گذاشته است (كهف/62)([[6]](#footnote-6)) و يا با اين‌كه يك بار عصايش به مار تبديل شد، نمي‌دانست كه در روز مبارزه، عصا به اژدها تبديل خواهد شد و ترسيد كه مبادا ساحران در فريب دادن مردم پیروز شوند. (طه/68و67)([[7]](#footnote-7)).

و حضرت سليمان ÷ تا وقتي كه هدهد از اهل سبا خبر نداد هیچ آگاهی از آن‌ها نداشت. (النمل/22)([[8]](#footnote-8)).

و اصحاب كهف 309 سال در غاري به خواب رفتند و پس از آن‌كه بيدار شدند از يكديگر سوال كردند كه چقدر در آنجا بوده‌اند، هيچ يك از آن‌ها جواب اين سوال را نمي‌دانست و مي‌گفتند: ﴿لَبِثۡنَا يَوۡمًا أَوۡ بَعۡضَ يَوۡمٖ﴾ [الكهف: ١٩] با آن‌كه اصحاب كهف از اولياء خدا بودند.

بنابراين در جايي كه اين بزرگان از خود بي خبرند چگونه ميتوانند از ديگران باخبر باشند؟ اگر كسي بگوید به دليل ﴿وَهُمۡ رُقُودٞ﴾ [الكهف: ١٨] در حالي كه خفته‌اند «آنان نمرده بودند بلكه خواب رفته بودند»، مي‌گویيم كه قرآن كريم در مورد مردگان نيز فرموده كه هم‌چون خفته‌گان مي‌گويند: «روزي يا بخشي از روز را بيشتر درنگ نكرده‌ايم» (المؤمنون/113)([[9]](#footnote-9)) و از اين رو به گور انسان نيز مرقد يعني محل خواب گفته مي‌شود، چنانكه قرآن از زبان مردگان فرموده:

﴿ٱللَّهُ يَتَوَفَّى ٱلۡأَنفُسَ حِينَ مَوۡتِهَا وَٱلَّتِي لَمۡ تَمُتۡ فِي مَنَامِهَاۖ فَيُمۡسِكُ ٱلَّتِي قَضَىٰ عَلَيۡهَا ٱلۡمَوۡتَ وَيُرۡسِلُ ٱلۡأُخۡرَىٰٓ إِلَىٰٓ أَجَلٖ مُّسَمًّى﴾ [الزمر: ٤٢] «خداوند جانها را هنگام مرگشان ميگيرد و همچنین جان كساني را كه نمرده‌اند در حالت خواب مي‌گیرد، پس روح آن جانی که مرگش فرا رسیده باشد نگه می‌دارد و روح ديگر را تا مدتي معين رها مي‌سازد».

رسول‌خداص نيز فرموده: **«النوم أخُ الموت»:** خواب برادر مرگ است، و در حديث ديگري آمده: «همانا وقتی كه مي‌خوابيد مي‌ميريد و همان‌طور كه بيدار مي‌شويد، زنده مي‌شويد» و اين‌ها همه دلالت بر اين دارد كه خواب و مرگ با هم شباهت بسیار دارد با این تفاوت که در خواب روح به زودي به جسم باز مي‌گردد و زنده مي‌شود ولي در مرگ خير.

در عالم برزخ انسان صالح هم‌چون كسي است كه در خوابي خوش و دل‌پذير فرو رفته و انسان طالح هم‌چون كسي است كه به كابوسي رنج افزا دچار باشد . چنان‌كه از پيامبر روايت شده كه فرمود: «**إن أحدكم إذا مات عرض عليه مقعده بالغداة والعشي، إن كان من أهل الجنة فمن أهل الجنة وإن كان من أهل النار فمن أهل النار، فيقال هذا مقعدك حتى يبعثك الله يوم القيامة**»([[10]](#footnote-10))**:** «هر يك از شما كه بميرد جايگاهش به او ارائه و عرضه مي‌شود، اگر از اهل بهشت باشد، بهشت به او نمايانده مي‌شود و اگر از اهل دوزخ باشد، آتش به او عرضه مي‌شود و گفته مي‌شود: «اين جايگاه توست، تا خدا تو را در روز رستاخير برانگيزد».

پس چنان‌كه دانستيم حيات ناقص يا شبه حيات (عالم برزخ) دليل بر اطلاع آنان از دنيا نيست و آيات قرآن بر اين‌كه رسولان خدا، پس از وفات به كلي از دنيا بي‌خبر مي‌باشند و از امت خود كاملا بي‌اطلاع هستند دلالت دارد، لذا مي‌فرمايد:

﴿۞يَوۡمَ يَجۡمَعُ ٱللَّهُ ٱلرُّسُلَ فَيَقُولُ مَاذَآ أُجِبۡتُمۡۖ قَالُواْ لَا عِلۡمَ لَنَآۖ إِنَّكَ أَنتَ عَلَّٰمُ ٱلۡغُيُوبِ ١٠٩﴾ [المائ‍دة: ١٠٩] «آن روزكه خدا رسولان خود را جمع كرده و از آن‌ها مي‌پرسد تا چه اندازه شما را اجابت كردند؟ مي‌گويند نمي‌دانيم، بي‌گمان که تو خود داناي غيب‌ها هستی».

و باز می‌فرمايد كه در روز قيامت به عيسي ÷ خطاب مي‌شود كه:

﴿وَإِذۡ قَالَ ٱللَّهُ يَٰعِيسَى ٱبۡنَ مَرۡيَمَ ءَأَنتَ قُلۡتَ لِلنَّاسِ ٱتَّخِذُونِي وَأُمِّيَ إِلَٰهَيۡنِ مِن دُونِ ٱللَّهِۖ ……﴾ [المائ‍دة: ١١٦]

مضمون آيه اين است كه: «اي عيسى آيا تو به مردم گفتي كه من و مادرم را به عنوان دو اله (معبود) برگزینيد؟» عيسي ÷ عرض مي‌كند: «خدايا تو منزهي و من حق ندارم چيزي را به ناحق گويم... من به ايشان چیزی نگفتم مگر آن‌چه تو مرا به آن امر كردي، به ايشان گفتم خدا را كه پروردگار من و شماست عبادت كنيد و سپس حضرت عيسى عرض مي‌كند:

﴿وَكُنتُ عَلَيۡهِمۡ شَهِيدٗا مَّا دُمۡتُ فِيهِمۡۖ فَلَمَّا تَوَفَّيۡتَنِي كُنتَ أَنتَ ٱلرَّقِيبَ عَلَيۡهِمۡۚ وَأَنتَ عَلَىٰ كُلِّ شَيۡءٖ شَهِيدٌ ١١٧﴾ [المائ‍دة: ١١٧] «و من تا وقتي كه ميان ايشان بودم شاهد و ناظرشان بودم، و وقتي كه جان مرا گرفتی اين تو بودي كه مراقب و ناظرشان بودي و تو بر همه چیز نظارت داری».

پس طبق اين آيات حضرت عيسي ÷ كه از پیامبران بزرگ است پس از وفات به كلي از امت خود بي‌خبر بوده، حال چگونه ممكن است كه امام و امامزاده پس از مرگش از دنیا و پیروانش باخبر باشد؟!

پس كساني كه انبياء و اولياء و ائمه را به دعا مي‌خوانند گويا از آيات قرآن به كلي بي‌خبرند. زيرا قرآن كساني را كه در دعاي خود [كه عبادت محسوب مي‌شود] كسي ديگر جز خدا را مي‌خوانند مشرك شمرده است. ما چند آيه به عنوان نمونه در اين مورد ذكر مي‌كنيم.

آيات قرآن درباره‌ي مدد جويي از غير خدا

در سه كتاب **احكام القرآن** و **تابشي از قرآن** و **دعاهايي از قرآن** ثابت كرديم كه خداي تعالى كساني را كه در حال دعا غير او را فرا مي‌خوانند مشرك شمرده:

1- ﴿وَأَنَّ ٱلۡمَسَٰجِدَ لِلَّهِ فَلَا تَدۡعُواْ مَعَ ٱللَّهِ أَحَدٗا ١٨﴾ [الجن: ١٨] «مساجد مخصوص (عبادت) خداست پس هیچ‌کس را همراه خدا به دعا نخوانید».

2- ﴿قُلۡ إِنَّمَآ أَدۡعُواْ رَبِّي وَلَآ أُشۡرِكُ بِهِۦٓ أَحَدٗا ٢٠﴾ [الجن: ٢٠] «بگو كه من فقط خدا را به دعا مي‌خوانم و احدي را شريك او نمي‌كنم».

3- ﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ تَدۡعُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ عِبَادٌ أَمۡثَالُكُمۡۖ فَٱدۡعُوهُمۡ فَلۡيَسۡتَجِيبُواْ لَكُمۡ إِن كُنتُمۡ صَٰدِقِينَ ١٩٤﴾ [الاعراف: ١٩٤] «محققاًًَ كساني را كه جز خدا مي‌خوانيد بندگاني مانند شمايند اگر راست مي‌گوييد، آن‌ها را فرا خوانيد تا شما را اجابت كنند».

4- ﴿وَٱلَّذِينَ تَدۡعُونَ مِن دُونِهِۦ مَا يَمۡلِكُونَ مِن قِطۡمِيرٍ ١٣ إِن تَدۡعُوهُمۡ لَا يَسۡمَعُواْ دُعَآءَكُمۡ وَلَوۡ سَمِعُواْ مَا ٱسۡتَجَابُواْ لَكُمۡۖ وَيَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِ يَكۡفُرُونَ بِشِرۡكِكُمۡۚ وَلَا يُنَبِّئُكَ مِثۡلُ خَبِيرٖ ١٤﴾ [فاطر: ١٣، ١٤] . «و آن‌هايي را كه به غير از خدا به دعا مي‌خوانيد حتي مالك پوست هسته‌ي خرمايي نيستند، اگر بخوانيدشان دعاي شما را نمي‌شنوند و اگر (به فرض محال) هم بشنوند جواب شما را نمي‌دهند و روز قيامت به شرك شما كفر مي‌ورزند و مانند هیچ كس مانند خداي خبير تو را آگاه نمي‌سازد».

5- ﴿وَمَنۡ أَضَلُّ مِمَّن يَدۡعُواْ مِن دُونِ ٱللَّهِ مَن لَّا يَسۡتَجِيبُ لَهُۥٓ إِلَىٰ يَوۡمِ ٱلۡقِيَٰمَةِ وَهُمۡ عَن دُعَآئِهِمۡ غَٰفِلُونَ ٥ وَإِذَا حُشِرَ ٱلنَّاسُ كَانُواْ لَهُمۡ أَعۡدَآءٗ وَكَانُواْ بِعِبَادَتِهِمۡ كَٰفِرِينَ ٦﴾ [الاحقاف: ٥، ٦] «و چه کسی گمراه‌تر از آن است كه غير از خدا كسي را به دعا مي‌خواند كه تا قيامت او را اجابت نمي‌كند و آنان از دعاي ايشان بي‌خبرند و هنگامی که مردم در روز قيامت محشور مي‌شوند آنان دشمن ايشانند و عبادتي را كه ايشان كرده‌اند انكار مي‌كنند».

خلاصه آن‌كه دين امام و مأموم و دين پيغمبر و امت بايد مثل هم باشد. ائمه و اولياء هر قدر نزد خدا مقام داشته باشند غير از خدا كسي را به دعا نمي‌خوانده‌اند، پيروان ايشان نيز بايد مانند آنان غير از خدا كسي را به دعا نخوانند و به خدا شرك نورزند، زيرا تمام انبياء و ائمه خود مخلوق بوده، و با مرگشان از دنيا بي‌خبر هستند و از حشر و نشر خود نيز آگاهی ندارند.

انبياء و رسولان خدا، به دليل آيه‌هاي قرآن پس از مرگ از دنيا خبر ندارند و اگر از دنيا و گرفتاري اهل دنيا باخبر شوند، ناراحت خواهند شد، در حالي كه خدا ايشان را براي آسوده خاطر بودن به «دار السلام» مي‌برد: ﴿أَلَّا خَوۡفٌ عَلَيۡهِمۡ وَلَا هُمۡ يَحۡزَنُونَ ١٧٠﴾ [ال عمران: ١٧٠] «تا هیچ گونه ترس و هراسي نداشته و اندوهگين نشوند».

اصلاً هر بشري بايد با گوش دنيوي صداي اهل دنيا را بشنود، آن‌كه گوش او پر از خاك شده و يا تبديل به خاك گرديده ‌دیگر شنوايي ندارد، و چنانكه گفتيم خدا به رسول خود فرموده:

﴿وَمَآ أَنتَ بِمُسۡمِعٖ مَّن فِي ٱلۡقُبُورِ ٢٢﴾ [فاطر: ٢٢] «تو نمي‌شنواني به آنان كه در قبرند»،

﴿إِنَّكَ لَا تُسۡمِعُ ٱلۡمَوۡتَىٰ﴾ [النمل: 80] «تو به مردگان نمي شنواني».

وقتي شخصيتي مثل رسول خدا خاتم الأنبياء ص نمي‌تواند به مردگان چيزي را بگويد و يا بشنواند، چگونه ديگران مي‌توانند با مردگان سخن بگويند؟! و جايي كه مردگان قادر نيستند سخن رسول خدا ص را جواب بدهند، چگونه از ديگران مي‌توانند بشنوند و جوابشان را بدهند؟!.

شايسته است كه به آن راويان كذاب كه روايت و زيارتنامه را جعل كرده‌اند نبايد هيچ اعتنایی كرد، آن‌هم زيارتنامه‌هايي كه در آن جمله‌هاي ضد قرآني آمده و صاحبش در برابر قبر امام ايستاده و مي‌گويد: «اي امام تو كلام مرا مي‌شنوي و جواب مرا مي‌دهي» نباید اعتنا کرد. واقعاً جاي تعجب است كه چگونه مردم قرآن را ترك كرده و به زيارتنامه‌هاي ضد قرآني كه غلوكنندگان آن را آورده‌اند توجه مي‌كنند!

صرف نظر از آيات متعدد قرآن، ‌دلايل عقلي را چگونه جواب مي‌دهند كه هر بشري خواه رسول يا امام و يا سايرين بايد با گوش بشنود و خدا به انبياء و اولياء براي شنيدن گوش عطا كرده و چون از دنيا رفتند به هيچ وجه نمي‌توانند با گوشي كه روح ندارد و يا تبديل به خاك شده بشنوند. و حضرت امیرالمؤمنین ÷ به همین دلیلِ عقلی اشاره کرده و درباره‌ی خداوند فرموده: «**سمیع لا بآلة، بصیر لا بأداة**»: «خداوند شنواست نه با عضو و بیناست نه با وسیله»([[11]](#footnote-11))؛ امام صادق ÷ فرموده: «**شمیع بغیر جارحة و بصیر بغیر آلة**»: «شنواست بدون عضوی و بیناست بدون وسیله‌ای»([[12]](#footnote-12))، امام رضا÷ نیز فرموده: «**إنه سمیع لابأذن، إنه بصیر لا ببـصر**»: «همانا او نه با گوش شنواست، همانا او نه با چشک بیناست»([[13]](#footnote-13)). همانا فقط خداوند است که بدون آلت بینایی و شنوایی می‌بیند و می‌شنود و علم الهی به مبصرات و مسموعات محتاج وسیله نیست و غیر خدا چنین صفتی ندارد.

انبياء مانند ديگران بشر هستند، مگر در چيزي كه خدا آن را استثناء كرده باشد، و آن وحي است كه اختصاص به انبياء دارد.

آن‌چه گفتيم بنابر آن است كه پس از وفات و جدايي ارواح از بدن در عالم برزخ، حياتي باشد شبيه حيات دنيا يا قيامت، و ‌اما اگر بگوييم برزخ به معناي حائل و حاجز بين دو چیز و عالم برزخ شبیه عالم بی‌هوشی یا خواب است و معنای آن برزخ بین دو حیات است، در اين صورت مطلب كاملاً روشن است، و نياز به تفصيل نيست، چنان‌كه قرآن فرموده:

﴿كَأَنَّهُمۡ يَوۡمَ يَرَوۡنَهَا لَمۡ يَلۡبَثُوٓاْ إِلَّا عَشِيَّةً أَوۡ ضُحَىٰهَا ٤٦﴾ [النازعات: ٤٥] «روزي كه مي‌بينند آن را (قيامت)، چنین پنداري كه جز شامگاه يا چاشتگاهي بيشتر درنگ نكرده‌اند»

و آيات ديگري كه درباره عالم پس از مرگ آمده، ‌زيرا در دنيا ‌حيات و در آخرت نيز حيات هست و ميان اين دو كه فاصله و برزخ ناميده مي‌شود حالتي غير از اين دو مي‌باشد، يعني حالتي هم‌چون خواب يا بيهوشي، ‌آن‌چنان‌که به قطعه زمين باريكي كه فاصله‌ي ميان دو دريا باشد ‌نيز برزخ مي‌گويند.

سخنان علي ÷ درباره اموات

از كلمات حضرت علي ÷ معلوم مي‌شود كه عالم پس از مرگ عالمي خالي از حركات حياتي بوده و مقامي است كه ارتباطش با دنيا قطع گشته و در آن‌جا از وقايع دنيا خبري نيست.

آن حضرت فرموده: **«تحمله حفدة الولدان وحشدة الإخوان إلى دار غربته** ‌**ومنقطع زورته»**: «جنازه‌ي ميت را ‌فرزندان مهربان و برادرانش به دوش مي‌گيرند و او را تا خانه‌ي ‌غربتش و جايي كه زيارتش قطع مي‌شود مي‌برند»([[14]](#footnote-14)).

و فرموده: **«فهم جيرة لايجيبون داعياً ولا يمنعون ضيماً** ‌**ولايبالون مندبةً، إن جيدوا لم يفرحوا، وإن قحطوا لم يقنطوا جميع وهم آحاد، وجيرة وهم أبعاد، متدانون لا يتزاورون»**: «رفتگان همسايگاني هستند كه هرگاه آنان را بخوانند پاسخي نمي‌دهند و ظلم و ستمي را دفع نمي‌كنند، و متوجه نوحه‌سرايي و مداحي نمي‌شوند، اگر در حق ايشان نيكي شود شاد نگردند، ‌و اگر قحطي شود نااميد نمي‌شوند، با هم هستند در حالي كه تنها هستند و همسايه‌ هستند در حالي كه از هم دورند، به زيارت يك‌ديگر نمي‌روند»([[15]](#footnote-15)).

و در حال احتضار به فرزندان خود و دیگران فرموده: **«أنا بالأمس صاحبكم، وأنا اليوم عبرة لكم، وغداً مفارقكم»:** «من ديروز هم‌نشين شما بودم، و امروز براي شما عبرتم، و فردا از شما جدا مي‌گردم»([[16]](#footnote-16)).

گويا شيعه‌نمايان سخن آن حضرت را قبول ندارند و او را نزد خود خصوصاً در بارگاهش حاضر مي‌دانند كه گهگاه به ملاقات او مي‌روند!

و فرموده: **«أصبحتْ مساكنهم أجداثاً، وأموالهم ميراثاً، لا يعرفون من أتاهم، ولا يحفلون من بكاهم، ولا يجيبون من دعاهم»:** «رفتگان گورشان خانه‌هايشان گشت و اموالشان به ميراث رفت، كسي را كه بر سرگورشان مي‌آيد نمي‌شناسند، و به كسي كه برايشان گريه مي‌كند توجهي ندارند و هر كس كه ايشان را بخواند جواب نمي‌دهند»([[17]](#footnote-17)).

امير المؤمنين ÷ بر سر قبر حضرت زهرا مي‌نالد و مي‌گويد:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| **مالي وقفت على القبور مُسلِّماً** **أحبيب ما لك لا ترد جـوابَنا** |  | **قبر الحبيب فلم يـردَّ جوابي** **أنسيتَ بعدي خلّة الأحباب** |

چه شده كه من در حالي بر قبرها ايستاده‌ام كه بر آن‌ها سلام مي‌گويم، بر سر قبر دوستي كه جواب مرا نداد، اي دوست من تو را چه شده كه جواب مرا نمي‌دهي؟

آيا پس از جدايي، دوستي دوستان را فراموش كردي؟

در اين‌جا آن حضرت فرموده كه حضرت زهرا جواب مرا نمي‌دهد، با اين حال چگونه شيعه‌نمايان حقه باز توقع شنيدن جواب را از مردگان دارند؟ و در مقابل مرقد امام يا امام زاده ايستاده و به دروغ مي‌گويند: **أشهد أنك ترد جوابي**، شهادت مي‌دهم كه تو جواب مرا ميدهي.

با توجه به آن‌چه در روایات آمده جابر بن عبدالله  روز اربعين به زيارت قبر امام حسين ÷ رفته و سلام مي‌كند و چنان‌كه در كتب محدثين آمده سه بار ايشان را صدا زده و مي‌گوید یا حسین، سپس اين‌چنین می‌گوید: **«حبيب لا يجيب حبيبه»:** دوستي كه جواب دوست خود را نمي‌دهد، سپس می‌گوید: چگونه می‌تواني جواب مرا بدهي در حالي كه رگ‌هاي گردن تو پاره شده و سرت از تنت جدا گشته است.

آيا جابر به اندازه‌ي شيعه‌نمايان زمان ما اطلاع ندارد كه مي‌گويد امام حسين جواب سلام او را نمي‌دهد.

آيا گفته‌ی امير ÷ كه می‌فرمايد زهرا جواب مرا نميدهد صحيح بوده يا خير؟ ما مي‌گوييم صحيح بوده است.

مورد ديگر آن‌كه چون كوفيان مسلم بن عقيل را دستگير كردند و به دار الاماره بردند و خواستند او را شهيد نمايند، فرمود: «من وصيتي دارم و به عمر بن سعد گفت: وصيت من اين است كه امام حسين ÷ از كوفه خبر ندارد برايش بنويسيد كه به كوفه نزديك نشود!

جاي سوال است كه آيا مسلم كه نايب خاص امام بوده نمي‌دانسته كه امام از همه جا با‌خبر است و جواب همه را مي‌دهد، و شيعه‌نمايان زمان ما بيش‌تر مي‌دانند؟!

اگر كسي به دعاهاي ائمه در صحيفه‌ي سجاديه و صحيفه‌ي علويه كه كمتر در آن‌ها مخالف لغت قرآن يافت مي‌شود، مراجعه نمايد تعجب مي‌كند چگونه ائمه نسبت به احوال خود در روز قيامت بسيار بيمناك بوده و مرتب از خدا سلامتي خود را در آن روز تقاضا مي‌كنند، و اين در حالي است كه در آن دعاها از حيات خود در قبر و عالم برزخ و يا اطلاع از دنيا تقريبا ساكت بوده و بر آن تأكيدي نكرده‌اند.

به هر حال مقصر، آن راويان دروغگویی هستند كه بدون اطلاع از قرآن و سخنان ائمه بر عليه آن‌ها زيارتنامه جعل كرده‌اند!

مساله‌ي زيارت در كتاب خدا و سنت رسول ص

مسلم است كه زيارت با اين آداب و طول و تفصيلي كه در زيارتنامه‌ها آمده، در هیچ یک از شرايع انبياء و در كتب الهي يعني تورات و انجيل و قرآن حكمي نداشته و از جمله احكامي كه خدا آن را نازل كرده باشد نبوده است، و در هیچ دين صحيحي چنين احكامي تشريع نشده است، و ملاحظه مي‌شود كه براي قبر آن صد و بيست و چهار هزار پيغمبري كه از دنيا رفته‌اند هیچ گنبد و بارگاه و زيارتي ذكر نشده و در كتاب‌هايشان نيز چيزي براي زيارت قبر خودشان و يا اولادشان ذكر نشده است.

و بايد دانست كه دين اسلام نيز دين تمام انبياء بوده است، چنان‌كه خدا فرموده:

﴿۞شَرَعَ لَكُم مِّنَ ٱلدِّينِ مَا وَصَّىٰ بِهِۦ نُوحٗا وَٱلَّذِيٓ أَوۡحَيۡنَآ إِلَيۡكَ وَمَا وَصَّيۡنَا بِهِۦٓ إِبۡرَٰهِيمَ وَمُوسَىٰ وَعِيسَىٰٓ﴾ [الشورى: ١٣] «خدا براي شما ديني را آیين نهاده كه نوح را به آن سفارش كرده بود و آن همان ديني است كه به سوي تو وحي كرديم و آن همان ديني بوده كه ابراهيم و موسي و عيسي را به آن سفارش كرديم»

و پس از بررسی می‌یابیم که در اين مورد هم‌چون اديان ديگر دستوري درباره‌ي زيارت قبر انبياء نيامده است.

قرآن کریم در سوره‌ی «التکاثر» مردم فزون‌طلبی را که به زیارت قبور رفته‌اند مذمت و حتی تهدید فرموده زیر جمله‌ی:

﴿كَلَّا سَوۡفَ تَعۡلَمُونَ ٣ ثُمَّ كَلَّا سَوۡفَ تَعۡلَمُونَ ٤﴾ [التكاثر: ٣، ٤] یعنی: «نه چنین است، به زودی خواهید دانست، سپس نه چنین است به زودی خواهید دانست»

تهدیدی است که خداوند با تکرار فرموده است و حضرت علي ÷ پس از تلاوت آيات سوره التكاثر فرمود: **«يا له مراماً ما أبعده، وزوراً ما أغفله، ولأن يكونوا عبراً أحق من أن يكونوا مفتخراً، ولأن يهبطوا بهم جناب ذلة أحجى من أن يقوموا بهم مقام عزة، لقد نظروا إليهم بأبصار العشوة وضربوا منهم في غمرة جهالة»:** عجب مقصد دوري است و چه زيارت غافلانه‌اي، اگر(قبور بزرگان) باعث عبرت باشد سزاوارتر از آن است كه مآيه فخر گردد و اگر با ديده‌ي فروتني به قبر نگاه كنند خردمندانه‌تر از آن است كه آن‌ها را وسيله‌ي فخر قرار دهند (و در و ديوار‌هاي آن را به زينت‌هاي اهل دنيا مانند حجله‌ي عروس زينت كنند و برايش طلا و نقره و چلچراغ و لوستر بگذارند) بی‌درنگ که با ديده‌اي تار به آن‌ها نگاه مي‌كنند و بدين سبب به درياي جهل و ناداني فرو رفته‌اند (و از آن‌ها عبرت نمي‌گيرند) تا آن‌كه مي‌فرمايد: **«سقوا كأساً بدلتهم بالنطق خرساً، و بالسمع صمماً و بالحركات سكوناً»** به اهل قبور جامي نوشانده‌اند كه قوه‌ی نطقشان را به گنگي و شنوايشان را به كري و حركاتشان را به سكون تبديل كرده است.(نهج البلاغه، ‌خطبه‌ي 221).

در زمان ما بدعت‌هاي زيادي در ميان مردم معمول شده كه از جمله‌ي آن ساختن همين قبور سيمين و زرين و آوردن نذر و نياز بر سر آن و وقف كردن اموال بر آن است كه همه ساله مخارج و پول‌هاي زيادي از اين ملت فقير صرف آن‌ها مي‌شود، خداي عزوجل در آيات زيادي از اين عمل نهي كرده و مي‌فرمايد:

﴿وَيَجۡعَلُونَ لِمَا لَا يَعۡلَمُونَ نَصِيبٗا مِّمَّا رَزَقۡنَٰهُمۡۗ تَٱللَّهِ لَتُسۡ‍َٔلُنَّ عَمَّا كُنتُمۡ تَفۡتَرُونَ ٥٦﴾ [النحل: ٥٦]. «براي چيزهايي كه نمي‌دانند (همچون بتها و اموات و...) سهمي از آنچه را كه روزيشان ساخته‌ايم قرار مي‌دهند، به خدا قسم بدون هیچ شکی درباره‌ی آن دروغهایی که ساخته اید از شما بازپرسی خواهد شد».

بايد به مردم فهماند كسي كه از دنيا رفت، ديگر احتياجي به نذر و نياز و وقف شما ندارد و پولهايي كه در ضريح آن‌ها ريخته شده و يا با آن علم و كتل و زنجير خريداري مي‌شود همه‌اش اسراف بوده و مورد رضايت شرع نيست. اصلا اسلام قائل به واسطه‌ي ميان خلق و خالق نبوده و از مردم خواسته تا درخواست خود را مستقيما از خدايشان بخواهند. اسلام قبر پرستي و سنگ پرستي و هر گونه عبادت غير خدا را ملغي ساخته ولي با اين حال متاسفانه همچنانكه نصاري از مسيح و مريم حاجت مي‌خواهند مسلمانان نيز از پيغمبر و ائمه و اولياء حاجت مي‌خواهند. مردم بايد بدانند كه درباره‌ي صاف كردن سطح ‌قبر با زمين و نهي از بناء و كتابت بر قبر و نيز نهي از گچكاري آن و نهي از نماز خواندن و يا قرباني كردن بر سر آن چه احاديثي وارده شده و حكم شرع در اين موارد چيست.

ان شاء الله بعضي از اين احاديث را در اين كتاب ذكر خواهيم نمود([[18]](#footnote-18))، و مقداري از آن را نيز در كتاب «جامع المنقول في سنن الرسول» ذكر نموده ايم.

آيا ارواح اولياء به دنيا باز مي‌گردند؟

گروهی از مردم که بر سر قبر بزرگان دين حاضر مي‌شوند و از آنان توقع شفاعت و رفع حاجت دارند، اینگونه از مردم چه گمان می‌کنند؟ آيا باور دارند كه آنان، دم به دم و ساعت به ساعت از عالم باقي به عالم فاني بر مي‌گردند و به تقاضاي آنان گوش مي‌دهند، اين گمان نتيجه‌ي خامي و جهل است، زيرا هر كسي از عالم فاني رفت ديگر به آن بر نمي گردد، ‌خصوصا بزرگان دين كه از دنيا سير بودند و اعتنايي به آن نداشتند. خداوند فرموده:

﴿حَتَّىٰٓ إِذَا جَآءَ أَحَدَهُمُ ٱلۡمَوۡتُ قَالَ رَبِّ ٱرۡجِعُونِ ٩٩ لَعَلِّيٓ أَعۡمَلُ صَٰلِحٗا فِيمَا تَرَكۡتُۚ كَلَّآۚ إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَآئِلُهَاۖ وَمِن وَرَآئِهِم بَرۡزَخٌ إِلَىٰ يَوۡمِ يُبۡعَثُونَ ١٠٠﴾ [المؤمنون : ٩٩، ١٠٠] «وقتي كه مرگ يكي از ايشان فرا رسد، مي‌گويد: پروردگارا مرا باز گردان، تا در آنچه از دستم رفت عمل شايسته اي به جاي آورم، (جوابش را چنین می‌دهد که) نه چنين نيست اين كلامي است كه او گوينده‌ي آن است و پیش روی ايشان برزخي است تا روزي كه برانگيخته مي‌شوند».

بنابراين ارواح انبياء و اولياء به درخواست اين و آن به دنيا بر نمي‌گردند و مطيع فرمان كسي هم نيستند و اگر بعضي از دكانداران مدعي احضار ارواح هستند اولاً دروغ مي‌گويند، ثانياً بر ارواح انبياء و اوليا تسلطي ندارند و آنان قويتر از آن هستند كه تحت اراده‌ي اين دكانداران در آيند. ثالثاً ممكن است بگوييم آنچه اينان احضار مي‌كنند شياطين هم‌زاد انسان مي‌باشند زيرا هر انساني وقتي به دنيا مي‌آيد شيطاني نيز به همراه دارد كه موكل بر وسوسه و لغزش او مي‌باشد و هنگامی که آدمي از دنيا رفت شيطانش باقي مي‌ماند و آن شيطان از آن‌جايي كه با صاحبش رفت و آمد داشته تا اندازه‌اي از امورش آگاهی دارد، و وقتي كه مدعيان او را احضار مي‌كنند چيزهايي را درباره‌ي ميت مي‌گويد و احضار كننده گمان مي‌كند او همان روح فرد احضار شده است!

آيا وظيفه‌ي مسلمان مدح و ذم گذشتگان است؟

اميرالمؤمنین علی ÷ در وصف اهل ايمان مي‌فرمايد: **«عظم الخالق في أنفسهم فصغر ما دونه في أعينهم»:** خالق در نظرشان بزرگ و غير از او در نظرشان كوچك است([[19]](#footnote-19)).

آنان خدا را حاضر و ناظر اعمال خود دانسته و به تعريف وتمجيد مردم كاري ندارند و بدان هیچ اهميتي هم نمي‌دهند، و از بيم آن‌كه مبادا مغرور و خودپسند گردند از تعريف و تمجيد و تملق مردم بيزار بوده و از آن نهي مي‌كرده‌اند و فريب مداحان را نمي خورده‌اند، چنانكه امير المؤمنين÷ در جواب آن كسي كه از او مداحي كرد فرمود: **«فلا تثنوا علي بجميل ثناء، لإخراجي نفسي إلى الله سبحانه وإليكم من التقية في حقوق لم أفرغ من أدائها»** مرا با ثناي پسندیده ثنا خواني مكنيد تا خود را نسبت به خداوند آماده كنم و از عهده‌ي حقوقي كه هنوز ادا نكرده‌ام برآيم، تا آن‌كه فرمود: **«فإني لست في نفسي بفوق أن أخطئ، ولا آمن ذلك من فعلي إلا أن يكفي الله من نفسي ما هو أملك به مني، فإنما أنا وأنتم عبيد مملوكون لرب لارب غيره، يملك منا ما لانملك من أنفسنا، وأخرجنا مما كنا فيه إلى ما صلحنا عليه فأبدلنا بعد الضلالة بالهدى وأعطانا البصيرة بعد العمى»:** و من خود را از خطا مصون نمي‌دانم و در كارم از خطا ايمن(در امان) نيستم مگر اين‌كه خداوند مرا در برابر نفسم نگه فرمايد كه از من بر اين كار تواناتر است همانا من و شما بندگان و مملوك پروردگاري هستيم كه جز او پروردگاري نيست، نسبت به ما اختيار آن چیزی را دارد كه تحت اختيار ما نيست. پروردگاري كه ما را از آن‌چه در آن بوديم بيرون آورد و به آنچه صلاح ما بود وارد ساخت و گمراهي ما را به هدايت و نابينايي ما را به بينايي مبدل ساخت([[20]](#footnote-20)).

حضرت امير ÷ همان امام هُمامي است كه وقتي ايرانيان در فضاي مدائن براي تكريم و احترام او به استقبالش آمده و پياده شدند ‌ايشان را مذمت كرد و راضي نشد كسي براي او كرنش كند،‌ او خود را معصوم نمي‌دانست، ‌حال آيا راضي است كه مداحان و زيارتنامه خوانان او را غلو آميز مدح كنند و با تفصيل و مبالغه به تعريف از او بپردازند و صفات خدايي برايش قائل شوند؟!

به هر حال خوبي و بدي گذشتگان به آيندگان مربوط نيست و آيندگان چنانكه خدا فرموده نبايد به مدح ويا ذم آنان بپردازند، ‌بلكه هر كسي مسئول اعمال خود مي‌باشد ﴿تِلۡكَ أُمَّةٞ قَدۡ خَلَتۡۖ لَهَا مَا كَسَبَتۡ وَلَكُم مَّا كَسَبۡتُمۡۖ وَلَا تُسۡ‍َٔلُونَ عَمَّا كَانُواْ يَعۡمَلُونَ ١٣٤﴾ [البقرة: ١٣٤ و 141] «آن امتي است گذشته، ‌كارهايشان براي خودشان است و كردار شما براي خودتان است و شما از آنچه ايشان كرده‌اند، بازخواست نخواهيد شد».

بنابراين آيات، لعن و بدگويي از گذشتگان در اين زيارت و يا مداحي و چاپلوسي و افتخار به گذشتگان بيهوده و لغو و برخلاف شرع است، رسول‌خدا‌ص نيز فرموده: **«احثو في وجوه المداحين التراب»:** به روي مداحان خاك بپاشيد([[21]](#footnote-21)).

كسي كه جهاد نمي‌كند به صرف مداحي از مجاهدين گذشته چه بهره‌اي خواهد برد؟ كسي كه از دنيا پرستي و شهوت پرستي دست برنداشته ‌به صرف مداحي از اولياء خدا چه فایده‌اي مي‌برد؟ آيا وظيفه‌ي ‌مسلمين صدر اسلام عمل به احكام خدا بوده ولي وظيفه‌ي مسلمين بعدي فقط تعريف و تمجيد از آنان است؟! مگر اسلام دو برنامه‌ي مخالف يكديگر دارد؟ كساني كه دم از پيروي رسول خدا ص و يا فلان امام مي‌زنند و به روش آنان عمل نمي‌كنند، بلكه به روش خود عمل مي‌كنند و كتاب‌ها و مجلس‌ها را پر از مداحي و چاپلوسي و معجزه تراشي كرده‌اند آيا معتقدند كه ائمه نيز نسبت به پيامبر يا امام پيش از خود چنين مي‌كرده‌اند؟ يا اين‌كه معتقدند وظيفه‌ي امام و ماموم دو طريقه‌ي مختلف است؟ مگر عقاید و اعمال اسلام براي همه يكسان نيامده است؟ مگر دين امام و ماموم فرق دارد؟ اصول دين علي ÷ چه بوده است؟ آيا اصول دين اينان غير از اصول دين آن حضرت است؟! اين‌ها سؤالاتي است كه ملت ما جوابي براي آن ندارند، ‌از وقتي كه ملت ما جهاد را ترك كرده و از عدالت روگردان شده و فقط براي مجاهدين صدر اسلام گريه و زاري پيش گرفته‌اند، ‌مشمول ذلت و نكبت شده و از ملل مترقي جهان عقب مانده‌اند، اينان مي‌پندارند كه اسلام يعني چاپلوسي از رسول و امام است. آيا خدا را گول مي‌زنند يا خود را؟ و گمان مي‌كنند امام حاضر است و از اين بدعت‌ها خوشنود است؟ آيا ممكن است امامي كه در زمان حياتش با تملق مردم از خودش مخالف بوده، دستور دهد پس از ممات (وفات) در مقابل قبر او بايستند و صفحه‌ها تملق برايش بخوانند؟! كه حال شيعه نمايان پس از هزار سال به گمان اين‌كه امام از مداحي وتملق و چاپلوسي ايشان خشنود مي‌شود پول‌ها خرج مي‌كنند و شعارها و شعرهاي بي مدرك مي‌تراشند؟!

آيا ساختن مرقد و بارگاه سنت انبياء بوده است؟

سلاطين خودخواه، مستبد، ستمگري كه از دين و آيين الهي به كلي بي‌خبر بودند و از پول حرام و غارت اموال مردم، اين مرقدها و گنبدها و ضريح‌ها را ساختند و مردم را به اين زر و زيورها جذب كرده و مرقدها و مقبره‌ها را پر كردند و مساجد الهي را خالي نمودند كساني از قبيل سلاطين صفويه و قاجاريه بودند كه جز عياشي و قتل و غارت ملت و خدمت به اجانب و ترويج خرافات، كاري نداشتند ‌و ايران به واسطه‌ي حكومت آنان از عقب افتاده‌ترين ممالك روي زمين شد. سلاطين از گرفتن رشوه‌ها و ماليات‌ها پول‌ها جمع مي‌كردند و به منظور كسب آبرو در ميان مردم به عوض رسيدن به رعيت و آبادي مملكت ‌در اطراف مقبره‌هاي بزرگان تا توانستند كاخ‌ها و گنبدها و گلدسته‌هاي سر به فلك كشيده ساختند كه تمام آن تبذير و اسراف و افراط بوده، ‌خصوصاً در مملكتي كه اكثر ساكنانش خانه و لانه ندارند و بسياري از دهات آن آب ندارد و اكثر روستاهايش مخروبه شده و بسياري از مردمش بيكارند. در چنين اوضاعي اين ستمگران بي‌دين ميلياردها خرج مقبره‌ها كردند، از سنگ‌هاي مرمر و نقاشي گرفته تا نقره كاري و طلا كاري و آئينه كاري. يكي از سلاطين خون‌ريز كه بسياري از وزراء و اولاد و كسانِ خود را كشت، شاه صفي نواده‌ي شاه عباس است كه مدفن او در سمت قبله‌ي مرقد حضرت معصومه قرار گرفته و سقف و ديوارهاي آن‌جا مزين به كاشي‌هاي مُعرّق شده است. و ديگري قبر شاه عباس ثاني كه قبر او جنب مقبره‌ي همان شاه صفي واقع شده كه از سنگهاي مرمر بسيار عالي ممتاز بنا گرديده و صندوق‌هاي مُذهّب و الماس نشان بر آن ساخته‌اند و شعراء براي تملق او را نعوذ بالله از پیامبر بالاتر برده‌اند. شاعري در تعريف او چنين گفته:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| در ايام خاقانِ جم بارگاه سليمان غلامي زخيل درش بهشت برين بود مأواي او |  | خديو جهانگير عباس شاه به اقبال شه ساخت اين بارگاه همين گشت تاريخ آن قبله گاه |

سلاطين ستم مي‌كردند ولي مداحان وشعراء و ادباء، بلكه عالم نمايان به طمع پولشان با مداحي‌هاي كفر آميز آنان را تطهير مي‌كردند. تمام ساختمان‌هاي بارگاه‌ها و رواق ها و گنبد و گلدسته‌ها ساخته‌ي دست سلاطين ستمگر و وزراي خيانتگر است. پهلوي كه اصلا دين نداشت، براي بارگاه حضرت رضا ÷ در ساخته است، ‌اتابك اعظم وفرزندش امين السلطان همان كسي است كه چهار صد هزار ليره از انگلستان گرفت تا قرار داد انحصاري رژي را با انگلهاي انگلستان منعقد سازد، يعني بدون اطلاع و رضايت ملت، قرار داد تنباكو و دخانيات را بست، تا اين‌كه ملت قيام كرد و با رنج و زحمت بسيار توانست آن را باطل كند. آري همين وزير خائن صحن بزرگ حضرت معصومه را در قم ساخته و فقط صدهزار تومان خرج قبر خودش كرد و اديب متملقي او را نعوذبالله با حضرت خليل الرحمن ÷ كه خانه‌ي كعبه را تجديد بنا كرده هم‌رديف قرار داده و در شعرش مي‌گويد:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| زمين شد از دو بنا رشك آسمان برين خليل رحمان گشت او بدان بناي قويم |  | يكي بناي خليل و يكي بناي امين امين سلطان گشت اين بدين بناي متين |

مثلاً شاه عباس اول چه قدر قتل نفس (كشتار) كرده، از آن جمله به هرات كه يك شهر اسلامي بوده حمله و آنجا را چهار ماه محاصره كرده و سپس با لشكر قزل باش خود تقريبا چهل هزار مسلمان هراتي را به قتل رسانيد و پس از فتح دستور داد شهر را غارت كنند و آنچه درهم و دينار و سيم و زر بود جمع كرده و به حضور شاه آوردند و در جوال‌ها (كيسه‌هاى بزرگ) ريختند، در كتاب عالم آراي عباسي و ساير تواريخ آورده‌اند كه جوال‌ها (كيسه‌هاى بزرگ) را بر اشتران و استران حمل كردند و از هرات به مشهد آوردند و پس از ورود به شهر، علماء و بزرگان حاضر شدند، شاه مشورت كرد كه با سيم و زرها چه بكند؟ گفتند خوب است ضريحي از سيم و زر و گلدسته و گنبد زريني با ايوان طلا و بارگاه و صحني از آن‌ها بسازند. شاه دستور داد از همان سيم و زر غارتي صحن و سراي بارگاه و گنبد و گلدسته‌هايي بنا كنند و نام شاه را در اطراف مرقد و گنبد منقوش نمايند([[22]](#footnote-22)). حال آيا شاهي كه چهل هزار مسلمان را كشته چگونه او را بهشتی می‌دانند، مگر خدا نفرموده:

﴿وَمَن يَقۡتُلۡ مُؤۡمِنٗا مُّتَعَمِّدٗا فَجَزَآؤُهُۥ جَهَنَّمُ خَٰلِدٗا فِيهَا وَغَضِبَ ٱللَّهُ عَلَيۡهِ وَلَعَنَهُۥ وَأَعَدَّ لَهُۥ عَذَابًا عَظِيمٗا ٩٣﴾ [النساء : ٩٣] «هر كه به عمد مؤمني را بكشد كيفرش دوزخ است كه جاودانه در آن بماند و خداوند بر او خشم گيرد و او را لعنت كند و برايش عذابي دردناك فراهم سازد»؟

و جاي سؤال است كه اگر اطاقي دو عدد آجر آن غصبي و از اموال زور باشد نماز در آن باطل است، پس چگونه در بارگاه و رواقي كه از مال غارت و غصب ساخته شده مي‌توان نماز خواند؟ و چرا دانشمندان در آن‌جا اقامه‌ي نماز جماعت مي‌كنند؟ مگر در حکم شرع مرقد امام با خانه‌ي‌ ساير مسلمين فرق دارد؟ و همچنین گنبد صحن طلاي حضرت معصومه را فتحعلي شاه ساخته و بارگاه مُذّهب (طلا كاري شده) على ÷ را در نجف نادرشاه از اموال غارتي كه در جنگها از جمله حمله به مناطق شمالي عراق به دست آورده ساخته است. آيا خدا و انبياء و اولياء از اين كاخها و بارگاها خشنود مي‌شود يا شياطين و سلاطين؟ آيا هر شاه و وزيري كه بايد مملكت را آباد و ماليات ها را صرف ترقي و صنعت و فلاحت (كشاورزي و ايجاد محيط كار براي جوانان) مملكت نمايد ‌حق دارد اين كارهاي لغو و بيهوده را انجام دهد؟ آيا زماني كه اروپا مشغول تحقيق و اختراع و تهيه‌ي قوا و ساختن توپ و هواپيما بود، سزاوار بود سلاطين ايران ثروت مملكت را صرف گنبد و گلدسته هاي طلا كنند و آنوقت ايران براي داشتن يك تفنگ محتاج به اروپا باشد؟ آيا اين شاهان و دانشمندان، مطيع عقل و شرع بودند و يا مطيع هوي و هوس؟ آيا اين شاهان و علماء با آن همه جنايت و خيانت كردند و انحطاط به صرف اين‌كه اظهار ارادت به قبر امامان و امامزادگان و با احترام به شاهزاده عبدالعظيم و شاهزاده حمزه و شاهزاده جعفر و شاهزاده قاسم و شاهزاده يحيي ميتوانند ‌جبران زشتي‌هاي كارشان را بكنند يا خير؟ اگر از شيخيه و صوفيه و يا از مداحان و روضه‌خوانان و خادمان و فراشان و متوليان بپرسي مي‌گويند آري ولي قرآن مي‌گويد خير. (حال اختيار با خود شماست كه پيرو قرآن باشي يا پیرو خرافات).

احمد بن موسي معروف به شاه‌چراغ (كه در شهر شيراز است) كه ادعاي امامت كرده و با ابو السرايا خروج كرده و جمعي از مردم را به كشتن داده، ميتوان براي او صحن و بارگاه بنا كرد و براي او زيارتنامه ساخت و خلقي را به اين كار مشغول كرد؟ متأسفانه چون وي داراي گنبد و بارگاه زرين است از بزرگان دين به شمار ميرود!

آري سلاطين ستمگر براي دور ساختن مسلمين از حقايق دين، آنان را با چنين خرافاتي، به بازي گرفتند تا از مردم سواري بگيرند، و روحاني نمايان و دكانداران نيز اين كارها را ترويج دادند. از آن طرف احكام روح بخش و ضروري و حيات آور اسلام از قبيل امر به معروف و نهي از منكر و جهاد با كفار و وحدت و اتحاد مسلمين و مساوات و برادري و برابري به كلي تعطيل شد و اخباري رواج يافت پر از وعده‌هاي گزاف كه يك زيارت مرقد امام برابر با صد هزار حج يا هزار حج با رسول خدا است، در حالي كه رسول خدا پس از هجرت بيش از يك حج به جاي نياورده ولي زائر فلان قبر، گويي هزار حج به جا آورده است. آري جمعي از كذابان و جعالان و مفسدان و غاليان براي سست كردن اسلام و كندن بنياد شرع و استهزاء به قوانين الهي به جعل حديث و نشر بدعت‌ها پرداختند، تا كساني كه از قيامت و عذاب و حساب و كتاب ترس دارند به اين اعمال بيهوده مشغول شده و خود را از خوف و ترس حساب قيامت نجات دهند و با اين طاعات و حسنات موهوم مغرور شوند و به عصيان گستاخ‌تر گردند و ديگر خود را به فراگيري حقايق دين الهي و بذل جان و مال در جهاد في سبيل الله ملزم ندانند و با اعمالي كه جز تملق و چاپلوسي نيست و جز نكبت و عقب ماندگي بهره‌ي دیگری ندارد خود را قانع سازند و اميدوار شوند كه در قيامت ائمه وامام زادگان از آنان طرفداري خواهند كرد. با اينگونه روايات جعلي قصد داشتند از عظمت حج كه وسيله‌ي ارتباط مسلمين با يكديگر است كاسته و يك زيارت يا سوگواري از تمام سنن شرعي برتر قرار گيرد.

هر چه بود اين سياست استعماري كار و اثر خود را كرد، به طوري كه امروز بزرگترين عمل در چشم ملت ما زيارت قبر يا مجلس سوگواري شده و چيزي كه بر معارف ملت ها افزوده همان جملات شرك آميز و وزير و شريك براي خداوند متعال تراشيدن و امامان را **عين الله الناظرة و يده الباسطة** خواندن و حساب و كتاب قيامت را در دست هم مذهبان خود دانستن است!

بايد دانست كه اسلام حقيقي كه موجب بيداري و عزت و شهامت و كسب دانش است سد راه سلاطين و فرمانروايان بود لذا از اسلام راستين وحشت داشتند و به همين سبب مردم را از آن دور و به ذلت قبرپرستي و تملق از مزارها و چاپلوسي اموات وادار كردند.

باري از زمان عباسيان ساختن مشاهد و مقابر در ميان مسلمين آغاز شد و قافله‌هاي بسيار از يمين و يسار براي زيارت قبور اولياء و صلحاء به راه افتادند و ابتدا گنبد گلين و كم كم آجري و آنگاه سيمين و زرين از هر سو به آسمان قد كشيد و هر فقير و بيچاره‌اي يك سال كار كرد و دسترنج خود را خرج سفر زيارت نمود و يا بابت اجاره و سر قفلي موقوفات بي مدرك پرداخت کرد و يا ميان ضريحها ريخت و مفت‌خوران و عياشان با عنوان هيئت امناء و نظار و توليت امور موقوفات(آستان قدس رضوى) وهمچنين به عناوين ديگر بردند و در جاهايي مثل جزيره‌ي كيش و امثال آن خرج هوسراني و عياشي كردند. آري سلاطين ستمگر و دكانداران مذهبي مردم را به اين كارها سرگرم و جيب ايشان را خالي كردند و چنان مردم غرق اين خرافات شده‌اند كه هر كس مانند نگارنده چيزي بر خلاف آنان بگويد و بنويسد بي‌دين و واجب القتل شمرده مي‌شود و لا اقل نانش آجر مي‌گردد و از نظر بعضي‌ها ملعون و مطرود خواهد بود!

نكته‌ي قابل توجه

در صدر اسلام اين گنبدها و مرقدها و زيارتگاه‌ها در سيره‌ی علي ÷ و اصحاب رسول خدا ص نبوده و چنان‌که استاد قلمداران در کتاب «زيارت» خود آورده‌اند، پس از گذشت سي‌ سال از وفات رسول خدا ص وقتي عايشه زوجه‌ی حضرت رسول بر سر قبر برادرش «عبدالرحمن ابن ابي ‌بکر» رفت، مورد ملامت اصحاب رسول واقع شد که چرا مرتکب عملي ‌شده که رسول خدا ص از آن نهي کرده است؟

رسول خدا ص را در همان مکاني که رحلت فرمود يعني در حجره‌ی عايشه دفن کردند و تا زمانی که عايشه زنده بود يعني تا پنجاه سال هيچ کسي به حجره‌ی او نيامد که در را باز کند و بگوید مي‌خواهم قبر رسول خدا را زيارت کنم، پس معلوم مي‌شود زيارت قبر مرسوم نبوده است.

يکي از تابعين موسوم به ابوعمرو عامر بن شراحيل الکوفي (متوفاي سال 104 هجری) مي‌گوید: **«لولا أن رسول الله نهى عن زيارة القبور لزرت قبر النبي** ص**»**: اگر رسول خدا ص از زيارت قبور نهي نکرده بود من قبر او را زيارت مي‌‌کردم.

بدعت زيارت قبور در قرن‌هاي بعد به تدريج پيدا و زياد گرديد، چون مسلمين با فرقه‌هاي مختلفی مثل يهود و نصاري و گبران و مجوسيان و بودائيان و قبطيان رابطه برقرار کردند و در ممالک آنان مقابر فراعنه و شاهان از قبيل کورش و داريوش و اهرام([[23]](#footnote-23)) را ديدند اين کارها ميان ایشان رواج گرفت و حتي به منظور احترام، امام‌ زادگان را «شاه» ناميدند و شخصیت‌هایی مثل شاهزاده حمزه و شاهزاده جعفر و شاهزاده جلال‌الدين و شاهزاده ابراهيم و شاهزاده فلان زياد شد! و براي زيارت قبور آنان حرکت کردند و متوليان و خادمان هم براي نفع خود هر چه توانستند به اين کارها تشويق نمودند و این اماکن مذکور محل اجتماع بيکاران و گدايان و مفت‌خوران و امرار معاش آنان شد. اين مفت‌خوران نذورات زيادي از طلا و نقره و پول و فرش و اشياء قيمتي ديگر از مردم مي‌گيرند و يا در صحن آن مزارها، قبرها را به قيمت‌هاي کلان مي‌فروشند!

از سوي ديگر دشمنان قرآن شروع به جعل احاديث براي اين کارهاي بيهوده ‌کردند و يک زيارت را بهتر از صد حج و يا هزار حج شمردند و زيارتنامه و فضيلت زيارت به وجود ‌آوردند و غلوکنندگان و کذابان و جعالان اين اخبار را نشر دادند. و از سوی دیگر برخی از منسوبین به محدثين که علم چندانی نداشتند تصور کردند که اين اخبار صحت و حقيقت دارد و براي کسب ثواب و رضاي خدا اخبار جعلي را جمع کردند و گفتند که انجام دادن اين کارها مستحب است و مسامحه (تساهل) در دليل مستحبات و ادله‌ی سنن اشکالي ندارد! وبا اين کار شيطان را خشنود و مردم را به شرک و خرافات مشغول کردند، حتي براي ساختن ساختمان قبر و تعمير آن اخبار جعل کردند که استاد «قلمداران» در کتاب «زيارت» خويش اين حديث را از جهت سند و متنش مورد نقد قرار داده‌اند، اما پيش از پرداختن به حديث مذکور لازم است نظر پيشوايان دين را درباره‌ی تعمير قبور بدانيم.

احاديث مربوط به تعمير و تجديد بناي قبور

اگر بخواهيم همه‌ی رواياتي را که در مذمت ساختمان و تزيين قبور وارد شده ذکر کنيم مطلب بسيار مفصل و طولاني خواهد شد، ليکن به مقداري که براي مردمِ منصف، حق‌جو و بيداري آنان و اتمام حجّت لازم است در اين‌جا ذکر می‌کنیم:([[24]](#footnote-24))

1- شيخ صدوق و نيز مؤلف «وسائل الشيعه» روايت کرده‌اند که رسول خدا‌ص فرمود: **«لا تتخذوا قبري قبلة ولا مسجداً، فإن الله تعالى لعن اليهود حيث اتخذوا قبور أنبيائهم مساجد»:** «قبرم را قبله گاه و محل توجه و مسجد قرار ندهيد، همانا خداي متعال يهود را لعنت نمود، زیرا قبور پيغمبران خود را مساجد قرار دادند». (وسائل الشيعه، ج 2، باب 65، صفحه 887). بنابراين احاديثي که در کتب زيارت وارد شده و دلالت بر قبله قرار دادن قبر امام دارد، ساخته‌ی يهود صفت‌هایی است که آن‌ها را به دروغ بر ائمه چسپانده‌اند!

2- محدث نوري در «مستدرک الوسائل» نقل کرده که علامه‌ی حلي در کتاب نهايه از رسول خدا ص روايت کرده: **«نهى النبي أن يجصص القبر أو يبنى عليه أو يكتب عليه لأنه من زينة الدنيا فلاحاجة بالميّت إليه»:** «پيامبرص از گچ‌کاری قبر و نوشتن روی آن نهي فرموده،([[25]](#footnote-25)) زيرا اين‌ها زينت دنيا است و ميت نيازي به آن ندارد». (مستدرک‌ الوسائل، چاپ سنگي، 1/127).

3- و باز محدث نوري روايت کرده: **«عن أمير المؤمنين** ؛ **قال: سمعت رسول الله** ص **يقول: لاتتخذوا قبري عيداً ولا تتخذوا قبوركم مساجدكم ولا بيوتكم قبوراً»:** یعنی علي‌÷ فرمود: شنيدم که رسول خدا ص مي‌فرمايد: قبرم را محل رفت و آمد قرار ندهید و قبرهايتان را مساجد خويش قرار ندهيد و خانه‌هايتان را محل دفن مرده‌هايتان قرار ندهيد.(مستدرک الوسائل، ج 1، باب 55 از ابواب دفن، ص 132).

4- شيخ «حر عاملي» از موسي بن جعفر‌÷ روايت کرده که فرمود: **«لا ترفعوا قبري أكثر من أربع أصابع مفرجات»** یعنی قبر مرا بيش از چهار انگشت باز از هم بیشتر بالا نبرید. (وسائل ‌الشيعه، ج 2، باب 31 از ابواب دفن، ص 858).

5- در «بحارالانوار» ج 22 و کتب معتبر ديگر از امام صادق ÷ روايت کرده‌اند که فرمود: **«لا تشرب وأنت قائم ولا تطف بقبر ولا تبل في ماء نقيع»:** یعنی هرگز ايستاده آب منوش و هيچ قبري را طواف مکن و در آب پاک ادرار مکن. (وسائل الشيعه، ج 10، باب 92، از ابواب المزار کتاب الحج و ج 1، ص 241 و سفينه البحار، ج 2، ص 99).

6- زيد بن علي بن الحسين ÷ از جدش علي بن ابي‌ طالب روايت کرده که فرمود: **«نهى رسول الله** ص **عن لحوم الأضاحي أن تدخروها فوق ثلاثة أيام ... ونهانا عن زيارة القبور»:** یعنی رسول خدا‌ص ما را از ذخيره‌کردن گوشتهاي قرباني بيش از سه روز نهي فرمود .... و ما را از زيارت قبور نهي نمود. (مسند الامام زيد، کتاب الحج، باب الأکل من لحوم الأضاحي).

7- حديث معروفي است از پيامبر ص که خدا فرموده: **«أنا عند القلوب المنكسرة و القبور المندرسة»** یعنی من نزد دل‌هاي شکسته و قبرهاي ويرانم. پس حضرت حق جل جلاله به قبرهاي زينت‌ داده شده و تجديد بنا شده و آيينه‌کاري و طلاکاري شده عنايتي ندارد و از آن‌ها بيزار است.

8- از امام صادق ÷ روايت شده که فرمود: **«قبر رسول الله** ص **محصب حصباء حمراء»** یعنی قبر رسول خدا ص از شن قرمز رنگ است. (وسائل الشيعه، ج 2، باب 37، از ابواب دفن، ص 864) که معلوم مي‌شود تا زمان آن بزرگوار قبر رسول خدا ص زينت و بنايي نداشته است.

9- عبدالرزاق صنعاني که از قدماي شيعه است روايت کرده: **«عن ابن طاوس أن رسول الله** ص **نهى عن قبور المسلمين أن يبني عليها أو تجصص أو تزرع، فإن خير قبوركم التي لا تعرف»** یعنی ابن طاووس روايت کرده که پيامبر ص از اينکه بر قبر مسلمين بنايي ساخته شود و يا گچ‌کاري و يا بر روی آن زراعت شود، نهي نموده و فرموده‌اند که بهترين قبور شما قبري است که شناخته نشود. (المصنف، 3/506).

10- مرحوم آيت الله شريعت سنگلجي از «ذکري» نقل کرده که: «رسول اکرم‌ص قبر فرزندش ابراهيم را مسطح نمود و نيز مي‌گويد قاسم بن محمد گفت: قبر نبي‌اکرم‌ص و شيخين را در حالی دیدم که مسطح بود و نيز مي‌گويد قبر مهاجرين و انصار در مدينه منوره مسطح بود». (توحيد عبادت، انتشارات دانش، ص 149).

11- امام صادق ÷ فرمود: **«لا تطينوا القبر من غير طينه»** یعنی قبر را از گِل غير خودش گِل‌کاري نکنيد. (وسائل الشيعه، ج 2، باب 16، از ابواب دفن، ص 864).

12- علي بن ابي طالب ÷ روايت کرده **«أن رسول الله** ص **نهي أن يزاد علي القبر تراب لم‌ يخرج منه»** یعنی رسول خدا ص از اينکه بر قبر خاکي ریخته شود که از خودش نیست نهی فرمود». (مستدرک، ج 1، باب 34 از ابواب دفن، ص 126).

ملاحظه فرماييد رسول خدا ص تا چه حد دقيق بوده که حتي مقداري خاک بر قبر نيفزايند، چه رسد به سيمان و گچ و سنگ مرمر و ديگر سنگ‌هاي قيمتي!

اما امت‌ ما به اين اوامر اعتنا نمی‌کنند بلکه بر قبرهاي بزرگان دين از جهت مخارج چقدر افراط و اسراف می‌کنند و کذابان و جعالان براي تخريب اسلام و سرگرم‌ کردن مردم روايتي براي تعمير قبور جعل کرده‌اند که ما متن و سند آن را مورد بررسی قرار خواهیم داد:

در کتاب وسائل الشيعه باب 26 از کتاب مزار روايت شده از عبدالله البلوي از عماره بن زيد از ابي‌عامر واعظ اهل حجاز و او از امام صادق ÷ که فرمود رسول خدا ص به علي ÷ گفت: **«يا علي من عمَّر قبوركم و تعاهدها فكأنما أعان سليمان بن داود على بناء بيت المقدس، ومن زار قبوركم عدل ذلك له ثواب سبعين حجة بعد حجة الإسلام وخرج عن ذنوبه حتى يرجع من زيارتكم كيوم ولدته أمه»** یعنی: «اي علي! هر کس قبور شما را تعمير کند و مجاور آن‌ها گردد، گويا سليمان بن داوود را در ساختن بيت ‌المقدس ياري داده و هر که قبور شما را زيارت نمايد ثوابش معادل است با هفتاد حج پس از حجه‌ی ‌اسلام و وقتي که از زيارت شما بر مي‌گردد مانند روزي که مادرش او را زائيده از گناهانش پاک مي‌شود»!.

اين حديث هم سند و راويانش و هم متن و مضمونش مورد انتقاد است. راوي اول آن عبدالله بن محمد البلوي است که علماي رجال او را ضعيف شمرده‌اند و او را دروغگو و جعال و مورد طعن دانسته و گفته‌‌اند نبايد به حديث او اعتناء کرد. او روايت کرده از عماره بن زيد که به تصريح علماي رجال چنين مردي وجود نداشته و آنچه از اين شخص نقل شده تماماً دروغ است، حتي از خود عبدالله بن محمد البلوي که از او روايت کرده پرسيدند اين «عماره» کيست؟ گفت: مردي بود از آسمان آمد اين حديث را گفت و به آسمان بازگشت!. اين موجود فضايي! روايت کرده از ابو عامر واعظ حجازي که او نيز مجهول ‌الحال و مهمل است. شما را به خدا ملاحظه کنيد از برکت اين حديث که تنها حديث تعمير قبور نيز هست و کذاب جعالي روايت کرده از فردي ناموجود و او از فردي مجهول، ممالک شيعه پر شده از گنبد و بارگاه و صحن و رواق و طلاکاري و موقوفاتي که در آمدهاي کلانش براي حفظ آن‌ها بايد صرف شود و دکاني براي عده‌‌اي مفتخور و بي‌بند و بار شده است، با اين‌که اکثر مردم به تکه ناني محتاج‌‌اند و فاقد مايحتاج اوليه‌ی زندگی هستند و از نظر صنعت هم عقب افتاده و از بيچاره‌ترين کشورها هستند.

جای تعجب از علمايي است که ناقل اين حديث مفتضح‌‌اند! و بنگريد که چه بلاها بر سر اسلام آورده‌اند. مسلمين بعدي گمان کردند اين گنبد و بارگاه‌ها با اين تشکيلات بي‌‌حساب نبوده و مدرکي دارد. «ابوعامر» مجهول، اين حديث را به دروغ بر امام صادق بسته است که مردم عوام و بي ‌اطلاع از کتاب خدا باور کنند، ولي دزد ناشي به کاهدان زده زيرا در زمان امام صادق ÷ قبر حضرت اميرالمؤمنين ÷ مخفي بود و هیچ‌گونه آثاري نداشت و جایش نیز معلوم نبود، در نتيجه ساختماني نداشت تا کسي آن را تعمير کند تا با حضرت سليمان در ثواب شريک شود! تعمير کردن چیزی زمانی متصور می‌شود که ساختمان کهنه‌اي وجود داشته باشد. و اما مضمون اين حديث اين است که شایسته‌ی مردم است که مجاور قبر امام شوند و از کسب و کار و صنعت باز مانند تا محتاج به ممالک ديگر شده و در نتیجه فقط مصرف‌کننده باشند، چنان‌که شعراء و مداحان سلاطين نيز اين خيانت را ترويج داده‌اند. از جمله در ديوان حافظ غزلي است که در آن آمده است:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| قبر امام هشتم و سلطان دین رضا |  | از جان ببوس و بر در آن بارگاه باش([[26]](#footnote-26)) |

**\*\*\***

شاعر پنداشته که دين، شاه و سلطان و دربار دارد که هر کس به دربار او رفته و بر در آن بارگاه مجاور شده ثواب ياري سليمان براي ساختن بيت ‌المقدس و ثواب هفتاد حج دارد، در صورتي که هیچ دليل شرعي که شرکت در ساختن بيت‌‌المقدس ثواب يک حج را دارد وجود ندارد.

باري این حديث مجعول به کاري بيهوده ترغيب کرده و مردم را بر معاصي حمل نموده به گونه‌ای که اگر به زیارت قبر فلان امام رفتي تمام گناهانت از بين رفته و مانند روزي خواهي شد که بي‌گناه از مادر زاییده شدي! اگر گناه به اين آساني ريخته مي‌شود، پس چندان خطرناک نخواهد بود، هر جنايتي بکنيم با يک زيارت استخوان از بار گناه سبک می‌شويم زيرا مذهب چنين است که با يک زيارت، گناهان ناديده گرفته مي‌شوند، و ديگر هیچ ترس و واهمه‌ای از روز جزاء و کيفر نبايد داشت، و جهنم مخصوص کساني است که مقبره و گنبد و بارگاه ندارند!

جای سوال است که اگر تعمير قبر اين همه فايده داشت و مشروع بود چرا رسول خدا ص براي عمويش حضرت«حمزه» سيدالشهداء ويا فرزند خودش ابراهيم و يا ساير شهداء ساختماني بنا نکرد، وحتي روي قبر او یک آجر هم نگذاشت، آيا بايد به سنت رسول خدا ص اقتدا کرد يا به سنت شاهان و مردم عوام ‌فريب؟

مساله احترام اموات و زيارت قبور

لازم است بدانيم توجه به اموات در امم گذشته نیز رایج بوده و حتي در هنگام دفن ميت برای خود آداب و رسومی داشته‌اند، غذاي لازم و چراغ در دخمه‌ی اموات مي‌گذاشتند و اقبال و ادبار و دعا و نفرين اموات را در حق زندگان مؤثر مي‌‌پنداشتند. در کتاب«تاريخ جامع اديان» تاليف «جان ناس» آمده که بعضي از اقوام قديمي عقيده داشته‌اند که آسمان کشوري است مانند زمين داراي اشجار و انهار، در آن‌جا ارواح مردگان زندگي مي‌کنند و مي‌توانند به زمين آمده و در خواب به ملاقات آدميان بيايند و چون به خواب کسي آمدند بايد براي آنان خوراکي تهيه کرده و بر سر مزار او ببرند و آتش روشن کنند. آريان‌هاي قديم درباره‌ی ارواح اجداد، احترامي در حد ستايش رعايت مي‌‌کردند و هم‌چنين تورانيان و بعضي از مذاهب چون مذهب برهما در هند و چين و بودا به تشريفات بيشتري براي اموات عمل مي‌‌کردند و حتي همسر ميت را با زينت و تجمل همراه جنازه حمل و با او در آتش مي‌‌سوزاندند. و بعضي از ملل گردن کنيزان و غلامان ميت را پس از مرگ او مي‌زدند تا در آن عالم يار و مددکار او باشند! اقوام قديمي نسبت به مردگان خود در بيم و يا اميد بوده‌اند.

دين اسلام که توحيد خالص است زماني ظاهر شد که سرتاسر عالم در تاريکي جهل و اوهام غرق بود و از روز اول با اوهام مبارزه کرد و امر کرد که به غير خداي سبحان به هيچ موجودي متکي نباشيم زیرا در تقدير و تاثير امور غير خدا هیچ چیز و کسی مؤثر نيست، غير خداي تعالي را قاضي‌الحاجات (برآورد كننده حاجات) و باب‌الحوائج ندانيم و بدانيم هيچ وسيله‌اي جز علم و ايمان و عمل صالح موجب نجات نيست و به چيز ديگر متوسل نشويم و جز خالق جهان چيز ديگري را مؤثر حقيقي ندانيم. و از زيارت اموات منع فرمود جز براي عبرت و پند، آن‌هم براي مردان، و درباره زنان در همه حال رفتن به زيارت را نهي نمود چنان‌که رسول‌خداص فرموده: **«لعن الله زوارات القبور»** یعنی خدا زنانی را که به زیارت قبور می‌روند لعنت کرده است. و از تعمير و تزيين قبور نيز نهي کرده چنان‌که آن حضرت در دعاي جوشن‌کبير و مناجات با خدا عرض مي‌‌کند: **«يا من في القبور عبرته»** یعنی اي کسي که قبور را مايه‌ی عبرت قرار دادي.

ولي متأسفانه به تدريج روح موهوم ‌پرستي پس از چند قرن مسلمين را فراگرفت و باز به شرک ‌آلوده شدند، چنان‌که خدا فرموده:

﴿وَمَا يُؤۡمِنُ أَكۡثَرُهُم بِٱللَّهِ إِلَّا وَهُم مُّشۡرِكُونَ ١٠٦﴾ [يوسف: ١٠٥] یعنی «و اکثر مردم به خدا ايمان نمي‌آورند مگر این‌که در حال شرک باقی می‌مانند».

و هم‌چنین فرموده:

﴿وَإِذَا ذُكِرَ ٱللَّهُ وَحۡدَهُ ٱشۡمَأَزَّتۡ قُلُوبُ ٱلَّذِينَ لَا يُؤۡمِنُونَ بِٱلۡأٓخِرَةِۖ وَإِذَا ذُكِرَ ٱلَّذِينَ مِن دُونِهِۦٓ إِذَا هُمۡ يَسۡتَبۡشِرُونَ ٤٥﴾ [الزمر: ٤٥] یعنی «هنگامی که خدا به تنهايي ذکر شود دل‌هاي کسانی که به آخرت ايمان نياورده‌اند منزجر می‌شود و چون ذکر غیر از خدا شود (مانند ذکر ارواح اموات و ارواح اولياء و انبياء و غير آن) شاد مي‌گردند».

پس حفظ يکتاپرستي که به غيرخدا اميدوار نباید بود بسيار مشکل است. در صدر اسلام مردم به زيارت قبور نمي‌رفتند مگر این‌که این زیارت آن‌ها را به یاد آخرت بیاندازد حتي اگر کسي جز به این هدف به زيارت قبري مي‌رفت مورد ملامت قرار می‌گرفت.

رسول خدا‌ص در آخرين ساعات عمر شريف خود با تضرع و ناله از درگاه الهي تقاضا مي‌کرد: **«اللهم لا تجعل قبري وثناً يُعبد»:** خدايا قبرم را بتي قرار مده که عبادت شود. زيرا به روح مرده ‌پرستي مردم آشنا بود و مي‌ترسيد مبادا امتّش منجر به اين کارها گردند. متأسفانه پس از وفات رسول خدا ص طولي نکشيد که دکانداران صدها قبه و بارگاه با تجملات عوام ‌فريب و زينت‌ها و آينه ‌کاري‌ها بر گور مردگان برافراشتند و ثواب‌ها براي رفتن نزد آن‌ها تراشيدند و در نتيجه موقوفات و نذورات بر آن بارگاه‌ها به حدي رسيد که متصديان امور اوقاف ادعا مي‌کنند که نزديك به يک چهارم تمام املاک ايران وقف بر گور مردگان است. و با آن‌که هر درآمدى از راه اين بدعت‌ها به دست آيد غير شرعي و حرام است با این وجود در هر شهرستاني ميليون‌ها تومان پول در هر ماه به نام پذيره و اجاره‌بهاي موقوفات باطله از فقراء و ضعفاء مي‌گيرند که مقدار کمی از آن صرف تعمير قبور و ساير بدعت‌ها از قبيل روضه‌ خواني مي‌شود و باقي آن به مصرف تجملات متوليان و هيئت‌هاي نظار و امناء و مستأجران و افراد ديگری از اين قبيل مي‌رسد و در نتيجه روز به ‌روز مستضعفين و فقراء دچار فشار و بدهي و گرفتاري بيشتري مي‌شوند. و هم‌چنين درآمدهايي که از فروش قبرهاي مجاور امام و امامزاده‌‌ها حاصل مي‌شود که بعضي از اين قبور بيش از چند صد هزار بلکه میلیون‌ها تومان معامله مي‌شود.

هر چند سال يک‌بار نذور و هداياي هر امام و امام‌ زاده از قبيل فرش و لوستر و طلا و پنکه و اشياء قيمتي ديگر در مزايده به فروش مي‌رسد و پول آن به مصارف باطله مي‌رسد، البته مضاف بر اين‌که اکثر نذرها پول نقد است که به ضريح‌‌ها ‌ريخته و يا از طريق املاک موقوفه حاصل مي‌شود و اکثر بلکه تمام قبور امامزادگان داراي چنين درآمدهايي هستند مانند حضرت معصومه در قم که ماهيانه ميليون‌‌ها تومان پول نقد از راه نذور و درآمدِ موقوفات غيرشرعي درآمد دارد، در حالى که اکثر ملت‌ نان و لوازم ضروري حياتي خود را ندارند و اکثر دهات از بي‌آبي مخروبه ‌شده و براي يک سوزن و يا يک پيچ و مهری يک دستگاه دست گدايي به خارج دراز شده است. آيا اين از حماقت نيست که همه روزه اموال زياد بي ‌پاياني بر گورها نثار و يا وقف شود. خبري در کيهان شماره‌ی 8642 مورخ 17/2/1351 به چاپ رسیده است که حاج آقاي حسين ملک که رقم اموال موقوفه‌ی او چندي پیش به سه ميليارد تومان رسيد، بهمن سال گذشته چهارصد ميليون تومان باقي ‌مانده‌ی اموال خود را که در موزه‌ی ملک به صورت سکه، تابلوي نقاشي، فرش، دستخط فرمان شاهان و اشياء عتيقه نگهداري مي‌شد وقف آستان قدس رضوي کرد. اين اموال و املاک براي متوليان و مفت‌خوران و بيکاران صرف عياشي و بدمستي مي‌شود. اصلاً وقف و نذر برگور مردگان بدعت و برخلاف شرع است. نتيجه‌ی اين وقف‌ها اين شده که بسياري از اين موقوفات که به صورت زمين بائر درآید که با وجه پذيره‌‌هاي کلان معامله مي‌شود، يعني اگر کسي صد متر زمين وقفي براي خانه ساختن اجاره کند بايد مثلاً صد هزار تومان پذيره آن‌هم بدون دريافت و اخذ رسيد بپردازد آن‌هم براي زمين استيجاري که بايد همه ساله اجاره نيز بدهد. آيا چنين کاری ظلم نيست؟ به نظر ما موقوفات ايران نه تنها باقيات الصالحات نيست بلکه دقیقاً باقيات الطالحات است، خدا شاهد است که بسياري از موقوفات مقبره‌‌ها صرف اموري مي‌شود که مورد رضاي خدا و رسولش نيست در حالى که ده‌ها حديث در حرمت و کراهت اين کارها وارد شده است و به خصوص در نهي از تعمير و تزيين قبور و اعتکاف در آن‌ها، چه رسد به وقف ‌نمودن املاک بر آن‌ها که مسلماً گناهش بيشتر است. اي کاش مردم به جاي اينکه مال خود را نذر اين قبور مي‌کردند، قرض مديونين را پرداخت مي‌کردند و يا زنان بي ‌شوهر و مردان بي ‌زن را داراي همسر مي‌‌کردند نه اينکه باعث شوند تا مفت خوران و عياشان به عيش و نوش بيشتري بپردازند و روز به ‌روز فساد در جامعه بيشتر گردد. علاوه بر این زيان‌هاي ديگري مانند شرک و خرافات نیز دامن‌گیر جامعه می‌شود.

چنان‌که مرحوم قلمداران فرموده‌اند شهيد اول در کتاب «ذکري» گذاشتن يک قطيفه بر مرقد مطهر پيامبر ص را فاقد دليل شرعي، و ترک اين کار را اولي دانسته است. علي ÷ نيز در مساجد بناي زيادي را صحيح نمي‌دانست چنان‌که مي‌خوانيم: **«عن علي** ÷ **أنه مر على منارة طويلة فأمر بهدمها وقال: لا ترفع المنارة إلا مع سطح المسجد»** یعنی از علي ÷ روایت است که او بر مناره بلند مسجدي گذشت، دستور داد تا آن را خراب کنند و فرمود نبايد مناره مسجد بلندتر از بامش گردد([[27]](#footnote-27)).

بايد به فقهاء و علماي زمان ما گفت چرا مانند شهيد اول، مردم را آگاه نمي‌کنيد که اين زينت‌ها و آئينه‌کاري‌ها و سنگ‌ مرمرها و طلاکاري‌هاي قبور، اسراف و حرام و اتلاف مال است و بايد آن‌ها را صرف کارهاي عام‌ المنفعه کرد و دستگيري فقراء و ضعفاء کرد. اگر انداختن پارچه‌‌ای روي قبر رسول خدا ص اتلاف مال است آن چندين ميليارد تومان اموال را در زير گنبدهاي زرين دفن‌کردن چه حکمي دارد؟

باري ساختن چنين کاخ‌ها و زينت‌ها براي قبور و خواندن جملات کفرآميز و واداشتن عوام‌ الناس به تملق و چاپلوسي اين قبور کم‌کم رواج پيدا کرد تا این‌که در زمان ما جزو عقائد لازمه‌ی شيعه شده که انکار آن کفر شمرده مي‌شود! و اگر کسي نفس بکشد دکانداران خرافات ديني او را تکفير کرده و دلائل عقلي و نقلي او را دور مي‌اندازند و هزاران تهمت دیگر به او مي‌زنند و از همين جهت است که مبارزه و جهاد با اين بدعت‌ها و خرافات از جهاد با بت‌ پرست‌ها سخت‌تر و مشکل‌تر است و هر کس حق را اظهار کند مطرود جامعه مي‌شود.

ذکر يك خاطره و بيان يك نکته([[28]](#footnote-28))

زماني که این‌جانب در زندان بودم، يکي از آخوندها با اشاره به آيه 21 سوره مبارکه «الکهف» به من گفت: چگونه بر قبر ائمه اهل بيت که از اصحاب کهف مقامشان بالاتر است بارگاه نسازيم و قبورشان را مرمت و تجديد بنا نکنيم در حالي که قرآن مي‌گويد بر گور اصحاب کهف مسجد ساختند؟ گفتم اگر قرآن را قبول داري بدان که اولاً در آيه شريفه لفظ«يتنازعون» آمده و بنا به دستور صريح قرآن کريم که فرموده: ﴿فَإِن تَنَٰزَعۡتُمۡ فِي شَيۡءٖ فَرُدُّوهُ إِلَى ٱللَّهِ وَٱلرَّسُولِ إِن كُنتُمۡ تُؤۡمِنُونَ بِٱللَّهِ وَٱلۡيَوۡمِ ٱلۡأٓخِرِۚ﴾ [النساء : ٥٩] یعنی اگر در چيزي اختلاف کرديد (برای حل آن اختلاف) آن را به خدا و رسولش برگردانيد اگر به خدا و روز قیامت ایمان دارید.

بايد تفحص کنيم که قول کدام يک از دو گروه متنازع موافق تعاليم الهي است و در اين مورد ديگران و هم‌چنين اين جانب به تفصيل سخن گفته‌ايم.

ديگر اين‌که در اين آيه گروه اول که گفتند: ﴿رَّبُّهُمۡ أَعۡلَمُ بِهِمۡ﴾ یعنی «خدايشان به حالشان آگاهتر است»، در نظر خود حق را ياد کردند و نام مبارک خداوند را آوردند، اما گروه دوم در نظر خود به هيچ دليل شرعي تمسک نکردند و فقط مستبدانه بر عملي‌ کردن نظر خويش اصرار کردند.

گذشته از اين پيامبر اکرم ص و علي ÷ نيز اين آيه را مي‌دانستند، ولي چرا چيزي که گفتي از آيه استنباط نکردند و مطابق ميل تو عمل نفرمودند و براى کسي ضريح و بارگاه نساختند و مردم را به ساختن گنبد و مقبره و ضريح امر نفرمودند، حتي برخي از بزرگان اسلام را مخفيانه به خاک سپردند تا مبادا قبرشان مزار شود، همچنين از تعمير و تزيين قبور نهي می‌فرموده‌اند؟ آيا مقام حضرت حمزه سيد الشهداء، که در رکاب پيامبر ص شهيد شد از سيد نصرالدين تهرانی کم‌تر بود که پيامبر ص براي آن بزرگوار مزار نساخت؟!

ثانياً در آيه لفظ «مسجد» آمده و نفرموده: **«لنتخذن عليهم قبة وضريحاً ومزاراً»**! آيا اين همه مقبره و گنبد و بارگاه در ايران و عراق که بر قبر ائمه و حتي فرزندان و نوادگان آنان ساخته شده است و تعدادي از آن‌ها در مکان‌هاي دورافتاده و صعب‌ العبور قرار دارد و مردم براي زيارتشان رنج سفر را به جان مي‌‌خرند، مسجد است يا مسجد چيز ديگري است؟ آيا ضريح و بارگاه امام رضا ÷ در مشهد مسجد است؟

آیا مقبره امام‌زاده زيد در بازار تهران و امام‌‌زاده داوود و امام‌ زاده عبدالله و امام‌‌زاده قاسم و سيد نصرالدين و امام‌‌زاده صالح و ... مسجد است، در مسجد که ضريح وجود ندارد! آيا کسي قبل از ورود به مسجد نیاز به اجازه دخول دارد؟ و آیا لازم است يک صفحه زيارتنامه بخواند و**«السلام عليك يا ... »** بگويد؟!

آيا کسي از اصفهان براي نماز‌خواندن در مسجد شاه بازار تهران بار سفر مي‌بندد؟! آيا کسي از خوزستان فقط به قصد نماز خواندن در مسجد کبود تبريز يا مسجد سلطانيه زنجان عزم سفر مي‌کند؟! جای بسی تعجب است که بسياري از مردم براي زيارت مراقد ائمه يا اولاد و احفاد ايشان بار سفر بسته و کیلومترها طی مسافت میکنند بر این اساس و اعتقاد که مراقد ائمه را برتر از مسجد مي‌دانند!

سپس به او گفتم: شما مقبره‌ی ائمه و امام ‌زاده‌ها را که هيچ شهر و دهاتي از آن خالي نيست تغيير داده و مطابق احکام اسلام بسازيد و ضريح‌ ها و زيارتنامه‌‌ها را برداريد و به جاي آن‌ها مطابق تعاليم اسلام مسجد بنا کنيد، مسجدي که طبق سنت رسول ص ساده و خالي از زينت باشد و مردم را از دعا خواندن غير خدا در مساجد نهي کنيد، بنده خودم قبل از ديگران در اين مساجد نماز مي‌خوانم و برای شما هم دعا مي‌کنم که باني این مسجد شده‌ايد!

بررسي آداب زيارت

قبل از آن‌که زيارات را بررسي کنيم بايد ديد آيا آدابي که در کتب دعا و غيره براي زيارات قبور نوشته‌اند مدرک صحيحي دارد يا خير؟ در کتب زيارات مانند «مصباح» شيخ طوسي و «مفاتيح‌الجنان» شيخ عباس قمي و «بحارالأنوار» مجلسي و کتب ابن‌طاوس و کتاب «کامل الزياره» ابن قولويه مطالب و جملات و دستوراتي بر خلاف عقل و شرع و تاريخ نوشته‌اند که از مجعولات بي ‌خبران و يا مغرضين است. مثلا در آداب زيارت امام حسين ÷ از قول امام صادق نوشته که چون خواستي داخل حائر شوي از دري که جانب مشرق است داخل شو، در صورتي که در زمان امام صادق قبر امام حسين ساختماني نداشته و درب شرقي و غربي وجود نداشته است به این دلیل که در همان کتب مفاتيح و بحار باز از قول امام صادق نوشته‌اند که حضرتش فرمود «هرکس نظر کند به سوي قبر حسين و فرزندش در بياباني که خويشي و دوستي نزد آن نيست». در ضمن آن زمان چون قبر نشانه‌ای نداشته پيدا کردنش نیز مشکل بوده است، زیرا در آن زمان بارگاهی وجود نداشته است، پس چگونه ممکن است امام به راوي گفته باشد از فلان در مرقد وارد بشو، به اضافه بسيار قبيح است که خود امام بگويد هر کس به منزل ما و يا مرقد‌ ما مي‌آيد بايد عتبه‌ی([[29]](#footnote-29)) ما را ببوسد و به در و ديوار بوسه بزند و اجازه‌ی دخول بخواند، آن‌هم به مرقدی که اصلاً وجود نداشته است. در نتيجه معني ندارد که امام بفرمايد دو صفحه اذن (اجازه) دخول بخوان و تا وقتی که اذن و اجازه صادر نشده وارد مشو! آيا اين کارها از روش و سنت علي ÷ است که هر وقت مي‌خواسته به منزل پيامبر ص برود دو صفحه اذن دخول مي‌خوانده است؟!. این دقیقاً مانند کسی است که برای دیدن شاهان باید اجازه‌ی دخول بگیرد و چندین ساعت پشت در بسته منتظر بمانند و شکی نیست که در اسلام فقط سنت و روش رسول خدا ص واجب ‌الاتباع است، نه روش شاهان.

در بحار و مفاتيح و ساير کتب شيعه نوشته‌‌اند که امام صادق فرمود يکي از آداب زیارت، بوسيدن عتبه‌ی بارگاه است، و از دیگر آداب زیارت رفتن نزد ضريح و بوسيدن آن و خود را به آن چسبانيدن است، در حالي که ضريح ‌ها را قرن‌ها پس از زمان ائمه سلاطين جور و وزراء خائن‌ ساخته‌اند. معلوم مي‌شود اين روايات در زمان آنان جعل شده و ائمه چنين سخناني بر زبان نیاورده‌اند. معلوم نيست هدفشان از جعل اين آداب آن‌هم به نام دين چه بوده است.

هم‌چنين نوشته‌اند هر کس به بارگاه مي‌رود باید غسل کند و دم درب آن بايستد تا رقت قلب (نرمی) پيدا کند سپس پاي راست خود را جلو بگذارد و گونه‌ی راستش را بر ضريح بگذارد. و دستور ديگر اينکه جايز است پشت به قبله رو به قبر امام نماز بخواند! (**ولاحول ولا قوة إلا بالله والله المستعان وإليه المشتكى**، خدايا از اين‌همه غلوها به تو پناه مي‌بريم.) و به خدمتکاران و حفاظ بارگاه پول بدهد يعني يک گداخانه باز کند، و به کساني که در آن بقعه هستند صدقه بدهد که ثوابش دو برابر محسوب مي‌شود! در صورتي که رسول خدا ص فرموده: «قبر مرا قبله قرار مدهيد». و حال این‌که در کتاب وسائل باب 22 در احکام طواف آمده که پيشوايان اسلام فرموده‌‌اند: «هر کس وصيت و يا نذري براي کعبه و مسجد الحرام دارد آن را به دربان و حاجب کعبه و مسجد الحرام ندهد تا آن‌جا را تبدیل دکان گدايي نکند»([[30]](#footnote-30)).

بنابراین تمام آن آدابی که در کتب دعا و زيارات دلالت بر اذن دخول دارد آدابی است که به دروغ بر امام بسته‌اند، زيرا در زمان ائمه گنبد و رواق و بارگاهی نبوده و هنوز از پول حرام سلاطين اين چيزها ساخته نشده بود. چرا مجلسي و قمي و ابن ‌طاووس اين آداب و احکام را که خدا نازل ننموده به دين اضافه کرده‌اند؟ خود این‌ها در کتاب‌هایشان از «محمد بن علي شيباني» نقل کرده‌اند که گفت: «من و پدرم و عمويم شبانه و پنهاني در سال 260 به زيارت مرقد حضرت امير ÷ رفتيم و ديديم که قبر ميان بيابان است و دورش چند سنگ سياه گذاشته شده و بنايي ندارد». پس تا سال 260 که سال وفات امام حسن عسکري÷ آخرين امام ظاهر شيعه است مرقد حضرت علی ÷ بارگاه و گنبد و رواق و صحني نداشته است، حال از آقايان ابن طاووس و شيخ طوسي و مجلسي و قمي بايد پرسيد که چرا اين روايات را راجع به رواق و مرقد از قول ائمه آورده‌ايد؟

در مفاتيح و بحار در زيارت مطلقه‌ی حضرت امير از ابن طاووس نقل شده که چون قبه‌ی حضرت را دیدی چنين بگو، و چون به دروازه‌ی نجف رسيدي فلان دعا را بخوان و چون به در صحن رسيدي چنان بگو، و چون به رواق رسيدي بگو: «يا أمير المؤمنين عبدک یعنی اي اميرالمؤمنين بنده‌‌ات آمده»! اين دستورات در زمان امام که نه صحني بوده و نه دروازه‌اي و نه گنبدي، چه معنایی داشته است؟ معلوم نيست اين مطالب در چه زمان از قول امامان جعل شده است. آيا آقايان ابن طاووس و مجلسي و قمي و شهيد و شيخ‌ طوسي حق دارند به سليقه‌ی خود به دين اسلام چيزي بيفزايند که از آن نیست، حال به عنوان استحباب باشد يا غيراستحباب؟ مگر رسول خدا ص نفرموده: **«حلال محمد حلال إلى يوم القيامة وحرامه حرام إلى يوم القيامة»** یعنی حلال محمد تا روز قيامت حلال و حرامش نيز تا روز قيامت حرام است. ديگر اين‌که فرمود: **«لا رأي في الدين، إنما الدين من الرب أمره ونهيه»** یعنی هیچ کس حق رای دادن در دين را ندارد، این دین از جانب خداست و امر و نهیش نیز در اختيار اوست. (وسائل الشيعه، 18/40)، پس کسي حق ندارد آداب و احکام دين را کم و زياد کند.

متاسفانه مردم را از سنت رسول دور و به بدعت مشغول و مغرور کرده‌اند. در «کافي» روايت شده که علي ÷ فرمود: **«السنة ما سن رسول الله والبدعة ما أحدث بعده»** يعني سنت و آداب ديني اسلام همان است که رسول خدا بدان عمل کرده و بدعت چيزي است که پس از رسول خدا پيدا شده است([[31]](#footnote-31)).

جای بسی تاسف است که علماء و مقدسين براي اظهار ارادت به ائمه اين آداب را روایت کرده و به غلط پنداشته‌‌اند کار درستی انجام می‌دهند. آيندگان نيز بر اساس حسن ظني که به آنان داشته‌اند گمان کرده‌اند اين کارها از گفتار خدا و رسول و جزو دين است، مثلاً در زيارت ائمه‌ی بقيع نوشته‌اند که در آداب اجازه‌ی دخول به بارگاه ايشان چنين و چنان بگو، حال اگر واقعا امام به راوي چنين سخني گفته بود بدون شک راوي مي‌پرسيد: کدام بارگاه؟ اصلا در آن زمان قبرها بارگاه نداشته و همه مي‌دانند در زمان ائمه بارگاهي موجود نبوده و مسلماً اجازه‌ی دخول خواندن در بارگاه و مرقد ناموجود بسيار مضحک (خنده آور) است! و باید دانست که به نص دین اسلام غیر از مکه و مدینه هیچ حرم سومی وجود ندارد، بنابر این اطلاق اسم حرم نیز بر غیر از این دو از بدعت‌ها و خرافاتی است که شایسته‌ی هر انسان مسلمانی است از آن اجتناب و خودداری کند.

باز در زيارت قبر رسول خدا نوشته‌اند که چون به زيارت رسول خدا رفتي منبر او را ببوس و نزد ستون حنانه چنين و چنان کن و ستون را به چشم خود بمال و چون به در جبرئيل و زير ناودان رسيدي چنين و چنان بگو، اينان مي‌پندارند که رسول خدا تازه از دنيا رفته و در و پيکر و ناودان و منبر و ستون همان است که در زمان رسول خدا ص بوده است؟ گويا اینان تاريخ را نیز نخوانده‌اند و حداقل ساعتي فکر نکرده‌اند که در و درگاه و ستون زمان رسول خدا بيش از هزار سال است که از بين رفته و چندين بار خراب و تجديد بنا شده است. گويي نعوذ بالله خدا دين خود را به دست اينان داده که هر چه بخواهند به آن بيفزايند!.

اکنون مي‌‌پردازيم به مضمون و جمله‌های متن و راويان زيارتنامه‌‌ها و بیان مي‌کنيم که آیا مضمون آن‌ها موافق قوانين اسلام و قرآن هست يا خير؟ اگر موافق قرآن نبود معلوم مي‌شود کذابين (و دروغگویان) آن را جعل کرده‌اند و اين خود بزرگ‌ترین دليل بر جعلی بودن آن زیارتنامه‌ها است.

آيات الهي و جملات زيارات

براي پاسخ به اين سؤال ابتداء به متن زيارتنامه‌ها مي‌‌پردازيم و چون بررسي تمامي جملات زيارتنامه‌‌ها بسيار طولاني خواهد شد ناچار به بعضي از جملات آن‌ها اشاره مي‌کنيم و خوانندگان خود مي‌توانند در موارد ديگر به قرآن مراجعه نمايند و مطالب زيارتنامه‌ها را با کتاب الهي مقايسه کنند.

1- مجلسي([[32]](#footnote-32)) در کتاب مزار بحار در باب **«زيارة النبي وسائر المشاهد في المدينة»** از امام صادق ÷ روايت کرده که فرمود: **«إذا حج أحدكم فليختم حجه بزيارتنا لأن ذلك من تمام الحج»** يعني هر يک از شما که عبادت حج را به جای آورد بايد در پایان مناسک حج به زيارت ما بيايد زيرا اين کار تمام‌ کننده حج است. حال جاي پرسش است که:

**اولاً**: خود پيامبر ص يا امام که حج مي‌‌کرد به زيارت چه کسي مي‌رفت؟ مگر حج امام و مأموم فرق دارد؟ و چرا اين شرط کمال حج را خداوند در قرآن بيان نفرموده است؟

**ثانياً**: امام اين قدر متکبر نيست که زيارت خود را کمال حج معرفي کند، زيرا خدا فرموده: ﴿تِلۡكَ ٱلدَّارُ ٱلۡأٓخِرَةُ نَجۡعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوّٗا فِي ٱلۡأَرۡضِ وَلَا فَسَادٗا﴾ [القصص: ٨٣] یعنی «اين خانه‌ی آخرت را براي کساني قرار مي‌دهيم که در زمين دنبال برتري نیستند». و نيز فرموده: ﴿فَلَا تُزَكُّوٓاْ أَنفُسَكُمۡۖ هُوَ أَعۡلَمُ بِمَنِ ٱتَّقَىٰٓ ٣٢﴾ [النجم : ٣٢] یعنی «از خودتان تعريف نکنيد که خدا به حال اهل تقوي داناتر است».

**ثالثاً**: اگر امام اين کلام را گفته باشد براي زمان حياتش فرموده که مردم بروند و از علم او استفاده کنند و براي زيارت قبر خود نفرموده است، ولي راویان به غلط آن را دليل بر زيارت قبر گرفته‌اند!.

آيا ممکن است همه‌ی اين زياراتي را که مملو از تعريف و تمجيد و مداحي است و سه جلد «بحارالانوار» را به خود اختصاص داده است ائمه گفته باشند تا این‌که مردم بيايند مقابل قبر ما اين همه از ما تعريف و تملق کنند تا ما خشنود شويم و با همين گفتارهاي غلوآميز در محکمه‌ی عدل الهي پارتي (واسطه) ايشان شده از ايشان طرفداري نماييم؟

2- مجلسي در همان باب از رسول خدا ص نقل کرده که فرمود**: «من زارني حياً و ميتاً كنت له شفيعاً يوم القيامة»** یعنی هر کس مرا در حياتم و يا در مماتم زيارت کند روز قيامت شفيع او خواهم بود. از اين حديث چنین برداشت مي‌شود که انتخاب شفيع به اختيار زوار است، ولي خدا انتخاب شفيع را فقط حق خود دانسته و اين حق را از مخلوق سلب کرده و در مورد شفاعت ملائکه فرموده:

﴿۞وَكَم مِّن مَّلَكٖ فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ لَا تُغۡنِي شَفَٰعَتُهُمۡ شَيۡ‍ًٔا إِلَّا مِنۢ بَعۡدِ أَن يَأۡذَنَ ٱللَّهُ لِمَن يَشَآءُ وَيَرۡضَىٰٓ ٢٦﴾ [النجم : ٢٦] یعنی: «چه قدر زیاد فرشته در آسمان وجود دارد که شفاعتشان سودی نمی‌بخشد مگر پس از آنکه خداوند براي کسي که بخواهد و راضي شود اجازه شفاعت بدهد».

و نيز فرموده:

﴿وَلَا تَنفَعُ ٱلشَّفَٰعَةُ عِندَهُۥٓ إِلَّا لِمَنۡ أَذِنَ لَهُۥ﴾ [سبا: ٢٣] یعنی: «هیچ شفاعتی نزد پروردگار برای کسی سودي ندارد مگر براي آن کس که خدا اجازه شفاعتش را بدهد».

و در این زمینه شاعر چنین می‌فرماید:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| اگر خدای نباشد ز بنده‌اش خشنود |  | شفاعت همه‌ی پیغمبران ندارد سود |

مناسب است در این‌جا مطلبی را از بخش هفتم کتاب «عدل الهی» نوشته مرتضی مطهری نقل کنم، هر چند نظر وی در چند مورد از موضوع شفاعت از جمله درباره آیه 35 سوره المائده صحیح نیست و به همین سبب نیز ایشان مانند سایر دیگر آخوندها آیه‌ی شریفه را تا انتهاء ذکر نکرده است (صفحه283 چاپ دهم کتاب عدل الهی) ولی به هر حال برخی از مطالب ایشان درباره‌ی شفاعت قابل توجه است، می‌گوید: نوع نادرست شفاعت که به دلایل عقلی و نقلی مردود شناخته شده است این است که گناه‌کار بتواند وسیله‌ای برانگیزد و توسط او از نفوذ حکم الهی جلوگیری کند، درست همان‌طوری که در پارتی بازی‌های اجتماعات منحط بشری وجود دارد. بسیاری از عوام مردم شفاعت انبیاء و ائمه‌ را چنین می‌پندارند. باور دارند که پیغمبر اکرم ص و امیر المومنین ÷ و فاطمه‌ی زهراء و ائمه اطهار خصوصاً امام حسین ÷ متنفذهایی هستند که در دستگاه خدا اعمال نفوذ می‌کنند، اراده‌ی خدا را تغییر می‌دهند و قانون را نقض می‌کنند. اعراب دوران جاهلیت نیز درباره بت‌هایی که شریک خداوند قرار می‌دادند همین تصور را داشتند، آنان می‌گفتند که آفرینش منحصراً در دست خداست و کسی با او در این کار شریک نیست ولی در اداره‌ی جهان بت‌ها با او شراکت دارند، شرک اعراب جاهلیت شرک در «ربوبیت خالق» نبود بلکه شرک در «الوهیت رب» بود.

می‌دانیم که در میان افراد بشر گاهی کسی موسسه‌ای به وجود می‌آورد ولی اداره‌ی آن را به دیگری واگذار می‌کند یا در اداره‌ی آن موسسه خودش با دیگران به طور مشترک دست به کار می‌شود، درست مثل عقیده‌ی مشرکین درباره‌ی خدا و اداره‌ی جهان است. قرآن کریم به سختی با آنان مبارزه کرد و مرتب اعلام نمود که برای خدا شریکی وجود ندارد نه در الوهیت و نه در ربوبیت، او به تنهایی هم پدید آورنده‌ی جهان است و هم تدبیر کننده‌ی آن، ملک و پادشاهی جهان اختصاص به او دارد و او رب العالمین است.

مشرکین که می‌پنداشتند ربوبیت جهان بین خدا و غیر خدا تقسیم شده است بر خود لازم نمی‌دانستند که در صدد جلب رضا و خشنودی الله باشند، می‌گفتند می‌توان با قرابت‌ها و پرستش‌هایی که در برابر بت‌ها انجام می‌دهیم، رضایت «رب»‌های دیگر را به دست آوریم و نظر موافق آن‌ها را جلب کنیم، هر چند مخالف رضای الله باشد، اگر رضایت این‌ها را کسب کنیم آن‌ها خودشان به نحوی مشکل را در نزد الله حل می‌کنند.

اگر در میان مسلمانان هم کسی چنین معتقد شود که در کنار دستگاه سلطنت پروردگار، سلطنت دیگری هم وجود دارد و در مقابل آن دست به کار است چیزی جز شرک نخواهد بود. و اگر کسی گمان کند که تحصیل رضا و خشنودی خدای متعال راهی دارد و تحصیل رضا و خشنودی مثلاً امام حسین ÷ راهی دیگر دارد و هر یک از این دو جداگانه ممکن است سعادت انسان را تامین کند دچار گمراهی بزرگی شده است. در این پندار غلط چنین گفته می‌شود که خدا با چیزهایی راضی می‌شود و امام حسین ÷ با چیزهایی دیگر، خدا با انجام دادن واجبات مانند نماز، روزه، حج، جهاد، زکات، راستی، درستی، خدمت به خلق، نیکی کردن به پدر و مادر و امثال این‌ها و با ترک گناهان از قبیل دروغ، ظلم، غیبت، شراب‌خواری و زنا راضی می‌گردد، ولی امام حسین ÷ کاری به این‌ها ندارد بلکه رضای او در این است که مثلاً برای فرزند جوانش علی اکبر ÷ گریه کند و یا لااقل خود را به گریه بزند! حساب امام حسین از حساب خدا جداست. به دنبال این تقسیم چنین نتیجه گرفته می‌شود که تحصیل رضای خدا دشوار است، زیرا باید کارهای زیادی را انجام داد تا او راضی گردد، ولی تحصیل خشنودی امام حسین ÷ آسان است، فقط گریه کردن وسینه زدن. و زمانی که خشنودی امام حسین ÷ حاصل گردد او در دستگاه خدا نفوذ دارد و با شفاعت کارها را ردیف می‌کند. حساب نماز و روزه و حج و جهاد و انفاق فی سبیل الله که انجام داده‌ایم همه تصفیه می‌شد و گناهان هر چه باشد با یک فوت از بین می‌رود!

چنین تصوری از شفاعت نه تنها باطل و نادرست است بلکه شرک در ربوبیت به شمار آمده و به ساحت پاک امام حسین ÷ نیز که بزرگ‌ترین افتخارش عبودیت و بندگی خداست اهانت می‌شود. هم‌چنان‌که پدر بزرگوارش از نسبت‌های غلو کنندگان سخت خشمگین می‌شد و به خدای متعال از گفته‌‌های آنان پناه می‌برد. امام حسین ÷ کشته نشد برای این‌که العیاذ بالله دستگاهی در مقابل دستگاه خدا یا شریعت جدش رسول خدا ص به وجود آورد که راه فراری از قانون خدا باشد. شهادت او برای این نبوده که برنامه عملی اسلام و قانون قرآن را ضعیف سازد، برعکس وی برای اقامه نماز و زکات و سایر مقررات اسلام از زندگی چشم پوشیده و به شهادت تن داد.

خواننده‌ی عزیز کمی انصاف بده! آیا این زیارتنامه‌های موجود جز بر اساس همین تصور ساخته شده‌اند؟ و آیا تاکنون دیده‌ای که روضه خوان و یا مداحی بر منبر سخنی مغایر با این تصور باطل بر زبان آورد و یا با آن مخالفت و مبارزه کند و آن را خلاف شرع بشمارد؟

باری مولف «عدل الهی» در قسمت دیگری از همین بخش کتابش به نقل از جلد دوم «شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید» قسمتی از خطبه‌ی پیامبر ص را ذکر می‌کند که در اواخر عمر خود فرمود: **«أيها الناس إنه ليس بين الله و بين أحد نسب ولا أمر يؤتيه به خيراً أو يصرف عنه شراً إلا العمل، ألا لا يدّعِيَنَّ مُدّعٍ ولا يتمنّينَّ مُتمنٍّ، والذي بعثني بالحق لا ينجي إلا عمل مع رحمة، ولو عصيتُ لهويتُ، اللهم هل بلّغت؟»** یعنی ای مردم بین خدا و هیچ کس رابطه‌ی خویشاوندی وجود ندارد و هیچ رابطه‌ی دیگری هم که موجب جلب منفعت یا دفع ضرر شود وجود ندارد جز عمل، این‌ها را بدانید تا هیچ کس ادعای گزافی نکند، هیچ کس آرزوی خام در دل نپروراند. قسم به خدایی که مرا به راستی بر انگیخت هیچ چیزی جز عمل همراه با رحمت خدا سبب رستگاری نمی‌گردد. من خودم هم اگر گناه می‌کردم سقوط کرده بودم. آن‌گاه فرمود: خدایا آیا آنچه بر من واجب بود بیانش کردم؟

اکنون چند مطلب هست که آن را به عرض خوانندگان گرامی میرسانم:

**اولاً**: اگر به صرف زيارت کسي مستحق شفاعت شود بايد تمام اصحاب رسولص که آن حضرت را زيارت کردند و همچنين تمام فساق و فجاري که به زيارت قبرها رفته‌اند همه وارد بهشت و مشمول شفاعت گردند و ديگر قانون قرآن و عقاب و حساب لغو گردد!.

**ثانياً**: در آيات قرآن به افراد انسان حتي انبياء اجازه شفاعت آن چنان که عوام خيال مي‌کنند داده نشده و هيچ آيه‌اي چنين صراحتي ندارد، بلکه حتي نسبت به مؤمنين شفاعت را در قيامت نفي نموده و فرموده:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ أَنفِقُواْ مِمَّا رَزَقۡنَٰكُم مِّن قَبۡلِ أَن يَأۡتِيَ يَوۡمٞ لَّا بَيۡعٞ فِيهِ وَلَا خُلَّةٞ وَلَا شَفَٰعَةٞ﴾ [البقرة: ٢٥٤] یعنی: «اي مؤمنين از آنچه روزی شما کرده‌‌ایم انفاق کنيد قبل از آنکه روزي فرا رسد که در آن نه داد و ستد و نه دوستي و نه شفاعتي دادرس انسان باشد».

**ثالثاً**: بعضي از آيات قرآن شفاعت را منحصر به خدا نموده چنان‌که مي‌فرمايد:

﴿مَا لَكُم مِّن دُونِهِۦ مِن وَلِيّٖ وَلَا شَفِيعٍۚ أَفَلَا تَتَذَكَّرُونَ ٤﴾ [السجدة : ٤] یعنی: «آيا يادآور نمي‌شويد که جز خدا سرپرست و شفيع دیگری ندارید؟»

و فرموده:

﴿قُل لِّلَّهِ ٱلشَّفَٰعَةُ جَمِيعٗاۖ لَّهُۥ مُلۡكُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِۖ ثُمَّ إِلَيۡهِ تُرۡجَعُونَ ٤٤﴾ [الزمر: ٤٤] یعنی: «بگو که تمامی شفاعت از آن خداست».

**رابعاً**: اگر از بعضي آيات قرآن چنین برداشت می‌شود که ملائکه شفاعت می‌کنند باید دانست که این شفاعت بعد از اجازه خداوند بوده است و در ضمن باید دانست که نمي‌توان انبياء و اولياء را بر ملائکه در کارهایی که انجام می‌دهند قياس گرفت، مثلا طبق قرآن ملائکه افراد انسان را قبض روح مي‌‌کنند در صورتي که نمي‌توان گفت انبياء و اولياء نيز چنين کاري را انجام می‌دهند. علاوه بر اين شفاعت ملائکه و انبياء و اولياء همان رحمت إلهي است که توسط ملائکه و شايد انبياء و اولياء به مشفوع ‌له ابلاغ مي‌شود. زيرا فقط خدا به حال بندگان آگاه بوده و از رفتار و کردار ايشان مطلع است. آيات قرآن نيز اين مطلب را به صراحت تمام بیان می‌دارد.

3- مجلسي در همان باب روايت کرده که رسول خدا ص فرمود: **«من أتى مكة حاجاً ولم** ‌**يزرني في المدينة جفوته يوم القيامة ومن جاءني زائراً وجبت له شفاعتي ومن وجبت** ‌**له شفاعتي وجبت له الجنة»** یعنی هر کس براي حج به مکه برود و مرا در مدينه زيارت نکند من روز قيامت به او جفا خواهم کرد! و هر کس مرا زيارت کند، شفاعتم براي او واجب می‌گردد و هر کس شفاعتم براي او واجب گردد، بهشت براي او واجب می‌شود. ببينيد اين راوي دروغگو چگونه به پيامبر تهمت ‌زده که رسول خدا فرموده هر کس به زيارت من نيايد من به او جفا خواهم کرد. مگر رسول‌خدا جفاکار و با هر کس او را زيارت نکند دشمن است؟! من گمان نمي‌کنم هيچ عقلي اين سخن را بپذيرد و سخن خدا را که فرموده رسول اسلام رحمتی برای تمام دنیا است را رد کند: ﴿رَحۡمَةٗ لِّلۡعَٰلَمِينَ ١٠٧﴾ [الانبياء: ١٠٧] . اضافه بر اين مي‌گويد هر کس که رسول خدا برایش شفاعت کند بهشت براي او واجب می‌شود يعني خدا ناچار، شفاعت رسول خود را مي‌پذيرد و او را به بهشت مي‌برد! درحالي که خدا مطيع رسول نيست بلکه به رسول خود فرموده:

﴿أَفَمَنۡ حَقَّ عَلَيۡهِ كَلِمَةُ ٱلۡعَذَابِ أَفَأَنتَ تُنقِذُ مَن فِي ٱلنَّارِ ١٩﴾ [الزمر: ١٩] یعنی: «آيا کسي که فرمان عذاب بر او محقق شد می‌توانی او را از آتش نجات‌ دهي؟»

مفهوم آیه چنین است که رسول خدا ص نمی‌تواند کسی را که به آتش جهنم خواهد افتاد او را نجات دهد، پس اين حديث با قرآن موافقت ندارد و باعث گستاخی‌ مردم خرافاتی و غرور آنان می‌شود.

4- مجلسي در همان باب روايت کرده که رسول خدا ص فرموده: **«من مات في ‌الحرمين لم يعرض له الحساب»** یعنی: هر کس در مکه و يا در مدينه بميرد محاسبه نمیشود. اين روايت نیز مخالف قرآن است به گونه‌ای که خدا می‌فرماید:

﴿فَلَنَسۡ‍َٔلَنَّ ٱلَّذِينَ أُرۡسِلَ إِلَيۡهِمۡ وَلَنَسۡ‍َٔلَنَّ ٱلۡمُرۡسَلِينَ ٦﴾ [الاعراف: ٦] یعنی: «کساني را که برايشان رسول فرستاده شده حتما مورد سؤال قرار مي‌دهيم و حتما از پيغمبران سؤال و بازخواست مي‌‌نماييم».

آيا خود رسول خدا که در مدينه فوت شده مورد سوال و بازخواست قرار می‌گردد يا خير؟ قرآن می‌فرمايد که حتي پيامبران مورد سؤال واقع مي‌شوند تا چه رسد به ديگران! به نظر ما مقصود دروغ گویان اين بوده که با جعل روايات قرآن را از بین مردم دور کنند.

5- مجلسي در وسائل، جلد 10، باب نوزدهم موسوم به باب **«استحباب النزول بالمعرس لمن مرّ به»** روايت کرده که رسول خدا ص در مکانی بين مکه و مدينه با یکی از همسرانش هم‌خوابی کرد، سپس خوابش برد تا این‌که آفتاب طلوع کرد و نماز آن حضرت قضا شد. از این روایت برداشت کرده که مستحب است برای هر کس که به حج می‌رود در آن‌جا منزل کند و بخوابد. بايد گفت رسول خدا ص پس از هم‌خوابی خوابش برده و نمازش قضا شده و قطعاً پيامبر ص از مکاني که در آن‌جا نمازش قضا شده متنفر است پس نبايد کسي در آن‌جا بخوابد بلکه بايد به سرعت از آن منطقه بگذرد([[33]](#footnote-33)). و ديگر اين‌که حاجيانی که نمي‌خواهند در آن‌جا با همسرانشان هم‌خوابی کنند براي چه باید آن‌جا بخوابند؟ آيا اين حديث استهزاء به دين نيست؟ جالب‌تر اينکه وسائل الشيعه در باب بيستم صفحه‌ی 291 از امام رضا÷ روايت کرده که آن حضرت فرمود: «هر کس از منزلگاه معرس گذشت و هم‌خوابی نکرد برگردد و هم‌خوابی کند»!. لازم است بدانیم که خداوند هم‌خوابی را به اختيار مؤمنين گذاشته و فرموده:

﴿نِسَآؤُكُمۡ حَرۡثٞ لَّكُمۡ فَأۡتُواْ حَرۡثَكُمۡ أَنَّىٰ شِئۡتُمۡ﴾ [البقرة: ٢٢٣] یعنی: «همسرانتان کشتزارهای شمايند، هرگونه که مي‌خواهيد بر کشتزارهای خود وارد شوید».

خدا کند دشمنان اسلام اين مطالب را نخوانند وگرنه ادعا مي‌کنند معارف اسلام چیزی جز این‌ها نیست!

6- مجلسي در همان باب روايت کرده که رسول خدا ص به امام حسين ÷ فرمود: **«من زارني أو زار أباك أو أخاك أو زارك ... الخ»** يعني هر کس مرا، يا پدرت، يا برادرت و يا تو را زيارت کند شفاعت حق اوست و من که رسول خدايم او را از گناهانش خلاص مي‌کنم!

در اين حديث گويا امام حسين ÷ از کودکي منتظر مقدم زائران و چگونگي اجر آنان بوده و گويا رسول خدا غفار الذنوب و يا شفاعت به دست او و خانواده‌ی او و زائرين او است. در حالي که خدا در قرآن به پيامبر ص فرموده: ﴿إِن تَسۡتَغۡفِرۡ لَهُمۡ سَبۡعِينَ مَرَّةٗ فَلَن يَغۡفِرَ ٱللَّهُ لَهُمۡ﴾ [التوبة: ٨٠] یعنی: «اگر هفتاد بار برايشان طلب آمرزش کني باز هم خدا هرگز ايشان را نمی‌آمرزد». زيرا خدا مطيع رسول و غيرِ رسول نيست.

7- مجلسي درهمان باب روايت کرده که رسول خدا ص فرمود: **«من زار الحسن في بقيعه ثبت قدمه على الصراط يوم تزلّ فيه الأقدام»** یعنی هر کس امام حسن را در بقيع زيارت کند، روزي که قدم‌ها در آن خواهد لغزيد، قدم او بر صراط ثابت خواهد بود.

آيا هر کس هر گناهي کرده به صرف زيارت لغزش او بخشيده مي‌شود؟ آيا اين زيارت رشوه‌اي است که قوانين خدا را نقض مي‌کند؟ چرا اين ثواب فقط براي زيارت زمان ممات و قبر امام است؟ چرا براي زائر او در زمان حيات آن امام همام چنين بهره‌اي نداشته است؟

8- مجلسي در همان باب از حضرت جواد ÷ روايت کرده که فرمودند: «هر کس متعمداً رسول خدا را زيارت کند پاداشش بهشت است». شکی نیست که تمام اصحاب آن حضرت به زيارتش نائل شدند و در نتيجه اهل بهشت خواهند بود، پس چرا شما به اصحاب رسول ص بد مي‌گوييد؟ مگر اينکه کسي بگويد اين ثواب‌ها براي زائر قبر است نه زائر خود رسول خدا ص، و این‌جاست که باید گفت: ﴿إِنَّ هَٰذَا لَشَيۡءٌ عُجَابٞ ٥﴾ [ص/5].

9- مجلسي در همان باب از امام صادق ÷ روايت کرده که فرمود: **«من زارني غفرتْ له ذنوبه و لم**‌ **يمت فقيراً»** یعنی هر کس مرا زيارت کند گناهانش آمرزيده می‌شود و فقير نخواهد مرد. آيا امام اين قدر زيارت مردم از خودش را دوست دارد که فرموده تمام گناهان زائرش کيفر ندارد و هر کسی که به خدمت او رسيده در حال مرگ غني خواهد بود. علماي اقتصاد مي‌گويند براي ايجاد رفاه بايد از قوانين صحيح اقتصادي پيروي کرد ولي راويان چنین احاديث دروغی مي‌گويند براي بي ‌نيازي بايد به زيارت قبور پرداخت! حال کدام صحيح است؟ قضاوت با خواننده است؟

به نظر ما دشمنان اسلام با اين روايات دين اسلام را موهون ساخته و مردم را بر انجام گناهان با جرات ساخته‌اند، زیرا زيارت قبر موجب آمرزش جنايات و گناهان می‌شود.

در همين باب روايتي آمده که حضرت عسکري ÷ فرمود: **«من زار جعفر وأباه لم يشك عينه ولم يصبه سقم»** یعنی هرکس حضرت جعفر و پدرش را زيارت کند چشم درد نمي‌گيرد و مريض نیز نمي‌شود. بايد پرسيد چرا مردمي که رسول خدا ص را مي‌ديدند، مريض مي‌شدند و خود علي ÷ چشم درد گرفت و تعدادي از مهاجرين في سبيل الله که از اصحاب پيامبر ص بودند پس از وصول به مدينه بيمار شدند و تب کردند؟ با وجود چنین روایاتی چگونه زائر قبر نواده‌ی پيامبر مريض نمي‌شود و زائر خود پیامبر آن هم در حیاتش مریض می‌شود؟! اين‌ها تماماً مخالف کتاب خدا و مخالف عقل سليم است، و روايات اين باب همه‌اش از اين قبيل است. تو خود حديث مفصل بخوان از اين مجمل(مختصر).

باب دوم از ابواب زيارت رسول خدا ص

1- مجلسي در اين باب رواياتي آورده که مردم بايد به نزد ستون توبه و ستون حنانه و منبر رسول خدا ص بروند و آن‌ها را ببوسند و چشم خود را به آن بکشند و مقام جبرئيل و ناودان را که بالاي سر باب جبرئيل بوده زيارت نمايند. جاي پرسش است که آیا آن ستون‌ها و منبر رسول ص هنوز موجود است؟ آيا مجلسي و يا راويان ديگر نمي‌دانسته‌اند که صدها سال قبل مسجد و منبر و ستون‌ها از بين رفته است؟!

2- مجلسي در اين باب دعاهايي را ذکر نموده که هر کس در آن‌جا يعني در مسجد و مقبره‌ی رسول خدا ص در مقابل حق تعالي باید بايستد و از رسول خدا تملق و تعريف کند و مقام‌هاي رسول را نعوذ بالله به خدا گوشزد نمايد و در آخر به خدا بگويد: **«اللهم إنك قلت:** ﴿وَلَوۡ أَنَّهُمۡ إِذ ظَّلَمُوٓاْ أَنفُسَهُمۡ جَآءُوكَ فَٱسۡتَغۡفَرُواْ ٱللَّهَ وَٱسۡتَغۡفَرَ لَهُمُ ٱلرَّسُولُ لَوَجَدُواْ ٱللَّهَ تَوَّابٗا رَّحِيمٗا ٦٤([[34]](#footnote-34))﴾ **وإني أتيت نبيك مستغفراً تائباً من ذنوبي ... الخ**. یعنی: خدايا تو خود فرموده‌‌ای: «اگر آنان که به خود ستم کردند نزدت آمده پیامبر ص و از خدا آمرزش ‌خواستند و رسول نيز براي ايشان طلب مغفرت کرد خدا را توبه‌ پذير و رحيم مي‌يافتند» همانا من آمرزش‌خواه و تائب از گناهانم به نزد پيامبرت آمده‌ام ... الخ.

آيا اين آيه دلالت دارد که هر گناه‌کاري بايد براي آمرزش گناهانش نزد رسولِ‌ خدا برود که خواننده در آخر مي‌گويد من نزد پيامبر آمده‌ام و از گناهان استغفار و توبه مي‌کنم چنان‌که مسيحيان نزد کشيش مي‌روند و گناهان خود را اظهار کرده و از آن توبه مي‌کنند؟ آيا اين بازي کردن با قرآن و تحريف معنوي آن نيست؟ کجای آیه فرموده که هر کس گناه کرد برای آمرزش نزد رسول او برود؟ و آيه‌‌اي که در اين دعا ذکر شده هیچ نسبتی به اين موضوع ندارد بلکه از خیانت‌های سازنده دعا بوده است براي این‌که این آیه به سبب منافقینی نازل شد که با یهود اختلاف داشتند، خداوند می‌فرماید:

﴿وَلَوۡ أَنَّهُمۡ إِذ ظَّلَمُوٓاْ أَنفُسَهُمۡ جَآءُوكَ فَٱسۡتَغۡفَرُواْ ٱللَّهَ وَٱسۡتَغۡفَرَ لَهُمُ ٱلرَّسُولُ لَوَجَدُواْ ٱللَّهَ تَوَّابٗا رَّحِيمٗا ٦٤ فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤۡمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيۡنَهُمۡ ثُمَّ لَا يَجِدُواْ فِيٓ أَنفُسِهِمۡ حَرَجٗا مِّمَّا قَضَيۡتَ وَيُسَلِّمُواْ تَسۡلِيمٗا ٦٥﴾ [النساء : ٦٤، ٦٥] یعنی: «اگر آنان که به خود ستم کردند نزد تو آمده و از خدا آمرزش مي‌خواستند و پيامبر نيز برايشان آمرزش مي‌خواست خداوند را توبه ‌پذير و رحيم مي‌يافتند. به هیچ وجه چنین نیست، قسم به پروردگارت که آنان ايمان نمی‌آورند مگر زمانی که تو را در اختلافات ميان خود قاضی قرار دهند و در دلشان نيز از قضاوت تو دلتنگ نبوده و کاملاً تسليم باشند».

سپس يهودي به منافق گفت: بیا برای قضاوت به نزد محمد برویم، من قضاوت او را مي‌‌پذيرم، ولي منافق گفت: من قضاوت محمد را قبول ندارم. اگر چند آیه قبل از این آیه شریفه را مورد مطالعه قرار دهیم می‌یابیم که می‌فرماید:

﴿أَلَمۡ تَرَ إِلَى ٱلَّذِينَ يَزۡعُمُونَ أَنَّهُمۡ ءَامَنُواْ بِمَآ أُنزِلَ إِلَيۡكَ وَمَآ أُنزِلَ مِن قَبۡلِكَ يُرِيدُونَ أَن يَتَحَاكَمُوٓاْ إِلَى ٱلطَّٰغُوتِ وَقَدۡ أُمِرُوٓاْ أَن يَكۡفُرُواْ بِهِۦۖ وَيُرِيدُ ٱلشَّيۡطَٰنُ أَن يُضِلَّهُمۡ ضَلَٰلَۢا بَعِيدٗا ٦٠ وَإِذَا قِيلَ لَهُمۡ تَعَالَوۡاْ إِلَىٰ مَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ وَإِلَى ٱلرَّسُولِ رَأَيۡتَ ٱلۡمُنَٰفِقِينَ يَصُدُّونَ عَنكَ صُدُودٗا ٦١﴾ [النساء : ٦٠، ٦١] یعنی: «آیا دیدی آن کسانی که به زعم خودشان گفتند ما به تو و به آن‌چه بر تو و قبل از تو نازل شده ايمان آورده‌ایم حال آنان چنین است که مي‌خواهند محاکمه خود را نزد طاغوت ببرند در حالي که آنان مامورند به طاغوت کافر شوند و شيطان مي‌خواهد ايشان را به گمراهي عمیقی وارد سازد و چون به ايشان گفته می‌شود به سوي آنچه خدا نازل نموده و به سوي رسول روی کنید مي‌‌بيني که منافقان آن‌ها را از آمدن به سوي تو بازمي‌دارند».

سپس فرمود:

﴿فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤۡمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيۡنَهُمۡ﴾([[35]](#footnote-35)) «قسم به پروردگارت که اينان ايمان نمی‌آورند مگر زمانی که تو را بین اختلافات خود قاضی قرار دهند».

زيرا اينان که ادعاي اسلام مي‌کردند حاضر به پذيرش قضاوت کعب بن اشرف يهودي بودند، اما به قضاوت پيامبر گرامي اسلام ص راضي نبودند! اين به معناي آن بود که قوانين و احکام شرع را قبول ندارند و آن را درست و عادلانه نمي‌دانند! و يا رسول الله ص را ـ نعوذ بالله ـ عادل نمي ‌شناسند و اين خود آشکارترين دليل بر بي‌ ايماني آنان و توهين به پيامبر اکرم ص بود. از اين رو آيه می‌فرمايد نشانه ايمان پذيرش حکم شرع است و ديگر اين‌که براي رفع توهين و ظلمي که در حق پيامبرص روا داشته بودند و به ناحق او را غير عادل شمرده بودند، بايد بيايند و از رسول گرامي اسلام رضايت بخواهند و آن حضرت نيز به نشانه گذشت و رضايت خويش از پروردگار برايشان طلب آمرزش کند. ولي آنان چنين نکردند، لذا خداوند به رسول خود در اين آيات فرمود: ﴿فَأَعۡرِضۡ عَنۡهُمۡ﴾ یعنی «از ايشان روي‌گردان». سپس در آيه‌ی 64 فرمود: «اگر ايشان هنگامي که به خود ستم کردند، براي آمرزش از خدا به نزدت مي‌آمدند ... الخ». که البته این طلب آمرزش نسبت به آن توهين و ظلمي که به پيامبر ص کرده بودند می‌باشد نه در مورد ساير گناهان. ملاحظه مي‌کنيد که اصلاً آيه به سبب مؤمنين نازل نشده است. و بايد به سازنده این دعا گفت: **اولاً** اين آيه در وصف منافقين است، مگر تو منافقي که مي‌گويي: **«اللهم إني قد أتيت نبيك»** خدايا من به نزد پيامبرت آمده‌ام.

**ثانياً** خدا نفرموده هر کس مرتکب گناهي شد نزد قبر رسول برود و اصلاً کلمه قبر در آيه نيامده بلکه اين آيه متعلق به زمان حيات رسول است که مردم در مرافعات و تنازع بايد نزد او مي‌رفتند که وظيفه ايشان در حيات رسول خدا چنين بوده است.

ملاحظه فرماييد اين دعاساز منافق چگونه با قرآن بازي کرده و از آيه توحيد، شرک استخراج کرده و مردم را به شرک مي‌کشاند؟ دين اسلام مانند مسيحيت نيست که بگويد هر کس گناهي کرده نزد مخلوق برود تا چه رسد به قبر مخلوق، بلکه فرموده:

﴿وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌۖ أُجِيبُ دَعۡوَةَ ٱلدَّاعِ إِذَا دَعَانِ﴾ [البقرة: ١٨٦] یعنی «اگر بندگانم از تو درباره من پرسیدند من نزديکم و اگر کسی مرا به دعا بخواند دعوتش را اجابت می‌کنم».

و فرموده:

﴿ٱدۡعُواْ رَبَّكُمۡ﴾ [الاعراف: ٥٥] یعنی «پروردگارتان را به دعا بخوانيد». و نفرموده پيامبر پروردگارتان را بخوانيد،

و در جای دیگر فرموده:

﴿فَٱدۡعُواْ ٱللَّهَ مُخۡلِصِينَ لَهُ ٱلدِّينَ وَلَوۡ كَرِهَ ٱلۡكَٰفِرُونَ ١٤﴾ [غافر: ١٤] یعنی «خالصانه خدا را به دعا بخوانيد اگر چه كافران ناپسند داشتند».

و فرموده:

﴿وَٱسۡتَغۡفِرُواْ ٱللَّهَ﴾ [البقرة: ١٩٩]

و

﴿ٱسۡتَغۡفِرُواْ رَبَّكُمۡ﴾ [نوح: ١٠] یعنی «از خدا و از پروردگارتان طلب آمرزش کنيد».

حتي به خود خاتم ‌النبيين فرموده:

﴿وَٱسۡتَغۡفِرۡ لِذَنۢبِكَ﴾ [غافر: ٥٥] یعنی «براي گناهت آمرزش بخواه».

و نيز فرموده:

﴿أَنَّمَآ إِلَٰهُكُمۡ إِلَٰهٞ وَٰحِدٞ فَٱسۡتَقِيمُوٓاْ إِلَيۡهِ وَٱسۡتَغۡفِرُوهُ﴾ [فصلت: ٦] یعنی «همانا که معبود شما معبودي يگانه است، مستقيم به سوي او برويد و از او آمرزش بخواهيد».

و نفرموده که برايم شفيع بياوريد.

آيا مجلسي و ساير محدثين شیعه به این آيه توجه نکرده‌‌اند و تا اين اندازه تسليم راويان کذاب بوده‌‌اند؟ مجلسي در بحار باب **«زيارة النبي من قريب»** در حديث 41 از ابن ‌طاووس و شيخ مفيد بدون سند روايت كرده که مقابل قبر رسول خدا ص بايست و او را با جملاتي که در آن زيارت نقل شده تمجيد و مداحي‌ کن. مي‌پرسيم آيا رسول خدا مانند ساير مردم از تعريف و مداحي خوشنود و ممنون مي‌شود يا خير؟ و آيا مانند خدا از احوال اين همه مردم و از تعريف شان با خبر است يا خير؟

3- مجلسي در همين باب روايت کرده که بايد حاجي به مدينه برود و خانه‌ی علي ÷ و جعفر را زيارت کند و بعد آنچه را که سند ندارد و شيخ مفيد و ابن‌طاووس و ديگران گفته‌اند بخواند. بايد پرسيد مگر خانه حضرت علي ÷ و جعفر هنوز موجود است؟ آيا اين آقايان تا این اندازه حق جعل زيارت‌‌نامه دارند؟ مجلسي در اين باب و در ابواب ديگر هر دعا و نمازي را که فردي مقدس‌نما و يا آخوندي نوشته، گرد آورده است و عمل به آن‌ها را مشروع مي‌داند! آيا غيرخدا هم مي‌تواند عبادت انشاء کند؟!

باب زيارت رسول خدا ص از دور

1- در اين باب مجلسي روايت کرده است که فرشته‌اي به خدا عرض کرد: خدايا مرا گوشي بده که سخن بندگان را بشنوم، خدا نيز به او عطا کرد، و کار او اين است که تا قيامت ايستاده و هر کس مي‌گويد: صلي الله علي محمد و آله او به رسول خدا مي‌رساند و رسول خدا هر دقيقه مي‌گويد: و بر او سلام، و بر او سلام ... و کار او همين است!

2- از مفيد و ابن‌ طاووس شهيد نقل کرده که اگر خواستي از دور رسول خدا را زيارت کني در جلوی خود چيزي شبيه به قبر بساز و اسم رسول خدا را بر آن بنويس و غسل کن و سپس در مقابل قبر خيالي بايست و چندين صفحه چيزهايي را که آنان به سليقه خود ساخته‌اند بخوان! آيا قبر خيالي هم زيارت و دعا و ثنا و مداحي دارد؟! خدا کند عقلاي دنيا کتب مذهبي ما را نخوانند وگرنه شريعت اسلام را استهزاء خواهند کرد.

3- در ابواب مزار در اکثر زيارتنامه‌‌ها ذکر شده که زائر بگويد: «**مقرّ برجعتکم**» و به رجعت ائمه اقرار کند. رجعت يعني امامان با دشمنان خود قبل از قيامت به دنيا باز مي‌گردند و هر امامي با دشمنان خود جنگيده و از آنان انتقام مي‌گيرد. مثلاً امام حسين يزيد را مي‌کشد و خانواده‌ی او را اسير مي‌کند و آنچه را که آنان کرده‌‌اند تلافي مي‌‌کند! ولي رجعت مخالف قرآنی است که مي‌فرمايد:

﴿ثُمَّ إِنَّكُم بَعۡدَ ذَٰلِكَ لَمَيِّتُونَ ١٥ ثُمَّ إِنَّكُمۡ يَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِ تُبۡعَثُونَ ١٦﴾ [المؤمنون : ١٥، ١٦] یعنی «سپس شما قطعاً بعد از اين (زندگي دنيا) مي‌‌ميرید، سپس محققاً شما در روز قيامت مبعوث مي‌شويد».

و اگر امام در دنيا تلافي مي‌کند پس وعده‌‌هاي الهي وحساب و کتاب و عقاب قيامت براي چيست؟ به علاوه خدا در قرآن می‌فرمايد ظلم و شرک و کفر تا قيامت باقي خواهد بود چنان‌که درباره‌ی بقاي يهود و نصاري تا قيامت فرموده:

﴿وَمِنَ ٱلَّذِينَ قَالُوٓاْ إِنَّا نَصَٰرَىٰٓ أَخَذۡنَا مِيثَٰقَهُمۡ فَنَسُواْ حَظّٗا مِّمَّا ذُكِّرُواْ بِهِۦ فَأَغۡرَيۡنَا بَيۡنَهُمُ ٱلۡعَدَاوَةَ وَٱلۡبَغۡضَآءَ إِلَىٰ يَوۡمِ ٱلۡقِيَٰمَةِۚ ﴾ [المائ‍دة: ١٤] یعنی «از آنانی که گفتند ما نصارا هستيم ميثاق گرفتيم سپس آنان پاره‌ای از آنچه بدان تذکر داده شده بودند به فراموشی سپردند در نتيجه در بینشان تا روز قيامت دشمني و کينه انداختيم».

و فرموده:

﴿وَقَالَتِ ٱلۡيَهُودُ يَدُ ٱللَّهِ مَغۡلُولَةٌۚ غُلَّتۡ أَيۡدِيهِمۡ وَلُعِنُواْ بِمَا قَالُواْۘ … وَأَلۡقَيۡنَا بَيۡنَهُمُ ٱلۡعَدَٰوَةَ وَٱلۡبَغۡضَآءَ إِلَىٰ يَوۡمِ ٱلۡقِيَٰمَةِ﴾ [المائ‍دة: ٦٤] یعنی «و يهود گفتند که دست خدا بسته است، بسته باد دستهايشان و به سبب آن‌چه گفتند لعنت شدند ... و ميانشان تا روز قيامت دشمني و کينه انداختيم».

پس اگر امام زمان و يا ساير امامان بيايند و همه بدکاران را مجازات کرده و بساط کفر و شرک را برچينند و همه اسلام بیاورند اين مسأله با آيات فوق موافق نخواهد بود».

باب زيارت حضرت زهرا

1- حضرت زهرا به علي ÷ وصيت فرمود که قبر مرا از دید مردم مخفي کن. ولي مجلسي و ساير محدثين شیعه در کتب خود سعي دارند که قبر او را معلوم و معين کنند و چون معين نشده بايد زيارتنامه‌هاي متعدد در مکان‌هاي متعدد بتراشند! مجلسي از «کافي» نقل کرده که امام صادق ÷ فرموده: «نماز در خانه فاطمه بهتر از نماز در مسجد است» جاي سؤال است که مگر خانه فاطمه هنوز پابرجا است؟ و چگونه خانه حضرت زهرا از مسجد که خانه خدا است فضیلتش بیشتر است؟ پس چرا حضرت علی در مسجد نماز مي‌خواند؟ و عمل راجح و اولي را ترک مي‌نمود؟ آيا همين روايات باعث تحقير مسجد و کم‌ شدن رونق مساجد و پرشدن مقبره‌ها نمي‌شود؟

2- درهمين باب روايت کرده‌اند که رسول خدا فرمود هر کس به فاطمه **«صلى الله عليك»** بگويد، خدا او را مي‌آمرزد و در هر جاي بهشت که باشم او را به من ابلاغ مي‌‌کند. بنابراين بايد بگوييم که ما به مقام حضرت رسول رسيده و در بهشت با او هستيم زيرا مي‌گوييم **«صلى الله عليك»!.**

هم‌چنين روايت کرده‌اند که در زيارت حضرت فاطمه بگو: **«يا ممتحنة امتحنكِ الله الذي خلقكِ قبل أن يخلقكِ فإنا نسألكِ إن كنا صدّقناكِ إلا ألحقتنا بتصديقنا بالدرجه العالية»:** اي حضرت فاطمه! خدايي که تو را آفريد امتحانت نمود پيش از آنکه تو را خلق کند! و ما از تو مي‌خواهیم که اگر تو را تصديق کرده‌ايم ما را با تصديق به درجه‌ی عاليه برسانی.

حال اگر کسي بخواهد معني اين جملات را بفهمد که چگونه خدا فاطمه را پيش از آنکه او را خلق کند امتحان کرده! بايد گفت: این مصداق **«المعنى في بطن الشاعر»** است یعنی معناي اين کلام را فقط راوي مي‌داند!

ديگر اينکه ملحق‌کردن به درجات عاليه به دست حضرت زهرا نيست، درجه هرکسي وابسته به ايمان و عمل خود اوست، مگر کسي با دو کلمه تملق و چاپلوسي به درجات عاليه ملحق مي‌شود؟!

مجلسي در اين‌جا و در بسياري از موارد ديگر زيارتنامه‌هایي طولاني که مملو از تملقات و چاپلوسي می‌باشد از قول شيخ طوسي و صدوق و مفيد و ابن‌طاووس و ديگران نقل کرده، و بعد مي‌گويد: «آنان گفته‌اند که اين زيارتنامه‌‌ها از جانب خدا و رسولش نيست، بلکه خود‌مان آن را مناسب دانسته‌ایم»! مايه تعجب‌ بسيار است، مگر کسي به سليقه‌ی خود و بدون دليل شرعي متقن مي‌تواند هر چه را مناسب ديد به دين خدا اضافه کند؟!

مثلاً مجلسي در همين باب مي‌گويد: حديثي در کيفيت زيارت حضرت زهرا وارد نشده ولي اصحاب ما اين زيارات را مناسب ديده‌اند! مثلا اين جمله را مناسب دانسته‌اند: **«وزوجة ‌الوصي والحجة والسلام عليكِ يا والدة الحجج»**. يعني مناسب ديده‌اند که شوهر و اولاد فاطمه حجت باشند، در حالي که قرآن فرموده پس از رسولان الهي کسي حجت نيست:

﴿رُّسُلٗا مُّبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى ٱللَّهِ حُجَّةُۢ بَعۡدَ ٱلرُّسُلِ﴾ [النساء: ١٦٥] یعنی «پيامبراني بشارت‌آور و هشدار دهنده [فرستاديم] تا پس از [آمدن] آن‌ها براي مردم نزد خدا حجتي نباشد».

حضرت علي ÷ نيز فقط انبياء را حجت دانسته و مي‌‌‌فرمايد: پس از پيغمبر ما حضرت محمد ص ديگر حجتي نيست و با حضرت رسول ص حجت بر مردم تمام شده است: **«بل تعاهدهم بالحجج على ألسن الخيرة من أنبيائه، ومتحملي ودائع رسالاته، قرناً فقرناً، حتى تمت بنبينا محمد** ص **حجّته»:** «بلکه از بندگان با براهين و حجت‌هایی که بر زبان پيامبران برگزيده نهاد، مواظبت و مراقبت فرمود. پيامبراني که دارندگان امانت رسالت الهي بوده و قرني پس از قرني برانگيخته‌ می‌شدند تا اينکه حجت او با پيامبر ما تمام گرديد»([[36]](#footnote-36)).

آيا بايد سخن قرآن را که پس از رسولان حجتی نیست قبول کرد يا سخن ديگران را؟ ما دين خدا را از هر چيز مهم‌تر و بزرگ‌تر و عزيزتر مي‌دانيم و حضرت زهرا و ائمه را مروج و مبلغ وتابع دين مي‌دانيم و راضي نيستيم کسي به عنوان اظهار ارادت به آنان، دينشان را کم و زياد کند و حجت بتراشد و ترديد نداريم که خود آنان نه تنها به اين سخنان راضي نيستند بلکه کاملاً با آن مخالف‌‌اند.

باب زيارت ائمه در بقيع

1- مجلسي و شيخ طوسي و ابن طاووس از کسی که نامی از آن ذکر نشده از يکي از ائمه که او نيز نامش ذکر نشده([[37]](#footnote-37)) زيارت‌ نامه‌ای نقل کرده‌اند که بسياري از جملاتش ضد قرآن است. در جایی چنین مي‌گويد: **«أيها القوام في البرية بالقسط»** یعنی سلام بر شما اي به پادارندگان عدالت در ميان مردم، اي کاش چنين بود و آن امامان بزرگوار عدالت را ميان مردم اجرا کرده بودند، ولي متاسفانه چنين نشد و آنان خانه‌‌نشين و مقهور بودند. سپس مي‌گويد: **«السلام عليكم يا أهل النجوى»** اگر مقصود از نجوي مناجات با خدا باشد اشکالي ندارد ولي باید دانست که منحصر به آنان نيست، و اگر مقصود از نجوي، اسرار الهي باشد که رسول خدا مخفيانه به ايشان آموخته، اين صحيح نيست زيرا دين اسلام دين مخفيانه و زير خرقه نيست بلکه همگاني است. خدا به رسولش فرموده:

﴿وَمَآ أَرۡسَلۡنَٰكَ إِلَّا كَآفَّةٗ لِّلنَّاسِ﴾ [سبا: ٢٨] «و ما تو را نفرستاديم مگر برای همه‌ى مردم» پس اسلام نه سرّي است و نه نجوایي.

سپس مي‌گويد: **«وأسيء إليكم فغفرتم»** یعنی با شما بد کردند و شما گذشت کرديد. بايد گفت: اگر ايشان گذشت کردند پس شما چه مي‌گوييد؟ چرا شب و روز به بهانه‌ی مظلوميت ايشان نوحه‌ سرايي و غوغا و جنجال و لعن و طعن برپا مي‌‌کنيد؟ آيا درست است که شاه ‌ببخشد ولي شيخ علي‌خان ‌نبخشد؟! سپس مي‌گويد: **«إنكم دعائم الدين و أركان الأرض»** یعنی همانا که شما ستونهاي دين و ارکان زمين هستيد. در صورتي که خود ائمه فرموده‌‌اند ما تابع دين هستيم، ما راهنماي دين هستيم نه رکن آن و نه اصل آن و نه فرع آن. ديگر اين‌که ارکان زمين يعني چه؟ و مقصود از اين همه تملق چيست؟ آيا اين تملق و چاپلوسي‌‌ها به دستور خود ائمه است يا شما به ميل خودتان اين کار را مي‌‌کنيد؟ آيا آنان با اين کلمات مانع از کيفر اعمال شما مي‌شوند و با اين کلمات مطيع شما شده و از شما در محکمه عدل الهي طرفداري مي‌‌کنند؟ و از خطاياي شما صرف‌ نظر مي‌شود؟ اگر هدف شما چنين نيست چرا در آخر همين زيارت مي‌گوييد: **«هذا مقام من أسرف وأخطأ وأقرّ بما جني وأرجي بمقامه الخلاص وأن يستنقذه بكم»** يعني اين زائر در اين مقام که ثناخوان و مداح شما شده کسي است که اسراف و خطا کرده و اکنون به جنايات خود اقرار کرده و از شما توقع دارد که او را خلاص کنيد و به واسطه شما نجات يابد.

آيا امام در جوف قبر حاضر و مطلع است و مي‌تواند به خدا بگويد از جنايات و گناهان و خطاها و اسراف‌ها و خيانت‌هاي اين فرد طماع صرف ‌نظر فرما، و خدا هم فوري از امام اطاعت مي‌کند و از تمام قوانين کتاب خود چشم مي‌‌پوشد؟! يا اينکه امام از اين تملق‌ها هیچ‌گونه خبری ندارد و اصلاً در عالم برزخ بوده و از شنيدن اين چرنديات به دور است، و از اهل اسراف و خطا و جنايت بيزار است، و باید دانست که خدا نیز از قانون خود و از عدالت و اجراي کيفر زشتکاران دست ‌بردار نيست. اي کاش کسي به چنين زائري بگويد عموجان خجالت بکش، مداحي و تملق را کنار بگذار، و به غير از خدا توجه مکن، خدا تنها يک راه نجات به عنوان «توبه» برايت گذاشته، برو توبه کن و اسراف و جنايات را ترک کن. مگر امام مامور و موظف است که از جانيان طرفداري کند؟ و مگر مطيع توست؟ آخر اين چه امامي و چه ديني و چه اسلامي و چه کتاب و چه قانوني است که تو خيال كرده‌اي و براي تو ساخته و پرداخته‌اند؟!

باري مجلسي و طوسي و ديگران در اين‌جا براي زائر دستور داده‌‌اند تا نمازهايي بخواند که اين نمازها از جانب خدا نيست بلکه به دستور و گمان ديگران است!.

2- مجلسي زيارت طولاني ديگري آورده و مي‌گويد: **«وجدت في نسخة قديمة من مؤلفات أصحابنا فأوردتها كما وجدتها»:** یعنی اين زيارتنامه را در يک نسخه قديمي که از تأليفات اصحاب ما بوده يافتم و همان طور که يافته‌‌ام در اينجا آورده‌ام. نه اسم مؤلف و نه اين‌که کتاب مذکور از کجا و از چه مدرکي نوشته شده در دسترس است، ولي در آن زيارتنامه جملات ضد قرآنی و دروغ‌هايي بي‌برهان به چشم مي‌‌خورد، از آن جمله در تعريف ائمه مي‌گويد:

﴿وَلَا يُشۡرِكُ فِي حُكۡمِهِۦٓ أَحَدٗا﴾ [الكهف: ٢٦] یعنی «و [خداوند] کسي را در حکم خويش شريک نمي‌کند».

و شراکت در ملک و حکم او شرک و مشمول اين آيه است که خداوند به پيامبر مي‌‌فرمايد:

﴿لَئِنۡ أَشۡرَكۡتَ لَيَحۡبَطَنَّ عَمَلُكَ وَلَتَكُونَنَّ مِنَ ٱلۡخَٰسِرِينَ ٦٥﴾ [الزمر: ٦٥] یعنی «و اگر شرک بورزي یقینا که عملت تباه می‌شود و بدون هیچ شکی از جمله زيانکاران خواهي بود».

گناه شرک قابل آمرزش نيست، چگونه با اين زيارت‌ها که نه سازنده‌اش معلوم است و نه سندي دارد مردم را به سوی شرک سوق مي‌دهند.

هم‌چنين مي‌گويد: **«أنتم حفظة سرّه ومهبط وحيه ومعادن أمره ونهيه»** یعنی شما امامان، راز نگه داران او و محل نزول وحي او و معدن‌ هاي امر و نهي او مي‌باشيد! آيا واقعاَ خدا دين سرّي آورده در حالي که قرآن مي‌‌فرمايد:

﴿فَقُلۡ ءَاذَنتُكُمۡ عَلَىٰ سَوَآءٖ﴾ [الانبياء: ١٠٩] یعنی «پس بگو که شما را به صورت يکسان آگاه کردم».

نه آن‌که برخي مطالب دين را سرّي فقط به بعضي از اشخاص اعلام نموده باشم.

ديگر آن‌که آيا اين سرّ بايد هم‌چنان مستور و به صورت سرّي باقي بماند يا نه؟ اگر آري، پس چه ربطي به مردم و چه فايده‌اي برايشان دارد!؟ آنان نبايد فضولي کنند و انبياء و ائمه نيز حق ندارند آن را افشا کنند. و اگر قرار است در کتاب‌ها نقل و به مردم تعليم شود ديگر چرا آن را سرّ بناميم؟!

نکته دوم آن‌که با وفات خاتم ‌الأنبياء وحي قطع شده است، چنان‌که خود ائمه نيز این را فرموده‌اند، از آن جمله علي ÷ فرموده: **«فقفّي به الرسل، و ختم به الوحي»** یعنی او را پس از همه پيامبران آورد و وحي را با او ختم نمود([[38]](#footnote-38)). پس هر کس پس از پيامبر ص مدعي وحي براي امام و يا غير امام باشد از اسلام خارج است و مهبط وحي فقط رسول خدا ص بوده است و بس.

هم‌چنين مي‌گويد: **«اجتباكم للخلافة وعصمكم من الذنوب»** یعنی [خداوند] شما را براي خلافت برگزيد و از گناه معصومتان کرد. اگر خدا آنان را براي خلافت برگزيد پس چرا اکثر آنان موفق به خلافت نشدند و چرا علي ÷ در نهج‌البلاغه خلافت را به انتخاب مهاجرين و انصار مي‌داند و در مکتوب خود مي‌‌فرمايد: هر کس را که مهاجرين و انصار براي خلافت و امامت انتخاب کنند خدا به آن خشنود است؛ **«فان اجتمعوا على رجل وسمّوه إماماً كان ذلك لله رضي»** یعنی پس اگر بر شخصی اتفاق کردند و او را امام و پيشوا نامیدند، رضايت خدا در آن است([[39]](#footnote-39)). و مهم‌تر اين‌که آنان نسبت به خلافت اظهار بي‌رغبتي و بي‌ نيازي مي‌‌کردند. ممکن نيست خدا کسي را براي خلافت انتخاب کند که او دائماً بي‌‌رغبتي خود را اظهار می‌کند بلکه بايد صفتش چنین باشد که براي مقام الهي قيام کند نه آنکه بگويد: **«والله ما كانت لي في الخلافة رغبة ولا في الولاية أربة»** یعنی به خدا سوگند که نه به خلافت رغبتي داشتم و نه به ولايت نيازي داشتم([[40]](#footnote-40)).

ديگر آنکه اگر جمله **«وعصمكم من الذنوب»** «و شما را از گناه معصوم گردد» صحيح باشد، چرا حضرت علي ÷ در خطبه خود مي‌‌فرمايد: **«فإني لست في نفسي بفوق أن أخطي ولا آمن ذلك من فعلي»** یعنی خود را بالاتر از خطا نمي‌دانم و در کار خويش از خطا ايمن نيستم.([[41]](#footnote-41)) و يا در دعاي «کميل» مي‌‌فرمايد: **«فتجاوزت بعض حدودك وخالفت بعض أوامرك»** یعنی از برخي حدودت تجاوز کردم و برخلاف بعضي از اوامرت عمل نمودم.

علاوه بر اين، اگر جمله **«عصمكم الله»** را بپذيريم و بدانیم که عصمت به اراده خدا می‌باشد، نتيجتاً شخص نمي‌تواند گناه کند و مانند درخت گُلي است که توان عصيان امر الهي را ندارد و اين فضيلت نيست و برخلاف قرآن است که در آن خداوند بشر را بين طاعت وعصيان مخير نموده است. و آيه تطهير (الاحزاب/33) که در قرآن آمده و برخي به غلط آن را دليل بر «عصمت تکويني» مي‌دانند، در واقع منظور از آن طهارت تشريعي است نه تکويني و لذا قبل و بعد آيه‌ی تطهير به تکاليف شرعي امر و نهي شده، و طهارت شرعي را خدا از همه‌ی مسلمين خواسته و همان‌طور که به اهل بيت رسول ص فرموده:

﴿إِنَّمَا يُرِيدُ ٱللَّهُ لِيُذۡهِبَ عَنكُمُ ٱلرِّجۡسَ أَهۡلَ ٱلۡبَيۡتِ وَيُطَهِّرَكُمۡ تَطۡهِيرٗا ٣٣﴾ [الاحزاب : ٣٣] یعنی: «یقیناً كه خدا می‌خواهد هر گونه پلیدی را از شما اهل بیت دور سازد و پاکتان گرداند».

و به همه مؤمنين نيز فرموده: ﴿يُرِيدُ لِيُطَهِّرَكُمۡ﴾ [المائ‍دة: ٦]([[42]](#footnote-42)).

و باز در اين زيارتنامه مي‌گويد: **«و فضلكم بالنوع والجنس»** یعنی خدا شما را بر دیگر انسانها در نوع و جنس برتری داده است. منظورش این است که شما از جنس و نوع بشر بالاترید، و این در حالی است که قرآن از زبان پیامبران می‌فرماید:

﴿قَالَتۡ لَهُمۡ رُسُلُهُمۡ إِن نَّحۡنُ إِلَّا بَشَرٞ مِّثۡلُكُمۡ﴾ [ابراهيم: ١١] یعنی پيامبرانشان گفتند ما هم مثل شما بشري بیش نيستيم.

و نيز مي‌‌فرمايد:

﴿قُلۡ إِنَّمَآ أَنَا۠ بَشَرٞ مِّثۡلُكُمۡ﴾ [الكهف: ١١٠] یعنی بگو که من بشري مانند شما هستم.

آیا می‌بینی آن غلوی که در حق ائمه در این زیارتنامه‌ها گنجانده شده است؟ تا جایی غلو کرده‌اند که مقام آن‌ها را از پیامبران الهی بالاتر برده و با صریح قرآن به مخالفت برخاسته‌اند!.

رسول خدا ص بشري بوده از نوع و جنس دیگران و امتيازي بر بقیه نداشته است به جز آنکه در کنار بشر بودنش از جانب خداوند حق بر او وحی نازل می‌شده است.

و از دیگر جملات کفر آمیز و خرافات این زيارتنامه این است که مي‌گويد: **«أودعكم مواريث الأنبياء كتابوت الحكمة وسيف المرتضى»**، که در آن شمشیر علي ÷ را در رديف مواريث انبياء قرار داده است، و شايد مي‌خواسته علي ÷ را از زمره انبياء قلمداد کند. و می‌بینیم که در اين‌جا مفصل تملق و مداحي کرده و اين کاري است که خدا از آن نهي نموده و هيچ امامي به اين کارها راضي نيست. وقتي در صفين يکي از اصحاب حضرت علي ÷ از آن حضرت ستايش کرد، جنابش از آن شخص منزجر شده و فرمود: **«إن من حق من عظّم جلال الله في نفسه وجل موضعه من قلبه أن يصغّر عنده لعظم ذلك كل ما سواه ...وقد كرهت أن يكون جال في ظنكم أني أحب الإطراء، واستماع الثّناء ولست بحمد الله كذلك»** یعنی شايسته است کسي که جلال پروردگار در خود بزرگ می‌بیند و مقام حق در دلش عظمت دارد، همه چيز جز حق در نظرش به سبب عظمت الهي کوچک آيد... و من نمي‌‌پسندم که از ذهنتان بگذرد که مدح و ستايش خويش و شنيدن ثناي خود را دوست ‌دارم، سپاس آن خدايی را که چنين نيستم([[43]](#footnote-43)). البته لازم به ذکر است که تمام ائمه اين چنين بوده‌اند.

عجیب است که راویان با چنين زياراتی که پر از رسوایی است توقع دارند همواره مردم به آن‌ها مشغول باشند و لذا سعی کرده‌اند که در روزهای خاصی خوانده شود و بدین سبب تقريباً يک پنجم سال را از ايام مخصوصه قرار داده‌اند! مجلسي در بحار از هر عالمي به سليقه خود زيارتنامه‌اي ساخته و در کتابش آن‌ها را جمع کرده است، حال آن‌که اهل تحقيق مي‌دانند تمام اذنِ (اجازه) دخول‌ها فاقد مدرک صحيح است. مجلسي از «کامل الزياره» تالیف ابن قولويه نيز زيارتنامه‌هایي براي حضرت حمزه و ابراهيم فرزند کوچک حضرت رسول ص ذکر کرده که فاقد سند است! در همين‌جا از راوي جعالي و کذابی به نام «سهل بن زياد» روايتي آورده که امير‌المؤمنين ÷ فرمود: «من و رسول خدا ص در مسجد فضيح نشسته بوديم که رسول خدا سرش را در کنار من گذاشت و خوابيد تا اينکه وقت نماز عصر شد و من دلم نیامد که سر رسول خدا را حرکت دهم و بر زمين بگذارم تا برخيزم و نماز عصر بخوانم، صبر کردم تا اين‌که وقت نماز عصر فوت شد و رسول خدا بيدار شد و گفت: علي نماز خواندي؟ گفتم نه، فرمود چرا؟ گفتم: نخواستم شما را اذيت کنم، سپس رسول خدا برخاست و رو به قبله دست‌هاي خود را بلند کرد و گفت خدايا خورشيد را برگردان تا علي نماز بخواند، سپس خورشيد برگشت به وقت عصر تا من نماز خواندم، آن‌گاه مانند ستاره‌اي غروب کرد! اين راوي خواسته براي امام معجزه بتراشد، اما فکر نکرده که مقام و خلوص علي ÷ را از يک مسلمان پايين‌تر قرار داده است، زيرا حضرت امير ترک نماز را که حرام است مرتکب شده تا رسول خدا بيدار نگردد، آيا برای هيچ مسلماني هرچند ضعيف الايمان باشد درست است در مورد پيامبر فداکار و عظيم‌ الشأن اسلام چنين گامي بر می‌دارد تا آن حضرت راضي شود در آن کار نماز مؤمني قضا شود ولي او از خواب عصر خويش بيدار نشود، که این راوي جاهل درباره حضرت علي ÷ چنين داستاني ساخته است؟! يقيناً علي ÷ با معرفتي که به احوال پيغمبر ص داشته بيش از ديگران معتقد بوده که رسول الله از قضا شدن نمازش ناراحت خواهد شد و قطعاً حضرت علي، عصيان ترک نماز را که نه متضمن ثواب بود و هم موجب رنج و ناراحتي پيامبر مي‌شد و در يک کلام کاري بود مبغوض خدا و رسولش مرتکب نمي‌شد، پس چگونه ممکن است خداوند براي کسي که مرتکب عصيان عمدي ترک نماز شده، خورشيد را بازگرداند؟ ديگر آنکه زمان از دست رفته قابل برگشت نيست و چون خورشيد غروب کرد و زمان عصر گذشت، با بازگشت مجدد خورشيد احياء نمي‌شود، بلکه رجوع خورشيد در زمان ديگري غير از زمان قبلي واقع مي‌شود، و اساساً اگر علي وظيفه‌اش در آن لحظه به خاطر پیامبر ص ترک نماز بوده، ديگر لزومي به برگشت خورشيد نيست. این راوي دروغگو اصلاً نفهميده که چه مي‌بافد! جالب‌تر اين‌که چرا هیچ یک از مردم متوجه بازگشت خورشيد و غروب دوباره آن نشدند مگر آن غلو کننده کذاب «سهل بن زياد»، علاوه بر اين آيا حديث مذکور با قرآن کريم موافق است؟ خداوند مي‌فرمايد:

﴿وَسَخَّرَ لَكُمُ ٱلشَّمۡسَ وَٱلۡقَمَرَ دَآئِبَيۡنِ﴾ [ابراهيم: ٣٣] یعنی: «و (خداوند) برايتان خورشيد و ماه را که هر دو در مسیر خود در حرکت هستند، مسخر فرمود».

و نيز مي‌فرمايد:

﴿وَٱلشَّمۡسُ تَجۡرِي لِمُسۡتَقَرّٖ لَّهَاۚ ذَٰلِكَ تَقۡدِيرُ ٱلۡعَزِيزِ ٱلۡعَلِيمِ ٣٨﴾ [يس: ٣٨] و ﴿لَا ٱلشَّمۡسُ يَنۢبَغِي لَهَآ أَن تُدۡرِكَ ٱلۡقَمَرَ وَلَا ٱلَّيۡلُ سَابِقُ ٱلنَّهَارِۚ وَكُلّٞ فِي فَلَكٖ يَسۡبَحُونَ ٤٠﴾ [يس: ٤٠] یعنی «و خورشيد در قرار‌گاه خود در حرکت است، اين تقدیر خداوند چيره داناست» ... «نه شایسته خورشيد است که به ماه برسد و نه شب از روز پیشی بگیرد، و همه‌ی آن‌ها در آسمان در حرکتند».

پس خداوند مقرر فرموده که خورشيد با وضع خاصی حرکت کند و پروردگار بنا به مصلحت بندگان، ماه و خورشيد را مسخر فرموده که همواره بانظم و در مداري خاص حرکت می‌کنند. و اگر هر يک از کرات از موقعيت خود جا به ‌جا شود و يا حرکتشان دگرگون شود تمام منظومات و مدارشان به هم مي‌خورد و وضع عالم دست‌خوش تغيير شده و بدون تردید تمام اهل‌دنیا از آن تغییرات با خبر مي‌شوند. حال آيا مي‌توان اين قصه را براي يک فيزيک‌دان و يا منجم و ستاره‌شناس قرن بيستم تعريف کرد؟!

باري جاعلين تا توانسته‌اند زيارتنامه‌‌هایي پر از تملق فراهم کرده و کتاب‌های زیادی از پیش خود نوشته‌اند. مثلاً در زيارتنامه‌‌اي از ابراهيم فرزند 18 ماهه پيامبرص شفاعت خواسته‌اند! لابد چنين پنداشته‌‌اند که کودک دو ساله، رقيق القلب و نازک‌ دل بوده و به راحتي مي‌توانند او را فريب دهند و او هم با گوش دادن به سخنان و تملقات ايشان وسيله خوش‌بختي و آمرزش و سعادتشان مي‌گردد! و يا در زيارت حضرت حمزه آمده است که: **«راغباً إليك في الشفاعة أبتغي بزيارتك خلاص نفسي متعوذاً بك من نار استحقها مثلي بما جنيت على نفسي هارباً من ذنوبي التي احتطبتها على ظهرك فزعاً إليك رجاء رحمة ربي أتيتك من شقة بعيدة طالباً فكاك رقبتي من النار»:** یعنی من زائر به سوي تو آمده‌ام و با زيارتم از تو، به شفاعتت براي آزادی خود رغبت دارم، از آتش به تو پناه مي‌برم از آن آتشي که شخصی هم‌چون من را به سبب جنايتي که بر خود کرده‌ام مستحق آن شده است، از آن گناهانی که بر پشت خود به بار بسته‌ام فراري هستم و به تو پناه برده‌ام، به اميد رحمت پروردگارم از راه دوري نزد تو آمده‌‌ام و طالب آزادي گردن خود از آتش هستم.

اين جملات تماماً ضد دستور خدا و فرمان شريعت است، زيرا قرآن فرموده به غير از خدا به هیچ کس پناه نبريد و از غير خدا ياري نخواهيد و شفاعت به خواهش شما و به اختيار غير خدا نيست و اگر پشت خود را از بار گناه سنگين کرده‌ايد به درگاه الهي توبه کنيد. اگر توبه کنيد خدا شما را مي‌آمرزد، و کسي را از گناهان خود آگاه نسازيد، هيچ‌کس حق ندارد در گناه مردم تجسس کند و مطلع گردد. ولي اين بيچاره نادان خدا را رها کرده و قانون خدا و دستور و کتاب و آياتش را ناديده گرفته است. از حضرت حمزه  آزادي خود را مي‌خواهد و گمان کرده که راه ‌حل امور به دست آن حضرت است. خدا به گناهکار فرموده من در تمام احوال با تو هستم و از اعمال و گناهانت آگاهم و بر تمام مقدرات تو عالم و بر ضرر و نفع تو قادرم، ولي اين نادان به آيات خدا توجه نکرده به قول خودش مسافتي بعيد را پيموده تا حضرت حمزه را يافته است، اما نمي‌داند که حضرت حمزه از دنيا بي‌ خبر است و با شهداي ديگر شاد وخرم به دارالسلام بهشت مي‌رود، و با گناهکاران و کذابان کاري ندارد. خدا به رسولش فرموده فقط به خدا پناه ببر:

﴿وَقُل رَّبِّ أَعُوذُ بِكَ مِنۡ هَمَزَٰتِ ٱلشَّيَٰطِينِ ٩٧ وَأَعُوذُ بِكَ رَبِّ أَن يَحۡضُرُونِ ٩٨﴾ [المؤمنون : ٩٧، ٩٨] یعنی «و بگو: پروردگارا از وساوس شياطين به تو پناه مي‌برم و پناه مي‌برم به تو از اينکه نزد من حاضر شوند».

و نيز فرموده:

﴿فَٱسۡتَعِذۡ بِٱللَّهِۚ إِنَّهُۥ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ٢٠٠﴾ [الاعراف: ٢٠٠] یعنی «پس به خداوند پناه ببر، اوست که شنوا و دانا است».

و فرموده:

﴿قُلۡ إِنَّمَآ أَدۡعُواْ رَبِّي وَلَآ أُشۡرِكُ بِهِۦٓ أَحَدٗا ٢٠ قُلۡ إِنِّي لَآ أَمۡلِكُ لَكُمۡ ضَرّٗا وَلَا رَشَدٗا ٢١ قُلۡ إِنِّي لَن يُجِيرَنِي مِنَ ٱللَّهِ أَحَدٞ وَلَنۡ أَجِدَ مِن دُونِهِۦ مُلۡتَحَدًا ٢٢﴾ [الجن: ٢٠، ٢٢] یعنی: «بگو فقط پروردگارم را به دعا مي‌خوانم و احدي را شريک او نمي‌گردانم، بگو من مالک زيان و يا هدايت شما نيستم، بگو یقیناً كه هرگز هیچ احدي مرا از [قهر] خداوند پناه نمی‌دهد و هرگز جز او پناهي نخواهم يافت».

و رسول خدا ص در دعایی می‌فرماید: **«إلهي لا مفزع ولا مفرّ إلا إليك»** یعنی: پروردگارا هیچ پناهگاه و گريزگاهي جز به سوي تو وجود ندارد. ملاحظه مي‌فرماييد چقدر خرافات و مطالب خلاف قرآن در این زيارتنامه‌ها گنجانده‌اند!

هم‌چنین در زيارتنامه حضرت حمزه  مي‌گويد: **«ألهمني طلب الحوائج عنده»** یعنی خدا به من الهام کرده که نزد حمزه طلب حاجت کنم! اما در واقع خدا به او الهام نفرموده بلکه شيطان به او الهام کرده است! امام سجاد ÷ در دعای خود می‌فرماید: **«الحمدلله الذي أغلق عنا باب الحاجة إلا إليه»:** ستايش سزاوار آن خدايي است که تمام درهای طلب حاجت را به روی ما بست مگر آن دری که فقط به سوی او منتهی می‌شود([[44]](#footnote-44))، و نيز در جای دیگر فرمود: **«لا أطلب الفرج إلا منك»** یعنی جز از تو طلب گشايش [در کارهايم] را نخواهم کرد([[45]](#footnote-45)).

باري خرافيون اعمال و زياراتي را براي قبور ذکر کرده‌اند که هيچ وجه صحتی در شرع ندارد، مجلسي مي‌گويد: «نمي‌دانم چرا علماء براي حضرت ابوطالب و عبدالمطلب زيارتي در کتبشان نياورده‌اند و هم‌چنين براي عبدمناف([[46]](#footnote-46)) و حضرت خديجه، با اين‌که قبرهاي ايشان در مکه معروف است»! جواب این سوال خیلی روشن و واضح است، زيرا این زیارتنامه‌ها صحتی نداشته و يا سازندگان زيارتنامه براي ساختن زيارتنامه براي ايشان فرصت کافي نيافته‌اند! مگر بايد براي هر قبري که معروف بود، زيارتنامه ساخت؟! خدا را شکر که زيارتنامه‌ای برای اینها ذکر نکرده‌اند وگرنه مي‌بايست براي ابوذر و سلمان و ... و هم‌چنين براي صد و بيست و چهار هزار پيغمبر و اولاد ايشان و براي آمنه و عبدالله والدين رسول اسلام، وحضرت جعفر، و مقداد و عمار و ابن مسعود و مالک اشتر و غير اينان هزاران زيارتنامه بنويسند!

باز مجلسي مي‌نويسد در مدينه در منزل حضرت زين ‌العابدين و خانه امام صادق نماز بخوان. گويا مجلسي نمي‌دانسته است که خانه‌‌هاي ايشان قرن‌هاست که خراب شده و زمينش به ديگران منتقل گرديده و حتی حدود آن‌ها نیز معلوم نیست.

باب حيرت‌انگيز «فضل نجف و آب فرات»

1- مجلسي روايت کرده که نجف کوهي بزرگ‌تر از تمام کوه‌هاي زمين بوده است، چون در ايام طوفان نوح÷ فرزند آن حضرت به آن کوه پناه برد، خدا به آن کوه خطاب کرد که آيا کسی از عذاب من به تو پناه می‌برد؟ کوه از ترس خطاب، قطعه ‌قطعه شد و تبديل به شن نرم گرديد و به طرف شام رفت و ناپديد شد! مي‌پرسيم مگر کوه عصيان کرده بود، اگر مجرمي به کوهي پناه برد آيا کوه مقصر است؟ در اين صورت بايد تمام کوه‌ها از ترس به شن نرم تبديل شوند!

2- مجلسي روايت کرده که نام زمين نجف «بانقيا» بوده و هر شب در آن زلزله مي‌شد، چون حضرت ابراهيم ÷ با فرزندش از آنجا گذشت و شبي خوابيد زلزله‌اي رخ نداد، مردم تعجب کردند و گفتند چه شده که امشب زلزله‌ای نيامد، گفتند پيرمردي با بچه‌اش آنجا خوابيده‌اند، مردم از ابراهيم ÷ خواستند تا در آنجا بماند، ولي آن حضرت نپذيرفت وگفت اين زمين را به من بفروشيد، گفتند مال خودت، گفت خير من آن را مي‌خرم و آنجا را به قيمت هفت بز و چهار الاغ خريد، فرزندش گفت: اي خليل الرحمن براي چه اين‌جا را خريدي؟ نه زراعتي دارد و نه فائده‌اي؟ گفت: ساکت شو، تو نمی‌دانی که خداي عزوجل از پشت اين زمين هفتاد هزار تن را محشور مي‌کند که بدون حساب وارد بهشت مي‌شوند و هر کدام از آنان براى مردم بسيار شفاعت مي‌کنند!. بايد دانست که هيچ کس حتي انبياء و اولياء بدون حساب و سؤال وارد بهشت نمي‌شوند چنان‌که خدا فرموده:

﴿فَلَنَسۡ‍َٔلَنَّ ٱلَّذِينَ أُرۡسِلَ إِلَيۡهِمۡ وَلَنَسۡ‍َٔلَنَّ ٱلۡمُرۡسَلِينَ ٦﴾ [الاعراف: ٦] یعنی: «بدون ترديد ما از کساني که رسولي برايشان فرستاده شده بازپرسی مي‌کنيم و از پيامبران نيز بازپرسی مي‌کنيم».

پس اهل نجف نيز هم‌چون ديگران مسئول‌ بوده و با اين قبيل احاديث نمي‌توان از کسي سلب مسؤوليت نمود.

3- و باز روايت کرده که مردي از اهل کوفه به نزد امام باقر ÷ رفت، حضرت از او پرسيد: آيا تو هر روز از آب فرات غسل مي‌کني؟ گفت: نه، فرمود: هر جمعه؟ گفت: نه، فرمود: هر سال؟ گفت: نه، امام فرمود: پس تو از خير محرومي! مي‌گوييم لابد از اسلام هم محروم بوده زيرا اسلام خير است.

4- و نیز از قول حضرت امیر÷ روایت کرده که چهار نهر است که از بهشت می‌باشد، نهر آب بهشت همان فرات است و نهر عسل همان رود نیل مصر است، و نهر خمر همان رود سیحان است و نهر شر همان رود جیحان است! بنابراین می‌توان گفت خدا فضلی به اهل بهشت ندارد، زیرا همان نهرهایی که در سوره‌ی محمدص فرموده در دنیا به مردم داده است!

5- در همين باب روايت کرده که امام صادق فرمود دو رود از رودهای دنیا مؤمن هستند، رود نيل و فرات ولي رود فرات شيعه است! لابد نهرهاي ديگر همه کافر يا سني‌اند! و باز از امام صادق ÷ روایت کرده که چهار مکان ايام طوفان از خدا ياري خواستند و خدا آنان را بالا برد، بيت‌المعمور و نجف و کربلا و طوس! معلوم نيست چرا مکه و مدينه فرياد نکرده‌اند؟ ديگر آن‌که اگر نجف وکربلا و طوس يا بيت‌العمور بالا رفته‌اند پس چرا هنوز روي زمين‌اند؟!

6- مجلسي ادعا کرده که از ویژگی‌های نجف اين است که هر کس در آن‌جا بميرد عذاب قبر و حساب و کتابی ندارد! و دليل متقن جناب مجلسي خواب‌هايي است که ديده‌‌اند! معلوم مي‌شود يکي از ادله‌ی آقاي مجلسي خواب است! جناب ايشان نقل کرده که جنازه‌‌اي را آوردند در کوفه روي سکوي مقابل قبر حضرت مسلم گذاشتند يکي از حاملين جنازه چرتش برد، ديد کسی از دور با صدای بلند به ديگري مي‌گويد: بيا زود به حساب او برسيم قبل از آنکه به سرحد نجف برسد که ديگر براي محاسبه اعمالش به او دسترسي نخواهيم داشت، اين مرد از چرت خود بيدار شد و فوراً جنازه را برداشتند و او را به نجف وارد کرد واز حساب و کتاب مامورين الهي فراری داد! مي‌گوييم نعوذ بالله تقصير خدا است که مامورين بي‌کفايتي گماشته که بندگان را از محاسبه اعمال فراری مي‌دهند، چنين خدايي واقعاً شايسته کتابي مثل بحار می‌باشد! ولي خداي قرآن غير از اين است و فرموده:

﴿مَن يَعۡمَلۡ سُوٓءٗا يُجۡزَ بِهِۦ وَلَا يَجِدۡ لَهُۥ مِن دُونِ ٱللَّهِ وَلِيّٗا وَلَا نَصِيرٗا ١٢٣﴾ [النساء: ١٢٣] یعنی: «هر کس عمل بدي انجام دهد، به سبب آن کیفر داده می‌شود و هیچ ولی و فریادرسی جز خدا نخواهد یافت».

در دستگاه خداي حقيقي بندگان هيچ کاره‌ا‌ند و کسي نمي‌تواند از حکومت و کيفر او بگريزد. متأسفانه روضه‌خوان‌ها نیز کاري به قرآن ندارند، و سر و کارشان با خواب‌هاي مجلسي است زيرا براي دکانشان مثل این خواب‌ها بسیار سودمند است!.

7- مجلسي در باب دوم همين قسمت به خيال خود با استناد به خواب‌‌ها و کرامات و روايات غلوکنندگان خواسته تا اثبات کند که مدفن حضرت امير ÷ که تقريباً تا دو قرن مجهول بوده در نجف است! البته اين اصرار وي نيز بي‌وجه نيست زيرا اگر مدفن حضرت معلوم نگردد آن همه در آمد موقوفات و نذورات و درهاي زرين و گنبد وگلدسته‌‌هاي طلا و جواهرات وکاخ‌هاي بسيار مهمل مي‌‌ماند! و بازار گروهي کساد مي‌شود!

يکي از علماي معاصر به نام آيت الله خالصي مي‌گويد: به نجف رفتم و گلدسته‌‌ها و گنبد زرين و در و پيکر طلا و سیمين و جواهرات ثمين را ديدم و گفتم: يا اميرالمؤمنين! شما در زندگي روي خاک مي‌خوابيدي و لذا رسول خدا‌ص شما را ابوتراب خطاب کرد، در اين فکر بودم که ناگاه بوی متعفنی بارگاه آن حضرت را فرا گرفت و معلوم شد جنازه گنديده‌‌اي را از راه دور براي طواف آورده‌‌اند، در حالي که اين کار از بزرگ‌ترین بدعت‌ها است و رسول خدا ص و ائمه از طواف بر قبر نهي کرده‌‌اند، و شرع اسلام حمل جنازه از شهري به شهر ديگر را نمي‌ پسندد، ولي متصديان امور دين مردم را آگاه نکرده‌‌اند تا در شهرهايي مانند نجف و مشهد و قم و ... این‌گونه قبرها را به قيمت‌‌هاي بسيار گزاف نخرند! به خدّام گفتم: چرا مي‌گذاريد فضاي بارگاه را این‌گونه خراب کنند، مگر اين شهر بهداري ندارد، گفتند: اي آقا خبر نداري از چوب‌هاي همين تابوت‌هاي متعفن که داراي ميکروب است، جعبه‌ی خرما مي‌‌سازند و به اطراف مي‌فرستند!

باب فضل زيارت حضرت علي ÷

مجلسي و شيخ مفيد و ابن قولويه و ... روايت کرده‌اند که خداوند هیچ مخلوقی را بيشتر از ملائکه خلق نکرده است، عده‌ایي از اين فرشتگان کارشان اين است که روزي هفتاد هزار از آنان به کعبه وارد شده و طواف مي‌کنند و بعد به قبر رسول‌خدا سلام کرده و سپس به قبر اميرالمؤمنين و سپس به قبر امام حسين سلام مي‌کنند و در آسمان بالا مي‌روند، و دوباره نوبت به ايشان نمي‌رسد، و به همين تعداد عده‌اي ديگر همه روزه تا قيامت برای این کار به زمین مي‌آيند! به نظر نگارنده هر کس اين حديث را جعل کرده نظرش اين بوده تا مردم را تحريک کند که هر روز هزار بار به زيارت بروند!

باز در همين باب روايت کرده که هر کس اميرالمؤمنين را **«عارفاً بحقه»** زيارت کند براي او ثواب صد هزار شهيد نوشته می‌شود! در حالي که خود امام يک بار شهيد شده و ثواب يک شهيد را دارد. علي ÷ فرموده: «در جنگ احد گروهي از مسلمانان به شهادت رسيدند ولي من شهيد نشدم، و عدم شهادت بر من بسيار گران آمد و پيغمبر ص به من فرمود: **«أبشر فإن الشهادة من ورائك»** یعنی بشارت باد تو را که در آینده شهيد خواهي شد»([[47]](#footnote-47)) و نيز مي‌فرمايد: **«نسأل الله منازل الشهداء»** یعنی از خداوند منزلت شهداء را خواستاریم([[48]](#footnote-48)). اگر اين روايت را بپذيريم معلوم مي‌شود درجه زائر از مزور (زيارت شده) بيشتر است. زيرا اين روايت مقام شهيد را پايين آورده حال آن‌که مقام شهيد مقام بسيار والايي است که خدا آن را در کنار انبياء و صديقين ذکر کرده و فرموده:

﴿فَأُوْلَٰٓئِكَ مَعَ ٱلَّذِينَ أَنۡعَمَ ٱللَّهُ عَلَيۡهِم مِّنَ ٱلنَّبِيِّ‍ۧنَ وَٱلصِّدِّيقِينَ وَٱلشُّهَدَآءِ وَٱلصَّٰلِحِينَۚ﴾ [النساء : ٦٩] یعنی: «آنان همراه کسانی خواهند بود که خداوند به آنان نعمت بخشيده از [قبيل] پيامبران و صديقين و شهداء و صالحین».

تا زمانی که حضرت امير ÷ زنده بود کسي نگفت که زيارت خود امام ثواب يک شهيد را دارد و اگر مي‌گفت مردم او را ملامت مي‌‌کردند که چرا از نزد خود به اسلام چیزی افزوده است که از آن نیست، ولي در قرون بعدي جاعلين روايات هر چه خواستند بافتند!

در روايت جعلي ديگري آمده که با هر قدم برداشتن، ثواب حج و عمره‌اي به زائر مي‌دهند و در بازگشت نیز با هر قدم برداشتن، ثواب دو حج و عمره‌ی مقبول خواهد داشت. بنابراين ثواب زائر از صد هزار حج بيشتر مي‌شود در حالي که خود امام شايد ده حج نکرده باشد!

اگر اين روايات را بپذيريم ديگر لازم نيست به جهاد بپردازيم و يا به حج برويم، فقط يک بار زيارت قبور ائمه کافي است! يعني در واقع با اين روايات ارزش يک قبر از خانه کعبه نیز بیش‌تر است! و مقصد شيطان و استعمار هم همين است، زيرا کعبه محل وحدت اسلام و مسلمين است، ولي قبرها موجب تفرقه و تشتت ايشان می‌شود.

باب زيارات مطلقه

چنانکه گفتيم در ابواب زيارت صدها صفحه را به عنوان مدح و تملق و آداب زيارات پر کرده‌اند تا مردم بيکار شب و روز را به بیهودگی بگذرانند و فقط زيارتنامه بخوانند. ديگر آن‌که خداي تعالي جبرئيل را امين وحي خوانده و فرموده:

﴿مُّطَاعٖ ثَمَّ أَمِينٖ ٢١﴾ [التكوير: ٢١] یعنی: «[در ملکوت آسمان] مطاع و امين است».

ولي ما در اين زيارات مي‌خوانيم: **«يا أمين الله في أرضه»** مي‌خواهد بگويد که امام امين خدا بوده ولي معلوم نیست در چه چيز امين خدا بوده است؟ آيا دين او را حفظ کرده و به کسي نسپرده يا این‌که مورد ديگري منظور است؟ و بعد مي‌گويد: «و حجته علي عباده» يعني ائمه حجت خدا بر بندگانش هستند، ولي چنان‌که پيش از اين گفتيم به گفته قرآن بعد از انبياء و رسل حجتي براي مردم نيست([[49]](#footnote-49)) ولي اين زيارتنامه ‌ها مي‌گويند که ائمه حجت هستند. بايد معلوم شود که ائمه بر اهل زمان خود حجتند يا براي مردمي که پس از صدها سال آمده‌‌اند و ايشان را نديده‌‌اند؟ اگر بگويند که حجت و دلیل، اخبار و آثاری است که با سند صحیح به ما رسیده باشد، مشکلي حل نخواهد شد زيرا اخبار و آثارشان ضد و نقيض و باطل است، آيا ممکن است حجت ضد و نقيض داشته باشد؟

هم‌چنين در اين زيارت به حضرت امير ÷ مي‌گويد: **«أنت أول مظلوم»** یعنی تو نخستين مظلوم هستی. آيا واقعاً مي‌توان باور کرد که قبل از حضرت امير به هيچ‌کس ظلم نشده باشد؟ حال ما فرض مي‌کنيم که اين جمله صحيح است ولي هدف از گفتن و نوشتن اين کلمات آيا غير از ايجاد تفرقه و غوغا و طعن و لعن چیز دیگری هست؟ جز آن چه نتيجه‌اي می‌توان در پیش داشته باشد؟([[50]](#footnote-50)) ديگر اين‌که مي‌گويد: **«جئتك عارفاً بحقك مستبصراً بشأنك معادياً لأعدائك»** یعنی من با بصيرت و آگاهي کامل در حق تو، به زيارتت آمده‌‌ام و با دشمنانت دشمن هستم! در حالي که در اين زمان جز همین زائرينی که به نام زيارت، اصول و فروع دين آن حضرت را تغيير داده‌اند کسی دشمن علي ÷ نيست، زيرا ايمان به خدا و رسول و قيامت، اصول دين علي÷ هست، ولي اين زائرین به نام مذهب اصول و فروع دين علي را کم و زياد می‌کنند. علي ÷ خود را تابع دين مي‌دانست و خود را و يا ايمان به خود و اولادش را از اصول دين نمی‌دانست، ولي اين زائران، ايمان به او را اصل دين مي‌دانند! آيا خوانندگان اين زيارتنامه متوجه اين همه موهومات و خرافات نمي‌شوند و فقط به جملات مسجع آن قناعت کرده‌‌اند؟

در اين زيارتنامه پس از تملقات و مداحي بسيار، هدف خود را آشکار کرده که آن هدف فريب ‌دادن امام و وادار کردن او به شفاعت است. شايد گمان کرده که خدا و امام با اين جملات فريب مي‌‌خورند، لذا مي‌گويد: **«فاشفع لي إلى ربك يا مولاي فإن لك عند الله مقاماً معلوماً»** یعنی اي سرورم برايم نزد پروردگارت شفاعت کن زیرا تو نزد خدا مقام والایی داري. آيا شفاعت به اختيار زائر است يا این‌که به اختيار امام است؟ آيا خدا بايد مشخص کند که کدام بنده مقصری قابل شفاعت است يا ائمه؟ آيا امام هم مانند خدا بنده‌‌شناس است؟ خداوند مي‌فرمايد:

﴿مَن ذَا ٱلَّذِي يَشۡفَعُ عِندَهُۥٓ إِلَّا بِإِذۡنِهِۦۚ يَعۡلَمُ مَا بَيۡنَ أَيۡدِيهِمۡ وَمَا خَلۡفَهُمۡ﴾ [البقرة: ٢٥٥] یعنی: «چه کسی می‌تواند بدون ‌اجازه خدا (برای دیگران) در نزد او شفاعت کند، اوست گذشته و آينده ایشان را مي‌داند».

پس نه انبياء بنده‌‌شناس هستند و نه ائمه و اين زائر بيهوده طمع کرده و وقت خود را ضايع مي‌‌کند.

اشکال ديگر اين‌که در دعای دیگری مي‌گويد: **«بحق محمد وعلي وفاطمة والحسن والحسين آبائي»** راستي ائمه چگونه پدران زائرند؟! آيا به حضرت زهرا مي‌توان پدر گفت؟ ما که نمي‌دانيم چه كسي اين زيارتنامه‌ها را جعل کرده است؟ آيا مقصودشان گول زدن و مغرور‌ کردن شيعه بوده است؟ بعد از اين زيارت، از حضرت باقر ÷ روايت دیگری جعل کرده که هيچ کس از شيعيان ما اين زيارتنامه را نمي‌خواند مگر اين‌که دعاي او در صفحاتي از نور که محمد آن‌ها را مهر کرده بالا مي‌رود و به قائم آل محمد تسليم شده و محفوظ مي‌ماند! آيا با جعل اين روايات خواسته که مسخره‌ کند؟ زيرا بالا رفتن و مهر‌ کردن آن به دست حضرت محمد و سپردن به قائم آل محمد که آن را حفظ کند براي دعا‌ کننده چه فایده‌اي دارد؟ علاوه بر اين زماني که امام باقر ÷ اين حديث را به راوي گفته قائمي وجود نداشته است تا دعاي او را نزد قائم ببرند و او آن را حفظ کند؟! بافنده‌‌هاي اين احاديث ندانسته‌‌اند چگونه دروغ ببافند!

در زيارت 14 بر خدا منّت گذاشته و مي‌گويد: **«اللهم عبدك وزائرك وعلى كل مأتي حق لمن أتاه وزاره»** يعني خدايا بنده‌ات که به زيارت تو آمده حقي بر تو دارد زيرا براي هر واردي حقي بر مورودش هست که بايد آن را ادا کند! آيا تا این اندازه هم ندانسته است که خدا را نمي‌توان زيارت کرد.

در قسمتي از یک دعای دیگر امير‌المؤمنين را **«صاحب الميسم»** خوانده ومقصود او اين است که حضرت با عصا صورت مؤمنان و کافران را داغ مي‌کند و نشان مي‌گذارد که فلاني مؤمن و يا فلاني کافر است. و اين کار بیهوده‌ای است، اين کار را براي چه مي‌کند؟ اگر براي شناساندن به خدا و يا به مامورين الهي باشد که آنان احتياج به نشاني ندارند و اگر براي شناساندن آن‌ها به مردم است که شناخت مردم از آن‌ها هیچ فایده و نتيجه‌اي ندارد و در قيامت نيز اين کار مفيد نيست زيرا مؤمنين در آن روز روسفيد و مجرمين و کفار روسياه محشور می‌شوند و به علامت اضافي نيازی ندارند.

باز در اين زيارت می‌گوید: شهادت مي‌دهم که **«إنك باب الله وإنك وجه الله»** یعنی شهادت مي‌دهم که تو درِ خدا و صورت خدايي. و این در حالی است که خود حضرت امير ÷ فرموده: **«فما قطعكم عنه حجاب ولا أغلق عنكم دونه باب و إنه لبكل مكان، وفي كل حين وأوان، ومع كل أنس وجانّ»** یعنی هيچ حجابي شما را از خدا جدا نکرده و هیچ دری را بر روی شما نبسته است و او در هر مکاني و هر وقت و زماني و با هر جن و انساني همراه و حاضر است([[51]](#footnote-51)). و فرموده: **«ولم يجعل بينك وبينه من يحجبه عنك، ولم يلجئك إلى من يشفع لك إليه»** یعنی خدا بين خود و بين بنده‌اش کسي را حاجب قرار نداده است و بنده را ناچار نکرده که نزد خدا شفيع و ميانجي تقدیم کند([[52]](#footnote-52)). و امام سجاد ÷ نيز عرض مي‌کند: **«بابك مفتوح للراغبين»** یعنی درِ [رحمت] تو براي آنان که میخواهند باز است([[53]](#footnote-53)). در واقع مطالب اين زيارتنامه ضد عقائد ائمه می‌باشد. و اما «وجه الله یعنی صورت خدا» چنان‌که در تفسير آيه ﴿فَأَيۡنَمَا تُوَلُّواْ فَثَمَّ وَجۡهُ ٱللَّهِ﴾ [البقرة: ١١٥] یعنی به هر کجا که رو کنيد خدا را همان‌جا می‌یابید، گفته‌اند وجه خدا توجه او است، زيرا از حضرت امير ÷ روایت شده که وجه همان ذات او است، از آن‌جایی‌که هر کس به هر جاي توجه کند با صورت خود توجه مي‌کند لذا در مورد خدا نيز وجه گفته شده، ولي علم و درک خدا ذاتي است و به همه جا ذاتا توجه دارد. پس وجه او ذات او است. و اگر روايتي از غلوکنندگان برخلاف اين حقيقت ذکر شود نبايد آن را پذيرفت.

در اين زيارتنامه به امام مي‌گويد: **«أنت الصراط المستقيم»** در صورتي که امام سالک صراط مستقيم است نه خود صراط، زيرا آن امام روزي حداقل پنج مرتبه نماز مي‌خوانده و در قرائت نماز عرض مي‌کرده: ﴿ٱهۡدِنَا ٱلصِّرَٰطَ ٱلۡمُسۡتَقِيمَ ٦﴾ [الفاتحة: ٦] «پروردگارا ما را به راه راست هدايت فرما». اگر امام خودش راه راست و صراط مستقيم بود نمي‌توانست از خدا بخواهد که مرا به سوی خودم هدايت کن. خود پيغمبر نيز مردم را به صراط مستقيم هدايت مي‌کرده چنان‌که خدا به او مي‌فرمايد:

﴿وَإِنَّكَ لَتَهۡدِيٓ إِلَىٰ صِرَٰطٖ مُّسۡتَقِيمٖ ٥٢ صِرَٰطِ ٱللَّهِ ٱلَّذِي لَهُۥ مَا فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَمَا فِي ٱلۡأَرۡضِۗ أَلَآ إِلَى ٱللَّهِ تَصِيرُ ٱلۡأُمُورُ ٥٣﴾ [الشورى: ٥٢، ٥٣] یعنی: «همانا که تو به راه راست هدايت مي‌کني، راه خدايي که آن‌چه در آسمان‌ها و زمين هست از آن اوست، بدانید که همه چیز به سوی خدا باز مي‌‌گردد».

پس خود خاتم‌النبيين ص راهنماي مردم به سوی صراط مستقيم بوده نه آن‌که خود، صراط مستقيم باشد! شايد جاعلان اين زيارتنامه‌ها به نماز و راه مستقيم الهي که دين او است معتقد نبوده‌اند و لذا اين جملات را از پیش خود بافته‌اند.

در قسمت ديگري از زيارت مي‌گويد: **«السلام عليك يا صفوة الله يا عمود الدين»** و امام را صفوت الله یعنی برگزیده خدا خوانده است، در حالي که برگزیدگی مخصوص انبياء است و ستون دين نيز طبق فرمايش رسول خدا نماز است و اگر ستون دين امام باشد با وفات امام ستون دين از بين مي‌رود!

در جمله‌اي از اين زيارتنامه به امام مي‌گويد: **«متعوذاً بك من نار استحقتها بما جنيت على نفسي»** یعنی از جنايتي که در مورد خودم کرده‌ام و مستحق آتش دوزخ گشته‌ام به تو پناه مي‌‌برم! اگر چنين باشد که هر کس مستحق آتش دوزخ بود با پناه ‌بردن به مخلوقي ديگر بتواند از کيفر رهانيده شود، در اين صورت خلقت نار و دوزخ و عقاب الهي دیگر مفهومی نداشت. علاوه بر اين خدا در چندين جا از قرآن فرموده از آتش جهنم به خدا پناه ببريد، حتي به رسول خود فرموده که فقط به خدا پناه ببر. کجاي قرآن و سنت دستور پناه ‌بردن به مخلوق را داده‌‌اند؟ رسول خدا ص مي‌فرمايد: **«سبحان الذي لا ملجأ ولا منجا منه إلا إليه»** یعنی منزه است آن خدايي که پناهگاه و نجاتي غیر از او وجود ندارد([[54]](#footnote-54)). و در دعاي ديگري می‌فرماید: **«يا مَن لا مفزع إلا إليه، يا مَن لا يستعان إلا به، يا مَن لا يُرجى إلا هو، يا مَن لا منجا منه إلا إليه، يا مَن لا يصرف السوء إلا هو»** یعنی اي آنکه جز به سوي او پناهگاهي نيست، اي آنکه جز از او درخواست کمک نتوان کرد، اي آنکه جز به او نمی‌توان اميد داشت، اي آنکه جز به سوي او پناهگاهی نيست، اي آنکه جز او کسی نمی‌تواند دفع شر کند. (دعاي جوشن کبير، بند 38 و 39 و90). آيا دعاهاي علي ÷ را نخوانده‌اید که به تأسي از پيامبر ص عرض مي‌کند: **«إنه لا يأتي بالخير إلا أنت و لا يصرف السوء إلا أنت»** یعنی پروردگارا همانا جز تو کسی نتواند خیر و نیکی را بیاورد، و جز تو کسي بدي را برطرف نمی‌کند([[55]](#footnote-55)). و در دعاي ديگر عرض مي‌کند: **«لا ملجأ و لا منجا من الله (منه) إلا إليه»** یعنی پناه‌گاه و وسيله نجاتي غیر از خدا وجود ندارد([[56]](#footnote-56)). و با الهام از آيه‌ی 22 سوره شريفه «الجن» می‌فرماید: **«اللهم إنه لن يجيرني منك أحد ولن أجد من دونك ملتحداً»** یعنی خدايا هيچ کس نيست که از عذاب تو مرا پناه بدهد و جز تو هیچ پناه‌گاهي نمي ‌يابم([[57]](#footnote-57)). و در دعايي ديگر با الهام از آيه 68 سوره مبارکه «الفرقان» از خداوند تقاضا مي‌کند که: **«اللهم واجعلني من الذين لا يدعون مع الله إلهاً آخر»:** پرودگارا! مرا از کساني قرار بده که با خداوند معبودي ديگر را به دعا نمي‌خوانند([[58]](#footnote-58)). و فرزند بزرگوارش حضرت صادق ÷ نيز با الهام از آيه 56 سوره شريفه «الاسراء» عرض مي‌کند: **«اللهم إنك عيّرت أقواماً في كتابك فقلت قل ادعوا الذين زعمتم من دونه فلا يملكون كشف الضر عنكم ولا تحويلاً، فيا من لا يملك كشف ضري ولا تحويله عنّي أحد غيره، صلِّ على محمد وآله واكشف ضري»** یعنی پروردگارا! تو در کتابت گروهي را ناپسند شمرده‌ای و به آنان فرموده‌اي: بگو اگر راست می‌گویید آن کساني را که غیر از خدا گمان مي‌‌بريد به دادتان می‌رسند به دعا بخوانيد، آنان مالک و عهده‌‌دار بر طرف‌کردن ضرر از شما نيستند و نمی‌توانند چیزی را تغيير بدهند، پس اي آن‌که غير از او هیچ کس زيانی را از من برطرف نمی‌سازد و تغيير نمی‌دهد، بر محمد و آل او درود بفرست و هر گونه زيان و بدي را از من دورکن.([[59]](#footnote-59)) به اضافه حضرت علي ÷ از دنيا به عالم باقي شتافته و در دنيا نيست که اين غلو کننده به او پناه ببرد، آن حضرت در وصيت خود پس از ضربت ‌خوردن از ابن ملجم خود را فاني شمرده و فرموده: **«إن أبق فأنا ولي دمي، وإن أفن فالفناء ميعادي»** اگر از اين ضربت زنده ماندم صاحب اختيار خون خود مي‌باشم و اگر فاني شدم پس فناء وعده‌ من است([[60]](#footnote-60)). اين غلوکنندگان مي‌خواهند با يک سلسله کفريات و خرافات به نام امام که خود او از عذاب خدا مي‌ترسيد و ناله مي‌کرد، خود را به بهانه او از کيفر نجات دهند و با عمل به بدعت‌ها از جناياتشان صرف ‌نظر شود! زهي خيال باطل.

مجلسي در حديث پانزدهم از صفوان جمال روايت کرده که امام صادق ÷ به او فرمود: «چون به زيارت حضرت امير رفتي قدم‌هاي کوتاه بردار چون با هر قدمي براي تو صد هزار حسنه نوشته می‌شود و صد هزار گناه محو می‌گردد و براي تو صد درجه بالا می‌رود و صد هزار حاجتت برآورده می‌گردد و براي تو ثواب هر صدّيق و هر شهيدي نوشته می‌شود! توجه داريد که اين، ثواب يک قدم است لابد اگر تا به قبر برسد ثواب ميلياردها صديق و شهيد خواهد داشت! در صورتي که خود حضرت امير ÷ ثواب يک شهيد داشته چون يک بار بیشتر شهيد نشده است، و تمام ائمه در دعاهای خود از خدا ثواب شهادت در راه او را درخواست مي‌‌کردند يعني ثواب يک شهادت را. جالب است که در اين حديث صفوان مي‌گويد: جویای آن قبر شدم و هیچ اثري از آن نیافتم. اما در حديث هیجدهم، همين صفوان درباره زيارت مرقد علي ÷ مي‌گويد: چون گنبد را ديدي چنين بگو و چون به ديوار شهر رسيدي چنان بگو و چون به در صحن رسيدي چنين بگو، معلوم مي‌شود اين جعالان و کذابان هم‌چون هر دروغگوي دیگری کم ‌حافظه بوده‌اند. در همين حديث زيارتنامه‌اي نقل کرده که حضرت امير خازن وحي است و مي‌گويد چون وارد شهر شدي بگو: **«اللهم لبابك وقفت»** یعنی پروردگارا بر در تو ايستاده‌‌ام. معلوم نيست که درِ شهر را در خوانده يا علي ÷ را درِ خدا دانسته است؟! به هر حال براي خدا در قائل شده است! سپس مي‌گويد چون وارد صحن شدي بگو: **«اى مولاي يا أمير المؤمنين عبدك وابن عبدك وابن أمتك»** یعنی که خود و پدران خود را به دروغ غلام علي شمرده است! بعد مي‌گويد: **«أمين رب العالمين و ديان يوم الدين»** در حالي که طبق ده‌ها آيه قرآن، امين رب العالمين صفت رسول خدا و ديان يوم الدين صفت حق تعالي است چنان‌که مي‌فرمايد:

﴿يَوۡمَ لَا تَمۡلِكُ نَفۡسٞ لِّنَفۡسٖ شَيۡ‍ٔٗاۖ وَٱلۡأَمۡرُ يَوۡمَئِذٖ لِّلَّهِ ١٩﴾ [الانفطار: ١٩] یعنی روزي که هيچ کس براي ديگري کاري نمی‌تواند بکند و فرمان در آن روز از آن خداست.

سپس مي‌گويد: **«السلام على ميزان الأعمال ومقلب الأحوال»** در حالي که ميزان اعمال و حق و باطل افعال، چنان‌که خدا فرموده، کتاب و قوانين شريعت است، نه علي÷، خداوند فرموده:

﴿ٱللَّهُ ٱلَّذِيٓ أَنزَلَ ٱلۡكِتَٰبَ بِٱلۡحَقِّ وَٱلۡمِيزَانَ﴾ [الشورى: ١٧] یعنی: «خدا کسي است که کتاب(قرآن) و ميزان را به حق نازل کرد».

حال بايد پرسيد اعمال حضرت علي و پيامبر را با چه چيز ميزان مي‌کنند؟! اگر خودش ميزان است چگونه آن را با خودش ميزان مي‌کنند؟! به علاوه خداوند براي هر امتي کتاب آسماني خودشان را ميزان قرار داده که در روز قيامت هر یک از آن‌ها به سوي کتاب خودش خوانده مي‌شوند:

﴿وَتَرَىٰ كُلَّ أُمَّةٖ جَاثِيَةٗۚ كُلُّ أُمَّةٖ تُدۡعَىٰٓ إِلَىٰ كِتَٰبِهَا﴾ [الجاثية : ٢٨] یعنی: «مي‌بيني که هر امتي به زانو در آمده است، تمام ملت‌ها به سوي کتابشان فرا خوانده مي‌شوند».

و اما جمله‌ی «مقلب الأحوال» که در زيارتنامه آورده است، فقط خداي متعال شایسته‌ی این صفت می‌باشد. انبياء و اولياء اختيار احوال خود را هم ندارند. خدا به رسول خود فرموده:

﴿قُل لَّآ أَمۡلِكُ لِنَفۡسِي نَفۡعٗا وَلَا ضَرًّا إِلَّا مَا شَآءَ ٱللَّهُ﴾ [الاعراف: ١٨٨] یعنی «بگو که من مالک نفع و ضرري براي خودم نيستم مگر این‌که خدا آن را بخواهد».

و در جای دیگری فرموده:

﴿وَمَآ أَدۡرِي مَا يُفۡعَلُ بِي وَلَا بِكُمۡ﴾ [الاحقاف: ٩] یعنی: «بگو که من نمي‌دانم با من و با شما چه خواهد شد».

وقتي رسول خدا ص از احوال ديگران خبر ندارد و در نتيجه نمي‌تواند احوالشان را دگرگون کند، چگونه امام مي‌تواند این کار را انجام بدهد؟! احوال بندگان فقط در اختيار خدا و فقط تحت نظر خدا است و فقط خدا مقلب ‌الأحوال است و نه غير. خداوند به رسول خود مي‌فرمايد:

﴿وَأَلَّفَ بَيۡنَ قُلُوبِهِمۡۚ لَوۡ أَنفَقۡتَ مَا فِي ٱلۡأَرۡضِ جَمِيعٗا مَّآ أَلَّفۡتَ بَيۡنَ قُلُوبِهِمۡ وَلَٰكِنَّ ٱللَّهَ أَلَّفَ بَيۡنَهُمۡ﴾ [الانفال: ٦٣] یعنی: «و خدا بين دل‌هاي مؤمنين الفت انداخت، اگر تمام آن‌چه در زمين است صرف مي‌‌کردي نمی‌توانستی بین دل‌هایشان الفت بيندازی، ولی این خدا است که بين ايشان الفت انداخت».

بنابراين مقلب ‌القلوب و مقلب ‌الأحوال فقط خداوند متعال است. به راستي چرا اين زيارت‌‌سازان اصرار داشته‌اند تا صفات و اسماء خدا را به امام نسبت دهند و مردم را به شرک بکشانند؟

در همين زيارتنامه باز مي‌گويد: **«وسامع السرّ والنّجوى»** و حضرت امير را شنونده سرّ و نجوي خوانده با اين‌که اين صفت بنا به صريح قرآن مخصوص خداوند است چنان‌که فرموده:

﴿يَعۡلَمُ سِرَّكُمۡ وَجَهۡرَكُمۡ وَيَعۡلَمُ مَا تَكۡسِبُونَ ٣﴾ [الانعام: ٣] یعنی: «پنهان و آشکارتان و آن‌چه را که انجام می‌دهید می‌داند».

و می‌فرماید:

﴿يَعۡلَمُ مَا يُسِرُّونَ وَمَا يُعۡلِنُونَ ٧٧﴾ [البقرة: ٧٧] یعنی: «آن‌چه را پنهان می‌کنند و يا آشکار می‌سازند مي‌داند».

و می‌فرماید:

﴿وَأَسِرُّواْ قَوۡلَكُمۡ أَوِ ٱجۡهَرُواْ بِهِۦٓۖ إِنَّهُۥ عَلِيمُۢ بِذَاتِ ٱلصُّدُورِ ١٣﴾ [الملك: ١٣] یعنی: «چه گفتارتان را پنهان سازيد و چه آشکار کنید او از درون سينه‌ها آگاه است».

و می‌فرماید:

﴿فَإِنَّهُۥ يَعۡلَمُ ٱلسِّرَّ وَأَخۡفَى ٧﴾ [طه: ٧] یعنی: «او هرگونه سرّ و پنهانی را مي‌داند».

و می‌فرماید:

﴿أَلَمۡ يَعۡلَمُوٓاْ أَنَّ ٱللَّهَ يَعۡلَمُ سِرَّهُمۡ وَنَجۡوَىٰهُمۡ﴾ [التوبة: ٧٨] یعنی: «آيا نمي‌دانند که خداوند راز و نجوايشان را مي‌داند».

حال با وجود این آیات مي‌پرسيم مگر علي خدا است که اسرار مردم را بداند؟! چنان‌که در «نهج‌البلاغه» آمده است علي ÷ از خيانت‌هاي امراء و فرماندارانش جز از طريق خبرچيني‌ها و جاسوسان خود و يا نامه‌‌هاي مردم مطلع نمي‌شد چنان‌که مي‌نويسد: **«عيني بالمغرب كتب إلى يعلمني»** یعنی جاسوسم در مغرب برايم نوشته است و مرا آگاه مي‌نمايد.([[61]](#footnote-61)) آن حضرت، عبيدالله بن عباس را به ولايت بصره گماشت و هنگامی که او مبلغي هنگفت از بيت‌ المال را اختلاس کرد و چون حضرتش با خبر شد بالاي منبر گريست.([[62]](#footnote-62)) و نيز منذر بن جارود را براي جمع‌ آوري صدقات انتخاب کرد ولي او اموال مذکور را برداشت و به معاويه ملحق شد!([[63]](#footnote-63)) و حضرت پس از اطلاع از خيانتش به او نوشت: **«فإن صلاح أبيك غرّني منك وظننت أنّك تتبع هديه»** یعنی درست‌ کاري پدرت مرا فريب داد و پنداشتم که تو نیز از راه او پيروي مي‌‌کني.([[64]](#footnote-64)) و ابوموسي اشعري را عامل کوفه کرد در حالي که او ناموافق از آب در آمد و چنان‌که بايد به آن حضرت خدمت نکرد! و کميل بن زياد را عامل هيئت قرار داد، ولي او مقاومت نکرد و شهر را تسليم دشمن نمود و حضرت او را مذمت فرمود.([[65]](#footnote-65)) و ولايت فارس را به زياد بن ابيه سپرد ولی او از ياوران معاويه شد و بسياري از طرفداران علي ÷ را کشت.([[66]](#footnote-66)) و مصقله بن هبيره را به عنوان عامل اردشير خوزستان نصب فرمود، اما او خيانت کرد و اموال بيت ‌المال را در ميان خويشاوندان خود تقسيم کرد!([[67]](#footnote-67)) و قيس بن سعد بن عباده را که از مردان کارآزموده و از ارادتمندان آن حضرت بود، به سخن‌ نمامين از ولايت مصر معزول فرمود و به جاي او محمد بن ابي‌بکر را منصوب نمود که تجربه‌ی لازم براي تصدي اين مسؤوليت را نداشت و در نتيجه مصر سقوط کرد.

آيا مي‌توان گفت که علي ÷ می‌دانسته که اين افراد، خائن و يا فاقد صلاحيت هستند و با این وجود آن‌ها را به مسئولیت‌های مهم منصوب کرده و به نوعي در اعمال نادرستشان شريک بوده است؟! بايد گفت معاذ الله، قطعاً چنين نيست. پس اين اباطيل که در این زیارتنامه آمده است چيست؟!

بايد دانست آن همه انبياء و مرسلين که از دنيا رفتند هیچ‌گونه زيارتنامه‌ی نداشته و ندارند، ولي مجلسي در کتاب مزار زيارتنامه‌اش (زیارت 18) مي‌گويد: علماي شيعه براي زيارت آدم و نوح زيارتنامه‌ای درست کرده‌‌اند ولي براي زيارت صالح و هود و ابراهيم چيزي نساخته‌اند و سزاوار است براي ايشان نیز زيارتنامه‌ای درست شود! به نظر ما چون اين آقايان بيکار بوده‌اند، براي هر کس از دنيا رفته زيارتنامه‌ای ردیف کرده‌اند!

جالب است که سازنده زيارت 18 براي اثبات شفاعت براي حضرت امير ÷ در ضمن زيارتنامه اسشتهاد کرده به آيه:

﴿وَلَا يَشۡفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ٱرۡتَضَىٰ وَهُم مِّنۡ خَشۡيَتِهِۦ مُشۡفِقُونَ ٢٨﴾ [الانبياء: ٢٨] یعنی: «و جز براي کسي که خداوند از آن راضي باشد، شفاعت نمی‌کنند و ايشان از ترس خدا بيمناکند»

آیا ندانسته که منظور از شفاعت کنندگان در اين آيه ملائکه است. به اضافه خدا در اين آيه شفاعت را موقوف به رضايت و اراده خویش نموده است نه به اراده‌ی ملائکه و بندگانش، زيرا خدا مقصري را که لائق شفاعت باشد مي‌شناسد و فقط او از احوال بندگانش مطلع است. خود حضرت علي ÷ در نهج‌البلاغه آيه مذکور را مربوط به ملائکه مي‌داند.([[68]](#footnote-68)) گويا سازنده‌ی این زيارتنامه، نهج‌البلاغه را هم نديده است، زيرا مرجع ضمير در **«لا يشفعون»** در آيه قبل از آن است، از اين رو حضرت علي نيز آن آيات را مربوط به ملائکه دانسته است. علاوه بر اين درباره شفاعت در روز قيامت فرموده: **«فلا شفيع يشفع»** یعنی شفیعي نيست که شفاعت کند([[69]](#footnote-69)). و اطاعت خدا را شافع دانسته و فرموده: **«فاجعلوا طاعة الله شفيعاً لدرك طلبتكم»** یعنی طاعت خداوند را شفيع وصول به خواسته خود قرار دهيد.([[70]](#footnote-70)) و قرآن را نيز شفيع دانسته و فرموده: **«واعلموا أنه شافع ومشفَّع وأنه من شفع له القرآن يوم القيامة شُفِّع فيه»** یعنی بدانيد که قرآن شفيع مقبولی است و همانا کسي که روز قيامت قرآن برايش شفاعت کند، پذيرفته خواهد شد([[71]](#footnote-71)). و در دعاي خود خدا را شفيع مي‌داند و عرض مي‌کند: **«والشافع لهم ليس أحد فوقك يحول دونهم »** یعنی خدايا تو شافع بندگاني و کسي برتر از تو نيست تا ميان تو و ايشان حائل شود.([[72]](#footnote-72)) بنابراين، اين زائر نادان کهمي‌گويد: **«فإن لي ذنوباً كثيراً»** یعنی گناهان بسياري دارم، مصداق **«لمن ارتضى»** نيست و بايد برود توبه کند.

در همين زيارتنامه خطاب به آن حضرت مي‌گويد: **«إنك تسمع كلامي وترد سلامي»** در حالي که ما در صفحات گذشته اثبات کرديم که اين جمله باطل است. اين جهال گمان کرده‌اند که بشر هم‌چون خدا شنونده‌ی همه‌ی اصوات است! اگر انبياء تمام اصوات را بشنوند سرسام خواهند گرفت، مگر این حضرت موسي نبود که با شنیدن صدايي از کوه بيهوش بر زمین افتاد، خداوند می‌فرماید: ﴿وَخَرَّ مُوسَىٰ صَعِقٗا﴾ [الاعراف: ١٤٣] . و ائمه نیز در زمان حياتشان اگر چند نفر با هم سخن مي‌گفتند از فهميدن سخنان ايشان در آن واحد عاجز بودند چه رسد بعد از مرگشان، و اصولا اين صفت مخصوص خدا است، چنان‌که در بسياري از ادعيه اين موضوع آمده است، از جمله در دعاي جوشن کبير که چنین مي‌خوانيم: **«يا من لا يشغله سمع عن سمع يا من لايمنعه فعل عن فعل يا من لايلهيه قول عن قول يا من لايغلطه سؤال عن سؤال يا من لايحجبه شيء عن شيء»** یعنی اي آنکه شنيدن صوتی او را از شنيدن ديگری باز نمی‌دارد، و انجام دادن کاري او را از کار ديگر منع نمی‌کند، و گفتاري او را به گفتار ديگری سرگرم نمی‌کند، و بر آوردن خواسته‌اي او را از خواسته‌های ديگر به اشتباه نمی‌اندازد. (بند 99 دعاي جوشن‌ کبير) مسلماً اين خصوصيات را نمي‌توان براي غير خدا قائل شد.

در زيارت بیستم مي‌گويد: **«إني عذت بأخي رسولك»** یعنی همانا من به برادر پيامبرت پناه مي‌برم، در حالي که خدا در قرآن مکرراً فرموده که به غير از من به کسی پناه نبريد.

مجلسي هر جا به گمان خود زيارتنامه خوش ‌عبارت و مسجعي ديده است آن را جمع آوری کرده و کتابش را پر از این‌گونه خرافات کرده است، و از آن جمله در زيارت شماره‌ی 22 مي‌گويد: زيارتي مليح و نمکين است، سپس زيارتي که ساخته و پرداخته‌ی غلو کنندگان است را نقل مي‌‌کند، و هم‌چنین در اين زيارت خطاب به امام مي‌گويد: **«السلام على الأصل القديم و الفرع الكريم، السلام على الثمر الجني»** یعنی سلام بر اصل قديم و فرع گرامي و سلام برميوه‌ی چیده شده. در اين‌جا علي÷ را مانند نصاري وصف کرده که عيسي ÷ را هم قديم و هم ميوه‌ی خلقت و هم فرزند خدا مي‌دانند! نصاري به قدماي ثلاثه قائلند، و گويا اين زائر هم به تعدد قدماء قائل بوده است، ولي لازم است بداند به اجماع علماي اسلام، تعدد قدماء شرک است. شنيده‌‌ام که شيخ محمد حسن نجفي صاحب جواهر الکلام که از مراجع بزرگ شيعه است روزي وارد بارگاه اميرالمؤمنين ÷ شد و ديد همين زيارتنامه را در بارگاه آويخته‌‌اند، کارگزاران را خواست و فرمود که اين زيارت شرک است، آن را برداريد و پاره کنيد، آنان نيز به دستور او عمل کردند، ولي متأسفانه پس از چند سال شيخ عباس قمي پيدا شد و همين دعاي باطل را به عنوان زيارت ششم در مفاتيح الجنان نقل کرد و به دست عوام سپرد! هم‌چنین در همين زيارتنامه ائمه را مقننين (قانون گذاران) شرع دانسته و می‌گويد: **«وعلى الأئمة الراشدين الذين فرضوا علينا الصلوات»** یعنی سلام بر آن امامانی که نماز را بر ما واجب کردند. در صورتی که خداوند می‌فرماید:

﴿وَلَا يُشۡرِكُ فِي حُكۡمِهِۦٓ أَحَدٗا ٢٦﴾ [الكهف: ٢٦] یعنی: «و کسي را در قانونگذاري خود شريک نمي‌‌کند».

و فرموده:

﴿إِنِ ٱلۡحُكۡمُ إِلَّا لِلَّهِ﴾ [الانعام: ٥٧] یعنی: «هیچ کس غیر از خدا حق حکم ‌دادن را ندارد».

و فرموده:

﴿۞شَرَعَ لَكُم مِّنَ ٱلدِّينِ مَا وَصَّىٰ بِهِۦ نُوحٗا وَٱلَّذِيٓ أَوۡحَيۡنَآ إِلَيۡكَ وَمَا وَصَّيۡنَا بِهِۦٓ إِبۡرَٰهِيمَ وَمُوسَىٰ وَعِيسَىٰٓ﴾ [الشورى: ١٣] یعنی: «خدا براي شما ديني را تشريع فرمود که نوح را به آن سفارش کرد و آن همان ديني است که به تو وحي کرديم و آن همان ديني است که ابراهيم و موسي و عيسي را به آن سفارش کرديم».

و واضح است که مرجع ضمير در «شرع لکم» «الله» است که در آيات قبلی ذکر شده است. و هم‌چنین فرموده:

﴿أَمۡ لَهُمۡ شُرَكَٰٓؤُاْ شَرَعُواْ لَهُم مِّنَ ٱلدِّينِ مَا لَمۡ يَأۡذَنۢ بِهِ ٱللَّهُ﴾ [الشورى: ٢١] یعنی: «آيا براي مشرکان شريکاني هست تا برايشان دين و آئيني را بیاورند که خدا اجازه‌ی آن را نداده است».

بنابراين تشریع و گذاشتن احکام، مخصوص خدا است و هيچ پيشوايي به عنوان دين حق قانون‌گذاری در دین را ندارد.

در همين زيارت حضرت علي را شجره طوبي و سدرة المنتهي و آدم و نوح و عيسي و موسي دانسته است! آن امامي که اين‌گونه آن زيارتنامه‌ساز از او وصف می‌کند، امامي است که بنا به مکتب وحدت وجود، همه چیز است، خدا عين خلق و خلق عين خالق و علي خود موسي و موسي خود علي است. پناه بر خدا از اين کفريات و خرافات!

و در همين زيارت نیز مي‌گويد: **«السلام على حبل الله المتين»** یعنی سلام بر ریسمان قوی خدا. چنین پیداست که زيارتنامه‌‌نويس، علي ÷ را قبول ندارد، زيرا خود علي÷ مکرراً فرموده است که ريسمان الهي قرآن است. از جمله فرموده: **«عليكم بكتاب الله فإنه الحبل المتين»** به کتاب خدا چنگ بزنید که حبل متين است.([[73]](#footnote-73)) و فرموده: **«وإن الله سبحانه لم يعط أحداً بمثل هذا القرآن فإنه حبل الله المتين»** یعنی همانا که خداوند سبحان به احدي هم‌چون اين قرآن عطا نفرموده است، همانا که قرآن ریسمان متين پروردگار است.([[74]](#footnote-74)) پس آن حضرت قرآن را حبل الله و ريسمان محکم خدا مي‌داند که هم خود علي و هم ديگران بايد به آن چنگ بزنند. ولي اينان هم بر ضد کلام خدا و هم بر ضد کلام امام ÷ هر چه خود خواسته‌‌اند بافته‌‌اند. از اين‌جا مي‌توان فهميد که اينان تا چه حد کلام علي ÷ را قبول دارند و ارادتشان به ائمه چگونه است.

خداي‌تعالي در وصف عظمت قرآن فرموده:

﴿إِنَّا جَعَلۡنَٰهُ قُرۡءَٰنًا عَرَبِيّٗا لَّعَلَّكُمۡ تَعۡقِلُونَ ٣ وَإِنَّهُۥ فِيٓ أُمِّ ٱلۡكِتَٰبِ لَدَيۡنَا لَعَلِيٌّ حَكِيمٌ ٤﴾ [الزخرف: ٣، ٤] یعنی «ما اين قرآن را براي تعقل و فهم شما عربي قرار داديم و اين قرآن نزد ما علی (والامقام) و با حکمت است».

ملاحظه‌ مي‌‌فرماييد که در اين آيه‌ی شريفه «علي» و «حکيم» دو صفت براي قرآن است، ولي زيارت‌ساز جاهل، قرآن را تحريف کرده و اين آيات را در وصف حضرت علي ÷ دانسته است و مي‌گويد: **«السلام على صاحب الدلالات الذي ذكر الله في محكم الآيات فقال تعالى:** ﴿وَإِنَّهُۥ فِيٓ أُمِّ ٱلۡكِتَٰبِ لَدَيۡنَا لَعَلِيٌّ حَكِيمٌ ٤﴾ ببينيد چگونه براي هدف خود با قرآن بازي کرده و علي و حکيم را که دو صفت قرآن می‌باشد، اسم فرزند ابوطالب قرار داده است! جالب است با اينکه اسلام را خراب کرده‌اند ولي در تمام اين زيارات تقاضاي شفاعت دارند! به عقيده‌ی نگارنده اگر فرضاً امام زنده مي‌شد و مي‌‌فرمود: «شفاعت به اختيار خداست نه به اختيار من و نه به انتخاب شما» با آن امام دشمنی مي‌کردند! در حقیقت اينان شفاعت را براي خود ساخته‌اند تا هر گناهي را به راحتی مرتکب شوند، در حالي که ائمه چنين ادعاهايي نداشته‌اند، خود حضرت علي در ضمن دعاهاي خود عرض مي‌كند: **«وقد رجوت ممن تولاني في حياتي بإحسانه أن يشفع لي عند وفاتي بغفرانه»** یعنی به کسي که در زندگيم با احسانش مرا سرپرستي کرد اميد دارم که با آمرزش و غفرانش هنگام مرگ برايم شفاعت فرمايد.([[75]](#footnote-75)) و در دعاي کميل عرض مي‌‌کند: **«اللهم إني أتقرب إليك بذكرك وأستشفع بك إلى نفسك»** یعنی پروردگارا! من با ذکر تو به سويت تقرب مي‌جويم و خودت را در پيشگاهت شفيع مي‌‌گيرم. و می‌گوید: **«أنت الأول قبل خلقك والآخر بعدهم والظاهر فوقهم ...والدافع عنهم والشافع لهم، ليس أحد فوقك يحول دونهم وفي قبضتك منقلبهم ومثواهم»** یعنی پروردگارا! تو اولي و قبل از مخلوقاتت بوده‌‌اي و پس از آنان نيز خواهي بود و بر آنان چیره‌ای ... دافع گرفتاري‌هايشان بوده و شفيع آناني، کسي برتر از تو نيست تا ميان تو و آنان حائل شود و جاي رفتن و جايگاهشان در قبضه‌ی قدرت توست.([[76]](#footnote-76)) چنان‌که ملاحظه مي‌کنيد آن حضرت خداوند را شفيع دانسته است. حضرت سيد الساجدين زين‌ العابدين ÷ نيز در دعاهاي خود عرض مي‌‌کند:**«وإن شفعت فلست بأهل الشفاعة ... شفع في خطاياى كرمك ... لا شفيع لي إليك فليشفع لي فضلك»** یعنی اگر شفاعت خواهم پس سزاوار شفاعت نيستم .... پروردگارا! کرم و بزرگواريت را در خطاهايم شفيع فرما ... هيچ شفيعي در پيشگاهت ندارم پس بگذار فضل وکرم تو برايم شفاعت کند.([[77]](#footnote-77)) و نيز عرض مي‌کند: **«لا شفيع يشفع لي إليك ... ولا ملاذ ألجأ إليه منك»** یعنی هيچ شفيعي که در نزد تو برايم شفاعت کند ندارم و هيچ پناه‌گاهي که از تو بدان پناه ببرم نيست.([[78]](#footnote-78))

اين زيارت‌‌سازان اگر به خدا و قرآن اعتقاد و به ائمه ارادت داشتند اين زيارتنامه‌ها را نمي‌‌ساختند، به سبب همين زيارتنامه‌ها است که مذاهب باطنيه و شيخيه و صوفيه تقويت‌ می‌شود، و به کلمات همين زيارتنامه‌ها براي ادعاهای باطله‌ی خود استشهاد مي‌‌کنند. متاسفانه مردم متوجه نيستند که اين زيارتنامه‌ها تقلبی و ضد قرآن است. آن‌چه غلو‌کنندگان در وصف علي ÷ جعل کرده‌اند تماماً در اين زيارتنامه‌ها آمده است، مثلاً در اين زيارتنامه مي‌گويد: **«السلام على المولود في الكعبة المزوج في السماء»** یعنی سلام بر مولود کعبه و کسی که عقد ازدواجش در آسمان بسته شده است!

در اين زيارتنامه تقلبی به تولد حضرت علي ÷ در کعبه اشاره شده است و ما براي اطلاع خوانندگان از حقيقت اين قضيه، لازم است بدان بیشتر بپردازيم، تا خواننده خود، دريابد که هر روايت يا زيارتنامه‌‌ای که به چنين مسأله‌اي استناد کرده باشد، از امام نيست بلکه از جعل کذابان است. بدان که تولد علي ÷ در کعبه يکي از مصاديق **«رُبَّ مشهور لا أصل له»** است و اين ماجرا پايه‌ی مستحکمي ندارد، حضرت امير ÷ آن‌قدر فضایل و خصایل والا دارد که هیچ نیازی به تراشيدن چنین فضایلی ندارد.

علمايي چون ابن عبدالبَرّ در کتاب **«الاستيعاب في معرفة الأصحاب»** و ابن حجر عسقلاني در **«الإصابة في تمييز الصحابة»** و «بخاري» و «مسلم» در فصل مناقب علي‌÷ با اين‌که فضایل و برتری‌های علي ÷ را آورده‌اند، ولي اين ماجرا را ذکر نكرده‌اند، حتي ابن أبي الحديد که ارادتش به اميرالمؤمنين ÷ جاي هیچ شبهه‌ای ندارد، در **«شرح نهج‌البلاغه»** (1/5) مي‌گويد: «در اين‌که محل تولد آن حضرت کجا بوده است اختلاف است، بسياري از شيعيان مي‌پندارند که آن حضرت در کعبه ولادت يافته است، ولي علماي حديث اين را نمي‌پذيرند و عقيده دارند که حکيم بن حزام بن خويلد بن أسد بن عبدالعزي بن قصي در کعبه متولد شده است». اگر مدرک موثقي در اين مورد وجود مي‌داشت، قطعاً ابن أبي‌الحديد از ذکر آن سرپیچی نمي‌‌کرد.

شيخ کليني در کافي در باب «مولد أميرالمؤمنين÷» با اين‌که ذکر کرده آن حضرت نخستين کسي است که پدر و مادرش هر دو، فرزند هاشم بوده‌اند ولي به ولادت آن حضرت در خانه کعبه هیچ اشاره‌اي نکرده است.

علامه مجلسي در کتاب بحار الأنوار در جلد مختص به علي ÷ در باب «تاريخ ولادته و حليته و شمائله÷» 38 روايت جمع ‌آوري کرده است که حديث دوازدهم و پانزدهم آن بر تولد حضرت امير ÷ در خانه ابوطالب دلالت دارد و احاديث 18 و 22 الي 25 و 27 الي 36 با اين‌که همگي در مقام بيان فضائل آن حضرت ‌می‌باشند، اما دلالتي بر تولد آن حضرت در کعبه ندارند.

در روايات مربوط به تولد علی÷ در کعبه علاوه بر اينکه در ماه تولد آن حضرت اتفاق ‌نظر نيست، بلکه از فرد مشرکي موسوم به «يزيد بن قعنب» نام برده شده است و عجيب آن‌که برخي، سخن مشرک را مي‌پذيرند ولي رواياتي که سند آن پاک از نام اين مشرک است از جمله همان روايت دوازدهم و پانزدهم را نمي‌پذيرند!

ديگر آن‌که اگر علي ÷ در کعبه متولد مي‌شد، لازم بود که جز يزيد بن قعنب مشرک، ديگر اهالي مکه نيز آن را نقل کرده بودند و در روايات فضایل، از ذکر آن صرف ‌نظر نمي‌شد و يا این‌که علويان و اولاد و احفاد علي ÷ لا اقل در مقابل رقبای خود به اين مساله استناد مي‌کردند.

به هر حال، ما به عنوان نمونه دو روايت از روايات «بحار الأنوار» را با ترجمه و انشاي حاج شيخ عباس قمي ذکر می‌کنیم. البته اگر خواننده به ساير روايات وارد در تولد علي ÷ در کتاب مجلسي مراجعه کند خواهد ديد که روايات ديگر نيز بهتر از اين دو نيست.

روزي عباس بن عبدالمطلب با يزيد بن قعنب و با گروهي از بني‌ هاشم و جماعتي از قبيله بني ‌عبدالعزي در برابر خانه کعبه نشسته بودند، ناگاه فاطمه بنت اسد به مسجد وارد شد در حالی که حضرت اميرالمؤمنين ÷ در شکم ایشان نُه‌ماهه بود و درد زایيدن فاطمه را فرا گرفته بود، سپس در برابر خانه کعبه ايستاد و نگاهی به آسمان کرد و گفت: پروردگارا! من به تو (در حالی که خداوند متعال به پیامبرش می‌فرماید: تو نمی‌دانستی کتاب و ایمان چیست،([[79]](#footnote-79)) ولی زن عموی آن حضرت پیش از بعثت می‌دانسته که ایمان چیست) و به هر پيغمبر و رسولي که فرستاده‌اي و به هر کتابي که نازل گردانيده‌اي ايمان آورده‌ام و فرمایشات جدم ابراهیم خلیل را که بنا کننده خانه کعبه است تصدیق کرده‌ام، بنابر این به حق اين خانه و به حق آن کسي که اين خانه را بنا کرده است و به حق اين فرزندي که در شکم من است و با من سخن مي‌گويد و با سخن گفتنش مونس من گرديده است و یقین دارم که یکی از آیات جلال و عظمت توست از تو می‌خواهم که ولادت او را بر من آسان گردانی. (چرا پيامبر اکرم در شکم مادرش با وي سخن نمي‌گفت و در خانه کعبه ولادت نيافت؟ و چرا حضرت آمنه از ميوه‌‌هاي بهشتي نمي‌ خورد؟) عباس و يزيد بن قعنب گفتند: هنگامی که فاطمه از اين دعا فارغ شد، ديديم که ديوار عقب کعبه شکافته شد، فاطمه از آن رخنه داخل کعبه شد و از ديده‌‌هاي ما پنهان گرديد، سپس با قدرت خدا شکاف ديوار به هم پيوست و چون خواستيم در کعبه را بگشاييم هر قدر سعي کرديم در گشوده نشد، دانستيم که اين امر از جانب خدا واقع شده (چرا يزيد بن قعنب مشرک اين کار را به حساب خدايان داخل کعبه نگذاشت، در حالي که مشرکين مکه بيشتر امور را به خدايان خود نسبت مي‌دادند) و فاطمه سه روز در اندرون کعبه ماند. اهل مکه در کوچه‌‌ها و بازارها اين قضيه را نقل مي‌کردند و زن‌ها در خانه‌ها اين حکايت را ياد مي‌کردند و ابراز تعجب می‌کردند (چرا جز غلو کنندگان و کذابان و امثال يزيد بن قعنب اين خبر را نقل نکرده‌اند؟!) تا این‌که روز چهارم فرا رسيد، آن‌وقت همان موضع از ديوار کعبه که شکافته شده بود، برای بار دوم شکافته شد و فاطمه بنت اسد از آن بيرون آمد و فرزند خود اسد الله الغالب علي بن ابي‌طالب ÷ را در دست خويش داشت و مي‌گفت: اي مردم! به راستي که حق تعالي مرا از ميان خلق خود برگزید و بر زنان برگزيده‌ای که قبل از من بوده‌اند برتری داد، زيرا حق‌تعالي آسيه دختر مزاحم را برگزید، و او در پنهانی عبادت حق تعالي می‌کرد، در مکانی که عبادت خدا در آن‌جا جز برای ضرورت سزاوار نبود، يعني خانه‌ی فرعون. و مريم دختر عمران را برگزيد و ولادت عيسي÷ را برایش آسان گردانيد و در بيابان درخت خشک را تکان داد و رطب تازه براي او از آن درخت فرو ريخت. و حق تعالي مرا بر هر دوی آنان برتری داد و هم‌چنين بر جميع زنان عالميان که پيش از من بوده‌اند (مي‌پرسيم آيا بر آمنه نيز برتري داد؟! ديگر آن‌که اگر چنين است چرا خداوند در کتاب خود از آن دو یاد فرموده ولي هیچ گونه اشاره‌ اي به فاطمه بنت اسد نکرده است)؟! زيرا من فرزندم را در ميان خانه برگزيده او به دنیا آورده‌‌ام و سه روز در آن خانه‌ی محترم مانده‌ام و از ميوه‌‌ها و غذاهاي بهشت تناول کرده‌ام و هنگامی که خواستم از آن‌جا بيرون بیايم آن هم در هنگامي که فرزند برگزيده‌ام بر روي دستم بود هاتفی مرا از غيب ندا داد که اي فاطمه اين فرزند بزرگوار را علي نامگذاری کن (چرا هاتفي از غيب به حضرت آمنه نام پيامبر را نگفت؟!) به درستي که منم که خداوند علي اعلي، و او را از قدرت و جلال خود آفريده‌‌ام، و بهره کامل از عدالت خويش به او بخشيده‌ام، و نام او را از نام مقدس خود اشتقاق نموده‌‌ام، و او را به آداب خجسته خود تاديب نموده‌‌ام، و امور خود را به او واگذار کرده‌ام، و او را از علوم پنهان خود مطلع کرده‌‌ام، و در خانه محترم من متولد شده است، و او اولین کسي است که بر روی خانه من اذان خواهد گفت، و بت‌ها را خواهد شکست، و آن‌ها را از بالاي کعبه به زير خواهد انداخت، و مرا به عظمت و مجد و بزرگواري و يگانگي ياد خواهد کرد، (آيا پيامبر اکرم قبل از آن حضرت، خداوند را به عظمت و مجد و بزرگواري ياد نکرده است؟!) و اوست امام و پيشوای بعد از حبيب من و برگزيده بر جميع خلق من محمد ص که رسول من است، و او وصي او خواهد بود، خوشا به حال کسي که او را دوست دارد، و او را ياري کند، و واي به حال کسي که فرمان او را اطاعت نکند، و او را ياري ندهد و انکار حق او نمايد.

و در بعضي روايات آمده است که چون حضرت امير‌المؤمنين ÷ متولد شد ابوطالب او را بر سينه‌ی خود گذاشت و دست فاطمه بنت اسد را گرفت، و همگی با هم به ابطح آمدند، سپس ابو طالب با این اشعار گفت:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| **يا رب يا ذا الغسق الدجي بين لنا من حكمك المقـضي** |  | **والقمـر المبتلـج المضـي ما ذا ترى في اسم ذا الصبي** |

مضمون اين اشعار چنین است که اي پروردگاري که شب تار و ماه روشن و روشني ‌دهنده را آفريده‌اي، براى ما بیان کن که نام اين کودک را چه بگذاريم؟(پس ماجراي اينکه هاتفي نام آن حضرت را در داخل کعبه به فاطمه بنت اسد گفته، دروغ است!) ناگاه چيزي مانند ابر از روي زمين پيدا شد و نزد ابوطالب آمد، ابوطالب او را گرفت و با علي ÷ به سينه خود چسبانيد و به خانه برگشت، چون صبح شد ديد لوح سبزي است که در آن نوشته شده است:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| **خصصتما بالولد الزكي** **فاسمه مـن شامخ على** |  | **والطاهر المنتخب الرضي علـى اشتـق من العلي** |

یعنی شما دو نفر ابو طالب و فاطمه به فرزند طاهر و پاک و پسندیده‌ای مشرف گرديديد، پس نام بزرگوار او علي است و خداوند علي اعلي نام او را از نام خود اشتقاق کرده است. سپس ابوطالب نام آن حضرت را علي نهاد و آن لوح را در زاويه راست کعبه آويزان کرد و تا زمان هشام بن عبدالملک در آن‌جا هم‌چنان آویزان باقی ماند تا این‌که او را پایین آورد و سپس ناپدید شد!([[80]](#footnote-80))

ملاحظه مي‌کنيد که در اين افسانه‌‌ها (شایسته نیست که اين‌گونه داستان‌ها را حديث بناميم) قبل از نزول وحي بر پيامبر اکرم ص، زن عموي آن حضرت بسياري از انبياء و اولياء را که در قرآن نامشان مذکور است مي‌شناخته و از اخباري که در کتاب خدا به آن‌ها اشاره شده، مطلع بوده است، در حالي که قرآن درباره اخبار انبياء سابق به رسول خدا ص مي‌‌فرمايد:

﴿تِلۡكَ مِنۡ أَنۢبَآءِ ٱلۡغَيۡبِ نُوحِيهَآ إِلَيۡكَۖ مَا كُنتَ تَعۡلَمُهَآ أَنتَ وَلَا قَوۡمُكَ مِن قَبۡلِ هَٰذَا﴾ [هود: ٤٩] یعنی: «آن (معلومات) از اخبار غيب است که به تو وحي مي‌کنيم، نه تو و نه قومت پيش از وحی، از این اخبار چيزي نمي‌دانستيد».

اشکالات اين روايات بيش از اين‌هاست ولي ما به همين مقدار اکتفا مي‌‌کنيم.

نکته‌ی ديگر آنکه روایت‌کنندگان احاديث متعلق به تولد علي ÷ در بحار‌الأنوار کساني هستند از قبيل: محمد بن فضيل و مفضل و اسدي و نخعي و يا افراد مجهول الحالی از قبيل زکريا بن يحيي و عبدالله بن محمد و يا افراد مهملي که در کتب رجال ذکري از آنان در میان نيست، از قبيل ابوحبيبه و عمرو بن الحسن القاضي و احمد بن عمر الربيعي (ربيقي) و احمد بن محمد بن ايوب و يا کساني هستند چون سهل بن احمد و محمد بن سنان که اولي را شيخ طوسي تضعيف کرده و ابن الغضائري فرموده ضعيف و جاعل حديث است و از مجاهيل روايت مي‌‌کند.

و درباره دومي شيخ مفيد در رساله **«جوابات أهل الموصل في العدد والرؤية»** درباره حديثي که يکي از روات آن محمد بن سنان است، فرموده: «اين حديث شاذّ و نادر بوده و مورد اطمينان نيست و در سند آن محمد بن سنان وجود دارد که مطعون است و ما (شيعيان) در متهم ‌بودن و ضعف وي اختلافی نداریم و هر حدیثی که طريق روايت آن چنين باشد، در دين به آن عمل نمي‌شود».

استاد قلمداران نيز با مراجعه به کتب معتبر رجال، درباره وي مطالب زير را گردآوري کرده است:

الف) نجاشي در کتاب رجال خود صفحه 252 فرموده است: **هو رجل ضعيف جداً لا يعول عليه ولا يلتفت إلى ما تفرد به.** یعنی او بسیار ضعيف است، وبه او اعتماد نمی‌شود و به آن‌چه که به تنهايي روايت کرده نیز التفاتی نمي‌شود.

ب) ابن الغضائري درباره‌ی او فرموده است: **محمد بن سنان غال لايلتفت إليه.** یعنی او شخصي غلو‌کننده است و به گفتارش اعتنا نمي‌شود.

ج) شيخ ابو عمرو کشي در کتاب رجال خود ص 33 از ايوب بن نوح آورده است که او مي‌‌فرمود: **لا أستحل أن أروي أحاديث محمد بن سنان.** یعنی حلال نمي‌دانم که احاديث محمد بن سنان را روايت کنم. و در ص427 از حمدويه بن نصير از ايوب بن نوح نقل کرده است که محمد بن سنان در هنگام مرگ گفته است: هر چه حديث برايتان گفته‌ام هيچ يک را از کسي نشنيده‌ام و سماعي در کار نبوده است و روايت نيست بلکه چنين يافته‌ام!

د) ابن داوود در کتاب رجال خود صفحه 505 او را در قسم ضعفاء آورده و نوشته است که محمد بن سنان مي‌گفت: **لا ترووا عني مما حدثت شيئاً فانما هي كتب اشتريته من السوق.** یعنی از من حديثي روايت نکنيد[حديث‌هايي که برایتان گفته‌ام] فقط کتاب‌هايي بود که از بازار مي‌خريدم [و هر چه در آن‌ها بود برایتان مي‌گفتم]، سپس ابن داوود فرموده: **الغالب على حديثه الفساد.** یعنی غالب احادیثش فاسد است. و علماي رجال متفق هستند که وي از کذابين است.

علاوه بر اين‌ها، روايات متعلق به تولد حضرت علي ÷ در بحار‌ الأنوار به قدري رسوایی دارد که حاشیه‌نویس کتاب، آقاي محمد باقر بهبودي پس از توجيه اختلاف روايات در مورد ماه تولد آن حضرت، ناچار این‌گونه اعتراف مي‌کند که: بر هیچ محقق مطلعی پوشيده نيست که گروهي از علماء و روات چون آینده گذشتگان را از خلال قصه‌ها و اساطير پیش‌گویی می‌کردند، در تاريخ پيامبر و ائمه و دیگران نیز کتبي بنا به مسلک قصه‌ پردازان تصنيف کردند. آنان از حديثي صحيح که بيش از پنج سطر نبود، [قصه‌اي] در پنجاه سطر مي‌‌پرداختند. [از اين روايت که] ملاحظه مي‌کنيد يکي از آنان از قبيل ابو الحسن بکري در کتاب الأنوار در ماجراي ولادت پيامبر و ازدواجش با حضرت خديجه هر چه مي‌تواند فصاحت و بلاغت و ديگر آرایه‌های ادبي به خرج داده و تا مي‌تواند شعر و آنچه که قوه خيال و ذوق شريف ادبي به او الهام مي‌کند و صور عجيب [و خيالي] را که مناسب شخصيت پيامبر ص مي‌پندارد به آن مي‌‌افزايد. و این قصه‌های ولادت علي ÷ که روايات آن را مصنف ثبت و جمع ‌آوري کرده است از همین قبیل می‌باشد. در اين روايات مي‌بينيد که يکي از آنان رسول خدا ص را به عنوان قابله‌ی آن حضرت تصوير مي‌کند. و ديگري ولادت آن حضرت را ماه ذي‌ حجه ذکر مي‌‌کند تا در تسميه روز ترويه و روز عرفه و روز عيد قربان وجهي لطيف بتراشد. و ديگري قصه مثرم بن رغيب بن الشيقنام» را مي‌‌بافد! و ديگري براي آن حضرت ÷ نزد هر گروهي اسامي عجيبي اختراع مي‌کند! و شکی نیست که اين اعمال و نظاير آن از خرافات قصه ‌پردازان است.([[81]](#footnote-81))

اينک به ادامه‌ی زيارت 23 مي‌‌پردازيم که مي‌گويد: **«السلام على من شرّفتْ به مكة و منى»** یعنی سلام بر آن کسی که مکه و مني به برکت او شرافت يافت! در صورتي که خود آن امام براي کسب ثواب و کسب درجات به زيارت کعبه مي‌رفت و فرزندانش نیز براي کسب شرافت پياده به سوي ‌مکه مي‌‌رفتند تا کعبه را طواف کنند، و حتی ابراهيم ÷ نیز براي کسب ثواب و تقرب به خدا ستونهاي آن را بالا آورد آن‌چنان‌که خدا از او مدح کرده و فرموده:

﴿وَإِذۡ يَرۡفَعُ إِبۡرَٰهِ‍ۧمُ ٱلۡقَوَاعِدَ مِنَ ٱلۡبَيۡتِ وَإِسۡمَٰعِيلُ﴾ [البقرة: 127] یعنی: «به ياد آور هنگامي که ابراهيم با [کمک] اسماعيل پايه‌ هاي کعبه را بالا مي‌آورد».

و مي‌فرمايد:

﴿ذَٰلِكَۖ وَمَن يُعَظِّمۡ شَعَٰٓئِرَ ٱللَّهِ فَإِنَّهَا مِن تَقۡوَى ٱلۡقُلُوبِ ٣٢﴾ [الحج : ٣٢] یعنی «حکم اين است که هر کس شعائر خداوند را بزرگ دارد، اين بزرگداشت نشانه تقواي دل‌هاست».

می‌بینیم که خداوند بر همه، اعم از پيامبر و امام و ماموم، واجب فرموده که شعائر الهي را تعظیم کنند. مناسک حج و رفتن به مکه و طواف بین صفا و مروه از شعائر الهي و به دستور رب العالمين است، و ساخته و پرداخته دست این و آن نیست، چنان‌که فرموده:

﴿وَٱلۡبُدۡنَ جَعَلۡنَٰهَا لَكُم مِّن شَعَٰٓئِرِ ٱللَّهِ﴾ [الحج : ٣٦] یعنی: «شتران قرباني را برايتان از شعائر خداوند قرار داده‌‌ایم».

و می‌فرماید:

﴿۞إِنَّ ٱلصَّفَا وَٱلۡمَرۡوَةَ مِن شَعَآئِرِ ٱللَّهِ﴾ [البقرة: ١٥٨] یعنی «همانا که صفا و مروه از شعائر خداوند است».

شعائر الهي شعائري است که انجام آن بر حضرت امير ÷ نيز واجب بوده است و هیچ مسلمانی جرأت تحقیر اين شعائر را ندارد مگر این زيارتنامه‌‌سازان مجهول ‌المذهب!

قرآن می‌فرمايد معجزه کار خداوند است که براي تصديق نبوت انبياء آن را ايجاد مي‌کند و در واقع معجزه یک فعل الهي است نه فعل انبياء، ولي اين زيارتنامه‌‌ساز با اتکاء به روايت سهل بن زياد آن کذاب غلو کننده براي حضرت امير معجزه تراشيده و مي‌گويد: **«السلام على من ردّت له الشمس فقضى ما فاته من الصلاة»** و اشاره مي‌کند به قصه‌اي که علي ÷ نماز عصر خود را عمداً عقب انداخت تا نماز او قضا شود و خدا براي او خورشيد را برگرداند تا نمازش را در وقتش بخواند، و ما در صفحات قبل اين روايت و جوابش را بیان کردیم. ولي اين زيارت‌‌ساز نفهميده است که چه ببافد و به جاي گفتن **«أدى ما فاته من الصلاة»** گفته **«فقضى ما فاته».** اينان در ساخته‌‌هاي خود فکر نکرده‌اند تا بفهمند آن عبارتي را که ساخته‌اند مقصد را نمی‌رساند، زيرا قضاي نماز در خارج وقت است ولي زيارتنامه‌ساز جاهل، قصد داشته بگويد که علي÷ با بازگشت خورشيد نمازش را داخل وقت شرعي ادا کرده است.

باز بر ضد کلام خدا چنین مي‌گويد: **«السلام على من عنده تأويل المحكم والمتشابه وعنده أم**‌ **الكتاب»** یعنی سلام بر آنکه تأويل آيات محکم و متشابه را می‌داند و أم‌‌الکتاب نزد اوست! در صورتي که خدا تأويل کردن را فقط به متشابهات اختصاص داده است و آیات محکم نیازی به تأویل ندارد، ولي اين زیارت‌ساز، آیات محکم را نیز تأویل پذیر دانسته است! علاوه بر اين خدا در قرآن تأويل متشابهات را مختص به خود شمرده و حضرت علي ÷ نيز فرموده: **«واعلم أن الراسخين في العلم هم الذين أغناهم عن اقتحام السدد المضروبة دون الغيوب الإقرار بجملة ما جهلوا تفسيره من الغيب المحجوب، فمدح الله اعترافهم بالعجز عن تناول مالم يحيطوا به علماً، وسمّى تركهما لتعمق فيهما لم يكلفهم البحث عن كنهه رسوخاً»** یعنی بدان که راسخان در علم آن کسانی هستند که خداوند آن‌ها را با قبول و اقرار اجمالي به آن‌چه غيب و پنهان است و تفسيرش را نمي‌دانند، از فرو رفتن در اسرار نهاني بي ‌نياز ساخته است و پروردگار آنان را ستوده است زيرا در برابر آنچه از تفسيرش بي‌‌خبرند، به عجز و ناتواني خويش اعتراف می‌کنند و ترک تعمق و کنجکاوي در آنچه خداوند تحقيق آن را بر عهده ايشان نگذاشته است، رسوخ در علم ناميده است،([[82]](#footnote-82)) که در اين خطبه حضرت اشاره فرموده به آيه:

﴿وَمَا يَعۡلَمُ تَأۡوِيلَهُۥٓ إِلَّا ٱللَّهُۗ وَٱلرَّٰسِخُونَ فِي ٱلۡعِلۡمِ يَقُولُونَ ءَامَنَّا بِهِۦ كُلّٞ مِّنۡ عِندِ رَبِّنَا﴾ [ال عمران: ٧] یعنی «تأويل آن را (آیات متشابه) جز خداوند هیچ کس نمي‌داند و راسخین در علم مي‌گويند به آن ايمان آورديم، همه‌ی آن از جانب پروردگار ما است».

پس چنان‌که ملاحظه مي‌کنيد حضرت علي ÷ نيز فرموده که راسخين در علم آنان ‌کسانی هستند که به عجز خود در تأويل آیات متشابه اقرار مي‌کنند. ما اين مسأله را در کتاب «تابشي از قرآن» توضيح داده‌ايم.

لازم به ذکر است که حق تعالي در وصف خود فرموده است:

﴿يَمۡحُواْ ٱللَّهُ مَا يَشَآءُ وَيُثۡبِتُۖ وَعِندَهُۥٓ أُمُّ ٱلۡكِتَٰبِ ٣٩﴾ [الرعد: ٣٩] یعنی «خداوند آنچه را که بخواهد محو مي‌کند و آنچه را که بخواهد ثابت نگاه مي‌‌دارد و أم‌ الکتاب نزد اوست»

ولي اين زیارتنامه‌ساز متقلب جمله‌ی **«عنده أم ‌الكتاب»** را به حضرت علی نسبت داده‌ و قرآن را ناديده گرفته است!

باز در اين زيارت مي‌گويد: **«السلام على النبأ العظيم»** که علي ÷ را «نبأ عظيم» دانسته است و باز با قرآن بازي کرده است، زيرا قرآن در سوره‌ی النبأ که در مکه نازل شده مي‌فرمايد: اهل مکه در موضوع قيامت اختلاف داشتند بلکه عده‌اي از آنان وقوع قیامت را انکار مي‌کردند، خداوند درباره‌ی آنان فرمود:

﴿عَمَّ يَتَسَآءَلُونَ ١ عَنِ ٱلنَّبَإِ ٱلۡعَظِيمِ ٢ ٱلَّذِي هُمۡ فِيهِ مُخۡتَلِفُونَ ٣ كَلَّا سَيَعۡلَمُونَ ٤﴾ [النبا: ١، ٤] یعنی: «از چه پرس ‌و جو مي‌کنند از آن خبر بزرگي که در آن اختلاف دارند؟ آري به زودي از آن آگاه می‌شوند»

و می‌فرماید:

﴿يَوۡمَ يُنفَخُ فِي ٱلصُّورِ فَتَأۡتُونَ أَفۡوَاجٗا ١٨﴾ [النبا: ١٨] یعنی: «آن روزي که در صور دميده می‌شود و گروه‌گروه (به سوی ما) مي‌آيند».

می‌بینیم که قرآن مراد از «نبأ عظيم» را قيامت دانسته است. و در سوره ص پس از شرح دوزخ در آيات 67 به بعد مي‌فرمايد:

﴿قُلۡ هُوَ نَبَؤٌاْ عَظِيمٌ ٦٧ أَنتُمۡ عَنۡهُ مُعۡرِضُونَ ٦٨﴾ [ص : ٦٧، ٦٨] یعنی: «بگو آن خبري است بزرگ که شما از آن روي گردان هستید».

لازم به ذکر است که سوره «النبأ» مکي بوده و در آن وقت در مکه بر سر علي÷ کسی اختلافي نداشته است که خدا بفرمايد:

﴿ٱلَّذِي هُمۡ فِيهِ مُخۡتَلِفُونَ ٣﴾ [النبا: ٣] یعنی: «چیزی که در آن اختلاف دارند».

به اضافه خود علي ÷ در صحيفه علويه در دعاي روز دوشنبه مي‌فرمايد: **«الحمدلله الذي عرّفني النبأ العظيم»** یعنی سپاس آن خدايي را که مرا از خبر بزرگ آگاه کرد و آن را به من شناساند. بنابراین معلوم می‌شود که اين زيارت‌‌سازان نه از قرآن اطلاع داشته‌اند و نه از گفته‌های خود حضرت امير ÷.

هم‌چنین در همين زيارت مي‌گويد: **«السلام على مخاطب الثعبان على منبر الكوفة»** یعنی سلام بر آنکه بر روی منبر مسجد کوفه مخاطب اژدها شد. این قصه پرداخته‌ی دست آن غلو‌کنندگانی هست که می‌گویند: اژدهايي چندين بار به مسجد کوفه آمد و سر خود را بالا برد و با علي ÷ سخن گفت‌. آیا کسي نیست که به اين خرافاتي بگويد چرا وقتی اژدها وارد شهر شد مردم شهر و افراد مسلح به او حمله نکردند؟! و چرا مانع او نشدند؟! مگر مي‌دانستند که اژدها قصد سخنراني دارد؟! چگونه کسي نترسيد و اوضاع مسجد به هم نخورد؟ به اضافه يک يا دو بار براي حضرت موسي÷ عصا به فرمان خدا تبدیل به اژدها شد و آن همه غوغا در جهان برپا کرد و باعث ايمان ‌آوردن ساحران فرعون شد، ولي از اين اژدها کسي باخبر نشد و آن را نقل نکرد جز این زيارت ‌ساز خرافاتی! ثانياً چرا این اژدها با علي ÷ سخن گفته است؟ فایده اين کار در چيست؟ اگر هدف از آن ابراز معجزه بوده است که با بودن قرآن که معجزه کافي و باقی است به معجزه ديگري احتياج نيست، چنان‌که در سوره مبارکه الإسراء وقتي مشرکين از پيغمبر درخواست معجزاتي از قبيل شکافتن و بيرون‌ آوردن چشمه‌‌اي از زمين کردند، خدا به پيغمبر در جواب ایشان فرمود: بگو اگر اين چيزها را از من مي‌خواهيد من ناتوانم زيرا من بشري بيش نيستم و اگر از خدا مي‌خواهيد خدا از انجام دادن کارهاي لغو و بيهوده منزه است. زيرا با وجود قرآن، معجزه تحقق يافته و اگر آنان قصد حقيقت‌‌جويي داشتند بايد به قرآن توجه و در آن دقت و تأمل مي‌‌کردند.

در زيارت 23 مي‌گويد: **«السلام على أمين الله في أرضه و خليفته»** یعنی سلام بر امين خدا در زمين و بر خليفه او. در صورتي که خدا خليفه و جانشيني ندارد. خليفه براي کسي است که از مکانی برود و يا بميرد و خدا از اين امور منزه است. به اضافه خدا جا و مکان ندارد تا کسی بتواند خلافت او را بر عهده بگيرد و مقام خدا را نمي‌توان به کسي سپرد و کسي نمي‌تواند کار خدا را انجام دهد و اگر خدا به ملائکه فرموده:

﴿إِنِّي جَاعِلٞ فِي ٱلۡأَرۡضِ خَلِيفَةٗ﴾ [البقرة: ٣٠] یعنی «همانا من در زمين خليفه‌‌ای قرار مي‌دهم»،

مقصود خليفه ‌گذشتگان است، زیرا قبل از آدم، عالم جن بر زمین وجود داشته است. و نفرموده **«خليفة لي»** يا **«خليفتي».** ملائکه نیز که مخاطب این آیه بودند چنين فهميدند که خدا مي‌خواهد به جاي موجودات قبلي جانشيني خلق کند، و با آن علمی که از خونریزی جن در زمین داشتند به خدا عرض کردند:

﴿أَتَجۡعَلُ فِيهَا مَن يُفۡسِدُ فِيهَا وَيَسۡفِكُ ٱلدِّمَآءَ﴾ [البقرة: ٣٠] یعنی: «خدايا آيا در زمين کسي را قرار مي‌دهي که در آن فساد و خونریزی می‌کند؟»

چگونه جانشين خدا چنین سفاک و مفسد خواهد بود؟! آیا خداوند موجود خونریز و مفسدی را به جانشيني خود بر مي‌گزيند؟! البته تمام اين امت نيز خليفه‌ی گذشتگانند، اما کسي خليفه‌ی خدا نيست چنان‌که فرموده:

﴿وَهُوَ ٱلَّذِي جَعَلَكُمۡ خَلَٰٓئِفَ ٱلۡأَرۡضِ﴾ [الانعام: ١٦٥] یعنی: «اوست که شما را خليفگان زمين قرار داد».

و باید دانست که خليفه خدا کافر نمي‌شود در حالي‌که فرموده:

﴿هُوَ ٱلَّذِي جَعَلَكُمۡ خَلَٰٓئِفَ فِي ٱلۡأَرۡضِۚ فَمَن كَفَرَ فَعَلَيۡهِ كُفۡرُهُۥۖ﴾ [فاطر: ٣٩] یعنی: «اوست که شما را خليفه روی زمين قرار داد پس هر کس کافر شود زيان کفر او بر خود اوست».

از این آیات چنان پیداست که خداوند برای خود خلیفه‌ای ندارد نه بر روی زمین و نه هر جای دیگری. و حضرت علي ÷ نیز در نامه 31 نهج‌البلاغه در وصيتي که به امام حسن فرموده او را خليفه‌ی مردگان دانسته و فرموده است: **«خليفة الأموات».**

هم‌چنین در همين زيارت مي‌گويد: **«السلام على صاحب المعجزات القاهرات والمنجي من الهلكات»** یعنی سلام بر صاحب معجزات چیره کننده و نجات ‌بخش از مهالک! گويا این انسان قرآن را ناديده گرفته است، زیرا خدا به رسولش فرموده که تو نمي‌تواني معجزه‌ای از پیش خودت بياوري، معجزه کار خدا است نه کار بشر. و در جواب آنان که معجزه مي‌خواستند و پيامبرص مايل بود براي ايمان ‌آوردن برخي از معاندان معجزاتي غير از قرآن ظاهر شود، فرمود:

﴿وَإِن كَانَ كَبُرَ عَلَيۡكَ إِعۡرَاضُهُمۡ فَإِنِ ٱسۡتَطَعۡتَ أَن تَبۡتَغِيَ نَفَقٗا فِي ٱلۡأَرۡضِ أَوۡ سُلَّمٗا فِي ٱلسَّمَآءِ فَتَأۡتِيَهُم بِ‍َٔايَةٖۚ وَلَوۡ شَآءَ ٱللَّهُ لَجَمَعَهُمۡ عَلَى ٱلۡهُدَىٰۚ فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ ٱلۡجَٰهِلِينَ ٣٥﴾ [الانعام: ٣٥] یعنی: «و اگر اعراض (روگردانی) ايشان بر تو دشوار و ناگوار است، پس اگر مي‌تواني نقبی در زير زمين حفر کن و يا نردباني در آسمان بگذار تا براي آنان معجزه بياوري و اگر خدا بخواهد ايشان را بر هدايت جمع مي‌نمايد، پس از جاهلان مباش».

و فرموده:

﴿وَقَالُواْ لَوۡلَا نُزِّلَ عَلَيۡهِ ءَايَةٞ مِّن رَّبِّهِۦۚ قُلۡ إِنَّ ٱللَّهَ قَادِرٌ عَلَىٰٓ أَن يُنَزِّلَ ءَايَةٗ﴾ [الانعام: ٣٧] . یعنی: «و گفتند چرا بر او معجزه‌اي از پروردگارش نازل نمي‌شود بگو خداوند بر نازل کردن معجزه قادر و توانا است».

و از اين واضح‌‌تر اين‌که قرآن خودش معجزه است و نازل‌ کننده آن خداست نه پيامبر، و بدين سبب خداوند فرموده:

﴿إِنَّا نَحۡنُ نَزَّلۡنَا ٱلذِّكۡرَ﴾ [الحجر: ٩] یعنی: «همانا که ما قرآن را فرو فرستاديم».

و فرموده:

﴿وَإِن كُنتُمۡ فِي رَيۡبٖ مِّمَّا نَزَّلۡنَا﴾ [البقرة: ٢٣] یعنی: «و اگر در آنچه که نازل کرده‌ايم شکی دارید».

و اگر همه انبياء جمع شوند نمي‌توانند يک سوره مانند آن بياورند. خداي تعالي در سوره الإسراء درباره معجزه‌ی صالح ÷ فرموده:

﴿وَءَاتَيۡنَا ثَمُودَ ٱلنَّاقَةَ﴾ [الاسراء: ٥٩] یعنی: «و ما شتر را به ثمود دادیم».

و فرموده:

﴿قُلۡنَا يَٰنَارُ كُونِي بَرۡدٗا وَسَلَٰمًا عَلَىٰٓ إِبۡرَٰهِيمَ ٦٩﴾ [الانبياء: ٦٩] یعنی: «ما به آتش فرمان داديم که براي ابراهيم سرد و سلامت باش».

پس کار خود حضرت ابراهيم÷ نبود.

حضرت موسي ÷ چون عصا را انداخت و عصا تبدیل به اژدها شد، فرار کرد و اگر کار خود موسی بود فرار نمي ‌کرد و لذا خدا فرموده:

﴿قَالَ خُذۡهَا وَلَا تَخَفۡۖ سَنُعِيدُهَا سِيرَتَهَا ٱلۡأُولَىٰ ٢١﴾ [طه: ٢١] یعنی: «(اي موسي) آن را بگير و نترس ما آن را به حالت اولیه‌اش باز مي‌گردانيم».

واگر معجزه را به انبياء نسبت داده‌‌اند براي آن است که خدا به دعاي ايشان معجزه را ايجاد مي‌‌کرد تا نبوت ايشان را تصديق کرده باشد. آنان فقط دعا مي‌‌کردند. مثلاً حضرت عيسي ÷ دعا مي‌کرد و خدا به اراده خود مرغ گلين را به مرغ حقيقي تبدیل کرده و يا مرده را زنده مي‌‌کرد چنان‌که در قرآن فرموده است:

﴿فَيَكُونُ طَيۡرَۢا بِإِذۡنِ ٱللَّهِۖ … وَأُحۡيِ ٱلۡمَوۡتَىٰ بِإِذۡنِ ٱللَّهِ﴾ [ال عمران: ٤٩] یعنی: «پس به اذن خدا تبدیل به پرنده خواهد شد ...و مردگان را به اذن خدا زنده مي‌‌کنم».

همين مجلسي که اين خرافات و کفريات را اين‌جا آورده در باب نفي الغلو جلد هفتم چاپ قديم «بحار الأنوار» از حضرت رضا ÷ روايت کرده که فرمود: «معجزات کار انبياء نبوده بلکه کار خدا بوده است». اين زيارت‌‌سازانی که دم از حب (دوستی) و پیروی از امام مي‌زنند نرفته‌‌اند گفته‌های حضرت رضا ÷ را ببينند تا از خود معجزاتي به نام امام نبافند. جمله‌های اين زيارتنامه‌‌ها علاوه بر اين‌که ضد قرآن هستند، ضد عقل نيز مي‌باشند، زيرا خالقي که قوانين طبيعت را ايجاد کرده و علل و معلولات و اسباب و مسببات را قرار داده است فقط او مي‌تواند خرق طبيعت کند و علل را از عليت خود بياندازد و اثر حرارت را بگيرد و آن را سرد و سلامت قرار دهد، خالق هر چيز اوست، چه شتر صالح باشد و چه نرم شدن آهن در دست داوود÷. پس تمام آن معجزاتي را که غلو‌کنندگان به ائمه نسبت داده‌‌اند مخالف قرآن است و هیچ‌گونه مدرک قرآني ندارد و جعل و دروغ است، مانند آن معجزاتي که هر فرقه از فرقه‌‌هاي موجود در جهان به بزرگ و مرشد خود نسبت مي‌دهند. مثلاً کتاب «تذكرة الأولياء» شيخ فريد‌ الدين عطار نيشابوري را ملاحظه کنيد به مرشدان صوفي ده‌ها معجزه نسبت داده است!

متاسفانه اين خرافات، طرفداران متعصبي ميان ملت ما دارد و هر کس بخواهد مانند نویسنده مردم را از گمراهی برهاند و بيدار کند همه با او دشمن شده و هزاران تهمت به او مي‌‌زنند و جان و مال و آبروي او در معرض خطر قرار می‌گیرد. اما از آن‌جایی که هیچ عاقلی دين خرافاتی را نمي ‌پذيرد و بر این اساس جوانان تحصيل کرده را بر این باور یافتیم که دين يعني همين خرافات و از آن منزجر شده و به دامان الحاد پناه ‌برده‌اند، بر این شدیم که حقایق را بيان ‌کنيم و صدمات و آزارهاي دکانداران خرافات را به جان خريده و اجرمان را از خداوند متعال خواستاریم، بگذار دکانداران مذهبي هر صدمه‌اي که مي‌توانند به ما بزنند. **والعاقبة لأهل التقوى واليقين.**

هم‌چنین در اين زيارت مي‌گويد: **«والمنجي من الهلكات الذي ذكر الله في محكم الآيات»** یعنی و نجات ‌دهنده از مهالکی که خداوند او را در آيات محکم ذکر فرموده است. و در اين‌جا دروغي بزرگ گفته و بر خدا افتراء بسته است و هرگز خدا غير خود را منجي الهلکات ندانسته است، و با این کارش از خدا خجالت نکشیده است، زيرا خدا خود را منجي از هلاکت خوانده نه دیگری را، و به صريح قرآن خود خدا انبياء را از هلاکت نجات داده است، می‌فرماید:

﴿وَلَمَّا جَآءَ أَمۡرُنَا نَجَّيۡنَا هُودٗا وَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ مَعَهُۥ بِرَحۡمَةٖ مِّنَّا وَنَجَّيۡنَٰهُم مِّنۡ عَذَابٍ غَلِيظٖ ٥٨﴾ [هود: ٥٨] یعنی: «و چون فرمان ما آمد هود و کساني را که با او ايمان آورده بودند به رحمت خويش نجات بخشيديم و آنان را از عذابي شديد رهانيديم».

و بازمی‌فرماید:

﴿فَلَمَّا جَآءَ أَمۡرُنَا نَجَّيۡنَا صَٰلِحٗا﴾ [هود: ٦٦] یعنی: «پس چون امر ما فرا رسید صالح را نجات بخشيديم».

و درباره موسی ÷ فرموده:

﴿وَقَتَلۡتَ نَفۡسٗا فَنَجَّيۡنَٰكَ مِنَ ٱلۡغَمِّ﴾ [طه: ٤٠] یعنی: «و تو فردي را کشتي و ما تو را از غم نجات بخشيديم».

و درباره نوح ÷ مي‌‌فرمايد:

﴿وَنَجَّيۡنَٰهُ وَأَهۡلَهُۥ مِنَ ٱلۡكَرۡبِ ٱلۡعَظِيمِ ٧٦﴾ [الصافات : ٧٦] یعنی: «او و خانواده‌اش را از آن اندوه بزرگ نجات بخشيديم».

و نسبت به تمام انبياء و مؤمنين خود را «منجي» خوانده و فرموده:

﴿ثُمَّ نُنَجِّي رُسُلَنَا وَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ﴾ [يونس : ١٠٣] یعنی آن‌گاه پيامبرانمان را همراه با کساني‌ که ايمان آوردند نجات می‌بخشيم.

و همچنين بسياري از آيات ديگر، ولي اين زيارت‌‌ساز کذاب هر چه خواسته بر ضد قرآن بافته است.

در اين زيارت دعايي نقل کرده که جمله‌‌ای از آن چنین است: **«ليس وراء الله و ورائكم يا سادتي منتهى»** یعنی بعد از خدا براي شما اي سرورانم انتهايي نيست! يعني چنان‌که ذات خدا نامحدود و لايتناهي است شما نيز نامحدود هستيد، و صفت نامحدودي خدا را ـ نعوذ بالله ـ براي ائمه نيز قائل شده و آنان را در ازليت و ابديت با خداوند متعال شريک ساخته است! با اين‌که خدا فرموده:

﴿إِنَّا كُلَّ شَيۡءٍ خَلَقۡنَٰهُ بِقَدَرٖ ٤٩﴾ [القمر: ٤٩] یعنی «ما همه چيز را به اندازه خودش خلق کرده‌ایم».

مفهوم آیه مبارکه این است که هیچ مخلوقی نیست مگر این‌که روزی حیاتش و فعالیتش به پایان می‌رسد.

به نظر اين جانب مسلمين خواب بوده‌‌اند و اين منافقين بيدار تا جایی که هر چه توانسته‌اند مطالب ضد قرآن را وارد کتب اسلامي کرده و به نام حديث و زيارت و دعا تزريق و تلقين کرده‌اند و مردم را به شرک کشانيده‌‌اند. البته جعل حديث توسط منافقان از زمان خود رسول خدا ص شروع شده و ادامه پيدا کرده است، چنان‌که حضرت امير ÷ فرموده: **«ولقدكُذب على رسول الله ص على عهده حتى قام خطيباً فقال: من كذب علي متعمدا فليتبوأ مقعده من النار»** یعنی در زمان خود رسول خدا ص بر آن حضرت دروغ بستند تا جايي که آن حضرت به خطبه ایستاد و فرمود: هر کس عمداً بر من دروغ ببندد بايد جايگاهش را در آتش قرار دهد([[83]](#footnote-83)).

آري، سابقه این غلوها به هزار سال قبل می‌رسد. در اين جا ابن‌طاووس و مقلدين او گفته‌اند: براي هر يک از آدم و نوح و علي دو رکعت نماز بخوان جمعاً 6 رکعت! کسي نيست از اينان بپرسد مدرک اين نمازها کجا است؟ مگر ابن‌طاووس خدا و يا رسول او است که دستور نماز مي‌دهد، چرا مدرک نمي‌آورند؟ آن‌گاه از رسول خدا نقل کرده که هر کس اين زيارت را (که پر از کفر هست) بخواند من برايش شفاعت مي‌کنم و حاجت او هر چه باشد برآورده ساخته و خواسته او را عطا مي‌کنم! اين‌ها همه بر ضد کتاب خدا است، مگر رسول خدا ص قاضي‌الحاجات و معطي ‌المسائل است، قرآن که اين چيزها را منحصر به خدا دانسته و در دعاي جوشن و بعضي ادعيه ديگر نيز اين اوصاف مختص خدا دانسته شده است و حضرت علي ÷ فرموده: **«أخلص في المسألة لربك فإن بيده العطاء والحرمان ... فمتى شئت استفتحت بالدعاء أبواب نعمته»** یعنی فقط از پروردگارت بخواه، زيرا عطا کردن و محروم ‌نمودن فقط به دست اوست ... پس هرگاه خواستي با این کار درهاي نعمت خدا را با دعا مي‌گشايي.([[84]](#footnote-84))

مجلسي در اين باب 34 زيارتنامه طولانی آورده است که پر از تملق و چاپلوسي و کلمات ضد قرآن می‌باشد.([[85]](#footnote-85)) در اين زيارتنامه‌‌ها زائر گاهي خود را پست و گناهکار و مستحق عذاب دانسته سپس بلافاصله خود را از متقين شمرده است! و می‌بینیم که بر دشمنان امام لعن و طعن و تکفير و نفرين بسيار ذکر شده است، در حالي که قرن‌هاست که کسي با امام دشمن نيست و تمامي مسلمانان به ائمه احترام مي‌گذارند و مسلماً اين جملات براي ايجاد غوغا و تفرقه بين مسلمين نوشته شده است!، وگرنه به کساني که بيش از هزار و چند سال است از دنيا رفته‌‌اند نه سلام و اظهار محبت اثر و نفعي دارد و نه طعن و لعن ضرري به آن‌ها می‌رساند!. نکته ديگر اين‌که در اکثر اين زيارات امام را وارث انبياء و مرسلين دانسته و در همين زيارات ائمه را از انبياء برتر شمرده‌اند. با اينکه خود ائمه از اين کارهاي زشت و غلو نهي کرده‌‌اند و خودبين و خودپسند نبوده‌‌اند. حضرت امير ÷ در وصيتي که به امام حسن ÷ کرده است می‌فرماید: **«واعلم أن الإعجاب ضد الصواب وآفة الألباب»** یعنی بدان که خودپسندي نادرست و آفت انديشه‌هاست.([[86]](#footnote-86))

در زيارت 28 پس از زيارت حضرت امير ÷ مي‌گويد: **«اللهم واجعلنا له سامعين مطيعين و وزراء مناصحين و رفقاء مصاحبين»** یعنی خدايا ما را برايش شنوندگاني مطيع و وزرايي خيرخواه و رفقايي همنشين بگردان! شايد چنین پنداشته است که امام در دنيا حضور دارد که مي‌خواهد وزير او بشود تا شاید اداره عالم امکان را به دست او بسپارد! امان از جهالت و ناداني. در اين زيارت غلو و شرک را به حد آخرش رسانيده است و مي‌گويد: **«السلام على نفس الله تعالى»** یعنی سلام بر نفس خداي تعالي! آیا بالاتر از این غلو وجود دارد؟! در ساير زيارات امام را چشم و گوش و دست و صورت خدا قرار مي‌دادند ولي در اين زيارت امام را ذات خداي تعالي قرار داده است، و ما به خدای تعالی از هر نوع غلو پناه می‌بریم و در جواب این‌گونه خرافات و کفریات اين آيه را تلاوت می‌کنیم: ﴿سُبۡحَٰنَهُۥ وَتَعَٰلَىٰ عَمَّا يَقُولُونَ عُلُوّٗا كَبِيرٗا ٤٣﴾ [الاسراء: ٤٣] .

عجيب اين‌که مجلسي اکثر اين زيارتنامه‌ها يا در واقع کفرنامه‌‌ها را بدون مدرک صحيحي نقل میکند، مثلا مي‌گويد از کتاب کهنه‌اي نقل کرده‌ام و يا از مصباح شيخ گرفته‌ام...!

و در همين زيارت مي‌گويد: **«أشهد أنك مجازي الخلق»** یعنی شهادت مي‌دهم اي امام که تو جزا دهنده خلق هستی. می‌بینیم که در اين‌جا کفر خود را تکميل کرده است، خداي تعالي می‌فرماید:

﴿أُوْلَٰٓئِكَ جَزَآؤُهُم مَّغۡفِرَةٞ مِّن رَّبِّهِمۡ﴾ [ال عمران: ١٣٦] یعنی: «جزاي ایشان، آمرزش پروردگارشان است».

و فرموده:

﴿مَن يَعۡمَلۡ سُوٓءٗا يُجۡزَ بِهِۦ وَلَا يَجِدۡ لَهُۥ مِن دُونِ ٱللَّهِ وَلِيّٗا وَلَا نَصِيرٗا ١٢٣﴾ [النساء : ١٢٣] یعنی: «هر که عمل بدی مرتکب شود، بدان سبب کيفر می‌شود و براي خويش جز خداوند دوست و ياوري نمی‌يابد».

و فرموده:

﴿جَزَآءٗ مِّن رَّبِّكَ عَطَآءً حِسَابٗا ٣٦﴾ [النبا: ٣٦] یعنی: «این پاداشي از پروردگارت است بخششي کافي».

و فرموده:

﴿لِيَجۡزِيَهُمُ ٱللَّهُ أَحۡسَنَ مَا كَانُواْ يَعۡمَلُونَ ١٢١﴾ [التوبة: ١٢١] یعنی: «تا خداوند ايشان را به بهتر از آنچه عمل کرده‌اند پاداش دهد».

و فرموده:

﴿جَزَآؤُهُمۡ عِندَ رَبِّهِمۡ﴾ [البينة: ٨] یعنی: «پاداش آنان نزد پروردگارشان است».

و ده‌ها آيه ديگر، ولي اين غلو کننده بي‌ دين مي‌گويد امام جزا دهنده خلق است! آيا نخوانده که خدا فرموده است:

﴿يَوۡمَ لَا تَمۡلِكُ نَفۡسٞ لِّنَفۡسٖ شَيۡ‍ٔٗاۖ وَٱلۡأَمۡرُ يَوۡمَئِذٖ لِّلَّهِ ١٩﴾ [الانفطار: ١٩] یعنی: «روز قيامت روزي است که هيچ کس براي ديگري فایده‌ای ندارد و فرمان آن روز مخصوص خدا است».

و از دیگر خرافات این‌که در اين زيارت خير و شر را از آن امام مي‌داند و شکرگزار امام شده و او را حافظ از آتش دوزخ و کفيل امور دنيا و آخرت و نجات دهنده خود خوانده است، با اين‌که خدا به رسول اکرم ص که علي ÷ يکي از افراد امت اوست مي‌فرمايد:

﴿قُل لَّآ أَمۡلِكُ لِنَفۡسِي نَفۡعٗا وَلَا ضَرًّا إِلَّا مَا شَآءَ ٱللَّهُ﴾ [الاعراف: ١٨٨] یعنی: «بگو یقیناً که من هیچ‌گونه زيان و هدايت شما را در اختيار ندارم مگر آن‌چه که خداوند بخواهد».

و فرموده:

﴿وَمَا جَعَلۡنَٰكَ عَلَيۡهِمۡ حَفِيظٗاۖ وَمَآ أَنتَ عَلَيۡهِم بِوَكِيلٖ ١٠٧﴾ [الانعام: ١٠٧] یعنی: «تو را نگهبان و حافظ ايشان قرار نداده‌ايم و وکیل ایشان نیز نیستی».

و فرموده:

﴿ٱللَّهُ حَفِيظٌ عَلَيۡهِمۡ وَمَآ أَنتَ عَلَيۡهِم بِوَكِيلٖ ٦﴾ [الشورى: ٦] یعنی: «خداوند حافظ و مراقب ايشان است و تو وکيل آنان نيستي».

و دیگر این‌که در اين زيارتنامه به امام مي‌گويد: **«فأنت سامع الدعاء وولي الجزاء»** یعنی پس تو شنونده دعايي و پاداش ‌دهنده ‌هستی. چنین از این زیارتنامه بر می‌آید که هر کس در زمين و آسمان دعا مي‌کند و «يا الله» مي‌گويد مي‌تواند «يا علي» نیز بگويد! با اينکه قرآن کريم می‌فرماید:

﴿إِنَّكَ سَمِيعُ ٱلدُّعَآءِ ٣٨﴾ [ال عمران: ٣٨] یعنی: «پروردگارا همانا تو شنواي دعا هستی (و آن را برآورده می‌کنی)».

و فرموده:

﴿إِنَّ رَبِّي لَسَمِيعُ ٱلدُّعَآءِ ٣٩﴾ [ابراهيم: ٣٩] یعنی: «همانا پروردگارم شنواي دعا هست (و او را برآورده میکند)».

و امام سجاد در دعاي 51 صحيفه سجاديه به خداوند عرض مي‌کند: **«وجدتك لدعائي سامعاً»** یعنی پروردگارا تو را شنواي دعايم يافتم. پيداست اين زيارت‌سازان قصد داشته‌‌اند که تمام قوانين و مقررات قرآن را زير پا بگذارند. در قرآن آمده است هر کس غير از خدا را به دعا بخواند مشرک است:

﴿قُلۡ إِنَّمَآ أَدۡعُواْ رَبِّي وَلَآ أُشۡرِكُ بِهِۦٓ أَحَدٗا ٢٠﴾ [الجن: ٢٠] یعنی: «بگو فقط خدا را به دعا مي‌خوانم و احدي را شريک او قرار نمي‌دهم».

و فرموده:

﴿فَلَا تَدۡعُواْ مَعَ ٱللَّهِ أَحَدٗا ١٨﴾ [الجن: ١٨] یعنی: «بنابر این هیچ احدی را با خدا به دعا نخوانيد».

و فرموده:

﴿قُلِ ٱدۡعُواْ ٱلَّذِينَ زَعَمۡتُم مِّن دُونِهِۦ فَلَا يَمۡلِكُونَ كَشۡفَ ٱلضُّرِّ عَنكُمۡ وَلَا تَحۡوِيلًا ٥٦ أُوْلَٰٓئِكَ ٱلَّذِينَ يَدۡعُونَ يَبۡتَغُونَ إِلَىٰ رَبِّهِمُ ٱلۡوَسِيلَةَ﴾ [الاسراء: ٥٦، ٥٧] یعنی: «بگو غير از خدا، کساني را که گمان داريد بخوانيد، ولي آنان نمی‌توانند که از شما زيانی را برطرف کنند و توانایی تغيير دادن در هیچ چیزی را ندارند، کساني که اينان به دعا مي‌خوانند خود برای تقرب به خدا وسيله مي‌جويند».

و صدها آيه‌ی ديگر که دلالت دارد غير خدا را نبايد به دعا خواند و خواندن غيرخدا را شرک دانسته است.

در زيارت 30 حضرت امير را پيغمبر و رسول قرار داده و مي‌گويد: **«السلام عليك يا وارث إبراهيم الخليل في نبوته و يا وارث موسى الكليم في رسالته»** یعنی سلام بر تو اي وارث نبوت ابراهيم خليل و اي وارث رسالت موسي کليم!.

تا به حال نشنيده بوديم که نبوت و رسالت به میراث می‌رود، ولي غلو‌کنندگان عقل خود را از دست داده‌‌اند. جای تعجب است که چرا مجلسي و ساير علماي شيعه اين کفريات و مزخرفات را بدون هيچ انتقاد و مخالفتي در کتب خود ذکر کرده‌اند؟! مجلسي بسياري از اين کفريات را از کتاب «محمد بن المشهدي» که کتابي به نام «مزار کبير» نوشته است نقل کرده و معلوم نيست اين «محمد بن المشهدي» خدا پرست بوده يا امام پرست؟ اين همان کسي است که دعاي ندبه را براي شيعيان به تحفه آورده است؟ نگارنده در جزوه «بررسي دعاي ندبه» تعدادي از جملات ضد قرآن اين دعا را نقل و نقد کرده‌‌ام.

و در زيارت 32 مي‌گويد به درِ بارگاه که رسيدي بگو: **«أشهد أنك تسمع صوتي أتيتك متعاهداً لديني وبيعتي»** یعنی گواهی میدهم اي امام که تو صدايم را مي‌شنوي، من آمده‌ام که با تو در دينم عهد ببندم و با تو بيعت نمايم! آيا مي‌خواهد پس از هزار سال، امام از عالم ديگر به دنيا برگردد تا با او بيعت کند؟!

و باز در همين زيارت مي‌گويد: **«لا يخيب من ناداكم»** یعنی آن‌که شما را ندا می‌کند مایوس نمی‌گردد. در حالي كه حضرت زين العابدين امام سجاد ÷ در دعاي ابوحمزه عرض مي‌کند: **«الحمد لله الذي لا أدعو غيره ولو دعوت غيره لخيب [لم يستجب لي] دعائي والحمدلله الذي لا أرجو غيره ولو رجوت غيره لأخلف رجائي»** یعنی ستايش شایسته خدايي است که جز او را به دعا نمي‌خوانم و اگر جز او را به دعا بخوانم نا اميدم می‌سازد [دعایم را اجابت نمی‌کند] و ستايش شایسته خدايي است که جز به او اميد ندارم و اگر به جز او اميدوار باشم، اميدم را برآورده نمی‌سازد. و در صحيفه سجاديه عرض مي‌کند: **«الحمد لله الذي أغلق عنا باب الحاجة إلا إليه»** یعنی ستايش خدايي را که درهاي حاجت و نياز را جز به سوي خودش بر ما بسته است. (دعاي اول) و **«لا يشركك أحد في رجائي ولا يتفق أحد معك في دعائي ولا ينظمه وإياك ندائي»** یعنی کسي در اميد داشتن به او، با تو شريک نمي‌شود و کسي در خواندن و دعايم با تو همراه نمی‌شود و در ندا کردن و خواندن کسي با تو به يک سلک در نمي‌آيد. (دعاي بيست و هشتم) يعني اميد و درخواست و خواندنم فقط متوجه توست نه دیگری. هم‌چنين عرض مي‌کند: **«أدعوك فتجيبني ... فلا أدعو سواك ولا أرجو غيرك»** یعنی تو را مي‌خوانم که مرا اجابت ‌کني ... و غير تو را نمي‌خوانم و به جز تو اميدی ندارم. (دعاي پنجاه و يکم) حال خواننده مختار است تا دعاي حضرت سجاد را قبول کند يا سخن ساخته «محمد بن المشهدي»!

در اين زيارت جمله‌‌ای هست که نشان مي‌دهد بافنده دعا، علي ÷ را از انبياء مي‌دانسته است! زيرا مي‌گويد: **«السلام على سفير الله بينه وبين خلقه»** یعنی سلام بر تو اي سفير خدا بين او و بين خلقش. در حالي که سفارت الهي مخصوص انبياء می‌باشد.

لازم به ذکر است که فرقه‌‌ای در طول تاریخ به نام «**مفوضه**» وجود داشته‌اند که عقيده‌شان این بوده که خدا امر و تدبير جهان را به محمد و علي واگذار کرده است، و آن دو مدبر امور جهان مي‌باشند! ائمه در بسياري از احاديث ايشان را لعن و تکفير کرده‌‌اند. و يکي از آنان همين زيارت‌‌ساز جاهل است که در اين زيارت مي‌گويد: **«وفوّض إليكم الأمور وجعل إليكم التدبير»** یعنی خدا امور جهان وتدبير آن را به شما واگذار کرده است! در اين زيارت همه نمونه خرافات جمع ‌شده و مصداق «آنچه خوبان همه داند تو تنها داري» شده است. از آن جمله خداوند در آيات متعدد فرموده که من جهان را براي بهره ‌بردن تمام مردم چه مؤمن و چه کافر مسخر کرده‌‌ام، مثلاً مي‌‌فرمايد:

﴿أَلَمۡ تَرَوۡاْ أَنَّ ٱللَّهَ سَخَّرَ لَكُم مَّا فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَمَا فِي ٱلۡأَرۡضِ﴾ [لقمان: ٢٠] یعنی: «آيا نديديد که خدا براي بهره ‌بردن شما آن‌چه در آسمان‌ها و زمين است مسخر کرده است».

ولي در اين زيارت مي‌گويد: **«وأعطاكم المقاليد وسخر لكم ما خلق»** یعنی خدا کليدهاي خلقت را به شما داد و آنچه را آفريد براي شما مسخر نمود! رسوا باد این دروغ‌گو، آيا خدا کليد جهان را به دست ايشان داده و ـ نعوذ بالله ـ خود را از هر کاری فارغ کرده است؟! در حالي که قرآن ضد آن را تقریر می‌کند:

﴿لَهُۥ مَقَالِيدُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِۖ يَبۡسُطُ ٱلرِّزۡقَ لِمَن يَشَآءُ وَيَقۡدِرُ﴾ [الشورى: ١٢] یعنی: «داشتن کليد آسمان‌ها و زمين مخصوص اوست، رزق و روزی را برای هر کسی که بخواهد می‌گستراند و تنگ می‌کند».

نمي‌دانم اين زيارت‌‌سازان چه مرضي دارند که مي‌خواهند خدا بيکار و امام همه ‌کاره باشد، امامي که اگر غذا نخورد زنده نمي‌ماند و اگر نفس نکشد جان مي‌سپارد.

در اين زيارت به امام مي‌گويد: **«إياب الخلق إليكم وحسابهم عليكم»** یعنی بازگشت خلق به سوي شما و حساب آن‌ها با شماست. اين جلمه صريحاً مخالف قرآن است، چنان‌که در بررسي زيارت جامعه([[87]](#footnote-87)) بيان خواهد شد.

باز در اين زيارت به امام مي‌گويد: **«عليكم الاعتماد يوم المعاد»** یعنی روز قيامت اعتماد و اتکاء به شماست. در حالي که خدا فرموده است:

﴿يَوۡمَ لَا تَمۡلِكُ نَفۡسٞ لِّنَفۡسٖ شَيۡ‍ٔٗا﴾ [الانفطار: ١٩] یعنی: «روزي که هيچکس براي کسي اختياري ندارد».

در اين زيارت آياتي را که راجع به انبياء و ملائکه است، مخصوص امام دانسته و مي‌گويد: **«يا من اصطفاهم أنتم السفرة الكرام البررة يا عيون الله في خلقه»** یعنی اي اماماني که خدا ايشان را برگزيده است، شما سفيران بزرگوار خدایيد، اي خبرگزاران خدا در ميان خلقش! آيا خدا احتياج به خبرگزار از جنس بشر دارد تا از حال خائنين مطلع گردد؟! و این در صورتی است که خدا رسول خود و تمام امتش را از تجسس و جاسوسي نهي کرده و فرموده است: ﴿وَ لَا تَجَسَّسُواْ﴾ [الحجرات: ١٢] یعنی «در امور مردم تجسس نکنيد». پس چگونه ممکن است امام خبرگزار باشد؟! مگر امام مکلف نيست؟!

و باز در اين‌جا امام را حافظ و حارس خود دانسته و مي‌گويد: **«واحشروني في جملتكم واحرسوني من مكاره الدنيا والآخرة»** یعنی مرا در زمره‌ی خود محشور کنيد و از مکاره دنيا و آخرت حفظم کنيد. چنین پیداست که اين بيچاره قرآن نخوانده است، زیرا خداوند مکرراً به رسول خود فرموده است:

﴿فَمَآ أَرۡسَلۡنَٰكَ عَلَيۡهِمۡ حَفِيظٗا ٨٠﴾ [النساء : ٨٠] یعنی: «ما تو را براي ايشان حافظ و نگهبان نفرستاديم».

و می‌فرماید:

﴿وَمَآ أَنَا۠ عَلَيۡكُم بِحَفِيظٖ ٨٦﴾ [هود: ٨٦] یعنی: «من نگهبان شما نيستم».

اما جالب این است که مجلسي و شيخ عباس قمي و امثال ايشان نمازي را از«حسن مثله جمکراني» مجهول الحال روایت کرده‌اند و در ذيل آن دعايي ذکر شده که ما آن را از «مفاتيح الجنان» نقل مي‌‌کنيم و آن همان دعايي است که به مردم گفته می‌شود تا پس از نماز حضرت صاحب خوانده شود. يکي از جملات اين دعا چنين است: **«يا محمد! يا علي! احفظاني فإنكما حافظاي وانصراني فإنكما ناصراي، يا محمد! يا علي! اكفياني فإنكما كافياي»** یعنی اي محمد و اي علي شما دو نفر مرا حفظ کنيد، زيرا که شما حافظ و نگهبان من ‌هستید و مرا ياري کنيد که شما ياور من ‌هستید و مرا کفايت کنيد که شما مرا کافي هستيد! در صورتي که خدا به رسول خود مکرر فرموده است تو حافظ مردم نيستي و مکرر فرموده:

﴿وَمَا لَكُم مِّن دُونِ ٱللَّهِ مِن وَلِيّٖ وَلَا نَصِيرٖ ١١٦﴾ [التوبة: ١١٦] یعنی: «براي شما غير خدا سرپرست و ياوري نيست».

و فرموده:

﴿وَكَفَىٰ بِٱللَّهِ وَلِيّٗا وَكَفَىٰ بِٱللَّهِ نَصِيرٗا ٤٥﴾ [النساء : ٤٥] یعنی: «فقط خدا ولي و سرپرست است و کافي است که خدا ياور باشد».

و فرموده:

﴿أَلَيۡسَ ٱللَّهُ بِكَافٍ عَبۡدَهُۥ﴾ [الزمر: ٣٦] «آيا خدا براي بنده خود کافي نيست».

ولي اين مشرکين، غير از خدا را به عنوان ياور و حافظ و نگهبان مي‌خواهند! اگر بخواهيم خرافات و کفريات مفاتيح را بيان کنيم بايد کتابي جداگانه بنويسيم.([[88]](#footnote-88)) آيا آنکه در زيارت مي‌خواند: **«واحشروني في جملتكم»** یعنی مرا در زمره‌ی خويش محشور کنيد، نمي‌داند که حشر و نشر به دست کسي جز خدا نيست. چنان‌که فرموده:

﴿وَإِنَّ رَبَّكَ هُوَ يَحۡشُرُهُمۡۚ إِنَّهُۥ حَكِيمٌ عَلِيمٞ ٢٥﴾ [الحجر: ٢٥] یعنی: «و محققاً این پروردگارت هست که ايشان را محشور مي‌‌کند همانا او حکيم و عليم است».

لازم به ذکر است که تقديم «هو» بر فعل «يحشر» دلالت بر حصر دارد. و باید دانست که انبياء و امامان وقت حشر و نشر و قيامت را نمي‌دانند چه برسد به اينکه کسي را محشور کنند چنان‌که فرموده:

﴿يَسۡ‍َٔلُكَ ٱلنَّاسُ عَنِ ٱلسَّاعَةِۖ قُلۡ إِنَّمَا عِلۡمُهَا عِندَ ٱللَّهِۚ وَمَا يُدۡرِيكَ لَعَلَّ ٱلسَّاعَةَ تَكُونُ قَرِيبًا ٦٣﴾ [الاحزاب : ٦٣] یعنی: «از تو درباره (زمان وقوع) قيامت سؤال مي‌کنند، بگو همانا علم آن فقط نزد خداست، توچه مي‌داني شايد وقت قيامت نزديک باشد».

و فرموده:

﴿إِنَّ ٱللَّهَ عِندَهُۥ عِلۡمُ ٱلسَّاعَةِ﴾ [لقمان: ٣٤] یعنی: «علم (وقت برپایی قیامت) فقط نزد خداست».

آري ملتي که از کتاب آسماني خود بي‌ خبر باشد، بازار بدعت‌ها و کفريات در ميانشان رواج مي‌‌يابد!

زيارت 34 نيز مجموعه‌‌ای از کفريات و موهومات است که اکثر جملاتش ضد قرآن می‌باشد. از آن جمله مي‌گويد: **«حجة رب العالمين على الأولين والآخرين وملجأ ذوي النهي ويا شجرة النداء وصاحب الدنيا والحجة على جميع الورى وباب الله وعيبة غيب الله ومجلي إرادة الله وموضع مشية الله وأول من ابتدع الله والحجة على جميع من خلق الله، أيها النبأ العظيم والذكرالحكيم وأيها الحبل المتين ومرشد البريات وعالم الخفيات ويا صاحب العمل المخزون وعارف الغيب المكنون وعالم بما كان وما يكون، مثيب أوليائه يوم الحساب ومهلك أعدائه بأليم العذاب وقاصم المعاندين الأشرار وعالم السّرّ وأخفى، أيها النازل من عليين ومهلك من طغى من الأولين، يا سامع الأصوات، يا من حظي بكرامة ربه فجل عن الصفات واشتق عن نور ...»** و از اين قبيل کلمات که تمامش کفر و شرک و ضد قرآن است، و خواندن آن‌ها حرام و اعتقاد به آن‌ها انکار اسلام است، هر چند بعيد نيست فريبکاري پيدا شود و براي اثبات اين کفريات، به اخباري متوسل شود که همان اخبار نيز ساخته و پرداخته همین غلو‌کنندگان و مشرکين است و بديهي است که روايات اين‌گونه افراد قابل اعتماد نيست. باري زيارت‌‌ساز جاهل، صفات خدا را به امام نسبت داده و مي‌گويد: **«كَلَّ يا مولاي عن نعتك أفهام الناعتين وعجز عن وصفك لسان الواصفين، كيف أصف يا مولاي حسن ثنائك والأوهام عن معرفة كيفيتك عاجزة والأذهان عن بلوغ حقيقتك قاصرة»** یعنی اي مولاي من اي امام از وصف تو فهم وصف‌کنندگان ناتوان است و زبان وصف‌کنندگان از وصف تو عاجز است، چگونه اي مولاي من زیبایی ثناي تو را وصف کنم در حالي که خيال از شناخت چگونگي تو ناتوان است و افکار از رسيدن به کنه حقيقت تو کوتاه است.

ملاحظه کنيد اين دشمن علي ÷، امام را چنان وصف مي‌کند که خود حضرت امير ÷ خدا را وصف مي‌کند و بنده خدا را هم‌چون خدا قابل درک نمي‌داند!

توجه کنيد که حضرت امير ÷ خدا را به همين گونه که اين غلوکننده مي‌گويد، وصف کرده است: **«الحمد لله الذي لايبلغ مدحته القائلون، ولا يحصي نعمائه العادون، ولايؤدي حقه المجتهدون، الذي لا يدركه بعد الهمم ولا يناله غوص الفطن»** یعنی ستايش خدايي را که گويندگان مدح او [چنان‌که باید و شايد] نتوانند مدح کنند، و هیچ‌کس نمی‌تواند نعمت‌هاي او را بشمارد، و هیچ‌کس نمی‌تواند حق او را ادا کند، خدايي که انديشه‌‌هاي دوربين او را درک نمی‌کنند و فکرهاي غواص به چگونگي او نمی‌رسند.([[89]](#footnote-89)) آيا واقعاً اين زيارت‌‌ساز دوست‌دار علي÷ است که اين‌گونه برخلاف تعليمات آن بزرگوار سخن مي‌گويد؟

اگر بخواهيم تضاد جملات اين زيارت را با قرآن بيان کنيم، این کتاب بسیار طولانی خواهد شد. اگر مي‌بينيم که فرق اسلامي فرقه شيعه اماميه را رافضي و مشرک خوانده‌اند، از آن روست که اين‌گونه مطالب را در کتب و زيارات شيعه مي‌بينند. اينک چند جمله از اين زيارتنامه را با تعاليم قرآن مقايسه کنيم:

زيارت‌ ساز جاهل مي‌گويد: اي امام تو حجت رب العالمين بر اولين و آخرين هستي، يعني تو حجتي حتي بر کساني که قبل از دنيا آمدن تو، زندگی می‌کرده‌اند و بر کساني که بعداً تا قيامت به دنيا مي‌آيند و تو را نديده و تو نیز آنان را نديده‌اي، يعني توحجت بر تمام انبياء و مرسلين هستي، حال چگونه امکان دارد که امام بر پيشينيان خود حجت باشد؟ این را فقط زيارت‌ساز جاهل مي‌داند!

و مي‌گويد تو ملجأ و پناه تمام عقلاء هستي، با اينکه خدا مي‌فرمايد:

﴿وَظَنُّوٓاْ أَن لَّا مَلۡجَأَ مِنَ ٱللَّهِ إِلَّآ إِلَيۡهِ﴾ [التوبة: ١١٨] یعنی: «هيچ پناهگاهي در برابر خدا نيست مگر به سوي خود او».

و نيز مي‌گويد: تو درخت موسی هستی که ندا داد، حال اينکه درخت خودش ندا نداد و ناطق نبود، بلکه خدا در آن فضا ندا ونطق فرمود.

و مي‌گويد تو صاحب دنيايي([[90]](#footnote-90)). حال آن‌که قرآن خداوند را مالک دنيا و صاحب اختيار انبياء و اولياء مي‌داند و مي‌فرمايد: ﴿لِّلَّهِ مُلۡكُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ﴾ [الشورى: ٤٩].

و مي‌گويد: تو درِ خدا و ظرف غيب خدايي. با اين‌که خدا به رسول خود فرموده:

﴿قُل... وَلَآ أَعۡلَمُ ٱلۡغَيۡبَ﴾ (الأنعام/50 و هود/31) یعنی: «بگو من غيب را نمي‌دانم».

و مي‌گويد: تو آیينه‌ی اراده‌ی خدايي. با اين‌که امام کاظم فرموده است: **«إرادة الله هي الفعل لا غير ذلك»** یعنی اراده‌ی خدا همان کار او است نه چيز ديگري.([[91]](#footnote-91)) ديگر این‌که اراده ذهن و آیينه ندارد و ظرف و چمدان نمي‌خواهد.

و مي‌گويد: تو محل مشيت خدا و نخستين کسي هستي که خدا او را آفريد و حجت بر جميع آفريدگان خدا هستی! اما علي ÷ انبياء را حجت مي‌داند و فرموده است: **«بعث رسله بما خصهم به من وحيه، وجعلهم حجة له على خلقه، لئلا تجب الحجة لهم بترك الإعذار إليهم»** یعنی خداوند پيامبران را مبعوث فرمود و وحي خويش را به آنان اختصاص داد و آنان را بر مردم حجت قرار داد تا برای مردم عذر و بهانه‌ای باقی نماند.([[92]](#footnote-92)) هم‌چنين آن حضرت قرآن را حجت کافي دانسته است و در وصف آن فرموده: **«أنزل عليكم الكتاب تبياناً لكل شيء ... فألقى إليكم المعذرة واتخذ عليكم الحجة»** یعنی قرآن را که بيان‌کننده همه چيز [در مورد دين] هست، نازل فرمود ... جاي عذر بر شما باقي ننهاد و حجت را بر شما تمام فرمود.([[93]](#footnote-93)) و فرموده: **«أرسله بحجة کافية»** یعنی خداوند رسولش را با قرآنی که حجت کافي است فرستاد.([[94]](#footnote-94)) و فرموده: **«صامت ناطق، حجة الله على خلقه»** یعنی قرآن خاموشي ناطق و حجت خدا بر بندگانش می‌باشد.([[95]](#footnote-95))

باز این زیارت‌ساز مي‌گويد: اي نبأ عظيم و ذکر حکيم، در حالي که خدا قرآن را ذکر حکيم خوانده است، نه آن امامي که خود تابع قرآن است چنان‌که فرموده است: ﴿ذَٰلِكَ نَتۡلُوهُ عَلَيۡكَ مِنَ ٱلۡأٓيَٰتِ وَٱلذِّكۡرِ ٱلۡحَكِيمِ ٥٨﴾ [ال عمران: ٥٨] یعنی: «اين چیزی را که بر تو مي‌خوانيم از آيات و ذکر حکيم است». اما این زيارت‌ ساز هیچ توجه‌ای به قرآن ندارد.

و مي‌گويد: اي حبل ‌الله المتين. نمی‌دانم چگونه امامی که در دنيا وجود ندارد را پناه و ريسمان محکم خوانده و مي‌خواهد به او چنگ بزند. از همين رو امام در حال احتضار فرمود: **«غداً مفارقكم»** یعنی فردا از شما جدا مي‌شوم و از دنيا مي‌روم.([[96]](#footnote-96)) و اگر در دنيا بود و با امثال اين‌گونه زيارت‌‌سازان روبرو مي‌شد قطعاً ايشان را مشمول احکام مشرکين مي‌دانست!

و مي‌گويد: تو مرشد مخلوقات و داناي خفایا هستی! اما خداوند در وصف خود فرموده است:

﴿إِنَّهُۥ يَعۡلَمُ ٱلۡجَهۡرَ وَمَا يَخۡفَىٰ ٧﴾ [الاعلى: ٧] یعنی: «یقیناً این خداست که آشکار و نهان را مي‌داند».

و فرموده است:

﴿إِنَّ ٱللَّهَ لَا يَخۡفَىٰ عَلَيۡهِ شَيۡءٞ﴾ [ال عمران: ٥] یعنی به درستی که بر خداوند هیچ چيز پنهان نمی‌ماند.

و فرموده است:

﴿فَإِنَّهُۥ يَعۡلَمُ ٱلسِّرَّ وَأَخۡفَى ٧﴾ [طه: ٧] یعنی: «همانا که خداوند آن‌چه را که راز و پنهان‌ باشد مي‌داند».

و نفرموده که علي يعلم الجهر و ما يخفي.

زائر جاهل به امامي که از خيانت برخي از مسؤولين حکومت خود خبر نداشت، مي‌گويد: **«أنت عينه الحفيظة التي لا تخفى عليه خافية»** یعنی تو چشم يا خبرگزار خدايي که هیچ چيز بر او مخفي نمی‌ماند. واقعاً انسان خجالت مي‌کشد اين کفريات را بنويسد، چگونه مجلسي و مانند او که ادعاي دانش دارند اين چيزها را نوشته‌اند؟ مگر نمي‌دانند خدا به رسولش فرموده است:

﴿وَمِنۡ أَهۡلِ ٱلۡمَدِينَةِ مَرَدُواْ عَلَى ٱلنِّفَاقِ لَا تَعۡلَمُهُمۡۖ نَحۡنُ نَعۡلَمُهُمۡ﴾ [التوبة: ١٠١] یعنی «برخي از اهل مدينه داراي نفاق ‌هستند، تو ايشان را نمي‌ شناسي، ما ايشان را مي‌‌شناسيم».

با این وجود اين جهال مي‌گويند: امام عالم بما کان و ما يکون است؟ يعني امام به آن‌چه بوده و خواهد بود عالم است! و اين زيارتنامه مملو از اين اباطيل می‌باشد.

و عجیب این‌که مجلسي در باب **«زياراته المختصة منها زيارة يوم الحادي والعشرين»** از قول حضرت «خضر» ناموجود زيارتنامه آورده است، چنان‌که در بحار و در کافي روايت کرده‌‌اند که در روز 21 ماه رمضان خضر آمد و براي حضرت امير زيارتنامه خواند، در حالي که انبياء و اولياء قبل از رسول خدا به تصريح قرآن همه وفات کرده‌‌اند، و خداوند فرموده است:

﴿وَمَا جَعَلۡنَا لِبَشَرٖ مِّن قَبۡلِكَ ٱلۡخُلۡدَ﴾ [الانبياء: ٣٤] یعنی «ما براي بشري قبل از تو جاويداني و ماندگاری در دنيا را قرار نداده‌ايم»

بنابراین تمام کسانی که قبل از پيامبر ص بوده‌اند همه وفات کرده‌اند، ولي اين متقلبان مانند مرشدان صوفيه که به دورغ از خضر خرقه گرفته‌اند زيارتنامه گرفته‌اند!

ثواب زيارت در عيد غدير و اوقات ديگر و زيارت حضرت معصومه

در اين باب و ابواب ديگر ثواب‌هاي اغراق‌‌آميزی براي زيارت قبر نوشته‌اند که يک هزارم آن را براي زيارت امام و يا رسول در زمان حیاتشان ننوشته‌اند. مگر قبر چه فایده‌ای دارد؟ چگونه زيارت قبر از زيارت خود امام برتر است؟ مگر مقبره محترم‌تر از خود پيغمبر اکرم ص است؟ چگونه در حال حيات رسول خدا و ائمه همسرانشان جنب و حيض و نفاس مي‌شدند و در کنار خود رسول و يا خود امام بودند و در بستر و اطاق و حياط ايشان حضور داشتند و حضورشان حرام نبود اما اکنون بنا به فتواي خرافيون اگر شخص جنب و یا حیض باشد رفتنش به زیارت قبرشان حرام است؟ معلوم نیست این احکام حرمت ورود حایض و جنب به بارگاه ایشان چه وقت نازل شده است. شکی نیست که این احکام غیر از آن چیزی است که خدا نازل کرده است. آیا نفهمیده‌اند که خداوند فرموده است:

﴿وَمَن لَّمۡ يَحۡكُم بِمَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ فَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡكَٰفِرُونَ ٤٤﴾ [المائ‍دة: ٤٤] یعنی: «هر آن کس به آنچه که خداوند نازل فرموده حکم نکند کافر است».

دیگر این‌که در زمان رسولص و ائمه بارگاهی نبوده است تا این احکام درباره آن‌ها نازل شود، لابد این احکام وقتی که سلاطین جور این بارگاه‌ها را ساخته‌اند از جانب شیاطین نازل گردیده است! احترام ائمه به این نیست که احکام غیر الهی بتراشید و به گناه آلوده شوید. فقهاء باید همواره این آیه کریمه را جلوی چشمان خود قرار دهند که می‌فرماید:

﴿وَلَا تَقُولُواْ لِمَا تَصِفُ أَلۡسِنَتُكُمُ ٱلۡكَذِبَ هَٰذَا حَلَٰلٞ وَهَٰذَا حَرَامٞ لِّتَفۡتَرُواْ عَلَى ٱللَّهِ ٱلۡكَذِبَۚ إِنَّ ٱلَّذِينَ يَفۡتَرُونَ عَلَى ٱللَّهِ ٱلۡكَذِبَ لَا يُفۡلِحُونَ ١١٦﴾ [النحل: ١١٦] یعنی: «با آن‌چه زبانتان وصف می‌کند به دروغ نگویید که این حلال است و این حرام که با این کارتان بر خدا افتراء ببندید، کسانی که بر خدا دروغ می‌بندند هرگز رستگار نمی‌شوند».

در زیارت قبر حضرت فاطمه معصومه در قم از امام صادق ÷ روایت جعل کرده‌اند که **«من زار فاطمة بقم فله (وجبت له) الجنة»** یعنی هر کس قبر فاطمه معصومه را در قم زیارت کند بهشت بر او واجب خواهد شد. ما نمي‌دانيم چگونه زيارت انبياء و ائمه در حال حياتشان سبب وجوب بهشت نمي‌شود، اما زيارت قبر يکي از اولاد يا نوادگانشان باعث وجوب دخول به بهشت مي‌شود؟ مگر قبر يک دختر از تمام انبياء و اولياء برتر است؟! آيا اگر کسی حضرت موسي بن جعفر ÷ را در زمان حياتش ملاقات مي‌‌کرد واجب‌ الجنت مي‌شد؟! همه اين‌ها خود دليل بر اين است که جعالان و کذابان هر چه خواسته‌‌اند بر دين خدا بسته و بر خدا افتراء بسته‌‌اند:

﴿فَمَنۡ أَظۡلَمُ مِمَّنِ ٱفۡتَرَىٰ عَلَى ٱللَّهِ كَذِبٗا لِّيُضِلَّ ٱلنَّاسَ بِغَيۡرِ عِلۡمٍۚ إِنَّ ٱللَّهَ لَا يَهۡدِي ٱلۡقَوۡمَ ٱلظَّٰلِمِينَ ١٤٤﴾ [الانعام: ١٤٤] یعنی: «چه کسی ستمکارتر از آن کسی است که بر خداوند افترا می‌بندد تا مردم را نادانسته گمراه سازد».

به دستاويز اين‌گونه احاديث دروغين، هر بدکار و گنه‌کاري مرقد بزرگان دين را زيارت و دل خود را بي‌ دليل خوش می‌کند و به همين سبب این همه صحن و سرا و گنبد زرين و ايوان و گلدسته‌هاي طلا و نقره ساخته شده و باغات و مزارع و کاروانسراها و منازل و زمين‌هاي زيادي وقف آن امامزادگان شده و ميلياردها تومان موقوفات به شکم عده‌اي بيکار و مفتخور به نام متولي و ناظر و هيئت امناء و دیگر ستمگران، سرازير مي‌گردد. در صورتي که اگر حضرت معصومه زنده می‌شد اندک غذايي براي سدّ جوع، او را کفايت مي‌‌کرد و احتياج به اين همه موقوفات نداشت و او از اين همه تجملات بيزار است، و حال سایر امامزادگان و موقوفه خوران به همين منوال می‌باشد.

در زيارت غدير نوشته‌اند: **«وفي مدح الله تعالى لعلي غنى عن مدح المادحين وتقريظ الواصفين»** یعنی با مدح خداي تعالي براي علي ÷ ‌نيازی به مدح ديگران و ثناخواني وصف‌ کنندگان نیست. سوال این است که اگر واقعاً اين جملات را درست مي‌دانيد و قبول داريد پس چرا چندين صفحه در زيارت آن حضرت را مداحي مي‌کنيد؟! ديگر آنکه خداوند اصولاً شخص به خصوصی را مدح نمي‌کند، بلکه مدح خدا شامل فرد يا افرادي است که داراي اوصاف حسنه باشند. در نهج‌البلاغه باب حِکَم آمده است هنگامي که حضرت امير ÷ به شام مي‌رفت دهقانان انبار به احترام وي از اسبانشان پياده شدند، آن حضرت از اين کار ناراحت شده و فرمود: **«ما هذا الذي صنعتموه؟»** یعنی اين چه کاري است که مي‌کنيد([[97]](#footnote-97))؟! ودر شهر کوفه وقتي شخصي به نام **«حرب»** مي‌خواست پياده در رکاب آن حضرت که سواره بود راه برود حضرت او را نکوهش کرد و فرمود: **«ارجع فإن مشى مثلك مع مثلي فتنة للوالي ومذلة للمؤمن»** یعنی برگرد که پياده آمدن شخصی همچون تو در کنار شخصی همچون من [که سواره‌ام] فتنه‌ای برای والي و ذلتی برای مؤمن است.([[98]](#footnote-98)) و همچنين وقتي گروهي در پيش ‌روی آن حضرت، او را مدح می‌کردند فرمود: **«اللهم إنك أعلم بي من نفسي وأنا أعلم بنفسي منهم، اللهم اجعلنا خيراً مما يظنون، واغفرلنا ما لا يعلمون»** یعنی پروردگارا! همانا تو از من به احوالم داناتري و من نيز به خودم از ايشان داناترم، پروردگارا ما را بهتر از آن‌چه ایشان مي‌پندارند قرار ده و آنچه را که از ما نمي‌دانند بر ما بيامرز.([[99]](#footnote-99))

در زيارت عيد غدير براي اثبات خلافت الهي علي ÷ و اين‌که او به حکم الهي خليفه است جملاتي ذکر کرده‌اند. در صورتي که خود امام به اين جملات روز اول خلافت استدلال نکرده و خلافت را به انتخاب مردم مي‌دانست و مکرر بر منبر می‌فرمود: «امير کسي است که شما او را امير کرده باشيد». و اگر واقعاً خدا او را منصوب کرده بود واجب بود اظهار کند که **أنا الامام المنصوب من الله.** ولي اين کار را نکرد، بلکه از خلافت اظهار کراهت کرد و فرمود: **«والله ما كانت لي في الخلافة رغبة، ولا في الولاية إربة، ولكنكم دعوتموني إليها»** یعنی به خدا قسم من هیچ میلی به خلافت ندارم و هیچ احتیاجی به ولايت و سرپرستي ندارم ولي شما مرا به این کار دعوت کرديد.([[100]](#footnote-100)) و فرمود: **«دعوني و التمسوا غيري ... و أنا لكم وزيراً خير لكم من أمير»** یعنی مرا رها کنيد و به دنبال کس دیگری بروید، اگر من وزیر شما باشم بهتر از اين است که اميرتان شوم.([[101]](#footnote-101)) و فرمود: **«إني لم أرد الناس حتى أرادوني، ولم أبايعهم حتى بايعوني»** یعنی من قصد (ولایت بر) مردم را نکردم بلکه ايشان خواستند که من ولی امرشان باشم، و دست بيعت به سويشان دراز نکردم تا وقتی که ايشان با من بيعت نمودند.([[102]](#footnote-102)) و فرمود: **«تقولون البيعة البيعة قبضت كفي فبسطتموها، ونازعتكم يدي فجاذبتموها»** یعنی شما پي ‌در پي مي‌گفتيد بيعت مي‌خواهيم بيعت مي‌خواهيم، من دست خود را از بيعت کردن با شما کشیدم، شما آن را باز کرديد، و دستم را عقب کشيدم و شما آن را به سوي خود کشيديد([[103]](#footnote-103)). و فرمود: **«مددتموها فقبضتها ... حتى انقطعت النعل، وسقط الرداء، ووطئ الضعيف»** یعنی دستم را براي بيعت کشيديد و من آن را بستم و طوري براي بيعت ازدحام کرديد که کفش‌ها پاره شد و عباها از دوش افتاد و ضعيف زير پا ماند.([[104]](#footnote-104)) و هم‌چنين در خطبه‌ی 34، 37 و 136و مکتوب 1 و 7 و غيره برای خلافت خود به بیعت مردم استدلال نموده و خود را از طرف خدا منصوب ندانسته است. و در مكتوب ششم نهج‌البلاغه و ده‌ها حديث ديگر خلافت را به انتخاب مهاجرین و انصار دانسته است.

در اين زيارت برای اثبات خلافت علی به این آیه استدلال کرده است:

﴿۞يَٰٓأَيُّهَا ٱلرَّسُولُ بَلِّغۡ مَآ أُنزِلَ إِلَيۡكَ مِن رَّبِّكَۖ وَإِن لَّمۡ تَفۡعَلۡ فَمَا بَلَّغۡتَ رِسَالَتَهُۥۚ وَٱللَّهُ يَعۡصِمُكَ مِنَ ٱلنَّاسِۗ إِنَّ ٱللَّهَ لَا يَهۡدِي ٱلۡقَوۡمَ ٱلۡكَٰفِرِينَ ٦٧﴾ [المائ‍دة: ٦٧] یعنی: «اي رسول خدا آنچه را که از پروردگارت بر تو نازل شده است ابلاغ کن، اگر چنين نکردی رسالت و پيام خدا را نرسانده‌‌ای و [بدان که] خداوند تو را از [شر] مردم حفظ مي‌کند و همانا خدا قوم کافران را هدايت نمي‌کند».

مي‌پرسيم مگر خداوند نفرموده است: ﴿مَآ أُنزِلَ إِلَيۡكَ﴾ یعنی: «آنچه را که بر تو نازل شده است» به مردم برسان؟ آيا پيامبر ص چیزی را که بر او نازل شده است ابلاغ فرموده است يا خير؟ و اگر ابلاغ فرموده است آيه مذکور در کجاي قرآن و کدام آيه است؟ اگر آنچه که نازل شده درباره‌ی خلافت الهي و بلافصل علي ÷ می‌باشد، چرا در قرآن چنين آيه‌‌ای نیامده است؟ و چرا بلا فاصله پس از همين آيه ذکر نشده است؟ نکند اعتقاد داريد که ـ معاذ الله پيامبر ص آيه مذکور را نرسانده است؟! يا این‌که اعتقاد داريد ـ معاذ الله ـ آيه مذکور از قرآن حذف شده است؟! زيرا در این آیه هیچ ذکري از خلافت نيست و قبل و بعد آيه شريفه نيز تماماً راجع به يهود و نصاري می‌باشد!. ديگر اين‌که چرا آيه بعد را که با کلمه «قل» آغاز شده است، همان (ما أنزل) یعنی آن‌چه که بر او نازل شده است ندانيم؟ زیرا هم با آيه قبلی کاملاً متناسب است و هم با چندين آيه قبل، هم سياق و مرتبط است. زيرا در آيات مذکور نيز تمام سخن درباره اهل کتاب است. علاوه بر اين در آخر آيه فرموده است: ﴿إِنَّ ٱللَّهَ لَا يَهۡدِي ٱلۡقَوۡمَ ٱلۡكَٰفِرِينَ ٦٧﴾ یعنی: «همانا خداوند قوم کافران را هدايت نمي‌کند». پس اين آيه خطاب به اصحاب پيامبر ص نيست، زيرا آنان کافر نبوده‌اند، و اگر کسي بگويد که آن‌ها کافر بوده‌اند، از کجا بدانيم که خودش واقعاً به قرآن و اسلام معتقد است، در حالي که به راحتي و بدون دليلِ متقن، ممدوحين قرآن را کافر مي‌خواند؟

چگونه ممکن است خداوند چند هزار تن از اصحاب پيامبر را اعم از مهاجرين و انصار و مجاهدين مسلمان که در رکاب رسول الله ص به حج شتافته‌اند، به جاي گفتن: «تقبل الله» کافر خطاب فرمايد؟! آن هم آن خدايي که این همه آیه در مدح مهاجرین و انصار نازل نموده است.

ديگر آن‌که چرا قبل از ابلاغ موضوع موردنظر، پروردگار در همان آيه 67 آن‌ها را کافر خطاب کرده‌ است؟ اگر پندار مدعيان ولايت صحيح مي‌‌بود، شايسته بود که اين خطاب پس از انکار و عدم پذيرش مساله ولايت، نازل شود و منکران کافر خوانده شوند نه قبل از ابلاغ موضوع، زيرا آيه به سبک آياتي نيست که موضوعي را ذکر کرده باشد و ‌بفرمايد هر که موضوع مذکور را نپذيرد در شمار کافران خواهد بود. بلکه آيه بدون ذکر موضوع، عده‌اي را کافر مي‌خواند و معلوم مي‌‌سازد خطاب آن متوجه کساني است که از قبل و به عللي ديگر، از کافران بوده‌اند و اکنون به قصد اتمام حجت يا اعلان خصومت يا مقاصد ديگر مورد خطاب واقع مي‌شوند در حالي که اگر اصحاب پيامبر را چنان‌که مدعيان مي‌خواهند مشمول مقطع آيه 67 بدانيم، ايشان قبل از ابلاغ موضوع خلافت الهي علي ÷ هنوز کاري که آنان را مستحق خطاب کافرين بنمايد نکرده بودند، بلکه بر عکس ممدوح قرآن بوده‌اند، پس چگونه ممکن است قرآن خطاب خود را با کافرخواندن آنان آغاز کند؟

وانگهي اگر خداوند به رسول خويش فرموده است: «نترس که ما تو را از شر قوم کافر حفظ مي‌کنيم» آیا ممکن است که اين قوم کافر همان اصحاب پيامبر بوده ‌باشند؟ مگر رسول خدا از اصحابش که اکثر قريب به اتفاقشان جان‌نثار و مطيع وي بوده‌‌اند، هم‌چون يهود و نصاري احساس خطر مي‌کرد و بيمناک بود؟ اگر آنان کافر و منافق بوده‌اند چرا پيامبر با آنان زندگي مي‌کرد و آنان را گرامي مي‌‌داشت و با آن‌ها غذا مي‌‌خورد و برخي از آنان را به امامت نماز ‌گماشت(مانند ابوبکر)؟ به هر حال موضوع آيه با مقصودي که مدعيان مي‌خواهند هیچ تناسبی ندارد.

علاوه بر اين اگر آنان کافر و منافق بودند چرا علي ÷ آنان را ستوده است؟ آيا ممکن است علي از منافق و کافری تمجيد کند؟ آیا نشنیده‌اند که حضرتش درباره‌ی اصحاب پيامبر فرموده است: **«لقد رأيت أصحاب محمد** ص **قد باتوا سجداً وقياماً، يراوحون بين جباههم وخدودهم و يقفون على مثل الجمر من ذكر معادهم، كأن بين أعينهم ركب المعز من طول سجودهم، إذا ذكر الله هملت أعينهم حتى تبل جيوبهم»** یعنی اصحاب محمد ص را دیدم که شب را به سجده و قيام بيدار مي‌مانند و گاهی پيشاني و گاهی رخسارشان را به خاک سجود می‌گذاشتند و از به ياد آوردن روز جزا، هم‌چون اخگری سوزان مي‌شدند، پيشاني‌هايشان بر اثر طول سجود، هم‌چون زانوي بُز پينه بسته بود، هرگاه ذکر خدا مي‌شد گريبانشان از اشک ‌تر مي‌شد.([[105]](#footnote-105)) و فرموده است: **«هم والله ربّوا الإسلام كما يربّى الفلو مع غنائهم، بأيديهم السباط وألسنتهم السلاط »** یعنی به خدا سوگند ايشان اسلام را همچون کره اسب يک‌ساله‌ای که از شير مادرش گرفته شده، با دستهاي باز و زبان‌هاي تيزشان پرورش دادند.([[106]](#footnote-106)) يعني به اسلام خدمت کردند.

هم‌چنين حضرت زين‌ العابدين ÷ در دعاي چهارم صحيفه‌ی سجاديه در حق اصحاب رسول ص دعا نموده و ايشان را به نيکي ياد کرده و از ايشان تمجيد و مدح بليغ نموده و آنان را هدايت يافته دانسته است. و هم‌چون دعاي فوق، در پاره‌اي از ادعيه ديگر نيز از اصحاب رسول مدح و در حقشان دعا شده است، مانند دعاي روز سه‌ شنبه در مفاتيح‌الجنان که اصحاب پيامبر ص را منتجبين خوانده و بر ايشان درود فرستاده است. ولي با وجود آيات روشن قرآن در مدح ايشان، از آوردن جملات ادعيه در اين خصوص صرف‌‌نظر مي‌کنيم.

در اين زيارت به آيه تطهير يعني آيه 33 سوره الأحزاب نیز اشاره شده است و آن را دليل بر افضيلت دانسته است، به گونه‌ای که ايشان يعني اهل بيت رسول حتي از انبياء نیز بالاترند. حال ما مي‌پرسيم اگر جمله ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ ٱللَّهُ لِيُذۡهِبَ عَنكُمُ ٱلرِّجۡسَ أَهۡلَ ٱلۡبَيۡتِ وَيُطَهِّرَكُمۡ تَطۡهِيرٗا﴾ دليل عصمت و افضليت باشد، بنابراین تمام مؤمنين معصوم و افضل خواهند بود، زيرا خدا در آيه وضو، خطاب به همه مؤمنين می‌فرماید: ﴿يُرِيدُ لِيُطَهِّرَكُمۡ﴾ [المائ‍دة: ٦] یعنی: «خداوند اراده دارد که شما را پاک سازد».

ولي در واقع اراده طهارت که خدا در آيه 31 سوره الأحزاب و آيه 6 سوره المائده ذکر فرموده اراده تشريعي و قانوني است که خدا قانوناً از همه مؤمنين طهارت را خواسته و اراده کرده که به اختيار خودشان پاکيزه گردند و در آيه تطهير اهل بيت نيز هم‌چنين است و منظور از اراده، اراده قانوني و شرعي است نه اراده تکويني. اگر مقصود اراده‌ی تکويني باشد چنین است که خدا خود ايجاد طهارت و عصمت کرده باشد يعني اهل بيت و همه مؤمنين به اراده الهي ذاتاً معصومند و در اين فضيلتي نيست، زيرا تمام درخت‌ها و رودها نيز بالذات معصومند. پس مقصود از اراده در اين آيات، اراده قانوني است و خدا از همه به خصوص اهل بيت رسول قانوناً طهارت را خواسته است (یعنی قانون گذاشته و دستور داده و درخواست طهارت و پاکی کرده است)، زيرا اهل بيت رسول بايد با طهارت جسمي و روحي خود آبروي رسول خدا را حفظ کنند. باري در اين باب نيز روايات صحيح‌السند وجود ندارد.

نکته قابل توجه مبلغين مذهبي

برخي از خطباء مي‌گويند مقصود از ساختن و پرداختن اين همه زيارت‌‌نامه معرفي ائمه و دعوت مردم به سوي ايشان بوده است. ولي لازم است بدانند که اين کار مورد نهي حضرت صادق ÷ است و کليني چند روايت ذکر کرده که ائمه فرموده‌اند مردم را رها کنيد و کسي را به اين امر يعني امامت ما دعوت نکنيد. دليل آن نيز روشن است زيرا امام تابع دين است نه خود دين و بايد مردم به خود دين دعوت شوند. از جمله اخبار مذکور روايتي از ثابت بن ابي‌سعيد به این مضمون میباشد: **«قال لي أبوعبدالله: يا ثابت ما لكم وللناس كفوا عن الناس ولا تدعوا أحداً إلى أمركم ... كفوا عن الناس ولا يقول أحدكم أخي وابن عمي وجاري ... الخ »** یعنی حضرت صادق ÷ به من فرمود: اي ثابت چه کار به مردم داريد، دست از سر مردم برداريد و هیچ کس را به امر خود (يعني توجه به ما) دعوت نکنيد ... و کسي از شما نگويد برادر يا پسر عمو يا همسايه من است (پس بايد او را دعوت کنم) ... الخ([[107]](#footnote-107)).

زيارت روز هفدهم ربيع‌الاول

در اين بخش مجلسي زيارتي را به عنوان زيارت نهم از امام صادق ÷ نقل کرده که «**مرسل**» و بدون سند است و در اين زيارت جملات زيادي بر ضد عقل و قرآن و بر خلاف تاريخ آمده است. از آن جمله به حضرت امير مي‌گويد: **«السلام عليك يا وصي الأوصياء».** با اينکه تاريخ و عقل و حديث هر سه شاهدند که آن حضرت فقط وصي خاتم ‌الأنبياء بوده است نه غير او! و ديگر آن‌که مي‌گويد: **«السلام عليك يا من عنده علم الكتاب»** یعنی سلام بر تو اي کسی که علم کتاب در نزد اوست. اين‌جانب در تفسير مختصر خود بر قرآن کريم به نام تابشي از قرآن ذيل آيه آخر سوره مبارکه الرعد گفته‌‌ام که مراد از **«**وَمَنۡ عِندَهُۥ عِلۡمُ ٱلۡكِتَٰبِ ٤٣**»** به شهادت ده‌‌ها آيه‌ی قرآن، علماي يهود و نصاري هستند که کتاب آنان از رسالت پيغمبر ص خبر داده بود.

از آن جمله مي‌گويد: **«أيها المتصدق بالخاتم في المحراب»** يعني اي کسي که در محراب انگشتر خود را صدقه داد. در حالي که در زمان رسول خدا ص در ميان مسلمين محرابي وجود نداشته است که کسي بخواهد در آنجا صدقه بدهد!([[108]](#footnote-108)) و اولین کسي که در مسجد، محراب و مقصوره ساخت معاويه بوده است!

و در همين زيارت مي‌گويد: **«السلام على نور الأنوار ... مستنقذ الشيعة المخلصين من عظيم الأوزار»** یعنی سلام بر نور نورها... نجات ‌بخش شيعيان مخلص از بار گناهان بزرگ! کلمه نور الأنوار از بافته‌ هاي فلاسفه مشرک يونان است که امثال این غلو‌کننده آن را از آن‌ها فرا گرفته‌اند، آنان مي‌گفتند: **«لا يصدر من الواحد إلا الواحد»** يعني از خداي واحد مجرد، چیزی صادر نمي‌شود مگر يک چيز، زيرا کثرت در ذات او نيست، پس او مصدر يک چيز است و آن يک چيز عقل اول و يا همان نور الأنوار است و باقي موجودات را عقل اول و يا نور الأنوار خلق کرده و مصدر کثرت شده است. اما اين سخن باطل و مخالف قرآن است که مي‌گويد: ﴿ٱللَّهُ خَٰلِقُ كُلِّ شَيۡءٖ﴾ [الزمر: ٦٢] یعنی: «خالق همه چيز خداوند است».

خدا مصدر نيست و چيزي از او صادر نشده است نه واحد و نه کثير، بلکه او ايجاد ‌کننده‌ی موجودات از نيستي هست، زيرا خدا خارج و داخلی ندارد تا چيزي از او صادر شود و لازمه‌ی صدور، ترکيب است. می‌بینیم که اين غلوکنندگان هر کفري را از هر جايي گرفته‌‌اند و آن را بر امام بسته‌اند و به مسلمين تزريق کرده‌‌اند!

اما در مورد جمله **«مستنقذ الشيعة المخلصين من عظيم الأوزار»** بايد پرسيد چگونه شيعه خالص و مخلص مرتکب گناهان بزرگ مي‌شود؟ و آيا کسي که مرتکب گناهان بزرگ ‌شده شيعه مخلص است؟! مگر علي÷ نعوذ بالله پيشواي فاسقين و فاجرین است؟ آيا اطلاق چنين کلماتی در شأن علي ÷ مدح او است يا ذم او؟ وانگهي از کجا معلوم که هر کس گناهان بزرگی مرتکب شود علي نجات ‌دهنده‌ی او است حال آن‌که خدا به رسول خود با استفهام انکاري مي‌‌فرمايد: ﴿أَفَأَنتَ تُنقِذُ مَن فِي ٱلنَّارِ ١٩﴾ [الزمر: ١٩] یعنی: «آيا تو کسي را که [مستحق‌] آتش دوزخ است نجات مي‌دهي؟» يعني رسول خدا نمي‌تواند کسي را از عذاب نجات دهد پس چگونه علي مي‌تواند؟ آيا مقام و منصب علي همين است که طرفدار و دستگير فاسقين باشد؟ خود حضرت امير به شهادت صدها دعايي که از او به جا مانده از خدا مي‌ترسید و از خوف گناهانش گريه و ناله مي‌‌کرد، و از قيامت وحشت داشت. چنين امامي دلال گناهکاران نخواهد شد بلکه از گناه و اهل آن بيزار است، و امام ‌المتقين است نه امام اهل الأوزار و الکذابين.

در جمله بعدی مي‌گويد: **«يا ولي الله إن بيني و بين الله عزوجل ذنوباً قد أثقلت ظهري...»** یعنی اي ولي خدا، بين من و خداي عزوجل گناهاني است که بر پشتم سنگينی میکند و خواب را از من ربوده است اکنون آمده‌ام که تو مرا از آتش پناه دهی. در جواب او بايد گفت: خداوند فرموده است:

﴿أَن لَّا مَلۡجَأَ مِنَ ٱللَّهِ إِلَّآ إِلَيۡهِ﴾ [التوبة: ١١٨] یعنی: «در برابر خدا جز به سوي خدا پناهي نيست».

و فرموده است:

﴿مَا لَكُم مِّن مَّلۡجَإٖ يَوۡمَئِذٖ وَمَا لَكُم مِّن نَّكِيرٖ ٤٧﴾ [الشورى: ٤٧] یعنی: «روز قيامت هيچ پناهگاه و هیچ فریاد‌رسی براي شما نیست».

و علي ÷ نیز فرموده است: **«ألجئ نفسك في أمورك كلها إلى إلهك ... أمرك أن تسأله ليعطيك وتسترحمه ليرحمك»** یعنی خود را در تمامي امورت به پناه پروردگارت در آور ... خدا تو را امرکرده که از او بخواهي تا تو را عطا فرمايد و از او طلب رحمت کني تا به تو رحم کند([[109]](#footnote-109)). بنابراین تنها کار عاقلانه این است که انسان از گناهانش توبه کند، زیرا علي ÷ فرموده است: **«لا شفيع أنجح من التوبة»** یعنی هيچ شفيعي کامياب‌تر از توبه نيست([[110]](#footnote-110)) و در مقابل خدا هيچ مقامي نمي‌تواند از تو طرفداري کند، پس اگر مي‌خواهي خدا تو را بيامرزد توبه کن و حق خالق و خلق را ادا کن.

در نهج‌ البلاغه چنین آمده است که علي ÷ در نامه‌‌ای به مالک اشتر نوشت: **«أمره بتقوى الله و اتباع ما أمر به في كتابه، من فرائضه وسننه التي لا يسعد أحد إلا باتباعها»** یعنی مالک اشتر را به تقواي الهي و پيروي از آن‌چه خدا در کتابش به آن امر فرموده است دستور می‌دهد، پیروی از فرائض آن کتاب و سننش، که هيچ کس به سعادت نمي‌رسد مگر با پيروي از آن‌ها([[111]](#footnote-111)). در ضمن امام که در ميان قبر و يا ميان ضريح طلا و نقره‌ی غصبي نيست، او از دنيا رفته و از اهل دنيا و فتنه و فساد تو و ديگران بي‌ خبر است، تو خود را معطل مکن. و اگر هم امام حاضر بود نمي‌دانست تو راست مي‌گويي يا دروغ، کسي که غیر از خدا از دل و نيت بندگان خبر ندارد. و امام از اهل گناه و فسق و فجور نیز بيزار است و با کساني که آخرت را به دنيا فروخته‌اند مخالف است.

باز در اين زيارت به امام مي‌گويد: **«فاجعلني يا مولاي من همك و أدخلني في حزبك»** یعنی مرا از همّ خود قرار بده و مرا در حزب خود داخل کن. بخش اول اين کلام غير بليغ و مبهم بلکه مهمل است و اما در بخش دوم اگر مقصود از حزب، حزب الهي باشد بر انسان واجب است به اختيار خويش و با پيروي از تعاليم شرع خود را مشمول حزب الهي کند نه آن‌که امام بيايد و او را وارد آن حزب کند! باز مي‌گويد: **«يا ولي عصمة الدين»** یعنی اي ولي عصمت دين، و اين جمله معنای واضحي ندارد.

در اين زيارت مجلسي و ديگران گفته‌اند که براي حضرت امير ÷ شش رکعت و براي هر يک از حضرات آدم و نوح دو رکعت نماز بخوان! واضح است که خدا و رسولش اين نمازها را تشريع نکرده‌اند ولي معلوم نيست چگونه اين آقايان با ادعاي مسلماني و با علم به اينکه عبادات کاملاً توقيفي و منوط به اذن و تعليم شرع است، اين نمازها را توصيه کرده‌‌اند؟! و اگر شرع اجازه‌ی اين نمازها را داده است چرا ديگران به جز کذابين و مجاهيل از اين نمازها بي‌‌خبر مانده‌اند؟!

زيارت شب مبعث و روز مبعث

مجلسي و مفيد و ابن ‌طاووس و شهيد و شيخ عباس قمي هر يک براي شب و روز مبعث زيارت و آدابي را از راويان متقلب کذاب ذکر کرده‌اند که چون به درگنبد شريف رسيدي توقف کن و چنين بگو سپس داخل شو و پشت به قبله و رو به ضريح چنان بگو و .... اما اين آداب و اوامر هیچ اصلی در قرآن و سنت رسول ندارد و بدعت محض است. و خود امير المؤمنين ÷ نیز فرموده است: «السنة ما سن رسول الله والبدعة ما أحدث بعده» یعنی سنت ديني آن است که رسول خداص بنیاد نهاده است و بدعت آن است که پس از آن حضرت ايجاد شده باشد. و يقيناً اين دستورات از جانب خدا و رسولش نيست. زمان رسول خدا ص و ائمه گنبد و بارگاهی وجود نداشته است. به اضافه اين آقايان مي‌گويند: شب بعثت پيامبر شب 27 رجب است و دليل ايشان فقط شهرت این قضیه در بين شيعيان است. در صورتي که «شهرت» از ادله شرعي نيست، آن‌هم در مقابل قرآن که فرموده است:

﴿إِنَّآ أَنزَلۡنَٰهُ فِي لَيۡلَةٖ مُّبَٰرَكَةٍ﴾ [الدخان: ٣] یعنی: «همانا که ما آن را در شبي مبارک فرو فرستاديم».

و فرموده است:

﴿إِنَّآ أَنزَلۡنَٰهُ فِي لَيۡلَةِ ٱلۡقَدۡرِ﴾ [القدر: ١] یعنی: «همانا که ما آن را در شب قدر نازل کرديم».

و فرموده است:

﴿شَهۡرُ رَمَضَانَ ٱلَّذِيٓ أُنزِلَ فِيهِ ٱلۡقُرۡءَانُ﴾ [البقرة: ١٨٥] یعنی: «ماه رمضان ماهی است که قرآن در آن نازل شده است».

از مجموع اين آيات ثابت مي‌شود که شروع وحي و نزول قرآن در ماه رمضان و در شب قدر بوده است و شب مبعث رسول خدا ص همان شب قدر است، ولي این آقايان چون به قاعده **«خذ ما خالف العامة»** یعنی هر چه جمهور و عموم مسلمانان (اهل سنت) بدان عمل کردند خلاف آن را بگیر، عادت دارند، اصرار دارند که براي قرآن دو نزول يکي دفعي و ديگري تدريجي وجود دارد و پافشاري کنند که معناي «انزال» غير از «تنزيل» است، حتي اگر چنين باشد اين به معناي ممنوعیت استعمال «انزال» به معناي «تنزيل» و بالعکس نمی‌باشد. در حالي که در قرآن کريم در مورد باران، هم تعبير «إنزال ماء» (البقره آیه 22 و الأنعام آیه 99 و الرعد آیه 17) و هم «تنزيل ماء» (العنکبوت آیه 63 و الزخرف آیه 11) آمده است. واضح است که باران همواره به يک صورت مي‌‌بارد و اين خود مانع از آن است که بگوييم همواره معناي «إنزال» و «تنزيل» متفاوت است و نمي‌توان آن‌ها را به جاي يکديگر استعمال کرد! پس با اين دليل عليل(بیمار) نمي‌توان دو نزول براي قرآن قائل شد.

باري در اين باب مجلسي پس از اين‌که جملات زیادی را در وصف زيارت ذکر مي‌کند، مي‌گويد: من از سند اين زيارت مطلع نیستم، وليکن موجب زيادت ثواب است! ملاحظه فرماييد چگونه اين همه آداب بي‌ دليل و بي ‌سند را به دين افزوده‌‌اند. نمي‌دانم کارهاي بي ‌مدرک چگونه موجب ازدياد و کثرت ثواب است! آيا دو ساعت مقابل قبر ايستادن و مداحي و چاپلوسي ‌کردن در حالي که خود امام از اين کارها نهي کرده است، فایده و ثوابي دارد؟ جز اين‌که به واسطه طعن و لعن زيادي که در اين زيارات نسبت به خلفا و ساير مسلمين آمده است و موجب تفرقه و بدبيني مسلمين به يکديگر و تسلط دشمنان و ضعف و بيچارگي مسلمين می‌شود، هيچ اثر ديگري ندارد!

در اين زيارت به حضرت امير ÷ مي‌گويد: **«السلام عليك أيها الصديق الأكبر والفاروق الأعظم»** زيرا اهل سنت به ابوبکر «صديق» و به عمر«فاروق» مي‌گويند. اين زيارت‌‌ساز دشمن کيش تفرقه ‌جو، خواسته آنان را بکوبد و بگويد علي صديق بزرگتر و فاروق‌ اعظم است. همين کارهاي بيهوده است که موجب بدبيني و جنگ و جدال بين مسلمين شده است.

در اين زيارت به علي ÷ **«حجة الله الكبرى وآية الله العظمى»** مي‌گويد. خيال کرده که آن بزرگوار مانند علمای مذهبی زمان ما طالب اين القاب است و بدان خشنود می‌شوند. در قرآن کريم مي‌خوانيم که حضرت موسي ÷ و پيامبر گرامي اسلام برخي از آيات کبراي الهي را مشاهده فرموده‌اند (طه آیه 23 و النازعات آیه 20 و النجم آیه 8) از همين رو معلوم نيست که خود پيامبر آيه بزرگتر خدا باشد چه رسد به ديگران!

در اين زيارت علي را **«معدن حِكَم الله وسرّه»** خوانده است. معدن حکم خدا يعني چه؟ حضرت علي ÷ روز قيامت از اين متقلبین دادخواهي خواهد کرد که چرا اين سخنان بي ‌مدرک را بر من بستيد؟ من کي گفتم که پس از مرگم مرا به دعا بخوانيد؟ من تمام عمر خود را براي دفاع از اسلام و هدايت مردم به توحيد و اجتناب از گناهان که شرک از بزرگ‌ترين آن‌هاست، کوشيدم، چرا شما به نام من مردم را به اعمال شرک‌ آميز تشويق کرديد؟! من خود براي حفظ مسلمين با خلفا بيعت کردم و خليفه‌ی دوم را به دامادي پذيرفتم (عمر با أم کلثوم دختر علی ازدواج کرده است و داماد علی است)، پس چرا شما به بهانه‌ی طرفداراي از من، در دور کردن قلوب مسلمين از يکديگر تلاش کرديد؟! در پاسخ این سوال‌ها چه خواهند گفت؟

باز در اين زيارت از هر چه خوششان آمده است بر امام اطلاق کرده‌‌اند، از جمله مي‌گويد: **«السلام عليك يا تاج الأوصياء»** و حتي حضرت را تاج سر رسول خدا خوانده و می‌گويد: **«تاجاً لرأسه».** متاسفانه شيخ عباس قمي بدون تدبر و تامل اکثر اين تملق‌ها را درمفاتيح آورده است و شايد گمان کرده که تمام اين مداحي‌ها و ثناخواني‌ها را خود ائمه براي خودشان گفته‌اند! نمي‌دانم آيا شيخ عباس در عمرش سيرت و تاريخ خوانده است يا نه؟ ولي مي‌دانم بلکه يقين دارم اگر کسي با سيرت رسول الله ص و تاريخ اسلام و سيرت علي ÷ و ديگر ائمه آشنا باشد، به سادگي خواهد فهميد که محال است پيامبر اکرم و ائمه‌ی بزرگوار به اندازه‌ی سر سوزني به اين گونه مداحي‌ها و ثناخواني‌‌ها راضي باشند.

باري، کساني چون ابن المشهدي و ابو قره و ابن طاووس و امثال آنان براي هر کس و هر جا که توانسته‌اند، دعا و ثنا و زيارتي نقل کرده‌اند از جمله براي مسجد کوفه و بدین سبب چند دکه به وجود آورده‌اند که عبارتند از: دکه حضرت سجاد، دکه حضرت صادق و دکه‌ی حضرت امير. آيا جايز است آن‌هم بدون سند و با پندار و گمانی باطل، مسجد خدا را به دکه‌‌هايي تقسيم و براي هر دکه‌اي آدابي جعل کرد؟ آيا احکام و آداب شرع اين اندازه بي‌حساب و کتاب است؟! حتي براي حضرت مسلم بن عقيل و براي هاني و براي حضرت يونس نیز زياراتي خوش‌ عبارت و مسجع داراي مدح و تملق تراشيده‌‌اند! لابد اگر براي هر‌يک از صد و بيست و چهار هزار پيغمبر، قبر معينی وجود داشت زيارتي جدا جدا مي‌ساختند و دنيا را پر از گنبد و بارگاه مي‌کردند! دشمنان اسلام در صنعت و قدرت و اختراعات واکتشافات می‌کوشند، ولي اينان هزاران ضريح و بارگاه و زيارتنامه ساخته‌اند و تسليم استعمارگران شده‌اند. و بدین سبب مسلمين از عقب‌ مانده‌ترين مردم دنيا در قدرت و اختراعات و اکتشافات باقي مانده‌اند.

خواننده محترم! ملاحظه کن زماني که اروپاي طماع چهار نعل به سوي ترقي و کسب قدرت و برتري بر ديگران مي‌تاخت و چون گرگ در کار بلعيدن ديگران از جمله اندونزی و هندوستان و آفريقا و ... بود و شب و روز انديشه تضعيف دولت عثماني را در سر داشت، علماي ما مشغول زيارتنامه‌‌نويسي و مدح و ثناي اين و طعن و لعن آن بودند! در صورتي که رسول خداص فرموده است: **«من أصبح ولم يهتم بأمور المسلمين فليس بمسلم»** یعنی کسی که به امور مسلمين اهميت ندهد، مسلمان نيست. اينان که خود را دانشمندان اسلامي مي‌دانسته‌اند عوض فکرکردن به حال مسلمين و ترقي ‌دادن ايشان که از مهم‌ترین واجبات است، بر ايشان گنبد و گلدسته ساخته‌اند و مقدار زیادی دعا و زيارت به نام خضري که اصلا وجود ندارد جعل کرده‌اند! چه زیباست کلام حضرت علي ÷ که مي‌‌فرمايد: **«ما أحدثت بدعة إلا ترك بها سنة، فاتقوا البدع»** یعنی هيچ بدعتي به وجود نمی‌آید مگر این‌که با ايجاد آن، سنتي از بين می‌رود، پس از بدعت‌ها بپرهيزيد.([[112]](#footnote-112))

نظري به ابواب زيارت حسين ÷

حضرت امام حسين ÷ سرور و سالار جوانان اهل بهشت و امام اهل تقوي و سيد الشهداء و الگوي مجاهدين في سبيل‌ الله است. ولي متاسفانه عوض آنکه مردم به آن امام همام اقتدا و مانند او در راه حق و در راه بيان حقایق فداکاري کنند، شهادت او را براي کسب مال و جاه و شهرت و رياست تبدیل به دکانی کرده‌‌اند، و هر کس که بخواهد حقي از حقايق ديني را که سيد الشهداء براي اعتلاي آن شهيد شد بيان کند روضه ‌خوانان سد راه ‌او می‌شوند و او را با انواع تهمت‌ها مي‌‌کوبند. مراجع و مجتهدين نيز اکثرشان ساکتند و با سکوت خود در واقع اين بدعت‌ها را تصويب کرده و حقگويان را در مقابل عوام تنها مي‌گذارند! يکي از اين بدعت‌ها «**تطبير**» يا «**قمه‌ زني**» است که به تشويق روضه ‌خوانان به وجود آمده است، به گونه‌ای که هر کس قمه بزند اگر جوان است با حضرت علي ‌اکبر و اگر کوچک است با علي ‌اصغر محشور مي‌شود و بدين طريق عوام را به اين کارهاي زشت وادار کرده‌اند.([[113]](#footnote-113)) قمه‌ زني بدعتي است که به هيچ وجه با فطرت و عقل سليم سازگار نيست و هر انسان سالم و متعادلي از ديدن آن منزجر و بيزار مي‌شود و قطعاً دين فطري اسلام با چنين کاري موافق نيست.

خواننده‌ی محترم! لحظه‌اي بينديش که چگونه ممکن است شريعتي قمه‌زني را حرام نشمارد که همان شريعت بنا به قاعده‌ی «لاضرر» و يا قاعده‌ی «لزوم دفع ضرر محتمل» می‌فرمايد انسان بايد حتي از کاري که ضررش به حکم عقل و تجربه محتمل است نیز خودداري کند تا چه رسد به اينکه ضررش قطعي و يقيني باشد، مثلا اگر به احتمال عقلايي نه احتمال خيالي و بسيار ضعيف و غير عقلايي براي کسي روزه يا وضو و نظاير آن مضر تشخيص داده شود، نبايد روزه بگيرد و بايد با تيمم نماز بخواند؟ اما افسوس که علما چنان‌که عادت کرده‌اند برای ملاحظه‌ی حال عوام، حق را اظهار نمي‌کنند. به نظر نگارنده اکثر مراجع و مجتهدين به سبب عدم مخالفت و ممانعت جدي و صريح از اين کار زشت، در اشاعه‌ی آن ميان عوام مسئول ‌هستند. بسياري از مراجع زمان ما يا نزديک به دوره‌ی ما، از جمله آيت الله نائيني و کاشف الغطاء و شيخ هاشم عاملي و عبدالهادي شيرازي و سيد محسن حکيم و سيد احمد خوانساري و سيد ابوالقاسم خويني و سيد محمدرضا گلپايگاني و غيره نه تنها از اين بدعت ناپسند ممانعت نکرده‌اند بلکه برخي از آن‌ها، آن را به طور ضمني تاييد کرده‌اند! آقاي «خميني» نيز درباره‌ی قمه ‌زني گفته است: در وضع موجود صلاح نيست! خواننده‌ی عزيز خودت قضاوت کن، چه فرقي است ميان اين شخص با کسي که در جواب سؤال آيا قمار يا شرب خمر جائز است مي‌گويد: در شرايط فعلي جائز نيست؟!

عده‌اي ديگر نيز به صورتي مبهم و عوام فريبانه به اين سؤال جواب مي‌دهند و مي‌گويند: قمه ‌زني موجب وهن به تشيع بوده وجائز نيست. اين جواب هم با جواب بالا فرق چنداني ندارد. ولي ما سؤال مي‌‌کنيم که منظورتان را واضح بيان کنيد و بفرماييد که آيا قمه ‌زني را از آن جهت که فعلي حرام است موجب وهن تشيع مي‌دانيد يا از آن جهت که موجب وهن تشيع در انظار دیگران است جائز نمي‌دانيد؟!

البته مخفي نماند که برخي از علما نيز اين کار را حرام شمرده‌‌اند که البته در اقليت هستند. از جمله عالم لبناني «سيد محسن امين عاملي» جزوه‌‌اي مفيد به نام **«التنزيه لأعمال الشبيه»** تأليف کرده که اميدوارم مورد توجه شيعيان قرار گيرد.([[114]](#footnote-114)) ولي ترديد ندارم که روضه‌ خوانان و خطبا علاقه‌‌ای به آشنايي مردم با اين جزوه ندارند. به همين سبب نيز اکثريت قريب به اتفاق مردم از مطالب آن بي ‌اطلاع ‌هستند، گرچه بسياري از معمّمين ما نيز اين جزوه را نخوانده‌اند!

«امين» علاوه بر اين جزوه، در جلد دهم از کتاب «أعيان الشيعه» نيز گفته است که قمه ‌زني و نظاير آن به حکم عقل و شرع جائز نيست و مجروح ‌ساختن سر، که نه سود دنيوي و نه اجر اخروي دارد، آزار رساندن به نفس بوده و حرام است واين عمل را از وساوس شياطين شمرده و تصريح کرده که موجب رضاي شرع نيست.

به هر حال اميدوارم که مردم ما در امر و شرع، روحانيت را بيش از اين مورد سؤال قرار دهند و به سادگي و بدون دليل هر سخني را نپذيرند. اما هزاران افسوس که چنين نمي‌‌کنند و به همين سبب است که عده‌‌ای به نام مرثيه‌ خوان و روضه ‌خوان شب و روز کارشان ترغيب مردم به گريه ‌کردن و بر سر خود زدن و به زيارت ‌رفتن و نوحه ‌خواندن شده است. مردم نيز اين کارها را براي نجات خود از آتش دوزخ کافي مي‌دانند! ديگر نه از معارف اسلام خبر دارند و نه از حقایق قرآن اثري است و مردم را به همين بهانه از آشنايي با قرآن و قوانين و معارف الهي دور داشته‌‌اند. مثلا پنجاه هزار نفر دسته‌ی سينه‌زن و زنجير‌ زن مي‌آيند که هيچ کدام دو آيه از قرآن و دو عدد از معارف دين نمي‌دانند و به جز تقليد كورکورانه چيزي فرا نگرفته‌اند و شعارشان اين است که حسين دارم، چه غم دارم! و نويسندگان نيز از گويندگان و مبلغين بهتر نيستند. يکي از بزرگترين نويسندگان ايشان «محمد باقر مجلسي» است که سه جلد «بحار الأنوار» را به زيارت و زيارتنامه‌ خواندن اختصاص داده است!

باب وجوب زيارت امام حسين ÷

مجلسي در اين باب مي‌نويسد: «**أن زيارته صلوات الله عليه واجبة مفترضة»** يعني زيارت حسين÷ واجب است. با این کار يک واجب بر واجبات دين اسلام افزوده است که زمان رسول خدا ص وجود نداشته است و از زمان صفويه به دين اسلام افزوده شده است! در اين‌جا احاديثي آورده‌اند که زيارت قبر امام حسين÷ در هر ماه لازم است و هر که او را زيارت کند تمام امور دين و دنياي او مرتب می‌شود و از گناهانش مانند روزی که به دنیا آمده است پاک می‌شود و به او خطاب می‌شود که عمل خود را از سر گيرد (يعني بار ديگر کارهاي خود را از سر بگيرد) و بهشت بر او واجب می‌گردد، ملائکه و انبياء با او مصافحه می‌کنند و در غسل او شركت می‌کنند و تمام اهل محشر به او حسرت می‌خورند، و هر کس به زيارت حسین نرفته است، ناقص‌ الايمان و عاقّ(نافرمان) رسول خدا و امامان است و اگر اهل بهشت باشد در بهشت مسکني به او داده نمیشود (و خانه به دوش می‌باشد، معلوم مي‌شود در بهشت خرافيون نيز، مشکل مسکن وجود دارد)! و اگر بدون علت به زيارت نرود از اهل آتش دوزخ خواهد بود، و از همه کس جفاکارتر است و تمام حيوانات وحشي به زيارت امام مي‌روند و هر کس قبر امام را زيارت کند روز قيامت در امان است. حساب و کتابی ندارد و کسي که امام را زيارت کند ثواب صد هزار شهيد از شهداي بدر را دارد. در حالي که صاحب قبر يعني امام يک بار شهيد شده و يک شهيد محسوب مي‌شود.([[115]](#footnote-115))

و باز مي‌نويسد: زائر قبر ثواب هزار حج قبول شده و هزار عمره پسندیده را دارد، در حالي که صاحب قبر شايد يک بار و يا ده بار بيشتر حج و يا عمره نکرده باشد و در اين‌جا ثواب زائر بيش از ثواب مزور است. و با زيارت قبر ثواب آزاد کردن هزار بنده را خواهد داشت! و ديگر این‌که فشار و سؤال قبر ندارد، و نور او مشرق و مغرب قيامت را روشن می‌سازد و براي او با هر قدمي که بگذارد حجي و با هر قدمي که بردارد عمره‌‌اي نوشته می‌شود و اگر از اشقياء باشد در زمره‌ی سعداء نوشته خواهد شد و هر چه گناه و جنايت کرده باشد برطرف می‌شود و خدا او را از آتش دوزخ آزاد خواهد کرد و هر حاجتی را که بخواهد بر آورده می‌کند و شفاعت او در حق هفتاد گناهکار پذيرفته می‌گردد! زائر چون به قبر امام برسد به او خطاب می‌شود که اي ولي خدا آمرزيده‌ شدي و به خدا قسم آتش را به چشم خود نخواهي ديد، و با هر قدمي هزار حسنه براي او نوشته می‌شود و هزار گناه از او محو می‌شود و اگر سواره باشد با هر قدمي که مرکب او بردارد و بگذارد اين ثواب را به راکبش می‌دهند. و خدا هفتاد هزار ملک را بر سر قبر او بگذارد که همه ژوليده و غبار آلود هستند و همواره شب و روز را تا قيامت براي او گريه می‌کنند و زوار او را دعا می‌کنند.

همچنين نوشته که زيارت قبر بهترین اعمال است و ثواب هيچ عملي به آن نمي‌رسد و تمام انبياء به زيارت قبر امام حسين ÷ مي‌آيند. سپس قصه‌اي نقل کرده که مردي خواست شب جمعه به زيارت برود چون به اطراف مقبره رسيد راهش ندادند و مردي جلوی او را گرفت و گفت برگرد، و چون آخر شب شد غسل کرد و باز به قصد زيارت حرکت کرد باز آن مرد مانع شد و گفت دسترسي نداري، زائر پرسيد چرا؟ جواب داد براي اينکه موسي بن عمران با هفتاد هزار ملک به زيارت آمده و ديگر جایی برای تو نيست، تا صبح منتظر شد تا اين‌که توفيق زيارت يافت! و از اين مزخرفات و دروغ‌هاي شاخدار!

اگر کسي بپرسد مگر ملائکه و ارواح انبياء جسميت دارند که آن‌جا را اشغال کرده‌اند و جایی برای دیگران باقی نماند. به اضافه مگر انبياء حق دارند از عالم باقي به عالم فاني برگردند؟ جواب این سوال هزار تهمت و نسبت ناروا به سوال کننده خواهد بود!

هم‌چنين روايت کرده‌اند که خدا به زوار امام حسين ÷ مباهات و افتخار مي‌کند و خداوند با فرشتگان فرود مي‌آيد و قبر امام را زيارت مي‌کند، و در روايت آورده‌اند که زائر قبر امام در مورد صد نفر که اهل آتش ‌هستند و به امر خدا دوزخ بر آنان واجب گرديده است و هم‌چنين براي اهل بيت خود و هزار نفر از برادران ديني خود شفاعت مي‌کند، بارها گفته‌ايم که زيارت خود امام در زمان حياتش يک صد هزارم اين بهره‌‌ها را نداشته است! چنين احاديثي که يک از هزار و مشتي از خروار آن را این‌جا آورده‌ايم باعث غرور مردم ما شده است، گروهي از عوام باور کرده‌اند که يک زيارت در حساب و کتاب و قوانين الهي مؤثر است. از اين رو از قوانين کيفري الهي چنان که بايد بيمناک نيستند.

اين روايات تماماً با قرآن مخالف است و پيغمبر و ائمه مکرر فرموده‌اند هر حديثي را که موافق با قرآن نباشد رها کنيد، ما آن را نگفته‌‌ایم و دروغ است. علاوه بر اين چنان‌که عالم محقق جناب قلمداران نيز در کتاب «زيارت» خود متذکر شده‌اند، احاديثي ضد روايات دروغين فوق نيز در بعضی از کتاب‌ها وارد شده است، از جمله روايتي که ايشان در کتاب خود به نقل از «قرب الأسناد» ذکر کرده‌اند([[116]](#footnote-116)) که آن حديث را آقای شيخ حر عاملي نيز ذکر کرده است.([[117]](#footnote-117)) در اين حديث امام صادق÷ زيارت مرقد امام حسين ÷ را برخلاف رواياتي که نمونه‌‌هايي از آن‌ها را ملاحظه کرديد، به قدر يک حج ندانسته است، در حالي که در احاديث قبلي ثواب اين کار به قدر هزار يا صد هزار حج و حتی بيشتر نیز دانسته شده است که مسلما از دروغ راويان جعال است! ولی باید دانست که خدا از غلو نهي کرده و فرموده است: ﴿لَا تَغۡلُواْ فِي دِينِكُمۡ وَلَا تَقُولُواْ عَلَى ٱللَّهِ إِلَّا ٱلۡحَقَّ﴾ [النساء : ١٧١] یعنی: «در دين خود غلو نکنيد و بر خدا جز حق نگوييد».

و امام صادق ÷ چنان‌که در باب **«نفي الغلو»** جلد هفتم بحار چاپ قديم آمده فرموده است: **«إن الغلاة شر خلق الله»** یعنی غلوکنندگان بدترين خلق خدا ‌هستند.

باب فضيلت نماز در بارگاه امام حسين ÷

مجلسي در اين باب روايتي آورده که امام صادق ÷ فرموده است: چون زائر خواست نماز بخواند، قبر امام را قبله قرار دهد! مي‌پرسيم پس چرا رسول خدا ص در حدیثی که ذکر آن گذشت از اين‌که قبر او قبله قرار گيرد نهي فرموده است؟!

باز مجلسي در حديث 39 روايت کرده که هر کس در صحن و سراي امام حسين مقيم شود هر روز ثواب هزار ماه و به ازای هر درهمي که آن‌جا انفاق کند ثواب هزار درهم دارد. بنابراين بايد عده‌‌ای بيکار مصرف‌کننده بر درگاه امام بمانند تا عده‌ی ديگری بر آنان انفاق کنند. به اضافه اگر اين اخبار از ائمه صادر شده بود، در آن زمان امام حسين صحن و سرایي نداشته که در آن‌جا بمانند، بنابراین معلوم می‌شود که راويان دروغگو بعد از وفات ائمه این روایات را جعل کرده‌اند.

مجلسي و صدوق و ديگران در باب زيارت روز عرفه از امام صادق÷ روايت کرده‌اند که فرمود: خدا قبل از آن‌که در عرفات به حاجيان نظر کند به زوار قبر حسين نظر مي‌کند زيرا در اهل عرفات ولد الزنا وجود دارد ولي در ميان زوار قبر امام ولد الزنا نيست! آيا امام صادق بعضي از اهل عرفات را ولد الزنا خوانده است یا این‌که این راويان کذاب به آن بزرگوار افتراء بسته‌‌اند؟ به اضافه طبق قرآن و اخبار صحيح، ائمه غيب نمي‌دانند، پس امام از کجا دانسته که در اهل عرفات ولد الزنا هست و در زوار کربلا نيست؟

باب زيارات مطلقه

مجلسي و ابن قولويه و امثال ايشان زيارتي را ذکر کرده‌اند که اين زيارت پایه و اساس مذهب شيخيه و غلو‌کنندگان می‌باشد. امثال اين زيارت مخالف قرآن، موجب تفرقه مسلمين شده است. اين زيارت را از قول امام صادق ÷ بافته‌اند و مي‌خواهند اين تفرقه را به گردن آن امام بزرگوار بيندازند. ولي ما مقام حضرت صادق ÷ را بالاتر از آن مي‌دانيم که در دين جدش تفرقه ايجاد کند. شيخيه مي‌گويند مدير زمين و آسمان بلکه خالق آن خدا نيست بلکه خدا فقط نور محمد و آل او را آفريد و باقي موجودات توسط آن نور ايجاد شده‌اند و برای توجیه مذهبشان به جملاتي از اين زيارتنامه استدلال می‌کنند که مخالف قرآن کریم می‌باشد. خداوند در قرآن می‌فرماید:

﴿ٱللَّهُ خَٰلِقُ كُلِّ شَيۡءٖ﴾ [الزمر: ٦٢] یعنی: «خداوند خالق همه چيز است».

در اين زيارت پس از ایراد جمله‌هایی که در آن خرافات‌نمایان است مي‌گويد: **«إرادة الرب في مقادير أموره تهبط إليكم وتصدر من بيوتكم»** یعنی اي امام اراده پروردگار در مقدرات امور و اندازه‌گيري‌هاي آن است، به سوي شما مي‌آيد و از خانه‌‌هاي شما خارج می‌شود! این مسکین پنداشته است که اراده الهي رفت و آمد دارد، ديگر ندانسته که اراده‌ی خدا همان ايجاد و تحقق امور است و اراده همان فعل او است و مانند اراده‌ی ما نيست که اول اراده مي‌‌کنيم و تصميم مي‌‌گيريم سپس مقدمات کار را فراهم مي‌‌کنيم، بلکه اراده خدا همان ايجاد مراد است، چنان‌که امير‌المؤمنين ÷ فرموده است: **«كلامه فعل منه»**([[118]](#footnote-118)) يعني کلام خدا از فعلش است. و فرموده: **«إرادته هي ‌الفعل».** و قرآن کریم نیز فرموده است:

﴿إِنَّمَآ أَمۡرُهُۥٓ إِذَآ أَرَادَ شَيۡ‍ًٔا أَن يَقُولَ لَهُۥ كُن فَيَكُونُ ٨٢﴾ [يس: ٨٢] یعنی: «همانا که امر الهی هنگامی چيزي را اراده کند کافی است که بگوید به وجود بیا، پس به وجود می‌آید».

حضرت امير ÷ در اين مورد فرموده است: **«لا بصوت يقرع، ولا بنداء يسمع»**([[119]](#footnote-119))**.** يعني امر و اراده الهی با صوتي که به گوش آيد و ندايي که شنيده شود نيست. در نتيجه اين حرف که اراده‌ی الهي پایين مي‌آيد و از خانه‌‌هاي بشر خارج مي‌شود معني ندارد.

و باز در اين زيارت در وصف امام چنین مي‌گويد: **«أشهد أن دمك سكن في الخلد»** یعنی شهادت مي‌دهم که خون تو در بهشت ساکن است. چنین به نظر می‌آید که گمان کرده خاک کربلا بهشت است!

همچنين مي‌گويد: **«يا وتر الله الموتور في السموت والأرض»** یعنی اي فرد طاق خدا که در آسمانها و زمين طاق مانده‌اي. و باز مي‌گويد: **«والسبيل الذي لا يختلج دونك من الدخول في كفالتك التي أمرت بها»** یعنی اي امام از تو مي‌خواهم مرا در راهی داخل کنی که نزد تو قطع ‌نشدني است، و همچنین در کفالت خود که مامور به آن هستي نگهداری. زائر جاهل راه مستقيم خدا را رها کرده و مي‌خواهد با التماس، خود را در کفالت امام داخل کند! لابد تا به حال نماز نخوانده است و در نمازش به خداوند متعال ﴿ٱهۡدِنَا ٱلصِّرَٰطَ ٱلۡمُسۡتَقِيمَ ٦﴾ نگفته است! خداوند به رسول خود و به مومنين می‌فرماید: ﴿وَقَدۡ جَعَلۡتُمُ ٱللَّهَ عَلَيۡكُمۡ كَفِيلًا﴾ [النحل: ٩١] یعنی: «شما خدا را کفيل خود قرار داده‌ايد». آيا به نظر بعضي‌ها خدا براي کفالت کافي نيست؟! مگر قرآن را نخوانده‌اند که می‌فرماید:

﴿وَتَوَكَّلۡ عَلَى ٱللَّهِۚ وَكَفَىٰ بِٱللَّهِ وَكِيلٗا ٣﴾ [الاحزاب: ٣] یعنی: «بر خدا توکل کن و خدا براي وکالت کافي است».

و فرموده است:

﴿وَكَفَىٰ بِٱللَّهِ وَلِيّٗا وَكَفَىٰ بِٱللَّهِ نَصِيرٗا ٤٥﴾ [النساء : ٤٥] یعنی: «خدا براي سرپرستي و ياري کافي است».

می‌بینیم که اين جاهلان يا مغرضان کتاب خدا را رها کرده و به زيارتنامه‌‌هایي جعلي چسبيده‌اند که جز انحراف و تملق و چاپلوسي براي غير خدا، چیز دیگری در بر ندارد!

باز زيارتنامه‌‌ساز مي‌گويد: **«بكم فتح الله و بكم يختم»** یعنی خدا توسط شما عالم را ايجاد کرده و به واسطه شما آن را به پایان می‌رساند. بايد به اين گمراه گفت يکي از اماماني که تو پنداشته‌‌اي افتتاح عالم و ختم عالم توسط او بوده است، بيست و يک ماه با معاويه مبارزه کرد و قصد داشت او را از حکومت شام عزل کند، اما به سبب نافرماني پيروانش نتوانست به مراد خود برسد، حال چگونه ممکن است افتتاح کننده عالم یا خاتم آن باشد!

و در همين زيارت مي‌گويد: **«بكم يمحو الله ما يشاء و بكم يثبت»** یعنی خدا با شما هر چه بخواهد محو و اثبات مي‌کند. سوال این است که اگر اين کلمات شرک نباشد پس چه چیزی شرک است؟ خداوند می‌فرماید:

﴿يَمۡحُواْ ٱللَّهُ مَا يَشَآءُ وَيُثۡبِتُۖ وَعِندَهُۥٓ أُمُّ ٱلۡكِتَٰبِ ٣٩﴾ [الرعد: ٣٩] یعنی: «خداوند آن‌چه را که بخواهد محو و اثبات مي‌کند و ام‌ الکتاب نزد او است».

پس ام ‌الکتاب نزد رسول يا امام نيست تا چيزي را محو يا اثبات کنند! اين زيارت‌‌نامه ‌سازان اصلاً با کتاب خدا کاري ندارند! حتي استوار نگهداشتن قدم رسول خدا و همه مومنين که امام نیز يکي از آنان است در دست پروردگار است چنان‌که می‌فرماید:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِن تَنصُرُواْ ٱللَّهَ يَنصُرۡكُمۡ وَيُثَبِّتۡ أَقۡدَامَكُمۡ ٧﴾ [محمد : ٧] یعنی: «اي کساني که ايمان آورده‌‌اید اگر [دين] خدا را ياري کنيد او نيز شما را ياري می‌کند و قدم‌هايتان را ثابت نگه می‌دارد».

سپس مي‌گويد: **«بكم يفك الذل من رقابنا»** یعنی به واسطه شما ذلت از گردن‌هاي ما باز مي‌شود. در حالي که چندين قرن است ملت ما به واسطه همين خرافات و خيالات و غلوها و بدعت‌هاي شرک‌ آميز زير بار استعمار کفار هستند! **اللهم أفرغ علي صبراً وثبت أقدامي وانصرني على أهل الشرك والخرافات.** ما اگر بخواهيم تمام خرافات اين زيارات را بيان کنيم از اختصار خارج خواهيم شد.

در اين‌جا نيز مي‌گويد: قبر امام را پيش ‌رو يعني قبله قرار بده و نماز بخوان. در حالي که اين ضد قول رسول خدا ص است که فرموده: **«لا تجعلوا قبري قبلة»** یعنی قبرم را قبله قرار ندهيد.

مجلسي در زيارت هشتم به نقل از «کامل الزياره» ابن قولويه از مفضل و او از جابر بن يزيد روایت کرده است که او گفت: امام صادق به مفضل فرمود: پس از زيارت حرکت مي‌کني و براي هر قدمي که بر مي‌‌داري و يا مي‌گذاري، ثواب کسي داري که شهيد شود و در خون خود بغلطد. حال اگر زائر تا رسیدن به سر قبر هزار قدم بردارد، گويي هزار مرتبه شهيد شده است، در نتيجه مقام زائر از امام بالاتر مي‌شود، زيرا امام فقط يک بار شهيد شده ولي زائر هزار بار! اي کاش زيارتنامه‌‌ساز جاهل مي‌دانست که ائمه در دعاهاي خود براي نيل به يک بار شهادت به درگاه پروردگار آه و ناله‌ی بسيار مي‌نمودند که چنين توفيقي نصيبشان شود. ولي اين زائر با راه رفتن و تفريح، هزاران بار شهيد شده است! آيا با اين اعمال، دين را بازيچه نگرفته‌اند؟ خداوند فرموده است:

﴿وَذَرِ ٱلَّذِينَ ٱتَّخَذُواْ دِينَهُمۡ لَعِبٗا وَلَهۡوٗا﴾ [الانعام: ٧٠] یعنی: «رها کن کسانی را که دينشان را به لهو و بازي گرفته‌اند».

به هر حال دين غلو‌کنندگان چنين است که گويا وظيفه‌ی امام و ماموم فرق دارد. امام بايد جهاد و قتال کند تا به فوز شهادت نایل شود ولي ماموم کافي است که زيارت کند و از امام ثواب بيشتري کسب کند!

آنگاه مي‌گويد: **«ولك بكل ركعة ركعتها عنده كثواب من حجّ واعتمر ألف مرة وأعتق ألف رقبة وكأنما وقف في سبيل الله ألف مرة مع نبي مرسل»** یعنی ثواب تو به هر رکعتي که نزد قبر امام بخواني مانند ثواب کسي است که هزار بار حج و هزار بار عمره به جاي آورده و هزار بنده را آزاد نموده و هزار بار با پيغمبر مرسل در ميدان جهاد حاضر شده است. چنین به نظر می‌رسد که در دين غلو‌کنندگان حساب و کتاب درستي در کار نيست، زيرا امام و اصحابش يک بار شهيد شده‌‌اند ولي ثواب زائر امام، ثواب هزار بار جهاد به همراهي پيغمبر مرسل است و کسي هم حق ايراد ندارد. چرا؟ چون نويسندگان اين کتاب‌ها از بزرگان‌ هستند و خواهند گفت فضولي موقوف!

اگر کمی دقت کنیم می‌بینیم که در سند اين زيارت مساله‌ای تعجب‌‌آور و بلکه دروغی شاخدار به چشم می‌خورد، زيرا مفضل روايت کرده از جابر بن يزيد که او گفته امام به مفضل گفت: ...، معلوم مي‌شود خود مفضل خبر نداشته که امام به او چه فرموده است، از اين رو فرمایش امام به خودش را از قول جابر نقل کرده است! نمي‌دانم از مزخرف‌‌گويي راويان جعل‌کننده بايد تعجب کرد يا از کساني که اين اباطيل را با آب و تاب در کتب خود جمع کرده‌اند!.

در زيارت ديگري زائر به امام مي‌گويد: بگو: **«لا إله إلا الله مع علمه منتهى علمه والحمد لله بعد علمه منتهى علمه وسبحان الله مع علمه منتهى علمه»** گويا بافنده زيارت حالش سر جایش نبوده و نفهميده که چه مي‌گويد، زیرا براي علم خدا منتهي قائل شده است، در صورتي که علم خدا عين ذات او است و بعد و قبل و انتهايي ندارد و محدود نيست. لازم است بدانيم که نويسنده «کامل الزياره» مانند «صفار» کاسبي کم‌ سواد بوده است، از اين رو هر چه را که راويان جعال گفته‌‌اند جمع ‌کرده است! وي از اهالي قم است و در آن زمان در شهر قم حوزه علميه وجود نداشته است، اگرچه اکنون هم به قول صاحب «معالم الأصول» و ديگران، اکثريت قريب به اتفاق علماء مقلد پیشینیان هستند.

و در همين زيارت به امام مي‌گويد: **«كنت نوراً في الأصلاب الشامخة ونوراً في ظلمات الأرض ونوراً في الهواء ونوراً في السموات العلى كنت فيها نوراً ساطعاً لا يطفى»** یعنی تو نوري در صلبهاي شامخ و والا بوده‌‌ای و نوري در تاريکي‌هاي زمين و نوري در هوا و نوري در آسمان‌هاي مرتفع بوده‌ای، تو در آن‌جا نوري بوده‌‌ای که خاموش نمی‌شود. اين کلام آشفته هم‌چون کلام کاهنان است که معناي محصّل و مفهوم مفيدي ندارد، فقط به کار مبهوت ‌ساختن عوام مي‌آيد تا بافنده‌ی زيارت با اين دعا که «البته همه کس به ژرفاي معاني آن نخواهد رسيد و هر دلي وعاء(ظرفی) اين معارف نتواند بود»! بتواند هر چه مي‌خواهد در مورد معناي عميق آن ببافد. اما اگر کسي با قرآن و احاديث معتبر پيامبر اکرم و ائمه آشنا باشد به راحتي مي‌فهمد که اين جملات چقدر از لحن کلام پيشوايان اسلام به دور است.

در اين زيارت چنین می‌خوانیم که او قاتلان امام را نفرين کرده و مي‌گويد: **«اللهم احلل بهم نقمتك وخذهم من حيث لا يشعرون»** یعنی خدايا نقمت و عذاب خود را بر ايشان فرود آور و آنان را به گونه‌ای که فکرش را هم نمی‌کنند [به عذاب خويش] مبتلا کن. گويا زيارتنامه ‌‌نويس خبر ندارد که هزار سال است خدا ايشان را گرفته و مشمول نقمت قرار داده است!

به نظر مي‌رسد که اين غلو کنندگان و شيعه نمايان در دولت بني ‌عباس با آنان رقابت داشته و مورد ضرب و شتم آنان بوده‌‌اند و مي‌خواسته‌اند مقابل بني ‌عباس مذهب و پناهگاهي به وجود بیآورند، و چون علويان مورد احترام اکثر بلکه تمام مردم بوده‌اند، اين غلو کنندگان به نام آن بزرگواران هر چه توانسته‌اند از خود تراشيده‌اند که آنان را بزرگ کنند و زير بيرق آنان سينه زده و دکاني براي خود باز کنند و عده‌‌ای را استثمار نمايند. در واقع برايشان هیچ اهميتی نداشته است که بافته‌‌هايشان مورد قبول و رضايت آن عزيزان قرار بگیرد يا خیر. و با جعل اين زيارات و روايات خرافي تا حدود زيادي در وصول به مقصود خويش موفق شده‌اند.

در دعاي اين زيارت مي‌گويد: **«فكن يومئذ في مقامي بين يدي ربي لي منقذاً فقد عظم جرمي»** یعنی روزي که در حضور محکمه‌ی الهي ايستاده‌‌ام مرا از عذاب نجات بده زیرا جرم من بسیار زیاد است. گويا نمي‌داند که خدا با استفهام انکاري به رسول‌خدا فرموده است: ﴿أَفَأَنتَ تُنقِذُ مَن فِي ٱلنَّارِ ١٩﴾ [الزمر: ١٩] یعنی: «آيا تو آنکه را که اهل آتش است نجات می‌دهی؟» يعني تو نمي‌تواني او را نجات دهی. چنان‌که در قرآن کريم آمده است نه حضرت نوح ÷ توانست پسر و همسرش را از عذاب الهي برهاند و به سعادت برساند و نه حضرت لوط÷ موفق شد همسرش را از قهر الهي نجات دهد. در مورد تقاضاي حضرت نوح ÷ خداوند او را مورد عتاب قرار می‌دهد و مي‌فرمايد:

﴿فَلَا تَسۡ‍َٔلۡنِ مَا لَيۡسَ لَكَ بِهِۦ عِلۡمٌ﴾ [هود: ٤٦] یعنی: «نادانسته چيزي از من مخواه».

و حتي به خود خاتم ‌النبيين ص در مورد رخصتي که به برخي از منافقين داده بود مي‌‌فرمايد:

﴿عَفَا ٱللَّهُ عَنكَ لِمَ أَذِنتَ لَهُمۡ﴾ [التوبة: ٤٣] یعنی: «خدا تو را ببخشد، چرا به آنان اجازه‌ی (عدم حضور در جهاد را) دادي».

و در قرآن به آن حضرت چنین خطاب شده است:

﴿قُلۡ إِنِّيٓ أَخَافُ إِنۡ عَصَيۡتُ رَبِّي عَذَابَ يَوۡمٍ عَظِيمٖ ١٥﴾ [الانعام: ١٥] یعنی «بگو اگر از پروردگارم سرپیچی کنم از عذاب روزي بزرگ مي‌‌ترسم».

و در احاديث بسياري فرموده است که راه نجاتي جز عمل صالح نيست و از آن جمله در مورد خويش فرموده است: **«لو عصيت لهويت»** یعنی اگر عصيان کنم سقوط مي‌کنم. و يا این‌که به دختر بزرگوارش حضرت فاطمه‌ی زهرا مي‌‌فرمود: عمل کن و بدان که من نمي‌توانم تو را بي ‌نياز کنم. حضرت علي ÷ نيز در اواخر دعاي کميل عرض مي‌‌کند: **«اغفر لمن لا يملك إلا الدعاء فانك فعال لما تشاء»** یعنی پروردگارا کسي را که جز دعا چيزي ندارد بيامرز، همانا که تو هر چه بخواهي مي‌کني. ونيز مي‌نويسد: **«وإنما هي نفسي أروضها بالتقوى لتأتي آمنة يوم الخوف الأكبر، و تثبت على جوانب المزلق»** یعنی نفس خود را به پرهيزکاري تربيت و رام مي‌‌کنم تا در روز قيامت که در آن ترس بزرگی در پیش است ايمن باشد و بر اطراف لغزشگاه ثابت بماند.([[120]](#footnote-120))

مثل این‌که اين زيارت‌‌ساز نادان خبری از اسلام ندارد، زیرا شفاعت به دست خدا است و دستگيري از مجرمين به دست زائر و يا امام نيست بلکه به اختيار خود خدا است. چنان‌که در دعاي جوشن کبير نيز در بند 9 و 69 به خداوند عرض مي‌کنيم: يا شافع، يا شفيع.

و ديگر این‌که گويد: **«يا ليتني كنت معك وأبذل مهجتي فيك نفسي فداكم ولمضجعكم»** یعنی اي کاش با تو بودم و در راه تو خونم را مي‌ريختم جانم فدايت و فداي قبرت. اين زائر خبر ندارد که جان را في سبيل الله یعنی در راه خدا بايد بذل کند نه در راه امام. امام خودش مجاهد في سبيل الله است. به اضافه جان را فداي قبر نبايد کرد. در زمان ما روضه‌‌خوانان مي‌گويند: اي عاشقان قبر حسين! ولي شايد ندانند که بنا به مندرجات کتاب مجلسي نه تنها عاشق قبر که فداي قبر هم مي‌توان شد!

در اين زيارت مکرر مي‌گويد: پيشاني و طرف راست و چپ صورت را بر خاک قبر بگذار و التماس کن و از امام مهمان‌‌نوازي و شفاعت و این و آن بخواه. جاي سؤال است که اگر امام زنده بود و مردم اين کارها را با او مي‌کردند از آن‌ها مي‌پذيرفت يا خير؟ در احادیث می‌خوانیم وقتی که خواستند دست رسول خد‌ص را ببوسند نگذاشت و حضرت امير ÷ از استقبال مردم ساباط مدائن منع کرد و ايشان را مذمت فرمود و در روايت است که اصحاب هرگاه پيامبر را می‌دیدند برایش بلند نمی‌شدند، چون می‌فهمیدند که از این کار خوشش نمی‌آید وحتي وقتي يکي از اصحاب عرض کرد: **«يارسول الله أنت سيدنا وذوالطول علينا»** یعنی اي رسول خدا تو سرور و صاحب برتري و بخشش بر ما هستی، پيغمبر ص رويش را درهم می‌کشيد و می‌فرمود: **«السيد الله لا يستهوينكم الشيطان»** یعنی سرور خدا است، [به هوش باشيد] که شيطان شما را از راه به در نبرد. حال آيا امام از پيشاني روي زمين گذاشتن براي او خشنود مي‌شود؟ خصوصاً اينک که امام در دنيا نيست و از اين عالم اطلاعي ندارد، پس اين تملقات چه فایده‌ای دارد؟ ما قبلاً بیان داشتیم که جهان برزخ و سالن انتظار قيامت و عالم بي‌ خبري از دنيا مي‌باشد. آري به غير از خدا هیچ ملجا و پناهي نيست نه براي پيغمبران و نه براي مردم ديگر. و رسول خدا ص فرموده است: **«إنه لا يستغاث بي وإنما يستغاث بالله»** يعني شایسته نیست که از من درخواست پناه دادن شود، این خداوند است که از او درخواست پناه می‌شود.

زيارت 31 از جابر بن عبدالله و مقايسه آن با روايات ديگر

يکي از زيارات اين باب زيارتي است که علماي شيعه تماماً آن را قبول دارند و اين زيارتي است که مخالف روايات ديگر است. و چون جابر بن عبدالله فردي معتبر است چند جمله از زيارت او را براي بیداری خوانندگان ذکر می‌کنیم:

**اولاً** آنکه جابر روز اربعين سر قبر امام حسين ÷ مي‌گويد: **«لقد شاركناكم فيما دخلتم فيه»** یعنی اي شهداي کربلا! و اي امام! ما شريک شمایيم در آنچه شما شرکت کرديد. يعني ما چون به خلافت يزيد راضي نيستيم پس با شما هم هدف و شريکيم. عطيه عوفي که همراه جابر بود از او مي‌پرسد: چگونه ما شريک آن‌ها هستیم؟ ما که قدمی براي جهاد بر نداشته ایم و شمشيري هم نزديم، اينان سر و بدنشان از هم جدا شده و از فرزندان و زنانشان صرف نظر کردند و همسرانشان بيوه شدند؟ جابر گفت: من از رسول خدا ص شنيدم که فرمود: هر کس عمل قومي را دوست بدارد در عمل آنان شريک است.

اينک مي‌پرسيم شريک ‌بودن در ثواب در اين روايت کجاست؟ و اينکه در برخي از روايات گفته شده هر قدمي ثواب چندين شهيد را دارد کجاست؟ شريک ثواب در يک شهادت کجا و هزار مرتبه شهيد شدن کجا؟ پس اين حديث آن احاديث را نفي مي‌‌کند.

**ثانياً** اينکه جابر پس از سلام سه مرتبه گفت: **«حبيب لا يجيب حبيبه ثم قال: وأنى لك بالجواب وقد شحظت أوداجك وفرق بين يديك ورأسك »** یعنی دوستی که جواب دوستش را نمي‌دهد، سپس گفت: و چگونه مي‌تواني و کجا قدرت جواب داري که جوابم را بدهی در حالي که رگ‌هاي گردنت بريده شده و بين سر از بدنت جدا گرديده است. پس به قول جابر، شهداء و امام نمي‌توانند جواب بدهند، حال این‌که غلوکنندگان در زیارتنامه‌هایشان مي‌گويند: **«أشهد أنك تسمع كلامي وترد جوابي»** یعنی شهادت مي‌دهم که تو سخنم را مي‌شنوي و جوابم را مي‌دهي. نمي‌توان گفت که معرفت اين غلوکنندگان کذاب بهتر از جابر  است.

زيارت 32 منقول از صفوان

صفوان از قول امام صادق÷ نقل کرده است که چون به در بارگاه برسي چنين و چنان بگو. دروغ این راویان زمانی ثابت می‌شود که بدانیم در وقت حیات صفوان، حائر در و ديواری نداشته است. و باز مي‌گويد: امام فرمود چون به در گنبد رسيدي چنين بگو. راوي کذاب متوجه نبوده است که زمان صفوان ائمه گنبدي نداشته‌اند، چگونه امام به او گفته است چون به در گنبد رسيدي چنین بگو؟! مسلماً صفوان متحصر مي‌‌ماند که گنبد چيست و چرا در اسلام قبر گنبد ندارد! جای بسی تعجب است که چرا علماي شيعه کتاب‌هاي خود را از این دروغ‌ها پرکرده‌اند؟ آيا اگر دروغي را شيخ مفيد و کليني و صدها نفر ديگر بنويسند تبديل به حقیقت مي‌گردد يا این‌که بايد گفت آن بزرگان اشتباه کرده‌اند؟ چرا که خطاي بزرگان بزرگ‌ترين خطاهاست!

در اين روايت مي‌گويد: پس از زيارت **«اخرج ولا تول وجهك عن القبر حتى يغيب عن معاينتك»** یعنی خارج شو و روي خود را از قبر بر مگردان تا این‌که قبر از ديدگان تو غايب گردد! آيا مگر امام پشت گردن زائر را مي‌بيند و به او برمي‌خورد و مي‌رنجد؟! آيا مردم در زمان حيات ائمه با آنان چنين رفتاری مي‌‌کردند؟ زماني که در حوزه‌ی علميه‌ی قم و نجف مشغول تحصيل بودم مي‌ديدم که عوام از در مرقد و صحن عقب عقب بیرون مي‌روند و پشت به آن نمي‌‌کنند، ولي هنوز نمي‌دانستم که اين خرافات و اعمال ناموجه را از کتب زيارات علما گرفته‌اند!

زيارت 33 منقول از شيخ مفيد

شيخ مفيد زيارتي مضر نقل کرده که نشانه‌‌ها و قراین کذب و جعل در آن بسيار است، زيرا مي‌گويد: چون به در صحن رسيدي و چون داخل صحن شدي چنان بگو. و ما بارها گفته‌ايم که ائمه از اين صحن و سراها بيزارند و در آن زمان صحن و سرایي نبوده است. و هر زيارتي که چنين باشد تقلبی است. در اين زيارت لعنت کرده بر آنان که کتاب خدا را تحريف کرده‌اند. يعني در معنای کلمات و جملات قرآن انحراف وارد کرده‌اند و برخلاف لغت عربي ترجمه کرده‌اند واين را تحرف معني می‌گويند زيرا تحريف لفظی اصلا در قرآن واقع نشده است، زيرا خدا حفظ قرآن را تضمين کرده و فرموده است: ﴿إِنَّا نَحۡنُ نَزَّلۡنَا ٱلذِّكۡرَ وَإِنَّا لَهُۥ لَحَٰفِظُونَ ٩﴾ [الحجر: ٩] یعنی: «ما قرآن را نازل کرده‌ایم و بدون هیچ شکی خود ما حافظ و نگهبان آن هستیم». اما تحريف معنوي کار اکثر فرق اسلامي خصوصاً باطنيه و صوفيه و عرفا و مدعيان دروغين حبّ اهل بيت بوده است. مثلاً گفته‌اند: مقصود از بعوضه و يا إبل و يا دابّه و يا قمر و يا ناقة الله، علي ÷ است. پس لعن اين زيارت شامل همه‌ی آنان مي‌شود!

در اين زيارت به امام مي‌گويد: **«فها أنا ذا وافد إليك بنصري»** یعنی بدان که من ياريم را برايت آورده‌‌ام! شما را به خدا ببینید اين زيارتنامه‌‌ساز خود را مسخره کرده است يا زائرين را؟ که به امام مي‌گويد: اگر من نتوانستم و يا نبودم که روز عاشورا تو را ياري کنم اکنون ياري خود را برايت آورده‌‌ام! آيا خبر ندارد که امام سعادتمند شده و دنيا را ترک کرده و ديگر جنگي در کار نيست و احتياج به نصرت ندارد! سپس مي‌گويد: دست خود را بلند کرده و قبر امام را به خدا معرفي کن و به اندازه‌ی يک صفحه خطاب به خدا بگو اين قبر چنين و چنان است و آنگاه رو کن به امام و بگو اگر مرا شفاعت نکني و مرا تحفه ندهي و اکرام ننمایي حسن ظن من نسبت به تو از بين مي‌رود يعني به تو بدگمان مي‌شوم. شما را به خدا ببينيد چه مي‌گويند و چه بر سر اسلام آورده‌اند! بعد از این مي‌گويد: **«تفضل علي بشهوتي»** یعنی خدايا لطف کن و ميل و شهوت مرا آزاد نما! جالب است که اينان با اين کلمات رکيک خود را از عارفين و مخلصين خدا و رسولش ص مي‌دانند!

در قسمتي دیگر از زيارت منت بر امام مي‌گذارد ومي‌گويد: **«أتيتك زائراً وبحقك عارفاً و ...»** یعنی به زيارت تو آمده ‌ام و به حق تو آگاه هستم و تابع هدايت تو هستم. اما در واقع او تابع هدايت امام نيست و از قرآن و هدايت الهي خبر ندارد و گرنه اين همه بدعت و خرافات به نام اسلام به وجود نمي‌آورد و به امام نمي‌گفت: **«والمنة علي بجميع سؤلي ورغبتي وشهوتي»** یعنی اي امام منت بگذار بر من و همه حوائج و شهوات مرا برآورده کن. و تازه برآوردن حوائج و شهوات خود را از امام مي‌خواهد و امام را قاضي‌ الحاجات دانسته است! اما علي ÷ مي‌فرمايد: **«أخلص في المسألة لربك فإن بيده العطاء والحرمان ... وأن المبتلى هوالمعافى ... وليكن له تعبدك وإليه رغبتك»** یعنی فقط از خدا حاجتت را بخواه زيرا عطاء کردن و محروم‌ ساختن فقط به دست خدا است و فقط خداست که تو را از گرفتاري رهایي مي‌‌بخشد، پس بايد تعبد و بندگيت فقط براي او و رغبت تو فقط به سوي او باشد.([[121]](#footnote-121)) وقتي خرافات ‌پرستان و دکان‌داران، روشنگري‌هاي ما را مي‌بينند غضبناک شده و ما را نعوذ بالله دشمن اسلام و يا دشمن امام معرفي مي‌کنند و جهال را بر علیه ما مي‌شورانند چنان‌که مکرراً چنين کرده‌اند!

در اين زيارت پس از ذکر نمازها و دعاهايی که همه‌اش ساختگی است، زيارتي بدون سند براي حضرت عباس ÷ ذکر کرده و مي‌گويد: به سوي ضريح بازگرد. که از اين کلام معلوم مي‌شود اين زيارت بعد از قرن سوم و لا اقل در قرن چهارم و در زماني که مرقد حضرت عباس ضريح داشته است، جعل شده است. به هر حال اگر کسي اين زيارات را به عنوان دستورات شرعي بخواند مرتکب بدعتي شده است.

در اوایل اين زيارت جمله‌اي است که گويا نادانسته از زيارتنامه‌ ساز صادر شده است و اگر زائر معناي آن را بفهمد ديگر اين بدعت‌ها را مرتکب نمي‌شود. و آن جمله اين است: **«الحمد لله الواحد في الأمور كلها».** يعني خدا در انجام امور منفرد و متفرد است نه وزير دارد و نه امير و نه واسطه. پس درخواست انجام امور از غير خدا دليل اعتقاد بر عدم انفراد او در امور است!

زيارت 34 منقول از ابن طاووس

اين زيارت را ابن طاووس بدون هیچ سندی ذکر کرده است و ديگران نیز از او روایت کرده‌اند و قرائن جعل در آن نمايان و متعلق به زماني است که مرقد ائمه گنبد و ضريح داشته است، زيرا در اول آن مي‌گويد: **«تقف على باب قبته الشريفة»** یعنی در مقابل در گنبد مي‌آيستي. و **«تدخل وتجعل الضريح بين يديك»** یعنی داخل مي‌شوي و ضريح را جلوی خود قرار مي‌دهي. و چندين صفحه را پر کرده از این‌که چنين و چنان مي‌گويي. بعد مي‌گويد: ضريح را ببوس! و يقيناً اولياء و ائمه راضي نيستند که ضريح طلا و نقره‌‌ای که سلاطين و امرای جائر با اموال غصبي ساخته‌‌اند کسي آن‌ها را ببوسد. و احتمالاً اين‌گونه زيارات به سفارش کساني جعل شده که براي فريب عوام‌ الناس براي قبر ضريح مي‌‌ساخته‌‌اند. علاوه بر اين بسياري از جملات اين زيارت مخالف کتاب خدا است. از آن جمله يکي از آشکارترين قرائن جعل زیارتنامه این است که متقلب، معناي آيه‌ی 35 سوره‌ی شريفه‌ی المائده را درست نفهميده و با اشاره به آيه‌ی مذکور مي‌گويد: **«لم يتوسل المتوسلون إلى الله بوسيلة هي أعظم حقاً عنده منكم أهل البيت»** یعنی هیچ متوسلی به وسيله‌‌ای که نزد خدا حقي بيشتر از شما اهل بيت داشته باشند توسل نجسته‌ اند. اولاً بايسته است که بدانيم هيچ يک از مخلوقات خدا حتي انبياء عظام صلوات الله عليهم نیز بر پروردگار حقي ندارند، بلکه این خداوند متعال است که بر همه منت دارد و اگر زيارتنامه‌‌ساز جاهل اندکي با قرآن آشنا بود و این آیات به گوشش رسیده بود شاید چنین جملاتی را از خود نمی‌بافت. در قرآن کریم آمده است:

﴿قَدۡ مَنَّ ٱللَّهُ عَلَيۡنَآ﴾ [يوسف: ٨٩] یعنی: «همانا که پروردگار بر ما منت نهاد».

و فرموده است:

﴿وَلَقَدۡ مَنَنَّا عَلَىٰ مُوسَىٰ وَهَٰرُونَ ١١٤﴾ [الصافات : ١١٤] یعنی: «به راستي که ما بر موسي و هارون منت نهاديم».

و می‌فرماید:

﴿وَلَٰكِنَّ ٱللَّهَ يَمُنُّ عَلَىٰ مَن يَشَآءُ مِنۡ عِبَادِهِۦ﴾ [ابراهيم: ١١] یعنی: «ولي خداوند بر هر یک از بندگانش که بخواهد منت مي‌نهد».

اما نکته‌ی مهم‌تر این‌که وي دراين جملات به آيه 35 سوره مبارکه المائده نيز اشاره کرده است. از اين رو لازم مي‌دانم در اين‌جا نيز چنان‌که در کتب ديگر خود از جمله «تابشي از قرآن» و غيره توضيح داده‌‌ام معناي صحيح آيه‌ی مذکور را که مرتضي مطهري نيز در «عدل الهي» معناي درست آن را ذکر نکرده است، بيان کنم تا خدعه‌ی اين زيارت‌سازان و مغالطه‌ی خرافيين آشکار شود. آيه‌ی شريفه مي‌‌فرمايد:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱتَّقُواْ ٱللَّهَ وَٱبۡتَغُوٓاْ إِلَيۡهِ ٱلۡوَسِيلَةَ وَجَٰهِدُواْ فِي سَبِيلِهِۦ لَعَلَّكُمۡ تُفۡلِحُونَ ٣٥﴾ [المائ‍دة: ٣٥] یعنی: «اي کساني که ايمان آورده‌ايد تقوای الهی پیشه کنید و برای رضایتش وسيله (منزلت) بجوييد و در راه خدا جهاد کنيد تا رستگار شويد».

**اولاً** چنان‌که ظاهر است آيه خطاب به مؤمنين است و بنا به آيه 285 سوره شريفه البقره، پيامبر ص خود يکي از مؤمنين است و مسلماً ائمه نيز مشمول خطاب آيه مي‌باشند. اکنون مي‌پرسيم وسيله پيامبر و ائمه به سوي خداوند متعال جز ايمان و تقوي و عمل صالح چيست؟ آيا وسيله‌اي که هم امام و هم مامومين بايد آن را بجويند غير از جهاد في سبيل الله است؟ آيا احکام دين در مورد امام و ماموم فرق دارد و در مورد اين آيه نبايد مامومين از امام و مقتداي خود پيروي کنند و هر آنچه را که او به عنوان وسيله مي‌گيرد آنان نيز بگيرند؟!

در واقع آيه کريمه پس از امر به جستجوی این وسيله، نمونه‌اي از آن را ذکر کرده و فرمان داده که «جاهدوا یعنی جهاد کنيد» و بدين ترتيب بلافاصله منظور از جستجوی وسيله را توضيح داده است. به همين سبب اکثر مدافعين خرافات، آيه فوق را در خطب و کتب خود تا انتها ذکر نمي‌کنند و این مقطع آيه را نمي‌آورند!

**ثانياً** آيه نفرموده است: «**ادعوا الوسيلة یعنی وسيله را بخوانيد**» بلکه فرموده **«بجوييد»** و بديهي است که **«ابتغاء»** غير از **«دعوت**» و **«دعاء»** است.

**ثالثاً** از اواخر قرن دوم به بعد، ديگر ائمه در دسترس نيستند تا آن‌ها را بجوييم و ارواح طيبه آنان نيز در عالم ما قابل جستن و قابل حصول نيست! چگونه ممکن است پروردگار، ما را به جستجوی موجودی غير قابل حصول امر فرمايد؟!

**رابعاً** اين آيه حتي در زمان حيات پيامبر اکرم ص يا ائمه‌ی بزرگوار نيز جز براي کساني که در مدينه يا کوفه و ... مي‌‌زيسته‌اند، قابل عمل نبوده است. چگونه ممکن بود مؤمن مقيم يمن يا شام يا خراسان و ... ائمه را بجويد؟ (مگر اينکه بار سفر بسته و خود را به مقر ائمه برساند که اين کار نيز براي همه ميسر نبوده است) و گرنه از راه دور که امکان نداشت بزرگان دين را بجويند!([[122]](#footnote-122))

**خامساً** این آيات مفسر و مبین معنای وسیله است، خداوند متعال می‌فرماید:

﴿قُلِ ٱدۡعُواْ ٱلَّذِينَ زَعَمۡتُم مِّن دُونِهِۦ فَلَا يَمۡلِكُونَ كَشۡفَ ٱلضُّرِّ عَنكُمۡ وَلَا تَحۡوِيلًا ٥٦ أُوْلَٰٓئِكَ ٱلَّذِينَ يَدۡعُونَ يَبۡتَغُونَ إِلَىٰ رَبِّهِمُ ٱلۡوَسِيلَةَ أَيُّهُمۡ أَقۡرَبُ وَيَرۡجُونَ رَحۡمَتَهُۥ وَيَخَافُونَ عَذَابَهُۥٓۚ إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ كَانَ مَحۡذُورٗا ٥٧﴾ [الاسراء: ٥٦، ٥٧] یعنی «بگو آن کسانی را که غير از خدا مي‌پنداريد [کاري از آن‌ها برايتان ساخته است] فرا خوانيد، آنان نمی‌توانند زيانی را از شما بازدارند و نمی‌توانند [چيزي را] تغيير دهند، کساني را که ايشان به دعا مي‌خوانند، خود به دنبال وسیله‌ای هستند تا آن‌ها را به پروردگارشان نزدیک‌تر سازد و به رحمت حق اميدوار و از عذابش بيمناک هستند».

می‌بینیم که لفظ «أقرب» در آيه‌ی شريفه، قرينه‌‌ای است بر اينکه مراد از وسيله «منزلت» است که با التزام به اوامر و نواهي شرع حاصل مي‌شود و کساني که در پيشگاه الهي مقرب‌تر هستند نزد خدا منزلت مي‌جويند.

ديگر آن‌که آيه به صورت ضمني می‌فرمايد آن کسانی که شما به دعا مي‌خوانيد خود جوينده‌ی وسيله‌‌اند و مسلماً کسي که خود به دنبال وسيله است نمي‌تواند وسيله قرار گيرد.

سادساً: مي‌پرسيم چرا مدعيان حب آل رسول ص در مورد اين آيه به توضيحات ائمه اشاره نمي کنند و فرموده‌هاي آن بزرگواران را به روي مبارک نمي‌آورند؟! از آن جمله رسول خدا ص می‌فرماید: **«إلهي وسيلتي إليك الإيمان بك»** یعنی پروردگارا وسيله‌‌ی من به سوي تو ايمانم به توست. و امير المؤمنين÷ فرموده است: **«إن أفضل ما توسل به المتوسلون إلى الله سبحانه، الإيمان به وبرسوله، والجهاد في سبيله، فإنه ذروة الإسلام، وكلمة الإخلاص فإنها الفطرة، وإقام الصلاة فإنها الملة، و إيتاء الزكاة فإنها فريضة واجبة، وصوم شهر رمضان فإنه جُنة من العقاب، و حج البيت»** یعنی برترين وسيله‌‌اي که متوسلين براي تقرب به پروردگار به آن توسل جسته‌اند، ايمان به خداوند و رسولش و جهاد در راه خداست که آن قلعه‌ی رفيع اسلام و کلمه‌ی توحيد مي‌باشد و آن مقتضاي فطرت است، و اقامه‌ی نماز که [علامت] دين اسلام است، و پرداخت زکات که از واجبات می‌باشد، و روزه‌ی ماه رمضان که سپري در برابر عقاب است، و حج‌ خانه خدا.([[123]](#footnote-123)) چنان‌که ملاحظه مي‌کنید، در واقع آن حضرت مفاد آيه سوره مائده را تفسير کرده است. هم‌چنين آن حضرت در دعايي عرض مي‌کند: **«قد جئت أطلب عفوك و وسيلتي إليك كرمك»** یعنی آمده‌ام که طلب عفو کنم و وسيله‌‌ام در پيشگاهت فضل و کرم توست.([[124]](#footnote-124)) و فرموده است: **«فقد جعلت الإقرار بالذنب إليك وسيلتي ... متوسل بكرمك إليك»** یعنی اقرار به گناه را وسيله خويش به درگاهت قرار داده‌ام و در پيشگاهت به کرم تو متوسل مي‌شوم([[125]](#footnote-125)) و فرموده است: **«فإني أتوسل إليك بتوحيدك وتهليلك وتمجيدك وتكبيرك وتعظيمك »** یعنی پس همانا در پيشگاهت به يگانه ‌دانستن و تهليل و تمجيد و تکبير و تعظيم تو، توسل مي‌‌جويم([[126]](#footnote-126)) و فرموده است: **«یتوسل إليك بربوبيتك»** یعنی به ربوبيت تو متوسل مي‌شود».([[127]](#footnote-127))

بنا به قول سيد بن طاووس، حضرت حسين بن علي ÷ در دعاي عرفه عرض مي‌کند: **«ها أنا أتوسل إليك بفقري إليك»** یعنی پروردگارا با فقر و نيازم به تو، به درگاهت متوسل مي‌شوم.([[128]](#footnote-128))

حضرت سيد الساجدين ÷ نيز در دعايي عرض مي‌‌کند: **«اللهم إني بذمة الإسلام أتوسل إليك»** یعنی پروردگارا در پيشگاهت به پيمان اسلام متوسل مي‌شوم.([[129]](#footnote-129)) و می‌فرماید: **«وسيلتي إليك التوحيد وذريعتي أني لم أشرك بك شيئاً»** یعنی خداوندا! در پيشگاهت وسيله‌ام توحيد است و اين‌که چيزي را با تو شريک قرار نداده‌ام.([[130]](#footnote-130)) و با تاسي از جد بزرگوارش که مي‌گفت: **«اللهم إني أتقرب إليك بذكرك»** یعنی پروردگارا! با ذکر تو به پيشگاهت تقرب مي‌جويم،([[131]](#footnote-131)) عرض مي‌کند: **«بدعائك توسلي»** یعنی با به دعا خواندنت به تو توسل مي‌جويم.([[132]](#footnote-132))

چنان‌که ملاحظه فرموديد، علي ÷ و ديگر ائمه بزرگوار حتي به منظور تعليم و ارشاد مامومين در دعاهاي خويش به پيامبر اکرم و يا انبياء سابقين از جمله حضرت خليل ‌الرحمان و ابوالأنبياء ابراهيم ÷ توسل نجسته‌اند و همواره به ايمان و اسلام و جهاد و عمل صالح و صفات الهي متوسل شده‌اند و به هيچ وجه به بشري متوسل نشده‌اند. نمي‌دانم چرا مدعيان پيروي از آنان سخنان ايشان را ناديده گرفته و غالبا به امام يا امامزاده متوسل مي‌شوند، در حالي که ائمه نگفته‌اند که در دعا، به ما متوسل شويد!

در اين زيارت نکته‌ی ديگري نيز هست و زيارتنامه‌‌ساز هم‌چون دعاي **«ندبه»** مي‌گويد: **«اللهم أبلغ سيدي ومولاي تحية وسلاماً»** یعنی پروردگارا! درود و سلامم را به سرور و مولايم برسان! معلوم مي‌شود خداوند را حاضر و نزديک، و امام را غائب و دور دانسته است که از خداي تعالي مي‌خواهد به آنان سلام برساند! اينجاست که از او مي‌پرسيم پس چرا در زيارتنامه‌‌ها امام را حاضر و ناظر دانسته و به دروغ مي‌گويي: **«أشهد أنك تسمع كلامي وترد جوابي»** یعنی شهادت مي‌دهم که تو سخنم را مي‌‌شنوي و جوابم را مي‌دهي! اين جاعلان، ضد و نقيض زيارات خويش را درک نمي‌کنند!

زيارت 35 به نقل از ابن طاووس از قول مردي ناشناس

ابن طاووس از مردي بي ‌آنکه نام او را معلوم کند، زيارتي نقل کرده است. وي مي‌گويد که مرد مذکور مرکب خود را نزديک سايه‌‌بان خوابانيد، نزديک ضريح امام آمد و به ضريح اشاره کرد و زيارتنامه‌‌ای ضد قرآن خواند، سپس صورتش را به ضريح ماليد و گفت: آمده‌‌ام تا به گناهان خود اعتراف کنم و بخواهم که نزد پروردگار شفيعم باشي، سپس ضريح را قبله قرار داد و نماز خواند و مطالب بسياري گفت و نشست و چيزهايي گفت که من نفهميدم، سپس برخاست و سلام کرد و گفت: اي امام! مرا به ياد داشته باش، پس از آن بر مرکبش سوار شد و رفت!

آخر اين هم شد مدرک دين؟ ابن طاووس از جمع‌کردن اين زيارات با اين کيفيت چه مقصدي داشته است؟ و ديگران که از او نقل کرده‌‌اند چه قصدي دارند؟ مرد مجهولي آمده گناهانش را به امام گفته، سپس کار باطلي کرده يعني به جاي کعبه رو به ضريح نماز خوانده و خرافاتي نیز سر هم کرده است. شايد او هم مانند ساير خرافيين گمان کرده که امام پس از وفاتش، حاضر و ناظر است! زیرا گفته است: مرا در ذهن خود قرار بده. اين‌ها چه ارزشي دارد که خواندن آن را مستحب دانسته‌‌اند. مگر احکام واجب و مستحب به دست اين نويسندگان است؟ جناب ابن طاووس به جاي آنکه انحراف او را از کعبه در هنگام نماز، نادرست و باطل بداند، و اين کار را دليل گمراهي و ناداني او بشمارد، خرافات او را براي ما ثبت کرده است!

زيارت 36 به نقل از جابر جعفي

اين زيارت را ابن طاووس و مجلسي و ديگران ذکر کرده‌اند، اما بدان که علامه حلي در رجال خود به نقل از ابن الغضائري مي‌گويد: اکثريت کساني که از جابر جعفي روايت مي‌کنند ضعيف‌ هستند! يعني در واقع دروغ‌هاي خود را به او نسبت مي‌دهند. و نجاشي نيز فرموده است: کساني که از او روايت مي‌کنند تضعيف شده‌اند. از اين رو نمي‌توان هر چه را که به اسم جابر جعفي عرضه مي‌شود پذيرفت. اين زيارت نيز هم‌چون زياراتي که تاكنون ملاحظه کرديد، آثار جعل در آن هويداست و همان عيوب زيارتنامه‌هاي پيشين را داراست، زيرا مي‌گويد: چون به زيارت قبر امام حسين÷ آمدي دم در مي‌ايستي! يا مي‌گويد: با هر قدمي که برداري يا بگذاري ثواب شهيدي را که در خون خود غلطيده باشد برایت نوشته می‌شود! يا مي‌گويد: زيارت آن حضرت ثواب هزار عمره و آزاد کردن هزار برده و هزار بار جهاد با پيغمبر مرسل را دارد!

مسلماً اين زيارت نيز چنان‌که بارها گفته‌‌ایم زماني جعل شده که بر مرقد سيد الشهداء بارگاه و گنبد و درهاي متعدد ساخته‌‌اند و آن را به دروغ بر امام مظلوم حضرت صادق ÷ افتراء بسته‌‌اند و الا در زمان آن حضرت مرقد امام حسين دری نداشته است. درمورد ثواب زيارت نيز گفته‌‌ایم که با اين ثواب‌ها، ثواب زائر از مزور بيشتر خواهد شد! هم‌چنين زيارت‌‌ساز جاهل مي‌گويد: ثواب هر رکعت نماز در آن‌جا ثواب هزار حج است! گويا دعاهاي ائمه را نديده که قبولي يک حج خود را از خدا درخواست مي‌‌کردند. برای مثال حضرت امير ÷ عرض مي‌‌کند: **«أن تكتبني من حجاج بيتك الحرام المبرور حجهم»** یعنی پروردگارا! از تو مي‌خواهم که مرا در شمار حاجياني که حجي نيکو و مقبول به جاي آورده‌اند قرار دهی.([[133]](#footnote-133))

آيا آن کسي که اين گفتارهاي غلو‌آميز را نپذيرد و آن‌ها را از گفته‌های امام‌÷ نداند منحرف است يا کسي که هر چه را به نام امام عرضه مي‌شود مي‌پذيرد و آن را از امام مي‌داند؟!

زيارت 37 به نقل از کفعمي

اين زيارت را کفعمي که از علماي قرن نهم هجري است مستقيما و بي‌‌واسطه از امام صادق‌÷ که در قرن دوم مي‌‌زيسته است روایت کرده است! آيا معناي روايت صحيح همین هست؟! به هر حال کفعمي‌گفته که هشت رکعت نماز، در حالی که راویان دیگر شش رکعت نماز را روایت کرده‌اند! آيا اختيار عدد رکعات نماز به دست کفعمي و امثال اوست؟ عجيب است که علما هر چه را کفعمي يا ابن‌طاووس يا ابوقره يا ابن المشهدي يا ابن قولويه و سايرين گفته‌‌اند حتي اگر بي‌سند بوده باشد، همه را بي تامل و بدون هیچ انتقادی قبول کرده و جمع‌آوری کرده‌اند، گويي که وحي منزل است! گويي اين آيه‌ی کريمه را فراموش کرده‌اند که مي‌فرمايد:

﴿وَلَا تَقۡفُ مَا لَيۡسَ لَكَ بِهِۦ عِلۡمٌۚ إِنَّ ٱلسَّمۡعَ وَٱلۡبَصَرَ وَٱلۡفُؤَادَ كُلُّ أُوْلَٰٓئِكَ كَانَ عَنۡهُ مَسۡ‍ُٔولٗا ٣٦﴾ [الاسراء: ٣٦] یعنی: «از آنچه که بدان علمی نداري پيروي مکن، همانا گوش و چشم و دل هر يک از آن‌ها مورد پرسش قرار خواهند گرفت».

سپس کفعمي مي‌گويد: **«ثم زر علي بن الحسين»** يعني سپس مرقد حضرت سجاد را زيارت کن. مجلسي که اين روايت را آورده به عنوان توضيح مي‌گويد: عبارت «سپس علي بن الحسين را زيارت کن» کلام کفعمي است نه کلام امام! شگفت‌‌انگيز است که مجلسي در اصل زيارت هيچ اظهار نظر و يا انتقاد و توضيحي نياورده ولي درباره‌ی عبارت **«ثم زر ...»** توضيح داده است!

زيارت 38 که از سيد مرتضي است

مجلسي درباره اين زيارتنامه تصريح مي‌کند که اين زيارت منقول از امام نبوده بلکه آن را خود سيد مرتضي علم الهدي([[134]](#footnote-134)) انشاء کرده است. زيارتنامه مذکور بسيار فصيح و بليغ و مسجع و مقفي و از زيارات ديگر که به ائمه نسبت داده‌اند زيباتر است، و همين امر بطلان راي کساني را اثبات مي‌کند که مي‌گويند چون عبارات فلان دعا يا فلان زيارت فصيح و زيباست پس فرموده امام است و فصاحت و زيبايي را قرينه‌اي بر صحت انتساب آن به امام مي‌دانند، مثلاً درباره **«زيارت جامعه»** يا **«دعاي ندبه»** که بسياري از جملات آن‌ها ضد قرآن و يا کذب (و دروغ) است مي‌گويند: چون عباراتش فصيح است لابد کلام امام است! حال آن‌که زيارت 38 که انشای خود سيد مرتضي است از زيارت جامعه و دعاي ندبه زيباتر و فصيح‌تر است، در حالي که به هیچ امامي نیز منسوب نيست و اگر کسي منصفانه آن را با زيارت 30 يا ساير زيارات که نمونه‌‌هايي از آن‌ها را در اين کتاب ملاحظه کرديد، مقايسه کند خواهد ديد که عبارات اين زيارت معقول‌تر و مقبول‌تر و به لحن روايات معتبر، شبيه‌‌تر بوده است و در آن از تعبيرهای عجيب و غريب و نامعقول اجتناب شده است.

گرچه زيارت سيد کاملا عاري از خرافات نيست ولي داراي نکات قابل توجهي است، از جمله در اين زيارت مطلبي را ذکر کرده که در ساير زيارات وجود ندارد، و آن ذکر شهادت دو تن از فرزندان امير المؤمنين علي ÷ يعني ابوبکر بن علي و عثمان بن علي می‌باشد که در واقعه کربلا به همراه امام حسين ÷ شربت شهادت نوشيدند و سيد مرتضي فضائل و مناقب آن دو بزرگوار را در اين زيارت ذکر کرده است. اما زيارت‌تراشان مغرض چون با خلفاء عداوت داشته‌اند، فداکاري و شهادت اين دو بزرگوار را به این علت که با خلفاء همنام بوده‌اند ناديده گرفته‌اند! مي‌پرسيم اگر شما صادقانه به شهداي کربلا و اصحاب سيد الشهداء ارادت داريد و کتب و جزوات فراوانی را در زيارت و فضيلت آنان نوشته‌ايد چرا یادی از شهادت دو برادر بزرگوار حضرت سيد الشهداء ÷ نمي‌کنيد؟! اين کار خود دليل بر آن است که اين زيارات معمول هست، به دست اشخاصی مغرض انشاء شده است و از امام ÷ نيست.

مخفي نماند که اين زيارت سيد مرتضي، اکثر زيارات را رد کرده و مطالب آن‌ها را باطل نموده است، از جمله در اين زيارت خطاب به امام مي‌گويد: **«وأنت مجدل على الرمضاء لاتستطيع خطاباً و لاترد جواباً»** یعنی تو بر روي زمين افتاده بودي در حالي که سرت از بدن جدا شده بود، نه توانايي صحبت کردن داشتي و نه توانایی جواب دادن کسی را داشتی. اين جمله مخالف جمله‌اي است که در زيارات ديگر به این مضمون آمده است: **«أشهد أنك تسمع كلامي وترد جوابي»** یعنی شهادت مي‌دهم که تو سخنم را مي‌شنوي و جوابم را مي‌دهي.

ديگر اينکه سيد مرتضي در سلام بر انبياء معجزات انبياء را فعل خدا دانسته است نه کار انبياء، و اين برخلاف عقيده اهل خرافات است. و ديگر اين‌که تمام شهداء را امام دانسته و امامت را به دوازده نفر منحصر نکرده است، و در جمله خطاب به شهداء مي‌گويد: **«السلام على الأئمة السادات»** يعني سلام بر اماماني که همه پيشوا و سرورند. و اين جمله با قرآن موافق است، آن قرآنی که به ما تعليم مي‌دهد که شایسته است به عنوان بندگان خداي رحمن همگي از خدا بخواهيم که ما را امام المتقين و پيشوا و مقتداي اهل تقوي قرار دهد:

﴿وَعِبَادُ ٱلرَّحۡمَٰنِ …ٱلَّذِينَ يَقُولُونَ …وَٱجۡعَلۡنَا لِلۡمُتَّقِينَ إِمَامًا ٧٤﴾ [الفرقان: ٧٤] یعنی: «بندگان خداي رحمان ... آنان کسانی هستند که مي‌گويند ... و ما را پيشواي متقيان قرار ده».

مطابق اين آيه هر کس مي‌تواند از خداي خويش امامت و پيشوايي اهل تقوي را بخواهد و سعي کند با کسب علم و مجاهدت با نفس و التزام به اوامر و اجتناب از نواهي شرع، لياقت پيشوايي و اسوه ‌بودن براي اهل تقوي را کسب کند.

زيارت 39 به بعد

مجلسی در ذکر زيارت سي و نه، نه سندی ارائه کرده است و نه اسم راوي را بیان کرده است، و هم‌چنین از بیان کردن این‌که زيارت مذکور از کدام کتاب است نیز خودداری کرده است. بنابراین چنين زيارتي خواندنش يقيناً بدعت است، اگر چه ساير زيارات نيز بهتر از اين نبوده‌اند!

اما زيارت چهلم را مجلسي از کتاب مزار ابن‌ المشهدي نقل کرده است، ولي او اين زيارت را بدون سند در کتاب خود آورده است، پس آن نيز بدون سند و فاقد اعتبار است.

زيارت چهل و يک را مرسل از صفوان ذکر کرده است، اما معلوم نيست چه کس يا کساني از صفوان نقل کرده‌اند، پس آن نيز بي ‌اعتبار است. علاوه بر اين از متن زيارت معلوم می‌شود که زمان جعل شدن آن وقتی بوده است که مرقد امام حسين ÷ داراي صحن و گنبد و بارگاه بوده است. آري به جاي آن‌که دين حقيقي را به مردم عرضه کنند آمده‌اند براي مردم گنبد و بارگاه و ضريح ساخته‌اند و در عوض توحيد و توجه به خداي يکتا، توجه به انبياء و صالحين را به عنوان توسل به مردم ياد داده‌اند.

مجلسي در مورد زيارت چهل و دوم مي‌گويد: آن را از نسخه‌‌ای قديم نقل کرده‌‌ام که مؤلف آن معلوم نيست چه کسی هست و سندي هم براي آن ذکر نکرده است. ثانياً متن آن نيز مانند اکثر زيارات گوياي آن است که زمان جعل آن پس از ساخت گنبد و بارگاه بر قبور بوده است. ثالثاً در اين زيارت براي هر دوازده امام صلوات و مدح و ثنا ذکر کرده است که معلوم مي‌شود پس از زمان ائمه ساخته (و جعل) شده است. در اواخر آن مي‌گويد: **«ثم ضع خدك على الضريح»** یعنی سپس گونه‌ی خود ‌را بر ضريح بگذار. و مسلم است که ضريح را ستمگران ساخته‌اند و الا زمان امام ضريحي نبوده است، هم‌چنين موقوفاتي از قبيل باغ‌ها و زمين‌ها و خانه‌ها و مزارع و مغازه‌هايي که براي حفظ اين ضريح ها وقف گرديده است تماماً در قرون پس از ائمه ايجاد گرديده است که آن را مفصلاً بيان کرده‌ايم و گفته‌ایم که وقف زمين‌ها و اراضي مفتوح‌ العنوه باطل مي‌باشد. و آن چنان‌که اين وقف ها تماماً مرجوح و باطل است، نذورات بر قبور نيز مرجوح و باطل است. به هر حال زيارت چهل و دوم جملات ضد قرآني بسيار دارد!

باب الزيارة في التقية و تجويز انشاء الزيارة

مجلسي و ديگران از امام صادق ÷ روايت کرده‌اند که حضرت فرمود: **«تقول عند قبر الحسين ما أحببت»** یعنی نزد قبر امام حسين آنچه دوست داري و دلت مي‌خواهد مي‌گويي! در اين‌جا امام تجويز کرده که با هر عبارتي که بخواهي انشاء زيارت کني مي‌تواني امام حسين را زيارت کني! بنابراين تمام زيارت‌هاي بافته شده و مجعولات غلو کنندگان از اين روايت سرچشمه گرفته است که انشاء زيارت دل بخواهي بوده و هر کس به دلخواه خود زيارتي جعل کرده و عقائد خرافي خود را در آن آورده و مردم را گمراه نموده است، و اخلاف ایشان پنداشته‌اند که اين زيارت‌ها مستند و با مدرک است و این خود پایه و اساس فساد در دین می‌باشد.

ريشه تمام اين کفريات و شرکيات و موهوماتي که در زيارتنامه‌ها جمع شده است همين عبارت **«تقول ما أحببت»** یعنی هر چه دلت بخواهد مي‌گويي، می‌باشد. حاج شيخ عباس قمي و امثال او گمان کرده‌اند زيارات وجه شرعي دارد و آن‌ها را در مفاتيح الجنان و کتب مشابه آن جمع کرده‌‌اند.

ما براي نمونه به ذکر همين زياراتي که نزد علماء مهم‌‌تر و مشهورتر می‌باشد قناعت مي‌کنيم و با همين مقدار معلوم شد که متن آن‌ها بي‌‌اعتبار و در واقع جز افتراء و دروغ بر ائمه چیز دیگری نیست.

البته سند زيارات نيز وضع خرابي دارد. اين‌جانب در سند زيارات تحقيق کرده‌‌ام و سندي که معيوب نباشد نديده‌ام، بلکه در هر يک از سندها حداقل يک يا دو تن از رواتش ضعيف و فاسد و مهمل و مجهول بوده‌اند!

زيارت جامعه

پيش از ختم کتاب، مناسب است نگاهی بیندازیم به **«زيارت جامعه»** که در ميان عوام بلکه گروهي از عالم نمايان، از شهرت و اعتبار خاصی برخوردار است. اين زيارت را مجلسي از تاليفات شيخ صدوق نقل کرده است. استاد مجاهد جناب قلمداران در کتاب خويش در مورد سند اين زيارت تحقيق کرده است و ديگر نيازي به بررسي سند آن نداريم، از اين رو در اين‌جا به متن اين زيارت توجه مي‌کنيم:

مجلسي درباره اين زيارت مي‌گويد: **«أفصحها لفظاً و أبلغها معنى»** مقصود وي آن است که الفاظ و جملات زيارت جامعه از تمام زيارات فصيح‌‌تر و معناي آن رساتر مي‌باشد.

**اولاً** چنان‌که سابقاً گفتيم سيد مرتضي زيارتي تاليف کرده که مجلسي آن را به عنوان زيارت سي و هشتم ذکر کرده است و چنان سلاست و عبارات زيبايي دارد که خود مجلسي الفاظ آن را شافي خوانده است و مي‌گويد: ظاهراً اين زيارت تاليف سيد مرتضي و شيخ مفيد می‌باشد. و زيارت سيد خيلي فصيح‌‌تر و زيباتر و تأثر انگيزتر و داراي مدح دلنشين‌تر مي‌باشد. پس صرف فصاحت دليل بر اين‌که کلامي را به امام يا رسول نسبت بدهيم نمی‌باشد.

**ثانياً** محال است امام متواضع و فروتني که از خودخواهي و خودپسندي و مداحي نهي کرده است، بگويد شما بيایيد چنين زيارتي که چندين ورق مداحي و اغراق و غلو دارد براي ما بخوانيد تا ما از شما خشنود گرديم و برايتان شفاعت کنيم!

**ثالثاً** مي‌دانيم که حکومت صفوي بنا به مقاصد سياسي، مايل بود که روح غلو و مبالغه نسبت به بزرگان، از جمله بزرگان دين شیعه، در ميان مردم رواج يابد و مجلسي علاوه بر اين‌که در چنين محيطي پرورش يافته و رشد کرده است، خود نيز توجيه‌کننده‌ی حکومت افراد فاسد و نالايقي چون شاه سليمان و سلطان حسين صفوي بوده و آنان را مدح و تمجيد مي‌کرده است، و مسلماً اين کار نيز تاثير منفي خود را بر روحيه‌ی او گذاشته و سبب شده که اين زيارت نامناسب و دور از روح شرع را بپذیرد و در دیگاهش خوب جلوه کند. اما ما با اشاره به بعضي از جملات آن که مخالف قرآن و عقل و تاريخ است ثابت مي‌کنيم که محال است امام هادي÷ به خواندن آن دستور داده باشد:

الف) خطاب به امام مي‌گويد: **«موضع الرسالة ومختلف الملائكة ومهبط الوحي»** یعنی جايگاه رسالت و محل تردد فرشتگان و محل نزول وحي. در حالي که اين وصف فقط مختص رسول خداص بوده است و سايرين موضع رسالت ومحل هبوط و نزول وحي نيستند. گرچه ممکن است غلو کنندگان متعصب با زور توجيهات سرد و تأويلات سست، آن را از معناي صريح و واضحش منصرف کرده و احتمالات عجيب و دور از ذهن و معاني پيچ‌ پيچی براي آن ببافند!

ب) به ائمه مي‌گويد: **«أقمتم حدوده»** یعنی حدود خدا را اجرا کردید. در حالي که این مساله به وضوح برخلاف مسلمات تاريخ است و ائمه‌ی کرام جز حضرت علي و امام حسن متاسفانه قدرت تسلط و حکم‌رانی نداشته‌اند و امکان و فرصت اقامه‌ی حدود الهي را نيافته‌اند.

ج) صرف‌نظر از اينکه مانند بسياري از روايات و دعاهای جعلي، ائمه را بقية‌ الله خوانده است و يا در مورد آن حضرات به آيه‌ی 33 سوره‌ی الأحزاب استشهاد کرده است که ما در تعدادي از تأليفات خود از جمله تفسير تابشي از قرآن، نادرستي آن‌ها را اثبات کرده‌‌ايم، مانند بسياري از زيارات جعلي ديگر با ذکر عبارت **«إياب الخلق إليكم وحسابهم عليكم»** یعنی بازگشت خلق به سوي شما و حساب شان با شماست! ضد آيات قرآن سخن گفته است! آیاتی مانند: ﴿مَا عَلَيۡكَ مِنۡ حِسَابِهِم مِّن شَيۡءٖ﴾ [الانعام: ٥٢] یعنی: «مقداری از حسابشان نیز با تو نيست». ﴿فَإِنَّمَا عَلَيۡكَ ٱلۡبَلَٰغُ وَعَلَيۡنَا ٱلۡحِسَابُ ٤٠﴾ [الرعد: ٤٠] یعنی: «همانا وظیفه تو فقط ابلاغ است وحساب آنان با ماست». ﴿وَكَفَىٰ بِنَا حَٰسِبِينَ ٤٧﴾ [الانبياء: ٤٧] یعنی: «این کافي است که ما حسابرس باشیم». ﴿إِنۡ حِسَابُهُمۡ إِلَّا عَلَىٰ رَبِّيۖ﴾ [الشعراء : ١١٣] یعنی: «حسابشان جز با پروردگارم نيست». ﴿إِنَّ إِلَيۡنَآ إِيَابَهُمۡ ٢٥ ثُمَّ إِنَّ عَلَيۡنَا حِسَابَهُم ٢٦﴾ [الغاشية: ٢٥، ٢٦] یعنی: «همانا که بازگشتشان به سوي ما و آن‌گاه حسابشان نيز بر عهده ماست».

ديگر آن‌که ائمه را حجت خدا خوانده است، در حالي که به صريح قرآن، انبياء حجت الهي بوده‌اند و پس از رسول خدا ص کسي حجت نيست، چنان‌که مي‌‌فرمايد: ﴿رُّسُلٗا مُّبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى ٱللَّهِ حُجَّةُۢ بَعۡدَ ٱلرُّسُلِ﴾ [النساء : ١٦٥] یعنی: «پيامبراني بشارت ‌دهنده و بيم ‌دهنده فرستاديم تا برای مردم پس از پيامبران بر خداوند حجتي نباشد».

و هم‌چنین ائمه را صراط خدا دانسته است، در حالي که هر طفل ابجد خواني مي‌داند که پيامبر ص و ائمه، خودشان سالک صراط مستقيم الهي بوده‌اند و اگر خودشان صراط مي‌بودند نیازی نبود در نمازشان بگویند: ﴿ٱهۡدِنَا ٱلصِّرَٰطَ ٱلۡمُسۡتَقِيمَ ٦﴾ یعنی: «ما را به راه راست هدایت فرما». زيرا در اين صورت معناي کلام آن‌ها چنين مي‌شود که ما را به سوی خودمان هدايت فرما!

د) آيا عالم نماياني که اين دعا را ترويج و خواندنش را به عوام توصيه مي‌کنند، واقعاً اين دعا را قبول و به مفاد آن اعتقاد دارند، يا خير؟ در اين دعا چنین آمده است: **«ومن جحدكم كافر»** یعنی هر کس شما را انکار کند کافر است! جای سوال است اگر جز شيعيان اثني عشري و شيعيان اسماعيلي (هفت امامي)، تمامي عالم اسلام با وجود احترامي که براي ائمه‌ی اهل بيت قائل ‌هستند، اما منکرند که آن بزرگواران در امر امامت و ولايت، منصوب و منصوص الهی مي‌باشند، آيا چنين کساني کافرند؟ و اگر کافرند، پس چرا شما غالباً از وحدت و اخوت گروه‌های اسلامي دم مي‌زنيد و شيعه و سني را به اتحاد و اتفاق دعوت مي‌‌کنيد؟ آيا مي‌خواهيد با کفار متحد شويد؟!

امام صادق ÷ فرموده است: **«عودوا مرضاهم واشهدوا جنائزهم واشهدوا لهم وعليهم وصلوا معهم في مساجدهم»** یعنی بيمارانشان را عيادت و مردگانشان را تشييع کنيد و [در محاکم] برايشان گواهي دهيد و با آنان در مساجدشان نماز بخوانيد.([[135]](#footnote-135)) حضرت امام موسي کاظم ÷ نیز فرموده است: **«صلى حسن وحسين عليهما السلام خلف مروان ونحن نصلي معهم»** یعنی امام حسن و امام حسين پشت سر مروان نماز می‌خواندند و ما نيز با آنان (خلفا) نماز مي‌خوانيم.([[136]](#footnote-136)) اگر چنین باشد که شما می‌گویید آيا اقتدا به کفار صحیح است؟!

پدر امام هادي ÷ يعني حضرت محمد التقي معروف به امام جواد، دامادي مامون عباسي را که منکر امامت آن حضرت بود پذيرفت، پس چگونه ممکن است فرزندش امام هادي ÷ منکران ائمه را کافر بشمارد! آيا ممکن است پدرش ازدواج با کفار را بپذيرد؟!

ه‍‌) مي‌گويد: **«فبلغ الله بكم أشرف محل المكرمين وأعلى منازل المقربين وأرفع درجات المرسلين حيث لا يلحقه لا حق ولا يسبقه سابق ولا يطمع في إدراكه طامع، حيث لا يبقى ملك مقرب ولانبي مرسل ولا صديق ولا شهيد ولا عالم ولا جاهل ولا داني ولا فاضل ولا مؤمن صالح ولا فاجر طالح ولا جبار عنيد ولا شيطان مريد ولا خلق فيما بين ذلك شهيد إلا عرفهم جلالة أمركم وعظم خطركم كبر شأنكم وتمام نوركم وصدق مقاعدكم وثبات مقامكم وشرف محلكم ومنزلتكم عنده»!**

معناي جملات فوق اين است که خداوند شما را به شريف‌ترين محل بزرگان گرامي و به بالاترين منازل مقربين و بلندترين درجات پيغمبران مرسل رسانيده است!

اين جملات همه‌اش دروغ محض است و هيچ دليل شرعي ندارد، زيرا هر امامي، خود بايد مؤمن به مرسلين و تابع انبياء باشد. خود امير المؤمنين ÷ مي‌فرمود: **«نظرت إلى كتاب الله و ما وضع لنا و أمرنا بالحكم به فاتبعته و ما استن النبي** ص **فاقتديته»** یعنی به کتاب خدا نگريستم و به آنچه که بر ما مقرر کرده بود و فرمان داده بود که به آن حکم کنيم، از همان پيروي کردم و آنچه را که پيامبر ص سنت نهاده بود، بدان اقتدا نمودم.([[137]](#footnote-137)) هم‌چنين آن حضرت در وصيت خود پس از ضربت ‌خوردن از ابن ملجم مي‌‌فرمايد: **«أما وصيتي فالله لا تشركوا به شيئاً، و محمد** ص **فلا تضيعوا سنته، أقيموا هذين العمودين، وأوقدوا هذين المصباحين، وخلاكم ذم ما لم تشردوا»** یعنی وصيت من به شما این است که چيزي را شريک خدا قرار ندهید و سنت محمد ص را ضايع نکنيد، اين دو ستون (توحيد و سنت) را برپا دارید و اين دو چراغ را بيافروزيد و بر شما هیچ مذمت و سرزنشي نخواهد بود تا وقتی که (از اين دو) دور نشويد([[138]](#footnote-138)). پس تابع، مقامش بالاتر از متبوع نمي‌تواند باشد. نمي‌دانم علما چگونه در مقابل اين زيارتنامه ساکت ‌هستند، در حالي که ادعا مي‌‌کنند ما پيامبر اکرم ص را از ائمه بالاتر مي‌دانيم، آيا دروغ مي‌گويند؟!

هم‌چنين مي‌پرسيم چگونه منزلت امام از تمام ملائکه‌ی مقربين بالاتر است، با اينکه يکي از ملائکه‌ی مقربين جبرئيل÷ است که خداوند وي را «کريم» و «امين» و «مطاع» و «نيرومند» و «مکين یعنی داراي منزلت» خوانده است. (التکوير/20) و او را معلم خاتم الأنبياء ص قرار داده و فرموده است: ﴿عَلَّمَهُۥ شَدِيدُ ٱلۡقُوَىٰ ٥﴾ [النجم: ٥] یعنی: «شدید القوی (جبرئیل) به او تعلیم داده است». بنابراين جبرئيل÷ معلم پيامبر و پيامبر به اقرارِ خودِ امير المؤمنين معلم وي بوده است، پس چگونه مقام و منزلت شاگرد پيامبر اکرم از معلم آن حضرت بالاتر است؟! بافنده‌ی اين دعا از کدام آيه‌يا دليل شرعي فهميده که خدا مقام يکي از پيروان پيامبر ص را از مقام تمام ملائکه و انبياء بالاتر قرار داده است؟ آيا اين کار افتراء به خدا و دين او نيست؟ مگر ندانسته که خداوند فرموده است:

﴿لَا تَفۡتَرُواْ عَلَى ٱللَّهِ كَذِبٗا﴾ [طه: ٦١] یعنی: «بر خدا دروغ نبندید».

و فرموده است:

﴿تَٱللَّهِ لَتُسۡ‍َٔلُنَّ عَمَّا كُنتُمۡ تَفۡتَرُونَ ٥٦﴾ [النحل: ٥٦] یعنی: «سوگند به خدا که از آنچه بر خدا افتراء ‌بسته‌‌ايد، بازپرسی خواهید شد».

کجا خداوند فرموده است که مقام يکي از پيروان انبياء را از انبياء و رسل و ملائکه بالاتر قرار داده‌‌ام؟ چرا بر مزار بزرگان به خدا افتراء مي‌‌بنديد؟ آيا از خداوند حاضر و ناظر خجالت نمی‌کشید؟!

خداوند متعال چندين بار در قرآن کساني را که نادانسته و بدون دليل چيزي به خداوند نسبت مي‌دهند، عتاب کرده و اين کار را حرام شمرده و فرموده است:

﴿قُلۡ إِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّيَ …. وَأَن تَقُولُواْ عَلَى ٱللَّهِ مَا لَا تَعۡلَمُونَ ٣٣﴾ [الاعراف: ٣٣] یعنی: «بگو همانا که پروردگارم حرام کرده است...که بر علیه خدا چیزی را بگوييد که از آن هیچ نمي‌دانيد».

به نظر ما امام هادي ÷ خواندن اين زيارتنامه را توصيه نفرموده است، بلکه شيطان راوي را بدين کار دستور داده است، چنان‌که در قرآن کريم مي‌خوانيم:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ كُلُواْ مِمَّا فِي ٱلۡأَرۡضِ حَلَٰلٗا طَيِّبٗا وَلَا تَتَّبِعُواْ خُطُوَٰتِ ٱلشَّيۡطَٰنِۚ إِنَّهُۥ لَكُمۡ عَدُوّٞ مُّبِينٌ ١٦٨ إِنَّمَا يَأۡمُرُكُم بِٱلسُّوٓءِ وَٱلۡفَحۡشَآءِ وَأَن تَقُولُواْ عَلَى ٱللَّهِ مَا لَا تَعۡلَمُونَ ١٦٩﴾ [البقرة: ١٦٨، ١٦٩] یعنی: «از گام‌هاي شيطان پيروي نکنيد، همانا او دشمن آشکار شما است، همانا او شما را به کارهای زشت و فحشا و گفتن آنچه را که بدان علمی ندارید بر علیه خداوند امر مي‌کند».

سپس مي‌گويد: «شما مقامي داريد که هيچ کس به آن نمی‌رسد و هيچ کس به سوي آن سبقت نمی‌گيرد و هيچ کس طمع وصول به آن مقام را ندارد! حال مي‌پرسيم مقام والاي ائمه به فضل و جبر الهي بوده است يا به سبب ايمان و عمل و جهاد و کوشش خودشان؟ اگر بگويي به فضل و جبر پروردگار بوده است، در اين صورت اين فضيلت نيست زيرا آنان به ايمان و عمل خويش به جايي نرسيده‌اند، خدا هر رودخانه و هر درختي را خواه‌ ناخواه معصوم قرار داده است، اما چنان‌که خودشان فرموده‌‌اند وصول به مقامات عالي و تقرب به درگاه الهي وابسته به عمل و سعي و تلاش خودشان است، می‌گوييم پس هر که سعي کند و پیروی از خدا و رسولش ص کند ممکن است در شمار کساني که خداوند به ايشان نعمت تقرب بخشيده است قرار بگيرد، چنان‌که مي‌‌فرمايد:

﴿وَمَن يُطِعِ ٱللَّهَ وَٱلرَّسُولَ فَأُوْلَٰٓئِكَ مَعَ ٱلَّذِينَ أَنۡعَمَ ٱللَّهُ عَلَيۡهِم مِّنَ ٱلنَّبِيِّ‍ۧنَ وَٱلصِّدِّيقِينَ وَٱلشُّهَدَآءِ وَٱلصَّٰلِحِينَۚ وَحَسُنَ أُوْلَٰٓئِكَ رَفِيقٗا ٦٩﴾ [النساء : ٦٩] یعنی: «هر که پیروی از خداوند و پيامبرش بکند با کساني هستند که خداوند به ايشان نعمت بخشيده است کسانی هم‌چون پيامبران و صديقان و شهداء و نيکوکاران، و آنان بهترین همراهان هستند».

هنگامي که مردي به حضرت رضا ÷ گفت که به خدا قسم تو بهترين مردم هستی، آن حضرت فرمود: سوگند ياد مکن، بهتر از من کسي است که باتقواتر باشد، سوگند به خدا آيه ﴿إِنَّ أَكۡرَمَكُمۡ عِندَ ٱللَّهِ أَتۡقَىٰكُمۡ﴾ [الحجرات: ١٣] یعنی: «همانا گرامي‌‌ترين شما نزد پروردگار، با تقواترين شماست»، نسخ نشده است.([[139]](#footnote-139))

ديگر آن‌که مي‌گويد: هيچ ملک مقربي و پيغمبر مرسلي و صديقي و شهيدي و نه عالمي و نه جاهلي و نه آدم پستي و نه آدم با فضيلتي و نه مؤمن شايسته‌‌اي و نه فاجر بدبختي و نه ستمگر و نه سلطان بدخويي و نه شيطان متمردي و نه مخلوقي که در اين ميان مشاهده شود نيست مگر این‌که خداوند جلالت امر شما و بزرگي شأن شما و تماميت نور شما و راستي مسند شما و ثبات قدم شما و شرافت جايگاهتان و منزلت شما را نزد خود، به همه آنان شناسانده است!

حال مي‌پرسيم آيا سلاطين و ستمگران عنود از قبيل چنگيز و تيمور و لنين و استالين و هيتلر و جانسون و ... همه مقامات و نورانيت و راستي مسند ائمه را مي‌دانسته‌اند؟! و هر فرد پست و فاجر بدبخت و هر شيطان متمردي عارف به مقام ائمه است؟! اگر چنین نیست پس چرا عالم نمايان اين دروغ‌هاي شاخ‌دار را مي‌خوانند؟ و چرا هر چه را امثال مجلسي يا ابن ‌طاووس و ... نقل کرده‌اند، قبول مي‌‌کنند؟ واگر قبول ندارند چرا عوام را مطلع نمي‌‌کنند؟!

ايرادات اين زيارتنامه بسيار بيش از اين‌هاست ولي با حال و روزي که اين روزها دارم و با عدم امنيت و بي خانماني در عين ضعف پيري و عوارض زندان و تبعيد، توان تفصيل بيشتر ندارم.

سخني با مردم

باري، متاسفانه علماء نسبت به عوام دل‌سوزي ندارند و در مقابل خداي متعال احساس مسئوليت نمي‌کنند، عوام بي ‌اطلاع نيز هر چه از معممين و عالم نمايان مي‌شنوند بدون تأمل مي‌پذيرند، با اينکه قرآن کريم مردم را به تفکر و تامل در کتاب الهي دعوت فرموده است. البته در اين مورد نيز علما فاقد مسئوليت نيستند زيرا آنان مردم را به تفکر و طلب دليل و مدرک عادت نداده‌اند، بلکه از ترس جاه و مقام و احترام خويش، در مقابل عوام سکوت کرده و کمتر با انحرافات وخرافات آن‌ها مخالفت کرده‌‌اند. از قديم ‌الأيام وضع به همين منوال بوده است، مثلاً در تاريخ ابن ‌الفوطي آمده است که: در سال 646 هجري بيشتر مردم خصوصا اطفال به امراض حلقوم و خناق مبتلا شدند و اطباء نيز کاري از دستشان ساخته نبود، روزي زني ادعا کرد که در خواب زني از جن به نام أم‌‌عنقود را ديدم که به چاهي اشاره کرد و گفت: بچه‌ی من در اين چاه مرده است، ولي مردم مرا تعزيت و تسليت نگفته‌اند، من نيز براي شما خناق آورده‌‌ام، اين افسانه در بغداد شهرت يافت و مردم دسته‌ دسته دور چاه مذکور خيمه بر پا کرده و نوحه مي‌خواندند و سينه ‌زنان چاه را طواف مي‌‌کردند و از جن مذکور عذر خواهي و درخواست عفو کرده و شفاء مي‌طلبيدند و اشعاري از این قبيل نیز مي‌خواندند:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| **أي أم عنقــود اعـذرينا لما درينـا كلنا قـد جئنـالا** |  | **مـات عنقـود ومـا درينـا تحـر ديننــا فتخنقينــا** |

که آن را چنين ترجمه کرده‌ام:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| اي ام عنقود تو بگذر از ما اي ام عنقود برس به فرياد اطفال ما را از باد خناق که در عزايت ما هم دخيليم |  | که مرده عنقود جلوتر از ما  اين جمع بيمار بنما دمي شاد مي‌ده رهايي اين جمع مشتاق خناق مياور، تمام عليليم! |

در ايران نيز در احوال «فرهاد ميرزا» که از اولاد فتح علي شاه قاجار و مردي فاضل و داراي تاليفاتي از قبيل «زنبيل» و «قمقام» مي‌باشد نوشته‌اند: هنگامي که او ولايت خراسان را بر عهده داشت، روزي صداي نقاره‌ خانه مرقد امام رضا ÷ به گوشش رسيد، پرسيد چه خبر شده است؟ گفتند: خبر خوش، امام معجزه کرده و کوري را شفاء داده است. وي دستور به احضار کور داد و از او پرسيد: تو کور مادرزاد بوده‌اي يا بعدها کوري بر تو عارض شد؟ مرد پاسخ داد: من کور مادرزاد بوده‌ام، چند شب به امام متوسل شدم تا اين‌که ديشب امام به خوابم آمد و بر چشمم دست کشيد و اکنون بينا شده‌‌ام! فرهاد ميرزا پرسيد: حال به طور کامل مي‌بيني؟ گفت: بلي، وي از ميز خود کاغذي سفيد برداشت و پرسيد: آيا مي‌بيني که اين چه رنگي است؟ گفت: سفيد است. بار ديگر اناري برداشت و از رنگ آن پرسيد؟ مرد پاسخ داد: قرمز است، بار ديگر برگي را نشان داد و پرسيد چه رنگي است؟ گفت: سبز است. فرهاد ميرزا گفت: تو ديشب بينا شده‌‌ای و قبلاً کور مادرزاد بوده‌اي، پس چگونه اين رنگ‌ها را شناختي؟! معلوم است که دروغ مي‌گويي. سپس دستور داد او را شلاق بزنند تا راست بگويد. مرد مذکور پس از شلاق‌ خوردن ناگزير اقرار کرد که: من فقيری بودم و به خراسان آمدم و از خدّام بارگاه کمک خواستم، يکي از آنان گفت: به تو پيشنهاد مي‌کنم که به کوري تظاهر کني و ما تو را دو شب به ضريح مي‌‌بنديم و تو در شب سوم بگو امام مرا شفاء داده است، ما هم غوغاي معجزه برپا می‌کنیم، آن‌گاه هر چه زوار پول برايت ريختند نيمي از آن را به ما بده، من نيز قبول کردم. فرهاد ميرزا خادم مذکور را احضار کرد گفت: آيا اعتقاد داری که امام شما شفا مي‌دهد؟ اما خدا انسان را کور مي‌کند؟، آيا امام شما از خداوند، خيرخواه‌تر است؟! و فرد مذکور را از کار برکنار کرد.

اين‌جانب نيز در سفري به بندر بوشهر، مشاهده کردم که روز اربعين شهر خلوت شده و مردم فوج ‌فوج و سواره و پياده عازم زيارت ‌هستند، پرسيدم به زيارت کجا مي‌روند؟ گفتند: به زيارت امام زاده «سوز علي»! گفتم: در ميان فرزندان ائمه، کسي به نام «سوز علي» نيست. گفتند: اين آقا کشف و کرامات زيادي دارد، معجزه مي‌کند، شفا مي‌دهد و در بارگاه او نذر و نياز و فرش و اثاثيه فراوان فراهم آمده و از صد فرسخي به زيارت مرقد او مي‌روند. بسيار تعجب کردم و همان روز به ديدن عالم شهر موسوم به «سيد ابوالقاسم بهبهاني» که اتفاقاً بيمار هم بود رفتم و پس از عيادت او از ايشان در مورد امام زاده سوز علي پرسيدم، گفت: نپرس که موجب دردسر است. گفتم: نترسيد من در اين‌جا زياد نمي‌‌مانم و با کسي در اين شهر از اين راز سخني نمي‌گويم، گفت: مأمورين انگليس مي‌خواستند از شيراز تا بندر بوشهر جاده‌ی شوسه احداث کنند، در مسير اين جاده با خرابه‌‌ای مواجه شدند که مردم منطقه احتمال مي‌دادند کسي در خرابه مدفون باشد. شب‌ها مردي به نام «سوز علي» در اين خرابه مي‌خوابيد، مأمورين انگليس سنگ قبري تهيه کردند ودر دويست قدمي خرابه زير خاک پنهان کردند و به سوز علي گفتند: تو خوابی را جعل کن و بگو که درخواب‌ ديده‌ام که در اين خرابه قبري نيست، بلکه قبر در دويست قدمي آن‌جا است، خاک آن‌جا را بکنيد تا سنگش ظاهر گردد. اين خواب ميان عوام منتشر شد، مردم با سلام و صلوات بيل بر دوش گرفتند و سنگ را از زير خاک پيدا کردند، ولي نمي‌دانستند که آن قبر را به نام که بخوانند، ناگزير به نام همان گدايي که آن‌جا مي‌خوابيد آن‌جا را امام ‌زاده سوز علي نهادند و الان صدها هزار تومان آن‌جا خرج شده و محل شمع و چراغ و نذورات و امثال آن شده است!

کار خرافات و بي‌ فکري عوام به جايي رسيده که فرد حقه‌‌بازي، سنگ بام غلطاني را به يکي از محلات مشهد آورده و بین مردم پخش کرده است هر که حلال ‌زاده باشد مي‌تواند اين سنگ را بلند کند و مردم فوج ‌‌فوج به ديدن سنگ مي‌روند و سعي مي‌‌کنند آن را بلند کنند!

اين است نتيجه‌ی عدم انجام وظيفه‌ی علما و جهل و انحطاط و غفلت مسلمين، در حالي که هزاران آخوند و مبلغ در مشهد به نام اسلام، نان مسلمين را مي‌خورند ولي مردم را از حقايق دين آگاه نمي‌‌کنند!

به ياد دارم در زمان اقامت در مشهد، هنگام خروج از مرقد، در ميان رواق و در برابر جمعيت، جواني جلوی مرا گرفت و دامن لباسم را در مشت گرفت و با گريه گفت: اي امام رضا! تا حاجتم را ندهي رهايت نمي‌کنم و با اصرار عجيبي از حقير حاجت مي‌خواست، گفتم حاجتت چيست؟ گفت: اي امام تو خودت بهتر مي‌داني! هر چه از حاجتش مي‌پرسيدم جواب مي‌داد تو خودت بهتر مي‌داني، هر چه سعي کردم خود را از دستش خلاص کنم، نتوانستم ناچار خدام (خدمتگزاران) را صدا زدم که او را از من دور کنند و من به زحمت توانستم فرار کنم.

يک بار نيز در سفري به شيراز در نزديکي «آباده» ماجرايي برايم رخ داد که آن را در زندگي‌ نامه خود آورده‌ام. آري اين است حال عوام که نتيجه نشر خرافات است. علت اين وضع تأسف ‌بار آن است که مردم از حقايق دين و کتاب آسماني بي‌خبرند و از معارف اسلامي و قرآني اطلاعی ندارند و بزرگان دين را به درستي نمي‌شناسند و هر کفر و شرک و خرافاتي را که به نام امام نشر دهند، خريدارند و گروهي به نام مداح و روضه‌‌خوان و ... هر چه مي‌خواهند به نام دين و امام به خورد مردم مي‌دهند.

اين جانب از اين وقايع تاثيرانگيز که نمونه‌‌ای از آن را در سطور فوق ملاحظه کرديد بسيار ديده‌‌ام، از جمله در زمان سکونتم در خراسان شتري را در خيابان رها کردند، شتر تا جایی که راه بود رفت تا این‌که به صحن امام رضا ÷ رسید (يا در واقع صحني که توسط شاه عباس شرابخوار احداث شده و الا حضرت رضا ÷ صحني نداشته است) در اين هنگام گروهي از عوام به دور شتر جمع شده و هياهو و غوغايي بر پا کردند که شتر به زيارت امام ÷ آمده است به حدي که گويا اين خبر در روزنامه ‌هاي آن زمان نيز منعکس شد. حتي کسي موسوم به آيت‌‌الله نمازي به من گفت: شما معجزه‌ی به زيارت آمدن شتر را چگونه مي‌بینيد؟ گفتم: چرا همين يک شتر به زيارت آمده و شتران ديگر نمي‌آيند؟ گفت: اين شتر شيعه بوده و داراي ولايت بوده و باقي شتران چنين نيستند! باري شتر را بسيار اذيت کردند و پشمش را براي تبرک کندند و حتي به ديگران نیز فروختند!

زماني ديگر در مشهد سنگ‌هاي بزرگي را که مقابل ايوان طلاي مرقد امام رضا÷ قرار گرفته بود مشاهده کردم، گفتم: چرا اين سنگها را بر نمي‌‌دارند؟ گفتند: اين سنگها به زيارت آمده‌اند! گفتم: چگونه سنگ به زيارت مي‌آيد، گفتند: سنگ ايمانشان کامل است اما تو که باور نداري ايمانت ناقص است. آن وقت فهميدم که ايمان کامل از نظر بعضي‌‌ها چه معنایی دارد؟!

به هر حال کار به جايي رسيده است که هر جا استخواني در زميني پيدا شود، تعدادي شايعه‌‌ساز جمع مي‌شوند و قصه يک خواب را انتشار مي‌دهند که اين‌جا مرقد امام‌‌زاده‌اي است که شفا مي‌دهد، حاجت مردم را روا و بلاها را برطرف مي‌کند و به اندک مدتي مردم دور آن گرد آمده و پول‌ها و فرش‌ها و اثاثيه و مسافرخانه و اوقاف بسيار براي گور خيالي و مجهول الهويه فراهم مي‌شود و گروهي مفتخور از درآمد موقوفات و نذورات و فروش قبر در اطراف مرقد به نان و نوايي مي‌رسند. از جمله در آستانه‌ی گيلان، براي کسي موسوم به سيد جلال‌الدين اشرف در نزديکي سفيدرود، بارگاهي ساخته‌اند که در بین فرزندان ائمه چنين شخصی شناسایی نشده است، اما چه پول‌هایی که در ضريح او ريخته نمي‌شود!

به قول شاعر مصري احمد شوقي:

أحياؤنا يسترزقون بدرهم وبألف ألف ترزق الأموات!

یعنی: زندگان ما برای روزی خود به درهمی محتاج هستند در صورتی که هزاران درهم به اموات داده می‌شود. چنین مي‌گويند که وي اين شعر را در ايام قحطي سروده است، زمانی که زندگان در به‌ در به دنبال يک درهم بودند ولي در همان حال هزاران درهم در ضريح اموات مي‌‌ريختند!

نتايج شيوع خرافات

با شيوع اين‌گونه خرافات و روايات و اخبار جعلي، مشکلاتي در جهان اسلام به وجود آمده که بر عهده هر مسلمان عالمي است که با تمام توان با آن‌ها مقابله کند، از جمله:

1- کثرت کتب احاديث غیر معتبر و آمیزش حق و باطل و حيران شدن محصلين(طلبه‌های علوم دینی).

2- تعصب مذهبي دین‌داران و از دست‌ دادن عقل و انصاف و طرفداري از امور نامستند و ناموجه.

3- ايجاد غرور و افتخار جهال به همين امور و قرار گرفتن آنان به عنوان ابزار دست توسط دکانداران مذهبي.

4- اتلاف وقت و مال در نشر کتب خرافي و اوقاف بسيار براي مقابر و اسراف در اين امور.

5- نشر شرک و خرافات در ميان مردم به نام مذهب و سوء استفاده از ائمه و اولياي دين.

6- ترک اقتداء به افعال بزرگان اسلام و کمی سعي و تلاش در راه دين و جهاد في سبيل الله و پرداختن به اعمال بيهوده از قبيل زيارات و نذورات مرجوح و باطل و گريه‌ و زاري و تشکيل دسته‌های عزاداري و قمه ‌زني و ...

7- اشاعه و نشر بدعت‌ها و شعائر ساختگی به نام مذهب و اسلام و اهمال در احکام حقيقي دين.

متاسفانه اگر کسي براي روشنی افکار مسلمين قدمي بردارد و يا قلمي بر کاغذ بگذارد پاسداران خرافات (یا پاسدران امام رضا) به بهانه طرفداري از ائمه و اوليای دين، وي را متهم ساخته و کافر و فاسق خوانده و فرصت نمي‌دهند که عوام، سخنان چنين کساني را بشنوند.

**هدف نگارنده از تاليف اين کتاب آن بود که عده‌اي از مردم منافق و بي**‌**‌اعتقاد به خدا و رسولش**ص**، به نام اسلام و به بهانه**‌**ی اظهار ارادت به اهل‌بيت پيغمبر** ص **در طول مدت چند قرن هرچه خواسته**‌**اند به اسلام نسبت داد**ه‌**‌اند و آنچه کفر و شرک و ضد قرآن و عقل و موجب انهدام اسلام و انحطاط و تفرقه**‌**ی مسلمين بوده است، در کتب زيارات و ادعيه به عنوان حديث و روايت ذکر کرده**‌**‌اند و اسلام را مجموعه**‌**‌اي از خرافات و موهومات و تملق و چاپلوسي از بزرگان اسلام معرفي کرده**‌**اند و مردم را به بهانه**‌**ی ذکر کرامات و معجزات و فضائل بزرگان دين از اصل دين و از قرآن دور ساخته**‌**اند و از معارف اسلام و قرآن بي**‌**‌خبر نگه داشته**‌**اند و آنان را به تعظيم و تمجيد پيغمبر و امام مشغول کرده**‌**اند و براي رفتن به سر قبرها و مزارها ثواب‌ها و اجرهاي بي‌**‌**حساب و غلوآميز و ناموافق با عقل و قرآن تراشیده**‌**اند و مردم را به کارهاي بيهوده سرگرم کرده**‌**اند ودين و دنيا و اموال آنان را ربوده**‌**اند و خرافات را به نام دين به مردم تزريق کرده**‌**اند، علماء نيز نه تنها مخالفت نکرده**‌**اند بلکه با سکوت خود به طور ضمني تأييد آنان نيز کرده**‌**اند! ما در اين مختصر براي بيداري مسلمين متن تعدادي از زيارتنامه‌**‌**ها را بررسي کرديم، به امید این‌که مردم ما از کيد و مکر ايشان رهايي يابند.**

سخني با خواننده کتاب

خواننده‌ی محترم! به اجماع تمامي علماي اسلام، عبادت توقيفي است، يعني هيچ عبادتي جايز نيست مگر آنچه را که خداي متعال تشریع و رسولش تعليم کرده باشد. از اين‌رو در مطالب اين کتاب که شايد مطالب آن نيز براي شما مأنوس نبوده است، با دقت بينديش و در اعمالي که به قصد تقرب به پيشگاه الهي انجام مي‌دهي از نو تامل و تفکر کن و با توجه به آيه مبارکه: ﴿وَلَا تَقۡفُ مَا لَيۡسَ لَكَ بِهِۦ عِلۡمٌ﴾ [الاسراء: ٣٦] یعنی: «از چيزي را که بدان علم نداري پيروي مکن»، از اعمالي که مدرک و دليلي متقن بر مشروعيت آن‌ها در دست نيست، از جمله زيارت قبور با این خرافت‌ها و توسل به غير خدا و نذر براي غير خدا و ... بپرهيز.

اميدوارم که اين کتاب لااقل شما را به تجديد نظر در اموري که بدون دليلي متقن به آن‌ها عادت کرده‌ايم و آن‌ها را جايز بلکه مستحب پنداشته‌ایم وادار سازد. و ما توفيقنا إلا بالله و اميدوارم که خداوند متعال، اين تأليف را در ميزان حسنات اين حقير قرار دهد و آخر دعوانا أن الحمدلله رب العالمين.

**خادم شریعت مطهر**

**سيد ابوالفضل ابن الرضا برقعي قمی**

**2/9/1368**

قابل توجه خوانندگان

از تمامى كسانى كه اين كتاب به دستشان رسيده است خواهشمنديم، كه براى اين علامه‌ی شجاع، خدا ترس، و حق‌جو دعای خیر کنند. آنچه در این کتاب و کتاب‌های دیگر برقعی به چشم می‌خورد، حق‌جویی، تواضع، اخلاص و شجاعت ایشان در بیان حق است که هر کسی هر کدام از تألیفات این علامه‌ی دلیر را بخواند درك خواهد كرد.

ناشر

1. - خوانندگان گرامی! لازم به ذکر است که شایسته دانستیم مؤلف این کتاب آیت الله العظمی سید ابوالفضل ابن الرضا برقعی قمی را از زبان خود ایشان معرفی کنیم لذا مطالبی را به طور پراکنده از کتاب سوانح ایام یا خاطرات که به قلم توانای خود ایشان نگاشته شده را انتخاب کردیم. ان شاءالله که بتوانید شخصیت این بزرگوار را به درستی بشناسید و تأکید می‌کنیم برای آشنایی بیشتر با این چهره ناشناخته‌ی ایران زمین تمام کتاب‌های دیگر ایشان بویژه سوانح ایام (یا خاطرات) مراجعه کنید. [↑](#footnote-ref-1)
2. - این جمله ظاهراً سهوی است از مؤلف . کتاب «باقیات صالحات» در واقع ترجمه بخش اول کتاب «آیات بینات» می‌باشد که شاهکار شاخص‌ترین شخصیت علمی هند در زمان خود «حضرت علامه نواب محسن الملک سید محمد مهدی علی خان» است که پس از هدایت به مذهب توحید و یکتاپرستی اهل سنت وجماعت و نجات از شرکیات و بدعات مذهب خودساخته تشیع برای روشن نمودن چهره حقیقت برای قوم و خویش و هم‌کیشان پیشینش به زبان اردو به رشته تحریر درآورد. بخش اول این کتاب چهار بخشی را یکی از علمای برجسته اهل سنت هند به نام «محمد عبدالشکور فاروقی لکنوی» با نام «باقیات صالحات» به فارسی برگردانید. سه بخش دیگر آن تاکنون به فارسی ترجمه نشده است. کتاب «آیات بینات» توانسته تار و پود شیعه را بیرون ریزد، و تا کنون شیعه نتوانسته ردی شایان این کتاب بنویسد. آن‌ها تنها موفق شده‌اند با استفاده از قدرت مال و سیاست در پاکستان و ایران تداول کتاب را قدغن نمایند. البته در سال 2006 میلادی توسط یکی از اندیشمندان هندی که کتاب سبب هدایت او به نور اسلام و نجات از خزعبلات مذاهب شرکی و بدعتی بوده در هند تجدید چاپ شده است. [مُصحح]

   این هم لینک کتاب باقیات صالحات در سایت عقیده:

   http://www.aqeedeh.com/view/book/321 /

   و این هم لینک آیات بینات به زبان اردو: http://www.aqeedeh.com/view/book/1024/ [↑](#footnote-ref-2)
3. 1- در این مورد در مبحث عالم برزخ توضیحات بیشتری ذكر خواهد شد. [↑](#footnote-ref-3)
4. - ﴿مَن يَهۡدِ ٱللَّهُ فَهُوَ ٱلۡمُهۡتَدِيۖ وَمَن يُضۡلِلۡ فَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡخَٰسِرُونَ ١٧٨﴾ «هر که را خداوند (به راه حق) هدایت کند، به تحقیق که او ره‌یافته است، و هر که را (به سبب سیطره‌ی هوا و هوسش، از این توفیق محروم و از راه حق) گمراه کند، زیانکار ایشانند». [↑](#footnote-ref-4)
5. - ﴿وَلَمَّا رَجَعَ مُوسَىٰٓ إِلَىٰ قَوۡمِهِۦ غَضۡبَٰنَ أَسِفٗا قَالَ بِئۡسَمَا خَلَفۡتُمُونِي مِنۢ بَعۡدِيٓۖ أَعَجِلۡتُمۡ أَمۡرَ رَبِّكُمۡۖ وَأَلۡقَى ٱلۡأَلۡوَاحَ وَأَخَذَ بِرَأۡسِ أَخِيهِ يَجُرُّهُۥٓ إِلَيۡهِۚ قَالَ ٱبۡنَ أُمَّ إِنَّ ٱلۡقَوۡمَ ٱسۡتَضۡعَفُونِي وَكَادُواْ يَقۡتُلُونَنِي فَلَا تُشۡمِتۡ بِيَ ٱلۡأَعۡدَآءَ وَلَا تَجۡعَلۡنِي مَعَ ٱلۡقَوۡمِ ٱلظَّٰلِمِينَ ١٥٠﴾ [↑](#footnote-ref-5)
6. - ﴿فَلَمَّا جَاوَزَا قَالَ لِفَتَىٰهُ ءَاتِنَا غَدَآءَنَا لَقَدۡ لَقِينَا مِن سَفَرِنَا هَٰذَا نَصَبٗا ٦٢﴾ [↑](#footnote-ref-6)
7. - ﴿فَأَوۡجَسَ فِي نَفۡسِهِۦ خِيفَةٗ مُّوسَىٰ ٦٧ قُلۡنَا لَا تَخَفۡ إِنَّكَ أَنتَ ٱلۡأَعۡلَىٰ ٦٨﴾ [↑](#footnote-ref-7)
8. - ﴿فَمَكَثَ غَيۡرَ بَعِيدٖ فَقَالَ أَحَطتُ بِمَا لَمۡ تُحِطۡ بِهِۦ وَجِئۡتُكَ مِن سَبَإِۢ بِنَبَإٖ يَقِينٍ ٢٢﴾ [↑](#footnote-ref-8)
9. - ﴿قَالُواْ لَبِثۡنَا يَوۡمًا أَوۡ بَعۡضَ يَوۡمٖ فَسۡ‍َٔلِ ٱلۡعَآدِّينَ ١١٣﴾ [↑](#footnote-ref-9)
10. - بحار الأنوار 6/284و التاج الجامع للاصول، 1/376و377.این روایت كه فریقین نقل كرده‌اند با آیه 46سوره مباركه «غافر» و دیگر آیات قرآن كریم موافق است. [↑](#footnote-ref-10)
11. - التوحید، شیخ صدوق، مکتبه الصدوق ص 308. [↑](#footnote-ref-11)
12. - التوحید، ص 144. [↑](#footnote-ref-12)
13. - التوحید، ص 252. [↑](#footnote-ref-13)
14. - نهج البلاغه، خطبه‌ی 83. [↑](#footnote-ref-14)
15. - نهج البلاغه، خطبه‌ی 111. [↑](#footnote-ref-15)
16. - نهج البلاغه، خطبه‌ی 149. [↑](#footnote-ref-16)
17. - نهج البلاغه، خطبه‌ی 235. [↑](#footnote-ref-17)
18. - صفحۀ‌ 214 كتاب حاضر. [↑](#footnote-ref-18)
19. - نهج البلاغه، ‌خطبه‌ی 193. [↑](#footnote-ref-19)
20. - نهج البلاغه، خطبه‌ی 216. [↑](#footnote-ref-20)
21. - وسائل الشیعه، ج 12 ص 132، ‌حدیث اول . [↑](#footnote-ref-21)
22. - برای اطلاع از اعتقادات شاه عباس اول به صفحۀ‌ 101«سفرنامه‌ی برادران شرلی» (انتشارات منوچهری)مراجعه كنید كه شاه به برادران «شرلی گفته است: من تقریبا عیسوی هستم » و چنانكه در صفحه‌ی 72 همین كتاب آمده، ‌در حضور آن‌دو شراب نوشیده است . همین شاه عباس كه باید رعیت را بنوازد و این كار فراهم آورد و خرابی را آباد كند، در عوض این كارها با شش هزار قشون و حرم و خرگاه برای عوام فریبی پیاده به زیارت مشهد می‌رود و بر سر هر دو فرسخ باید خیمه بر پا كنند و حرمسرا را در میان خیم‌ها جای دهند تا شب در آغوش شاه باشند. و فردا دو فرسخ دیگر طی كنند، شش ماه این همه لشكریان را معطل كرده تا وارد مشهد شده چون می‌خواهد ملك پاسبان حضرت رضا ÷ باشد و شمعهای بارگاه را مقراض(قیچی) اصلاح کند. آیت الله زمانش به او تذکر می‌دهد که این مرقد مهبط فرشتگان است مبادا با مقراض پرهای ملائكه آسیب ببیند!

    آری چنین كسانی به منظور فریب عوام برای مرقد ائمه ضریح و بارگاه ساخته‌اند! فاعتبروا یا اولی الابصار. پس عبرت بگیرید ای صاحبان عقل. [↑](#footnote-ref-22)
23. - مانند اهرام مصر و یا مقبره‌هایی که مصریان قدیم در نزدیکی قاهره برای پادشاهان خود ساخته‌اند. یکی از آن‌ها هرم «خوفو» یا «خئوپس» به ارتفاع 146 متر است که صد هزار کارگر مدت 20 سال برای ساختن آن کار کرده‌اند!. [↑](#footnote-ref-23)
24. - در «احکام القرآن» (ص 440 به بعد) نیز مطالبی را در این باب آورده‌‌ام. [↑](#footnote-ref-24)
25. - جای تأسّف است که نه تنها به مفاد این حدیث عمل نمی ‌شود، بلکه برای جلب توجه‌ی عوام، بر سنگ علما و بزرگان جملات طولانی اغراق ‌آمیزی در مدح و تمجید ایشان می‌‌نویسند! و بدتر از آن اطاقی را به قبر اختصاص می‌دهند که اگر مخارج چنین بنایی صرف‌ فراهم‌ کردن سکن و سایر ما یحتاج ضروری برای محرومین و مستمندان می‌شد قطعاً خشنودی حق متعال را به دنبال می داشت. [↑](#footnote-ref-25)
26. ـ مطلع این غزل چنین است:

    |  |  |  |
    | --- | --- | --- |
    | ای دل غلام شاه جهان باش و شاه باش |  | پیوسته در حمایت لطف اله باش |

    در کتاب «حافظ شکن » به شاعر جوابی داده ام که برخی ابیات آن چنین است:

    |  |  |  |
    | --- | --- | --- |
    | شاعــر اگـر غـلام شـدی بـی پنــاه بـاش رو بنـدگــی حــق بنمـــا نی امیر طـوس شاه جهان کـه بـود؟ یکی از شهان طـوس حافـظ غلام شـاه جهـان گشتــه از طمــع حافظ چو دید شاه جهان شیعه مذهب است گاهی تو شـه پرستی و گاهـی هوی پرست خواهـی اگر بـه کشـور دل خسـروی کنـی قبر امـام را تـو مکـن بت چـو بت پرست |  | دور از ثـواب و همــدم افغــان و آه باش عزت سزای بنده بود هــر کـه خـواه باش شاعر غلام او ز زر و سیــم و جــاه باش شـاه جهـان رهـا کــن و عبــد الـه باش گفتـا غلام او شـو و زر گیـر و شـاه باش بگذر از این دو رویی و با عز و جاه باش بـر مـردمـان بـی کس و مضطـر پناه باش دنبـال کـار بـاش نــه در بـارگــاه بـاش |

    [↑](#footnote-ref-26)
27. - وسائل الشیعه، ج 3، ص 505، باب کراهة طول المنارة. [↑](#footnote-ref-27)
28. 1- مخفی نماند که یکی از اسباب خشم مسؤولین حکومت نسبت به این‌جانب و یکی از علل زندانی ‌شدن این ناچیز تألیف و چاپ چند کتاب از جمله چاپ و تحریر اول کتاب «خرافات وفور ...» بوده است. [↑](#footnote-ref-28)
29. 1- به معنی «درگاه و آستانه» و جمع آن «عتبات» است. [↑](#footnote-ref-29)
30. - اگر کسی برای کعبه نذر کند چون کعبه محتاج نیست باید آن نذر را به حاجیانی بدهد که زاد و توشه آنان تمام شده و یا دزد برده و یا اصلا فقیر بوده‌اند و یا بودجه خود را گم کرده ‌اند. در «وسائل الشیعه» باب 22 در احکام طواف چندین روایت آمده که امام پنجم و ششم فرموده ‌اند: «هر کس وصیتی یا نذری برای کعبه نمود باید به مسجد الحرام رفته و زوار کعبه را صدا بزند که هر کس محتاج است به نزد او آمده و نذرش را به او پرداخت کند و به دربان و حُجّاب کعبه و مسجد الحرام ندهد. بنابراین می توان دریافت که هر کس برای مساجد معموره که احتیاج به تعمیر ندارد نذر یا وصیت کند باید به زائرین و واردین محتاج بپردازد نه به خدمتکاران و حُجّاب و شاید حکمت این باشد که یک عده مفت‌خور معطل و بیکار به عنوان خدّام و حجّاب به وجود نیاید. [↑](#footnote-ref-30)
31. - بحارالانوار، ج دوم (چاپ جدید)، ص 266، حدیث 23. [↑](#footnote-ref-31)
32. - در این‌جا بیشتر به منقولات مجلسی می‌‌پردازیم، زیرا مطالب وی در کتب سایر محدثین شیعه نیز موجود است. [↑](#footnote-ref-32)
33. - چنانکه در «جامع المنقول فی سنن الرسول» نیز آورده‌‌ام، در «وسائل الشیعه» ج3، ص 207 و المصنف» ج1، ص587 آمده است که چون نماز پیامبر اکرم ص قضا شد جمله‌‌ای به این مضمون فرمودند: «قوموا فتحولوا عن مکانکم الذي أصابکم فيه الغفلة» از مکانی که در آن دچار غفلت شده‌اید برخیزید. اما در این روایت آمده که حتى اگر از چنین مکانی گذشتید و نخوابیدید دوباره به آن باز گردید! [↑](#footnote-ref-33)
34. - [نساء: 64]. [↑](#footnote-ref-34)
35. - [النساء/65] [↑](#footnote-ref-35)
36. - نهج‌البلاغه، خطبه‌ی 91. [↑](#footnote-ref-36)
37. - آیا سند دین و تکلیف مؤمنین به این سستی است که از هر شخص نامعلوم و او نیز از امام نامعلومی اعلام به آن‌ها برسد؟ [↑](#footnote-ref-37)
38. - نهج‌البلاغه، خطبه‌ی 133. [↑](#footnote-ref-38)
39. - نهج‌البلاغه، مکتوب ششم. [↑](#footnote-ref-39)
40. - نهج‌البلاغه، خطبه‌ی 205. [↑](#footnote-ref-40)
41. - نهج‌البلاغه، خطبه‌ی 216. [↑](#footnote-ref-41)
42. - در مورد این آیه باید به کتب کلامی از جمله «رهنمود سنت در رد اهل بدعت» ترجمه این جانب و یا کتب دیگر مراجعه شود. برای تفاصیل بیش‌تر در مورد این آیه به كتاب «آیه تطهیر و علاقه آن با عصمت ائمه» نوشته د/عبدالهادی حسینی، ترجمه فاطمه محمدی مراجعه كنید.این كتاب و كتاب «رهنمود سنت در رد اهل بدعت» به صورت الكترونیكی در سایت‌های اسلامی از جمله سایت کتابخانه عقیده:

    (www.aqeedeh.com) قابل دسترسی است. (ناشر) [↑](#footnote-ref-42)
43. - نهج‌البلاغه، خطبه‌ی 216. [↑](#footnote-ref-43)
44. - صحیفه‌ی سجادیه، دعای اول. [↑](#footnote-ref-44)
45. - مفاتیح الجنان، اواخر دعای «ابوحمزه ثمالی». [↑](#footnote-ref-45)
46. - توجه خواننده گرامی را به این نکته جلب می‌کنم که «عبد مناف» مسلمان نبوده، ولی جناب مجلسی تعجب می‌کند که چرا وی زیارتنامه ندارد؟!.

    حتی ابوطالب هم بر اسلام از دنیا نرفت.(ناشر) [↑](#footnote-ref-46)
47. - نهج‌البلاغه، خطبه‌ی 156. [↑](#footnote-ref-47)
48. - نهج‌البلاغه، خطبه‌ی 23. [↑](#footnote-ref-48)
49. - (النساء/165) [↑](#footnote-ref-49)
50. - این جملات فقط به کار سلاطین خبیث و تفرقه‌ جوی صفوی می‌‌آید که از آن‌ها برای ایجاد خصومت و کینه درمیان مسلمین استفاده کنند. [↑](#footnote-ref-50)
51. - نهج‌البلاغه، خطبه‌ی 195. [↑](#footnote-ref-51)
52. - نهج ‌البلاغه، نامه‌ی 31. [↑](#footnote-ref-52)
53. - صحیفه‌ی سجادیه، دعای روز فطر. [↑](#footnote-ref-53)
54. - مفاتیح الجنان، از تسبیحات مربوط به اعمال روز عرفه، به نقل از کتاب «اقبال» سید بن طاووس. [↑](#footnote-ref-54)
55. - صحیفه‌ی علویه، دعای روز دوم هر ماه. [↑](#footnote-ref-55)
56. - صحیفه‌ی علویه، دعای تهلیل و دعای وارد شدن به مسجد. [↑](#footnote-ref-56)
57. - صحیفه‌ی علویه، دعای روز بیست و چهارم هر ماه، و مفاتیح الجنان دعای «ابوحمزه ثمالی». [↑](#footnote-ref-57)
58. - صحیفه‌ی علویه، دعای روز بیست و دوم هر ماه. [↑](#footnote-ref-58)
59. - مفاتیح الجنان (الباقیات الصالحات) باب سوم در ادعیه‌ی عافیت و غیره. [↑](#footnote-ref-59)
60. - نهج‌البلاغه، نامه‌ی 23. [↑](#footnote-ref-60)
61. - نهج‌البلاغه، نامه‌ی 33. [↑](#footnote-ref-61)
62. - نهج‌البلاغه، نامه‌ی 41. [↑](#footnote-ref-62)
63. - آنان که علی ÷ را صادقانه دوست دارند و ارادتشان به او مجرد ادعا نیست و با زندگی و شخصیت آن امام همام آشنا هستند، می‌‌دانند که آن حضرت نسبت به رعایت حق الناس و حفظ بیت ‌المال مسلمین چقدر وسواس و دقت فراوان داشت و چنانچه معروف است به مصرف بی‌مورد چراغ بیت‌المال راضی نمی ‌شد و یا حتی حاضر نبود اقارب خویش را در استفاده از بیت‌ المال اندکی بر دیگران ترجیح دهد، با این اوصاف محال است که کمترین احتمالی بر خیانت کسی در اموال عمومی می‌داد و با این حال او را به عنوان متصدی امور مسلمین انتخاب می‌‌کرد. [↑](#footnote-ref-63)
64. - نهج‌البلاغه، نامه‌ی 71. [↑](#footnote-ref-64)
65. - نهج‌البلاغه، نامه‌ی 61. [↑](#footnote-ref-65)
66. - نهج‌البلاغه، نامه‌ی 44. [↑](#footnote-ref-66)
67. - نهج‌البلاغه، نامه‌ی 43. [↑](#footnote-ref-67)
68. - نهج‌البلاغه، خطبه‌ی 91. [↑](#footnote-ref-68)
69. - نهج‌البلاغه، خطبه‌ی 195. [↑](#footnote-ref-69)
70. - نهج‌البلاغه، خطبه‌ی 198. [↑](#footnote-ref-70)
71. - نهج‌البلاغه، خطبه‌ی 176. [↑](#footnote-ref-71)
72. - صحیفه‌ی علویه، دعای روز چهاردهم از هر ماه. [↑](#footnote-ref-72)
73. - نهج‌البلاغه، خطبه‌ی 156. [↑](#footnote-ref-73)
74. - نهج‌البلاغه، خطبه‌ی 176. [↑](#footnote-ref-74)
75. - صحیفه‌ی علویه، دعای مناجات. [↑](#footnote-ref-75)
76. - صحیفه‌ی علویه، دعای روز چهاردهم هر ماه. [↑](#footnote-ref-76)
77. - صحیفه‌ی سجادیه، دعای توبه و طلب آن. [↑](#footnote-ref-77)
78. - صحیفه‌ی سجادیه، دعای بعد از نماز شب. [↑](#footnote-ref-78)
79. - سوره الشوری آیه‌ی 52. [↑](#footnote-ref-79)
80. - منتهی الآمال، شیخ عباس قمی، ج 1، ص 141 و 142. [↑](#footnote-ref-80)
81. - «بحارالأنوار» جلد مختص به امیرالمؤمنین ÷، حاشیه‌ی صفحه‌ی 42 به بعد. [↑](#footnote-ref-81)
82. - نهج ‌البلاغه، خطبه‌ی 91. [↑](#footnote-ref-82)
83. - نهج‌ البلاغه، خطبه‌ی 210. [↑](#footnote-ref-83)
84. - نهج‌البلاغه، نامه 31. [↑](#footnote-ref-84)
85. - به گمان نگارنده چون جناب مجلسی خود تایید کننده پادشاهان بی‌تقوا و بزهکار بوده است، و از طرفی دیگر دعاگوی شاه سلیمان و شاه سلطان حسین صفوی بوده وحکومتشان را مورد تایید ائمه‌ی اسلام قلمداد کرده و از آنان تعریف و تمجید می‌‌نموده است، شاید به غلط می‌‌پنداشته که ائمه‌ی اسلام نیز ـ نعوذ بالله تعالی ـ از این‌گونه مداحی‌‌ها و ثناخوانی‌ها خشنود می‌شوند! [↑](#footnote-ref-85)
86. - نهج ‌البلاغه، نامه‌ی 31. [↑](#footnote-ref-86)
87. - ر. ک: صفحه 351، همین کتاب. [↑](#footnote-ref-87)
88. - نگارنده کتابی مختصر به نام تضاد مفاتیح الجنان با آیاتِ قرآن تألیف کرده‌‌ام. [↑](#footnote-ref-88)
89. - نهج ‌البلاغه، خطبه‌ی اول. [↑](#footnote-ref-89)
90. - اگر امام صاحب دنیا است پس شما چرا برای او گریه و زاری می‌‌کنید که چرا 25 سال ریاست نکرده است، کسی که خود صاحب دنیاست که نباید برای ترک ریاست چند روزه ‌اش در گوشه‌ ای از دنیا آن همه غوغا کرد! [↑](#footnote-ref-90)
91. - توحید صدوق، مکتبه‌ی الصدوق، ص 147. [↑](#footnote-ref-91)
92. - نهج ‌البلاغه، خطبه‌ی 144. [↑](#footnote-ref-92)
93. - نهج‌ البلاغه، خطبه‌ی 86. [↑](#footnote-ref-93)
94. - نهج‌ البلاغه، خطبه‌ی 161. [↑](#footnote-ref-94)
95. - نهج‌ البلاغه، خطبه‌ی 183. [↑](#footnote-ref-95)
96. - نهج ‌البلاغه، خطبه‌ی 149. [↑](#footnote-ref-96)
97. - نهج ‌البلاغه، کلمات قصار، شماره‌ی 37. [↑](#footnote-ref-97)
98. - نهج‌ البلاغه، کلمات قصار، شماره‌ی 322. [↑](#footnote-ref-98)
99. - نهج‌ البلاغه، کلمات قصار، شماره‌ی 100. [↑](#footnote-ref-99)
100. - نهج ‌البلاغ، خطبه‌ی 205. [↑](#footnote-ref-100)
101. - نهج‌ البلاغه، خطبه‌ی 92. [↑](#footnote-ref-101)
102. - نهج‌ البلاغه، نامه‌ی 54. [↑](#footnote-ref-102)
103. - نهج‌ البلاغه، خطبه‌ی 137. [↑](#footnote-ref-103)
104. - نهج‌ البلاغه، خطبه‌ی 229. [↑](#footnote-ref-104)
105. - نهج ‌البلاغه، خطبه‌ی 97. [↑](#footnote-ref-105)
106. - نهج‌ البلاغه، کلمات قصار، شماره‌ی 465. [↑](#footnote-ref-106)
107. - کافی، دار الکتب الاسلامیه، ج 2، ص 213. [↑](#footnote-ref-107)
108. - در مورد «خاتم بخشی» رجوع کنید به کتاب «شاهراه اتحاد» تألیف جناب استاد «حیدرعلی قلمداران» ص 145 به بعد. [↑](#footnote-ref-108)
109. - نهج ‌البلاغه، نامه‌ی 31. [↑](#footnote-ref-109)
110. - نهج‌ البلاغه، کلمات قصار، شماره‌ی 371. [↑](#footnote-ref-110)
111. - نهج‌ البلاغه، نامه‌ی 53. [↑](#footnote-ref-111)
112. - نهج ‌البلاغه، خطبه 45. [↑](#footnote-ref-112)
113. - شنیده‌‌ام که سر دسته اراذل و اوباش اردبیل، مرد شرابخوار و ستمگر فاسق باج‌گیر و چاقوکشی بود که دهه عاشورا قمه می‌‌زد و مردم هر چه از او به دادگستری و مقامات دیگر شکایت می‌کردند کسی به دادشان نمی‌رسید، تا این‌که به یکی از رفقای او شکایت کردند. او گفت من امسال شر او را از سر مردم کم می‌کنم و این مرد از چوبدارانی بود که هنگام قمه ‌زنی چوبداری می‌کرد یعنی چوبی بالای سر قمه‌‌‌زن‌ها نگاه می‌داشت که در وقت هیجان قمه‌ زدن، قمه بر چوب بزنند و بر فرق سر نخورد و آسیبی به بار نیاورد و قمه‌زن تلف نشود، چون روز عاشورا شد و در خیابان و میدان شهر قمه زنان به شور و هیجان آمدند، ناگاه در حین قمه زدن رفیقش چوب را از سر رفیق فاسقش برداشت و آن لوطی قمه را بر فرق خود کوبید و سقط شد و مردم شهر از شر او آسوده شدند. [↑](#footnote-ref-113)
114. - شنیده‌‌ام که آقای «جلال آل احمد» این جزوه را به نام عزاداری‌های نامشروع ترجمه کرده است. [↑](#footnote-ref-114)
115. - حضرت على ÷ در عهد نامه‌ی خود به مالک اشتر که از خطبه‌‌های آن حضرت معتبرتر است (زیرا ممکن است مستمع خطبه را فراموش و یا کم و زیاد کند ولی این احتمال در نامه کم‌تر است) می‌نویسد: «وإنا أسال الله بسعة رحمته ... أن يختم لي ولك بالسعادة و الشهادة» یعنی من از خدا مسالت دارم که سرانجام و عاقبت من و تو را سعادت و شهادت قرار دهد. (نهج‌‌البلاغه، نامه‌ی 53) هم‌چنین در جنگ صفین عرض میکند: «و إن أظفرتهم علینا فارزقنا الشهادة » یعنی خداوندا اگر دشمن را بر ما پیروز کردی، پس شهادت را روزی ما فرما.(نهج البلاغه، خطبه‌ی 171) و نیز فرموده: «فإذا كان ما لابد منه الموت فاجعل منيتي قتلا في سبيلك» یعنی خدایا هرگاه ناگزیر مرگم فرا رسد، پس آن را شهادت و کشته ‌شدن در راه خود قرار ده (صحیفه‌ی علویه، دعایش در صفین قبل از بالا بردن مصحف‌ها).

     افسوس که جناب مجلسی معاصر آن حضرت نبود، و الا به آن امام همام ÷ می‌‌گفت که بهتر است حضرتش به جای طلب ثواب شهادت، ثواب زائر مرقد خویش را از خداوند بخواهد! [↑](#footnote-ref-115)
116. - ر. ک به صفحه 132 کتاب حاضر. [↑](#footnote-ref-116)
117. - وسائل الشیعه، ج 10، باب استحباب اختیار زیارة الحسين علي الحج، روايت پانزدهم. [↑](#footnote-ref-117)
118. - نهج‌ البلاغه، خطبه‌ی 186. [↑](#footnote-ref-118)
119. - نهج‌ البلاغه، خطبه‌ی 186. [↑](#footnote-ref-119)
120. - نهج ‌البلاغه، نامه‌ی 45. [↑](#footnote-ref-120)
121. - نهج ‌البلاغه، نامه‌ی 31. [↑](#footnote-ref-121)
122. - در «رجال کشی» (چاپ کربلا، ص 253) آمده است: «لما لبى القوم الذين لبّوا (أي قالوا: لبيك جعفر) بالکوفة، دخلت على أبي ‌عبدالله ÷ فأخبرته بذلك، فخرّ ساجداً ودق جؤجؤه بالأرض وبکى وأقبل يلوذ بأصبعه ويقول: «بل عبدالله قن داخر»، مراراً کثيراً، ثم رفع رأسه و دموعه تسيل على لحيته» مضمون این خبر آن است که چون به امام صادق ÷ که در مدینه اقامت داشت خبر داده شد که عده‌ای در کوفه گفته‌‌اند: «لبیک جعفر» بسیار منفعل و پریشان شد و به درگاه الهی سجده کرد و سینه بر زمین نهاد و گریست و بارها فرمود: «بلکه بنده‌ی خدا ومملوکی خوار و سست هستم». سپس سر برآورد در حالی که اشکهایش بر ریش آن بزرگوار جاری بود. [↑](#footnote-ref-122)
123. - نهج ‌البلاغه، خطبه‌ی 110. [↑](#footnote-ref-123)
124. - صحیفه‌ی علویه، دعاؤه في الاستغفار في سحر کل ليلة عقب رکعتي الفجر. [↑](#footnote-ref-124)
125. - صحیفه‌ی علویه، دعاؤه ÷ في المناجاة في شهر شعبان. [↑](#footnote-ref-125)
126. - صحیفه‌ی علویه، دعاؤه ÷ في الشدائد. [↑](#footnote-ref-126)
127. - صحیفه‌ی علویه، دعاؤه ÷ في ليلة الجمعة، علّمه لکميل بن زياد النخعي. و مفاتيح الجنان، دعاي کميل. [↑](#footnote-ref-127)
128. - مفاتيح الجنان، دعای روز عرفه. [↑](#footnote-ref-128)
129. - مفاتیح الجنان، دعای روز پنجشنبه. [↑](#footnote-ref-129)
130. - الصحيفة السجادية، دعاؤه ÷ في دفاع کيد الأعداء. [↑](#footnote-ref-130)
131. - الصحيفة العلوية، دعاؤه ÷ المعروف بدعاء کميل (دعاي کميل). [↑](#footnote-ref-131)
132. - مفاتيح الجنان، دعای ابوحمزه ثمالی. [↑](#footnote-ref-132)
133. - الصحيفة العلوية، دعاؤه في اليوم الثلاثين من الشهر. [↑](#footnote-ref-133)
134. 1- وی از فقهای مشهور شیعه و برادر «سیدرضی» گردآورنده‌ی نهج ‌البلاغه است. [↑](#footnote-ref-134)
135. - وسائل الشیعه، ج 5، ص 382، حدیث هشتم. [↑](#footnote-ref-135)
136. - وسائل الشیعه، ج 5، ص 3873، حدیث نهم. [↑](#footnote-ref-136)
137. - نهج ‌البلاغه، خطبه‌ی 205. [↑](#footnote-ref-137)
138. - نهج‌ البلاغه، خطبه‌ی 149. [↑](#footnote-ref-138)
139. - عیون أخبار الرضا، باب 58 (باب قول الرضا لأخیه زید بن موسی...) حدیث دهم. [↑](#footnote-ref-139)